

سخن ناشر

عالی‌ترین تحیات و صلوات بر شایستگان و محبوبانی که به یمن وجودشان دار عدم به سرای وجود مبدل گشت و ظلمت نیستی به روشنای هستی تغییر یافت.

خالص‌ترین درودها، پاکیزه‌ترین سلام‌ها بر جسم و جان پاک‌باختگان و عاشقانی که راه وصول و طریق صعود را هموار کرده و با سنت و سیرت خود حبل متین وصل و عروه و ثقای نیل به دیار الهی را آویختند.

تحیات الهی، صلوات ملائک و سلام همه صالحان به ساحت قدس انسانهای کاملی که برترین مخلوقان و پاک‌ترین بندگان الهی‌اند و به مقام **(أو أدنی)** بار یافته و امام متقیان، پیشوای مؤمنان و مقتدای احرار گشتند.

سلام بی‌حد و درود بی‌عد و تحیت بی‌منتها بر تن و روان آن طلایه داران اوصاف جمال و آینه داران اسمای جلال الهی که با وجهی به جهان، خرمی و زیبایی بخشیده و با وجهی دگر، بدی و ناروایی را از جان و جهان می‌زدایند.

مبارک باد وجود آفتاب سواران که روشنای خورشید و ماه و درخشش حُسن و صلاح از آنان است؛ آنان که کاخ ملکوت را با نام خود روشن کردند و زینت دادند و کوخ مُلک را به وجود خود آراستند. سرای دل، تنها آن جا آرام می‌گیرد که نام زیبای آنان بدرخشد و طلعت دل آرای آنان رخ بنماید.

تهنیت باد بر ذوات مقدس که قدوسیان به وجودشان رشک برده و کروبیان در حسرت نگاهشان چشم به راهند؛ آنان که مایه فخر ملکوتیان و گرمی بازار جهان شده‌اند و خداوند جان و جهان به وجودشان می‌نازد و ماسوا به هستیشان می‌بالد.

آنان که رابط دو سر حلقه هستی و واسط عالم وجوب و دار امکانند و خالق عالم و آدم ایشان را از خود دانسته، به یمن وجودشان به خود تبریک می‌گفته و می‌بالد و جن و انس و ملک نیز هستی آنها را به خود بسته و در نزد اله شیدایی می‌کنند. سلام بر آن آرام گرفته زیر گنبد سبز که آرام جهان به اوست و گنبد سبزش فلک را زیر پرداشته و فلک الافلاک دار هستی گشته است.

درود بر آن مصطفای دار وجود، که از مقام محمدت الهی صادر و از نام حمید حق ساطع شده، در عالم جبروت محمود و در سرای ملکوت احمد و به دار مُلک، محمد نام گرفت.

سلام بر امامی که علو و بزرگی از او لامع و کرامت از او ساطع است؛ او که از مقام علو حق طالع و از نام عالی خدا بارع و مایه برتری و فضیلت جهان گردید. سلام و درود بر علی مرتضی، که خاک عرش و تراب بو ترابش، سرمه چشم عاشقان است.

سلام بر آن طوبای هستی و فاطمه مرضیه، که در ساحت ربوبی، فاطر و در سرای ماسوا فاطمه است. او که در پرتو وجودش جهان موجود و عالم مسرور است. آری! زهره سما و زهرای زمین که سهمش از دنیا غربت و مظلومیت، شوهری مظلوم، پهلویی شکسته و حقی مغضوب و قبری مکتوم بود. پاکیزه‌ترین سلام و تحیت، تقدیم راه او و نثار وجودش باد.

سلام بر حُسن جهان و زیبایی جان؛ به او که در عالم اله محسن و به وادی امکان حسن (علیه السلام) است؛ سرچشمه همه خوبی‌ها و معدن تمامی محمدت‌ها که به غربت بقیع صفا می‌بخشد و تمامی تنهایی و دهشتش را به امید و نشاط مبدل می‌کند.

سلام و عرض ارادت و خضوع به پیشگاه خامس آل‌عبا و پنجمی اهل کساء، که جلوه برینش اسم «قدیم الاحسان» خدا و رقیقه هستیش به حسین (علیه السلام) نام گرفته است؛ او که زینت زمین و زیور سماست و عرش و کرسی، فرش و پوستین اوست.

سلام و درود خالصانه، نثار همه امامان بزرگوار (علیهم السلام) و مقتدایان عرصه پیکار و پیشوایان صحنه علم و ایمان؛ به ویژه آن امامی که لمعان کلامش و تألّف بیانش این شاهکار معرفتی را انشا کرده و زیباترین هنر ارادت و مهرورزی را تبلور بخشیده است؛ او که زیارت سراسر نغزش، بهترین و زیباترین طریق محبت و اخلاص نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) و نیز برترین نمونه خدا شناسی، امام شناسی و توجیه ارتباط آن ظاهر و این مظهر است؛ سلام خالصانه و ارادت مخلصانه ما نثار وجود امام علی النقی (علیه السلام).

نیز درود و سلام به ختم عالم و آدم و خاتم دار فانی؛ به او که در آسمانها به محمد (صلي الله عليه و آله و سلم) و در زمین به مهدی (عج الله تعالی فرجه) شناخته شده است. او که به وجودش آسمان و زمین، ثابت و به یمن هستیش همگان روزی میخورند یعنی به حضرت صاحب العصر و الامر حجة بن الحسن العسکری (عج الله تعالی فرجه) عشق و مهر میورزیم.

امید است که در سایه وجودش نظام اسلامی پایدار و مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه ای که در جهت اعتلای نام مبارکش ایثار و نثار دارد، در نیل به آرمانهای بلندش که همانا آرمانهای اصیل اسلامی است، کامیاب گردد. به همه شهیدان راه فضیلت و عدالت خصوصاً راهیان کوی شهادت در جای جای کشور اسلامی و عزیز ایران و به ویژه امام شهیدان، امام خمینی (قدس سره) که قافله سالار خیل عظیم انقلاب و نظام بوده درود میفرستیم و ارادت میورزیم. زیارت، از برترین موهبتهای الهی است که دلها و قلوب را جلا میدهد و به سوی معبود مصروف میدارد. کسانی که قربشان قرب خدا، طاعتشان اطاعت الهی، حُبشان محبت خدا و بغضشان غضب خداست و با حضور خود رنگ خدا به کون و مکان میدهند و همه را خدایی میکنند، زیارتشان را گرامی میداریم و مشتاقانه به سوی همه آنها رفته و دعوت میکنیم.

یکی از برترین زیارات که با فقرات بلندش به اوج وجود ائمه اطهار و بلندای

هستی آنان نظر دارد و زمینه معرفت برتر و عرفان کاملتر را فراهم می‌سازد، زیارت جامعه کبیره است. معارف فراوان، عمیق و گسترده‌ای در این زیارت نهفته است که نیاز به تشریح و تبیین دارد تا هم مقام حقیقی آن ذوات مقدس مبرهن و روشن گردد و هم میزان تأثیر و کارآمدی آنان در همه عوالم وجود و شؤون هستی دانسته شود؛ زیرا فهم برتر و کاملتر از بهترین راه‌های ارتباط، انس و معاشرت است. اگر آدمی به نقش و اثر بخشی آن ذوات مقدس پی‌نبرد و بداند که داروی هر درد و شفای هر مرضی در تولی آنان نهفته است و با معرفت به سوی زیارت آنان بشتابد، نه تنها خیر آخرت و سرای باقی را تأمین می‌کنند، بلکه خیر دنیا و عالم فانی را نیز تضمین کرده، به زندگی معنا و به حیات کمال می‌بخشند.

این مجموعه که با نام «ادب فِناي مَقْرَبان» شرح زیارت جامعه است، در پرتو کلمات، گفتارها و نوشتارهای حضرت استاد آية الله جوادی آملی که با تسلط به مبانی فلسفی، عرفانی و تفسیری و نیز با دلباختگی به آن گوهرهای مقدس وجود، یعنی ائمه اطهار همراه شده است، از کمال و جمال خاصی برخوردار بوده و قطعاً در مسیر معرفت و ارادت به آن شاخصه‌های الهی مؤثر و کارساز است. می‌توان پیش‌بینی کرد که به خواست خدا مجموعه مباحث این زیارت در سه جلد به علاقه‌مندان و عاشقان کوی اهل بیت (علیه السلام) تقدیم گردد، و امید و اطمینان داشت که خاندان کرامت و جود با تفضل از همه کسانی که در جهت احیا و انتشار آن تلاش کردند، خصوصاً جناب حجة الاسلام آقای محمد صفایی که عهده‌دار تحقیق و تنظیم این اثر ارزشمند بوده و با تلاش خالصانه ارادت بی‌شائبه خود را به اهل بیت (علیه السلام) نشان داده و نیز از جناب حجة الاسلام آقای شفيعي که ویراستاری این اثر را پذیرفته کمال تقدیر و سپاس را داریم. مرکز نشر اسراء

حکمت زیارت

زیارت، حضور عارفانه عاشق در دیار معشوق، دیدار عاشقانه زائر از سرای مزور، اظهار عشق و ارادت محبّ به محبوب، دلدادن صمیمانه دل داده در کوی دلدار، سرسپردن سرباز فداکار در پیش پای سردار، اعلان فروتنی دیندار در برابر دین و پیشوایان دینی و اذان ایمان و دینداری است.

زیارت، اعلام وفاداری صادقانه مرید است به مراد، ابراز علاقه مطیع است به مطاع و اعلام خودفراموشی جان برکف مخلص است نسبت به جانان.

زیارت، عرضه خویشتن بر ترازو و ابزار سنجش است، ایستادن در برابر آینه و معیار کمال و نشانی کوی کمال به انسان تعالی طلب است که به کجا می‌توان رسید.

زیارت، سفری مشتاقانه، آگاهانه و عاشقانه است که از سرای دل آغاز می‌شود، از راه دل عبور می‌کند و سرانجام نیز در منزل دل به مقصد و مقصود می‌رسد و بار بر زمین می‌نهد.

فلسفه زیارت

تعظیم، تکریم، گرامی داشت و یادکرد انسان‌های شایسته، هنرمند، فرهیخته، فرهنگساز، نقش‌آفرین، مصلح، متحوّل‌کنندگان تاریخ و... و نیز زنده نگه داشتن

نام و یاد آنان پس از مرگ، لازمهٔ محبت، عشق و ارادت انسان به نیکی‌ها و کمالات است و ریشه در فطرت و سرشت آدمی دارد.^۱ امروزه شاهدیم که ملتها و ملیت‌های مختلف، بزرگان علم، ادب و هنر خویش را با برگزاری سمینارها، همایش‌ها، کنفرانس‌ها و... گرامی می‌دارند، فضایل و کمالاتشان را برمی‌شمارند، به وجود آنان افتخار می‌کنند و... این نکوداشتها اختصاص به عصر حاضر ندارد بلکه در طول تاریخ ادامه داشته، هرچند که در کیفیت و کمیت مختلف بوده است.

تلاش جوامع گوناگون بر حفظ آثار نیکان و احیای میراث گذشتگان و رواج موزه‌ها نمونه‌ای از نکوداشت مفاخر نیاکان است. بدین ترتیب در تکریم و تعظیم صاحبان کمال، تفاوتی بین زندگان و مردگان صاحب کمال نیست.

گرچه در کیفیت و شکل نکوداشتها هر روز تغییراتی حاصل می‌شود ولی ریشهٔ این بزرگداشت‌ها، تکریم‌ها و تعظیم‌ها، زیبا دوستی انسان و عشق و ارادت فطری او به کمال است. هر کسی با کشش درونی و خداداد خویش، زیبایی را دوست می‌دارد، به کمال عشق می‌ورزد، صاحبان کمال و زیبایی را می‌ستاید و در مقابل آنان از خود فروتنی نشان می‌دهد. چنان که از عوامل و انگیزه‌های عبادت آدمی در

۱ - امور فطری به چیزهایی گفته می‌شود که: ۱ - همگانی باشد و اختصاص به رنگ، نژاد، تاریخ، ملیت یا سرزمین خاصی نداشته باشد. ۲ - همانند علوم حصولی نیاز به تعلیم و تعلم نداشته باشد، بلکه در نهان و نهاد آدمی تعبیه شده باشد. ۳ - تبلیغات منفی، تحمیل و فشار نتواند آن را ریشه‌کن کند، اگر چه ممکن است از شدت و حرارت آن بکاهد. این تبلیغات، شبیه غبار روی آئینه شفاف است که نسیمی آن را برطرف نموده و چهرهٔ آئینه را آشکار می‌کند. توجه به این نکته نیز ضروری است که امور فطری به لحاظ هماهنگی آن با طبیعت انسان و نظام خلقت اگر در مسیر صحیح قرار گیرد و به شیوهٔ پسندیده از آن استفاده شود قطعاً موجب کمال انسان خواهد بود. (ر.ک: فطرت در قرآن، ص ۲۶).

پیشگاه کمال مطلق (جلجلاله) نیز همین کمال دوستی است. حتی بتپرستان نیز از آن جهت در برابر هیاکل چوبی و سنگی کرنش می‌کنند که آنها را صاحب کمال و برخوردار از جمال می‌پندارند هر چند در آن پندار و این کردار صائب نیستند.

شخصیت‌های تاریخ‌ساز

در طول تاریخ در کنار صالحان، طالحان نیز همواره موج‌آفرینی کرده، در سرنوشت ملت‌ها نقش داشتند و تحولاتی شگرف، در جوامع انسانی آفریدند، لیکن پس از مرگ، نام و یاد آنان به همراه جسمشان دفن گردید و گاه تنها برخی اهداف خاص سیاسی، اقتصادی، ملی و... سبب می‌شد که چندصباحی نامشان به نیکی یاد شود، اما زمانی نمی‌گذشت که به فراموشی سپرده می‌شدند. نمونه این تکریم و تجلیل‌های ساختگی، بزرگداشت پادشاهان ننگ‌آفرین دو هزار و پانصد ساله است که رژیم منحوس ستم‌شاهی پهلوی متولّی آن بود و به انگیزه مبارزه با اسلام و تاریخ اسلامی، تاریخ ننگین شاهنشاهی را جایگزین تاریخ هجری کرد و کوروش را به خوابی آسوده و آرام فرا خواند، لیکن آن رنج بی‌حاصل، گنجی برای آن کهنه پرستان بی‌هویت نداشت و شعله‌های ستم‌سوز انقلاب اسلامی با شراره‌های خود، همه آن تلاش‌ها را فرا گرفت در نتیجه «نه از تانک نشان ماند و نه از تانک نشان».

سرّ این ناپایداری، ریشه نداشتن این‌گونه شخصیت‌ها در عواطف و احساسات انسان‌هاست. حتی کسانی که بزرگشان می‌شمارند نیز، اعتقاد به آنها ندارند، بلکه اهداف و اغراض خاصی آنان را وادار به این تکریم‌ها و تعظیم‌ها می‌کند تا در پناه آن بر مرکب مراد سوار شوند و آن‌گاه که به هدف خود نایل شدند یا از رسیدن به آن ناامید گشتند قلم بطلان بر همه افتخارات موهوم می‌کشند و به همه آنها پشت پا می‌زنند.

باطل‌ها همانند کف‌های روی آب صورتی مشابه یک‌دیگر دارند و با اتکای

چند صباحی خود نمایی میکنند اما هرگز اتحاد و یگانگی میان آنها نیست و نمیتوان گفت کافی که در این قسمت رودخانه به وجود آمده، هماهنگ با کافی است که چند متر قبل از این مکان به وجود آمد و از بین رفت یا چند متر پس از این پدید می‌آید. هر کافی جدای از قبل و بعد خویش است و وجودی منقطع و بریده دارد، در حالی که همان آبی که از سرچشمه جدا می‌شود، بستر طولانی رودخانه را در می‌نوردد تا به دریا برسد، به گونه‌ای که هرکس آن را در هر جای رودخانه می‌بیند، بدون تردید آن را همان آبی می‌داند که از دامنه کوه سرازیر شده است.

حق به منزله بیداری‌های زندگی انسان است و باطل به منزله خواب‌های او. اگر چه خواب و بیداری انسان درهم تنیده، بخشی از زندگی انسان را بیداری فرا می‌گیرد و بخش دیگر را خواب؛ لیکن بیداری‌ها با یکدیگر اتصال و پیوند دارد و خواب‌ها از هم گسسته است. به دلیل این که آدمی مقداری از یک مطلب را امروز می‌آموزد یا حفظ می‌کند و باقی آن را فردا فرا می‌گیرد، در حالی که کسی نمیتواند بخشی از یک رؤیا را امشب ببیند و باقی آن را فردا شب.

جریان حق در طول تاریخ همواره به یکدیگر متصل است. همان فریادهای اندوهناکی که شیخ‌الانبیاء، حضرت نوح (علیه السلام) برای سرسختی امت خویش و نپذیرفتن یگانگی خدا، لزوم یکتاپرستی، اعتقاد به معاد و... سر می‌داد از سینه دردمند پدر موحدان عالم، حضرت ابراهیم (علیه السلام) برخاست و امین مکه، حضرت محمد بن عبدالله (صلي الله عليه و آله و سلم) نیز آن را با فریاد «یا صباحاه»^۱ بر فراز کوه صفا به گوش جهانیان رسانید. یکی از مشخصات بارز هر کدام از انبیای الهی، تصدیق انبیای پیشین و بشارت به آمدن پیامبر پس از خویش است. اما جریان باطل در طول تاریخ از هم

۱ - عربها این کلمه را هنگام اعلام خبر وحشت‌آور به کار می‌برند.

جداست؛ زیرا هرچند که همه اهل باطل در دعوت به بی‌دینی و بی‌خدایی مشترک هستند، لیکن هرکس مردم را به هوای خویشتن دعوت می‌کند و دیگران را قبول ندارد و تجلیل و تکریم‌های ظاهری، تنها برای رسیدن به اهداف خاص خویش است و هیچ‌گونه ارادت و علاقه قلبی بین آنها وجود ندارد.

مؤمنان معدود، لیک ایمان یکی **** جسمشان معدود، لیکن جان یکی

جان حیوانی ندارد اتحاد **** تو موجو این اتحاد از روح باد جان گرگان و سگان هر یک جداست **** متحد جان‌های شیران خداست ز آن همه جنگند این اصحاب ما **** جنگ، کس نشنید اندر انبیا^۱ در مقابل، شخصیت‌های صالح باتوجه به پایگاهی که در عقاید، احساسات و عواطف ملتها دارند، نام و یادشان همواره زنده می‌ماند و علاقه‌مندان به آنان برای زنده نگه‌داشتن یادشان تا پای دار پایداری می‌کنند و تا قطع قدم ثابت قدم می‌مانند و برای نیل به کام معنا گام به دام بلا می‌نهند.

ذکر مناقب و فضایل آل‌طاه و یاسین، احساس شادمانی و سرور در موالید و تألم و اندوه در مصایب آنان از یک سو موجب تقرّب به خداست؛ زیرا ارتباط عقلي و عاطفي با آن ذوات نوري که انسان‌های کاملاند مایه بهره‌وری از معارف قرآن و استفاده از سنت معصومان (علیهم‌السلام) می‌گردد و سبب تحکیم پیوند با خلیفه خدا می‌شود^۲ گذشته از آن که بزرگداشت نام و یاد اولیای الهی نیز هست. عزاداری سید شهیدان و سالار مظلومان، حضرت اباعبدالله الحسین (علیه‌السلام) که به اعتراف دوست و دشمن هرساله بر شکوه و عظمت آن افزوده می‌شود نمونه برجسته این ماجراست. نه تنها استبداد رضاخانی نتوانست موفقیتی در خشکاندن ریشه این شجره طوبا داشته

۱ - مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۰۸ تا ۴۵۰.

۲ - در این باره ر.ک: روایت امام رضا (علیه‌السلام) در ص ۲۷.

باشد، بلکه شبیخون فرهنگی استعمارگران و شبهه افکنی‌ها و تردید آفرینی‌های جیره‌خواران فرهنگی مآب آنان نیز نمی‌تواند از پیشرفت روزافزون آن جلوگیری کند: **(كَلِمَةٌ طَيِّبَةٌ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تَوْتِي أَكَلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا)**^۱.

دسته‌های عزاداری که هر ساله بر سر و سینه‌زنان به خروش می‌آیند، با فریاد «یا حسین» خود، شهرها و روستاها را به جنب و جوش درمی‌آورند و با اشک چشمان خود خاطره جانسوز کربلا را تجدید می‌کنند، آب سردی بر پندار باطل و زحمات بی‌حاصل کسانی می‌ریزند که با ترهات خود قصد خاموش کردن خورشید عالم افروز نهضت حسینی را دارند.

این خروش خودجوش به هر کُند ذهن و دیرباوری می‌فهماند که خون حسین بن علی (علیهما السلام) در عاشورای ۶۱ هجری در گوشه‌ای دور افتاده از سرزمین عراق، یعنی کربلا هدر نرفت، بلکه به اراده پروردگار عالم همه قطرات آن به پیکره عالم اسلام تزریق شد و همان است که هر ساله طنین «هل من ناصر ینصرنی» امام حسین (علیه السلام) را در گوش جهانیان زمزمه می‌کند و ملتهای اسلامی و گاه غیر مسلمان را به جوش و خروش وا می‌دارد.

راستی در کجای این کره خاکی می‌توان کسی را یافت که پیوندي میان خود و حسین بن علی (علیهما السلام) احساس کند و در روز عاشورا آرام و قرار داشته باشد؟ عارف واصل، مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی می‌گوید: برخی از فرزندان خردسال خود را دیدم که در دهه اول عاشورا از خوردن خورش پرهیز داشت و به نان تهی اکتفا می‌کرد. به گمان من محبت و عشق درونی وی به چنین کاری وادارش می‌کرد؛ زیرا

۱ - سورة ابراهيم، آية ۲۵ - ۲۴.

تا آنجا که من میدانم کسی چیزی در اینباره به او نگفته بود^۱.

معنای زیارت

یکی از راه‌های بزرگداشت مفاخر و صاحبان کمال، زیارت آنان است که در حقیقت موجب بقا و استمرار حیات علمی، هنری و معنوی آنان می‌گردد. افزون بر این که عامل پیوند نسل حاضر و نسل‌های آینده با نسل‌های گذشته و وسیله ارتباط روحی با آنان و کمالاتشان است.

زیارت از ریشه «زور» است. اصل این واژه به معنای میل و عدول از چیزی است. دروغ را از آن جهت، زور گفته‌اند که مایل و منحرف از راه حق می‌گردد^۲ احمد بن فارس در ادامه می‌گوید: زائر را از آن جهت زائر می‌گویند که وقتی به زیارت تو می‌آید از غیر تو عدول می‌کند و رو برمی‌گرداند^۳ از اینرو برخی گفته‌اند: زیارت، به معنای قصد و توجه است^۴. فیومی در ادامه می‌گوید: زیارت، در عرف آن است که انسان با انگیزه بزرگداشت کسی و انس گرفتن با او به وی روی آورد.^۵ نیز برخی گفته‌اند: اینکه بر ملاقات اولیا و بزرگان، اطلاق زیارت شده، از آن جهت است که این کار، انحراف از جریان مادی و عدول از عالم طبیعت و توجه به عالم روحانیت است، در حالی که در محیط طبیعی حضور دارد و جسمانیت خویش را حفظ می‌کند.

۱ - المراقبات، ص ۱۱، فصل اول، مراقبات شهر محرم الحرام.

۲ - الزاء و الواو و الراء أصلٌ واحدٌ يدلُّ علي الميل و العدول. من ذلك الزور: الكذب؛ لأنه مائلٌ عن طريقه الحق... يقال: إزور عن كذا: أي مال عنه (مقاييس اللغة، ج ۳، ص ۳۶، «زور») راغب اصفهانی ریشه دیگری برای این واژه ذکر کرده است.

۳ - و من الباب: الزائر لأنه إذا زارك فقد عدل عن غيرك (همان).

۴ - زاره يزوره زيارةٌ و زوراً: قصد فهو زائرٌ (المصباح المنير، «زور»).

۵ - و الزيارة في العرف قصد المزور إكراماً له و استيناساً به (همان).

گویا تنها موردی که قرآن کریم این واژه را در این معنا استعمال کرده، **(زرتم)** در آیه کریمه **(أَلْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ)**^۱ است. مفسران در تفسیر این آیه گفته‌اند: دو طایفه از قریش، یعنی «بنی عبد مناف» و «بنی سهم بن عمرو» به مفاخره با یکدیگر پرداختند^۲ و هر کدام، بزرگان و افراد قبیلۀ خویش را به رخ دیگری می‌کشید که در نهایت بنو عبد مناف در این مفاخره برتری یافت. گروه مقابل، یعنی بنی‌سهم برای جبران شکست خویش گفتند: در جاهلیت بسیاری از افراد طایفه ما بر اثر بغی و ستم نابود شدند [که اگر زنده می‌بودند، بر شما غلبه می‌کردیم]. از این‌رو به سراغ قبرستان‌ها رفتند و به شمارش قبرهای قبیلۀ خویش پرداختند.^۳ بنابر این قرآن کریم به سراغ کسی یا چیزی رفتن و دیدارکردن با او را زیارت نامیده است.

زیارت در روایات

عبدالله، پسر خلیفه دوم از رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نقل کرده است که فرمود: «من جائني زائراً لا تحمله إلاّ زیارتی کان حقاً علیّ أن أکون له شفیعاً یوم القیامة»^۴ متتبع بزرگ، علامۀ امینی (رحمه‌الله) این حدیث را از شانزده تن از محدّثان و حفاظ اهل سنت نقل کرده است. همچنین آورده است: چهل و یک نفر از بزرگان آنان از عبدالله بن عمر نقل کرده‌اند که پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود: هرکس قبر مرا زیارت کند، شفاعت من بر او واجب می‌شود؛ «من زار قبری وجبت له شفاعتی»^۵ آن عالم امین افزون بر این دو روایت،

۱ - سورة تکاثر، آیات ۲ - ۱.

۲ - برخی نیز گفته‌اند: دو طایفه از یهود بودند (مجمع‌البیان، ج ۱۰ - ۹، ص ۸۱۱، ذیل آیه).

۳ - تفسیر صافی، ج ۵، ص ۳۶۹. البته تفسیر دیگری نیز برای این آیه ذکر شده است (المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۱، ذیل آیه)، لیکن «زرتم» به همان معنای ملاقات است.

۴ - هرکس به زیارت من بیاید و انگیزه‌ای جز زیارتم نداشته باشد، بر من لازم است که شفیع او در روز قیامت باشم (الغدیر، ج ۵، ص ۹۷).

۵ - همان، ص ۹۳.

بیست روایت دیگر نیز از منابع اهل سنت نقل کرده است^۱. اسحاق بن عمار از امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند که فرمود: به مدینه بروید و بر پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) سلام بدهید، هرچند که سلام و درود از راه دور به آن حضرت نیز می‌رسد؛ «مَرَّوْا بِالْمَدِينَةِ فَسَلِّمُوا عَلَي رَسُولِ اللَّهِ (صلي الله عليه و آله و سلم) و إِنْ كَانَتِ الصَّلَاةُ تَبْلُغُهُ مِنْ بَعِيدٍ»^۲ زیارت از دور نیز هر چند مورد قبول و توصیه است، لیکن این حدیث، نشان می‌دهد که حضور زائر در کنار مزور و قبر وی خصوصیتی دارد، لذا مورد توصیه و سفارش قرار گرفته است. از جمله این خصوصیت‌ها عبارت است از:

۱ - بهره‌مند شدن از فضای معنوی حرم‌های شریف که محل تردد فرشتگان، ارواح انبیا و اولیا و محل تردد و تعلق ویژه روح بلند آن مزور است و دعا کردن در مظان استجابت دعا. چنان‌که بهره‌مندی از فضای معنوی مسجد الحرام و مسجد النبی (صلي الله عليه و آله و سلم) و دعا کردن در آن فضا را وهابیان حجاز نیز قبول دارند و به آن عمل می‌کنند.

۲ - گسترش فرهنگ توحیدی و ولایت اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) در بین راه‌ها و شهرهای مسیر مشاهد مشرفه.

۳ - نشانه صداقت زائر در دوستی و علاقه به مزور.

۴ - ارتباط ملتها و ملیت‌های مختلف و آگاهی از مشکلات، مشقات و امکانات یکدیگر.

۵ - عمل به توصیه کلی قرآن بر سیر در اقطار زمین و تماشای فرجام مجرمان: **(قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ**
الْمُجْرِمِينَ)^۳.

۱ - الغدير، ج ۵، ص ۹۳.

۲ - وسائل، کتاب الحج، ابواب المزار، باب ۴، ح ۳، ج ۱۴، ص ۳۳۸.

۳ - سورة نمل، آیه ۶۹.

۶ - وفاداري به مقتدا و تعهد به پيماني که با او بسته است.^۱
۷ - حرم هاي شريف امامان معصوم (عليهم السلام) در طول تاريخ مراکز علم، تبليغ و ترويج دين، مبدأ قيامها و نهضتها، محل پيمان بستن و هم قَسَم شدن براي انقلابهاي رهاييبخش، جنبشهاي انتقام آميز و... بوده است. اين برکات، جملگي از اياب و ذهاب و مراوده زائران ناشي ميشود.

.....

پيغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود: کسي که من يا يکي از فرزندانم را زيارت کند، روز قيامت به زيارت و ديدار او خواهم رفت و از هراسها و وحشتهاي آن نجاتش خواهم داد؛ «من زارني أو زار أحداً من ذريتي زرته يوم القيامة فأنقذته من أهوالها»^۲.

پيغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) به علي (عليه السلام) فرمود: اي علي، هر کس که مرا در زمان حيات يا مرگم زيارت کند يا تو و فرزندانم را در زمان حيات يا پس از مرگ زيارت کند، من ضمانت ميکنم که او را از احوال و شدايد روز قيامت نجات دهم تا آن که او را هم درجه خودم ميگردانم؛ «يا علي! من زارني في حياتي أو بعد موتي أو زارك في حياتك أو بعد موتك أو زار ابنيك في حياتهما أو بعد موتيهما ضمننتُ له يوم القيامة أن أخلصه من أهوالها و شدائدها حتي أصيره معي في درجتي»^۳.

اين روايت و امثال آن نشان ميدهد که حيات و مرگ پيامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) و امامان معصوم (عليهم السلام) يكسان است؛ زيرا زيارت دوران حيات و مرگ، اجر و آثار يكسان دارد. از اين جهت لازم است که زائر به گونه اي در حرم شريف آنان حضور پيدا کند که اگر زنده ميبودند در کنارشان حضور پيدا ميکرد و زيارت در دوران مرگ بايد همان آثار و سازندگي زيارت دوران حيات را براي او داشته باشد. چنانکه هم درجه

۱ - ر.ك: روايت امام رضا (عليه السلام)، ص ۲۷.

۲ - وسائل، كتاب الحج، ابواب المزار، باب ۲، ج ۲۳، ج ۱۴، ص ۳۳۲.

۳ - وسائل، ابواب المزار، باب ۲، ج ۱۶، ج ۱۴، ص ۳۲۸.

شدن با پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) بدون حساب و برنامه نیست، بلکه سنخیت رُوحی، اخلاقی و معنوی لازم دارد و این سنخیت، باید در دنیا کسب شود. اصل زیارت، توجه به مقام مزور، تأمل در متن زیارتنامه و تلاش در تهذیب و تزکیه نفس، می‌تواند در ایجاد این سنخیت و تتمیم و تکمیل آن کمک کند.

زید شحّام از صادق آل محمد (صلي الله عليه و آله و سلم) پرسید: ثواب کسی که پیامبر خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) را زیارت کند، چیست؟ فرمود: همانند کسی است که در برتر از عرش با خدا ملاقات کند. پرسید: کسی که یکی از شماها را زیارت کند، ثوابش چیست؟ فرمود: مانند کسی است که رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) را زیارت کند؛ ما لمن زار رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم؟ قال عليه السلام: «كمن زار الله عزّوجلّ فوق عرشه قال قلت: فما لمن زار أحداً منكم؟ قال عليه السلام: كمن زار رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم»^۱.

شیخ مفید (رحمه الله) در معنای این حدیث گفته است: مراد این است که ثواب و تکریم زائر آن حضرت (صلي الله عليه و آله و سلم) در روز قیامت، همانند کسی است که خداوند او را به آسمان برده و به عرش خود که ملائکه حامل آن هستند نزدیک می‌کند و برگزیدگان از فرشتگان خود را به او می‌نمایاند، به گونه‌ای که موجب تأکید بر تکریم او می‌گردد^۲ مشابه این تعبیر را مجلسی اول (رحمه الله) نیز آورده است^۳.

از امام کاظم (علیه السلام) نقل شده است: هرکس که فرزندم [امام رضا (علیه السلام)] را زیارت کند، از ثواب هفتاد حج قبول شده برخوردار است. راوی با تعجب پرسید: ثواب هفتاد حج؟ فرمود: آری، هفتاد هزار حج. راوی دوباره با تعجب پرسید: هفتاد هزار حج؟ فرمود: چه بسا حج که مورد قبول واقع نمی‌شود؛ «من زار قبر ولدی علیّ کان

۱ - کافی، ج ۴، ص ۵۸۵.

۲ - تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۴.

۳ - روضة المتقین، ج ۵، ص ۳۶۳.

له عندالله كسبعين حجة مبرورة قال: قلت: سبعين حجة؟ قال عليه السلام: نعم، سبعين الف حجة قال قلت: سبعين الف حجة؟ قال عليه السلام: رُبَّ حجةٍ لا تُقبل...»^١.

فقيه فيلسوفان و فيلسوف فقيهان، ملامحسن فيض كاشاني (رحمه الله) ميگويد: رواياتي كه ثواب زيارت ائمه اطهار (عليهم السلام) را بيشتر از حج، عمره و جهاد در راه خدا مي دانند، بيش از آن است كه شمارش شود. سرش آن است كه:

اولاً، هر كسي كه ادعاي مسلماني مي كند حتي اگر ناصبي باشد اهل حج، عمره، جهاد و امثال آن است، در حالي كه زيارت ائمه اطهار (عليهم السلام) اختصاص به كساني دارد كه آشناي به قدر و منزلت آنان هرچند ناقص و معتقد به ايشان باشند.

ثانياً، حرم هاي شريف ائمه (عليهم السلام) مشهد ارواح بلند و مقدس آنان و محل حضور اشباح برزخي نوريشان است. آن ارواح بلند در حالي كه زنده، خوشحال و روزي خورنده از فضل پروردگارشان هستند، در آن مكان هاي شريف حضور پيدا مي كنند [و زائر در فضايي كه روح امام معصوم (عليه السلام) حضور دارد نفس مي كشد، عبادت و راز و نیاز مي كند و...].

ثالثاً، زيارت ائمه (عليهم السلام) صله و نيكي به خود آنان، رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم)، اميرالمؤمنين، فاطمه (عليهما السلام)، شيعيان، دوستانشان و بلکه نيكي به ساير انبيا و اوصياي الهي است و موجب خوشحالي آنان، اجابت دعوت، تجديد عهد با ولايت، زنده نگه داشتن مرام و غلبه بر دشمنانشان مي گردد. همه اينها عبادت خداست و سبب مي شود كه انسان به فضائل و بركاتي كه نزد خداست برسد و به رضاي او دست يابد؛ زيرا خوشحال كردن مؤمن عادي اگر آن همه فضيلت و ثواب دارد، فضيلت و ثواب

١ - كافي، ج ٤، ص ٥٨٥، كتاب الحج، باب فضل زيارة أبي الحسن الرضا (عليه السلام).

خوشحال کردن پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) و ائمه اطهار (عليهم السلام) که از خطا و گناه معصوم هستند و خداوند آنان را امام مؤمنان و پیشرو پروا پيشگان قرار داد، آسمان و زمین را براي آنان آفرید، صراط، سبيل و راهنماي به سوي او، دروازه رحمت الهي، وسیله ارتباط بين او و بندگان هستند و... غیرقابل وصف است.

اما حج، عمره، جهاد و مانند آن اگرچه موجب انفاق مال، ترك وطن، تحمل مشقتها و... می‌گردد، لیکن فضیلت این امور در حد زیارت نیست؛ زیرا با آن که عبادت الهي، اجابت امر او و موجب خشنودی خدا و اولیای او می‌شود، اما آن فضایل دیگر را کمتر می‌توان در اینها یافت^۱.

امام علي بن موسي الرضا (عليه السلام) فرمود: شیعیان نسبت به هر يك از امامان معصوم پیمان و تعهدی دارند که کمال وفای به آن عهد در زیارت مشتاقانه و عارفانه قبور آن ذوات نورانی (عليهم السلام) است؛ «إِنَّ لِكُلِّ إِمَامٍ عَهْدًا فِي عُنُقِ أَوْلِيَائِهِ وَ شِيعَتِهِ وَ إِنَّ مِنْ تَمَامِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَ حُسْنِ الْأَدَاءِ زِيَارَةَ قُبُورِهِمْ. فَمَنْ زَارَهُمْ رَغْبَةً فِي زِيَارَتِهِمْ وَ تَصَدِيقًا بِمَا رَغَبُوا فِيهِ كَانَ أُمَّتَهُمْ شَفَعَاءَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲.

این حدیث بیانگر نکاتی است که ذیلاً ذکر می‌گردد:

۱ - زیارت قبر امام نشانه وفاداری و تعهد به مقتدا و پیشواست؛ «إِنَّ مِنْ تَمَامِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَ حُسْنِ الْأَدَاءِ زِيَارَةَ قُبُورِهِمْ». سخنگوی نهضت پیامبر، بلال حبشی در دوران اقامت خویش در شام، رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) را در خواب دید که به او می‌گوید: ای بلال! این چه جفایی است؟ آیا هنگام آن نرسیده است که به زیارت من نایل آیی؟^۳ در این رؤیا، ترك زیارت قبر مطهر پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) جفا نامیده شده، طبعاً زیارت آن،

۱ - الحقایق، ص ۲۸۷.

۲ - کافی، ج ۴، ص ۵۶۷.

۳ - ر.ک: ص ۶۷.

وفای به عهد خواهد بود.

۲ - زیارت باید همراه با رغبت، شوق، علاقه و عشق قلبی به مزور باشد؛ «رغبةً فی زیارتهم».

۳ - زیارت باید همراه با تصدیق قلبی به چیزهایی باشد که مزور بدان رغبت داشته، مورد علاقه وی بوده و در راه آن فداکاری کرده است؛ «و تصدیقاً بما رغبوا فیه».

پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) به علي (عليه السلام) خبر داد که تو در سرزمین عراق کشته و دفن خواهی شد. علي (عليه السلام) پرسید: کسی که قبر ما را زیارت و تعمیر کند و تعهد خویش را با آن حفظ کند، چه اجری دارد؟ پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود: ای ابا الحسن! خداوند قبر تو و قبر فرزند تو را بقعه‌ای از بقعه‌های بهشت و زمینی از زمین‌های آن قرار داده است. قلب جوانمردانی از مخلوقات خود و برگزیدگان از بندگان را مشتاق به سوی شما قرار داده به گونه‌ای که ذلت و اذیت را در راه شما تحمل می‌کنند و قبرهای شما را آباد می‌سازند و با انگیزه تقرب به خدا و دوستی رسول او، فراوان به زیارت قبور شما می‌شتابند. ای علي! تنها آنان از شفاعت من برخوردار، واردشونده بر حوض و زائران من در بهشت هستند. ای علي! کسی که قبر شما را آباد کند و به تعهد خویش پای‌بند باشد، مانند آن است که سلیمان بن داود را در ساختن بیت‌المقدس یاری رساند. کسی که قبر شما را زیارت کند ثواب هفتاد حج غیر از حجة الاسلام که واجب است دارد و از گناهان خود بیرون می‌آید همانند روزی که از مادرش متولد می‌شود. پس بشارت باد تو را و به اولیا و دوستان نیز بشارت بده به نعمت‌ها و چشم‌روشنی‌هایی که نه چشمی دیده، نه گوشی شنیده و نه به دل کسی خطور کرده است. لیکن نابخردانی از مردم، زائران قبور شما را سرزنش می‌کنند، آن‌گونه که زنان نابکار را بر اثر نابکاریشان سرزنش می‌کنند. اینها اشرار امت من هستند، شفاعت

من به آنها نرسد و بر حوض من وارد نشوند؛ «... عن عليّ عليه السلام أن رسول الله صلّي الله عليه و آله و سلّم قال له: و الله لتقتلن بأرض العراق و تُدفن بها. قلت: يا رسول الله! ما لمن زار قبورنا و عمّرها و تعاهدها؟ فقال لي: يا أبا الحسن! إن الله جعل قبرك و قبر وُلدك بقاعاً من بقاع الجنة و عرصَةً من عرصاتِها و إنّ الله جعل قلوب نُجباء من خلقه و صفوته من عباده تحنّ إليكم و تحتلّ المذلّة و الأذي فيكم فيعمّرون قبوركم و يكثرون زيارتها تقرباً منهم إلي الله مودةً منهم لرسوله أولئك يا عليّ! المخصوصون بشفاعتي و الواردون حوضي و هم زوّاري غداً في الجنة، يا عليّ! من عمّر قبوركم و تعاهدها فكأنّما أعان سليمان بن داود علي بناء بيت المقدس و من زار قبوركم عدلٌ ذلك له ثواب سبعين حجّة بعد حجّة الاسلام و خرج من ذنوبه حتي يرجع من زيارتكم كيوم ولدته أمّه، فأبشر و بشر أوليائك و محبّيك من النعيم و قرّة العين بما لا عين رأت و لا أُذن سمعت و لا خطر علي قلب بشر و لكن حثالة من الناس يعيرون زوّار قبوركم بزيارتكم كما تُعيّر الزانية بزناها، أولئك شرار أمتي لا نالتهم شفاعتي و لا يردون حوضي»^١.

توجه به اين نکته ضروري است كه ثوابهاي مورد اشاره در اينگونه روايات، بيانگر عظمت و جلالت قدر مزور است، چنانكه حكايث از آثار مثبت فردي و اجتماعي زيارت مي‌كند.

زيارت در فقه

فقهائي شيعه و سني با استناد به توصيه‌ها و تأكيدات فراواني كه درباره زيارت شده است، فتوا به استحباب زيارت داده‌اند. فقيه نامور اماميه، مرحوم محقق حلي گفته

١ - تهذيب الاحكام، ج ٦، ص ٢٢، ح ٥٠، باب فضل زياره اميرالمؤمنين عليه السلام؛ بحار، ج ٩٧، ص ١٢٠.

است: بر حج‌گزار مستحب مؤکد است که به زیارت پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) بشتابد؛ يستحبّ زيارة النبي صلي الله عليه و آله و سلم للحج استحباباً مؤكداً^١.

حتي مي‌گويد: اگر مردم زیارت پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) را ترك کردند، حاکم اسلامي آنها را اجبار بر زیارت مي‌کند؛ زیرا ترك زیارت آن حضرت موجب جفای به اوست؛ إذا ترك الناس زيارة النبي صلي الله عليه و آله و سلم أجبروا عليها لما يتضمّن من الجفاء المحرّم^٢ مرحوم شيخ طوسي نیز گفته است: ... و كذلك إن تركوا زيارة النبي كان علي الامام إجبارهم عليها^٣ اين بزرگان به حديثي استناد کرده‌اند که اين‌گونه از رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نقل شده است: کسی که براي حج گزاردن به مکه عزيمت کند و مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است: «من أتى مكة حاجاً و لم يزرنى إلى المدينة جفاني»^٤ اگر چه برخی از فقها در وجوب اين اجبار خدشه کرده‌اند، ليکن شهيد ثاني (رحمه الله) گفته است: اگر زیارت آن حضرت را همگان ترك کنند، بزرگترین سنت الهي تحقير و سست مي‌شود. از اين جهت به مقداري که اين تحقير و تهاون رفع گردد، بر آن اجبار مي‌شود^٥. عالم بزرگ اهل سنت، ابن قدامه مي‌گويد: زیارت قبر پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) مستحب است؛ زیرا از خود آن حضرت روايت شده است: کسی که حج بگزارد و قبر مرا بعد از وفاتم زیارت کند همانند آن است که در حياتم مرا زیارت کرده باشد؛ «من حجّ

١ - شرايع الإسلام، ج ١، ص ٢٧٨؛ جواهرالكلام، ج ٢٠، ص ٧٩.

٢ - شرايع الإسلام، ج ١، ص ٢٧٧.

٣ - النهاية، ص ٢٨٥؛ المبسوط، ج ١، ص ٣٨٥.

٤ - جواهر الكلام، ج ٢٠، ص ٥٢.

٥ - جواهر الكلام، ج ٢٠، ص ٥٢، مسالك الافهام، المستحبات بعد الحج، المسئلة الخامسة، ج ٢، ص ٣٧٤.

٦ - ... استلزام ترك الجميع زيارته صلي الله عليه و آله و سلم التهاون بأعظم السنن و أجلها فيجبرون عليها إلى أن يقوموا بما يدفع ذلك (مسالك الأفهام، ج ٢، ص ٣٧٤).

فزار قبری بعد وفاتی فکأنما زارنی فی حیاتی»^۱ و در روایت دیگر از آن حضرت رسیده است: کسی که قبر مرا زیارت کند، شفاعت من بر او واجب می‌شود؛ «من زار قبری وجبت له شفاعتی»^۲. ابن هبیره می‌گوید: پیشوایان چهارگانه اهل سنت (مالک، شافعی، ابوحنیفه و احمد حنبل) بر استحباب زیارت پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) اتفاق کرده‌اند.^۳

برخی از فقهای شیعه گفته‌اند: با ادله اربعه، یعنی کتاب، سنت، عقل و اجماع می‌توان رجحان و فضیلت داشتن زیارت قبور صلحا، ابرار، متقیان و نیکان را نیز اثبات کرد تا چه رسد به زیارت انبیا، اوصیای معصوم (علیهم السلام) و علما. آنگاه به اثبات ادعای خویش پرداخته است.^۴

فقیه نام‌دار امامیه (رحمه الله) در جواهر کلمات خود هنگام شرح کلام محقق حلی (رحمه الله)، استحباب زیارت صدیقه کبریا، فاطمه زهرا (علیها السلام)، امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) و فرزندان معصوم آن دو بزرگوار (علیهم السلام) را مورد کاوش و بررسی قرار داده است.^۵

افزون بر این، در جای خود ثابت شده است که ائمه اطهار (علیهم السلام) یک نور در چهارده رواق هستند: «و أن ارواحکم و نورکم و طینتکم واحده»^۶ زید شحام از امام صادق (علیه السلام) پرسید: امام حسن (علیه السلام) افضل است یا امام حسین (علیه السلام)؟ آن حضرت در جواب فرمود: فضل اول ما به آخر ما و فضل آخر ما به اول ما برمی‌گردد... خلقت ما یکی است، علم ما یکی است، فضل ما یکی است، همه ما در پیش خدا یکی

۱ - المغنی و الشرح الکبیر، ج ۳، ص ۵۸۸.

۲ - همان.

۳ - الغدیر، ج ۵، ص ۱۱۰.

۴ - ر.ک: مهذب الاحکام، ج ۱۵، ص ۳۳.

۵ - جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۱۰۰ - ۸۵.

۶ - زیارت جامعه.

هستیم... اول ما محمد است، وسط ما محمد است، آخر ما نیز محمد است؛ «...إِنَّ فَضْلَ أَوْلَانَا يَلْحَقُ بِفَضْلِ آخِرِنَا وَ فَضْلَ آخِرِنَا يَلْحَقُ بِفَضْلِ أَوْلَانَا...خَلَقْنَا وَاحِدًا وَ عَلَّمْنَا وَاحِدًا وَ فَضَّلْنَا وَاحِدًا وَ كَلَّلْنَا وَاحِدًا... أَوْلَانَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ»^۱.

شبهه این مطلب را عبدالرحمن بن مسلم از امام کاظم (علیه السلام) پرسید و گفت: زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) افضل است یا زیارت امام حسین (علیه السلام) یا زیارت فلان امام، فلان امام...؟ و يك يك امامان را نام برد. امام کاظم (علیه السلام) در جواب فرمود: ای عبدالرحمان! هر کس که اولین ما را زیارت کند، آخرین نفر ما را زیارت کرده است، چنان که اگر آخرین ما را زیارت کند، اولین نفر ما را زیارت کرده است. هر کس ولایت اولین نفر ما را بپذیرد، ولایت آخرین نفر ما را پذیرفته است، همان طور که اگر ولایت آخرین نفر ما را بپذیرد، ولایت اولین نفر ما را پذیرفته است. کسی که حاجت یکی از دوستان ما را برآورد، گویا حاجت همه ما را برآورده است...؛ عبدالرحمن بن مسلم قال: دخلتُ علي الكاظم عليه السلام فقلت له: أيما أفضل الزيارة لأمير المؤمنين صلوات الله عليه أو لأبي عبد الله عليه السلام أو لفلان أو فلان؟ و سميتُ الأئمة واحداً واحداً فقال عليه السلام لي: «يا عبدالرحمن بن مسلم! من زار أولنا فقد زار آخرنا و من زار آخرنا فقد زار أولنا و من تولي أولنا فقد تولي آخرنا و من تولي آخرنا فقد تولي أولنا، و من قضي حاجة لأحدٍ من أوليائنا فكأنما قضاها لجميعنا...»^۲.

از پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نیز نقل شده است: خدای سبحان گروهی از فرشتگان را مأمور کرده تا فاطمه زهرا (علیها السلام) را از پیشرو، پشت سر، سمت راست و چپ محافظت کنند،

۱ - بحار، ج ۲۵، ص ۳۶۳.

۲ - همان، ج ۹۷، ص ۱۲۲.

در مدت حیاتش با او باشند و بعد از مرگ نیز وی را در قبر همراهی کنند، بر او، پدرش، شوهرش و فرزندانش صلوات فراوان بفرستند. پس کسی که مرا بعد از وفاتم زیارت کند، گویا فاطمه را زیارت کرده است و کسی که فاطمه را زیارت کند، مرا زیارت کرده است کسی که علی بن ابی طالب (علیه السلام) را زیارت کند گویا فاطمه را زیارت کرده است [در نتیجه مرا زیارت کرده است] کسی که حسن و حسین را زیارت کند گویا علی را زیارت کرده است [در نتیجه فاطمه و مرا زیارت کرده است]. هر کس که ذریه حسن و حسین را زیارت کند گویا خودشان را زیارت کرده است [در واقع علی و فاطمه و مرا زیارت کرده است]؛ «إِنَّ اللَّهَ قَدْ وَكَّلَ بِفَاطِمَةَ رَعِيلاً مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَحْفَظُونَهَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهَا وَ مِنْ خَلْفِهَا وَ عَنْ يَمِينِهَا وَ عَنْ شِمَالِهَا وَ هُمْ مَعَهَا فِي حَيَاتِهَا وَ عِنْدَ قَبْرِهَا بَعْدَ مَوْتِهَا، يَكْثُرُونَ الصَّلَاةَ عَلَيْهَا وَ عَلِيَّ أَبِيهَا وَ بَعْلَهَا وَ بَنِيهَا، فَمَنْ زَارَنِي بَعْدَ وَفَاتِي فَكَأَنَّمَا زَارَ فَاطِمَةَ وَ مَنْ زَارَ فَاطِمَةَ فَكَأَنَّمَا زَارَنِي وَ مَنْ زَارَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَكَأَنَّمَا زَارَ فَاطِمَةَ وَ مَنْ زَارَ الْحَسْنَ وَ الْحُسَيْنَ فَكَأَنَّمَا زَارَ عَلِيّاً وَ مَنْ زَارَ ذَرِيَّتَهُمَا فَكَأَنَّمَا زَارَهُمَا»^۱. بنابراین، زیارت هر کدام در حقیقت زیارت همه آنان است و از نظر فضیلت نیز یکسان هستند، لیکن برخی عوارض خارجی، مانند دوری راه، غربت، فشار و سختگیری‌های حاکمان ستمگر و... سبب شده که به زیارت برخی از امامان، مانند امام حسین و امام رضا (علیهما السلام) توصیه ویژه‌ای نموده‌اند یا ثواب مخصوصی ذکر کرده‌اند. چنان‌که ممکن است فداکاری ویژه امام حسین (علیه السلام) برای حفظ دین سبب توصیه ویژه به زیارت آن حضرت شده باشد.

بدین ترتیب اثبات فضیلت و استحباب زیارت پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) برای اثبات فضیلت و ثواب زیارت سایر امامان و حضرت فاطمه زهرا (علیهم السلام)، کفایت می‌کند حتی اگر دلیل خاص درباره زیارت آن بزرگواران نداشته باشیم.

۱ - بحار، ج ۹۷، ص ۱۲۲، ح ۲۸.

مثنوي عشق

حضور پیدا کردن در مقابل امام معصوم یا مرقد مطهر او فیضی است که مرحله‌ای از زیارت با آن تحقق می‌یابد، لیکن در هر زیارتی این‌گونه است که بعد از دیدار ظاهری و تعارف متداول به گفتگو با مزور و معشوق می‌نشینند تا دیدار را طولانی‌تر و لذت وصال را بیشتر کنند.

کلیم حق‌تعالی در آن وادی مقدس به سوی آتشی رفت تا شعله‌ای برگیرد، ناگهان صدای محبوب خود را شنید که با وی سخن می‌گوید. در آن میان از او پرسید: ای موسی! آن چیست که در دست توست؟ **(و ما تلک بیمینک یا موسی)**^۱ موسی (علیه‌السلام) در جواب گفت: این، عصای من است که بر آن تکیه می‌کنم، برای گوسپندانم از درخت برگ می‌ریزم و منفعت‌های دیگری نیز برای من دارد؛ **(قال هی عصای أتوگوا علیها و أهش بها علی غنمی و لی فیها مارب آخری)**^۲ برخی از مفسران گفته‌اند: با آن که حضرت موسی (علیه‌السلام) می‌توانست به یک جمله **(هی عصای)** اکتفا کند، بقیه جملات را برای طولانی‌تر کردن مناجات و مذاکره با خدا بر زبان آورد.^۳

بهترین عامل برای اطالۀ گفتگو، اظهار عشق و ارادت به معشوق و ذکر کمالات و نیکویی‌های اوست. امام صادق (علیه‌السلام) به یکی از اصحاب خود، «هشام بن سالم» فرمود: اگر به کسی علاقه‌مند هستی و وی را دوست می‌داری، دوستی خود را به او اعلام کن؛ زیرا این اعلام، موجب تثبیت مودت بین شما می‌شود؛ «إذا أحببت رجلاً فأخبره بذلك فإنه أثبت للمودة بینكما»^۴. اظهار عشق و ارادت همراه با ثناگویی

۱ - سورة طه، آیه ۱۷.

۲ - سورة طه، آیه ۱۸.

۳ - المیزان، ج ۱۴، ص ۱۴۳.

۴ - کافی، ج ۲، ص ۶۴۴، باب إخبار الرجل أخاه بحبه.

و ذکر کمالات معشوق، از يك سو تکلیف، بلکه تشریف عاشق را روشن می‌کند و به او می‌فهماند که در برابر چنین معشوق و محبوبی چه وظیفه سنگینی دارد و از سوی دیگر معشوق را دلگرم می‌کند که ارادت عاشق، صوری و ناپایدار نیست. در نتیجه ثناگویی و ذکر اوصاف و کمالات، حضور و دیدار را پرشورتر، عاشقانه‌تر، گرمابخش‌تر و شیرین‌تر می‌گرداند و به اوج خود می‌رساند. متن این ثنانامه، مثنوی عشق و منشور ارادت است که اصطلاحاً زیارتنامه خوانده می‌شود و عاشق صادق با خواندن آن از يك سو نهایت محبت و علاقه خود را به معشوق اعلام می‌دارد و از سوی دیگر یکی از نیازهای فطری خود، یعنی ثناخوانی و تمجید از کمالات را برآورده می‌کند.

زیارت مأثور و غیرمأثور

زائر، گاهی با بیانات خود کمالات مزور را ترنم می‌کند که اینگونه ثناخوانی فقط بیانگر میزان ارادت زائر، اعلام تولی نسبت به وی و تبری از دشمنان او، ابراز احساسات و تعیین موضع وی است و گاهی از زبان معصوم ثنا می‌خواند که اصطلاحاً اینگونه زیارتنامه‌ها را زیارت مأثور می‌نامند. چنین زیارتنامه‌هایی نه تنها کیفیت اظهار ارادت و ابراز تولی و تبری را می‌آموزد، بلکه متنی است برای شناخت مزور و آگاهی از منزلت او؛ زیرا هر کسی به مقدار معرفت خویش سخن می‌گوید و کلام هر کسی بیانگر میزان شناخت و آگاهی اوست: «الكلام صفة المتكلم»^۱ «كلُّ يأتي بما هو أهله»^۲.

۱ - امثال و حکم، ج ۱، ص ۲۶۸.

۲ - همان، ص ۱۲۷.

کاسه چینی که صدا می‌کند **** راز دل خویش ادا می‌کند^۱
آدمی مخفی است در زیر زبان **** این زبان پرده است بر درگاه
جان^۲

زیارت، کلاس درس و مدرسه تعلیم و تربیت و زیارتنامه‌ها متون آموزشی این کلاس‌ها و مدرسه‌هاست. ائمه (علیهم‌السلام) که همواره به تعلیم و تربیت پیروان حق و بیان حقایق و معارف دین همت داشتند، مباحثی در توحید و صفات الهی، نبوت و پیامبرشناسی، امامت و رهبری، تاریخ زندگی ائمه (علیهم‌السلام) و بیان مظلومیت‌ها و رنج‌های خویش، افشای ستم‌های حاکمان جنایت‌پیشه در برابر حقیقت‌طلبی یاران عدالت‌خواه و حقیقت‌جو، لزوم همگرایی در فکر، موضع، اقدام و عمل و... را در این زیارتنامه‌ها بیان کرده‌اند. در این زیارتنامه‌ها، اوصاف مزور هنگام سلام دادن تکرار می‌گردد و به ذکر اسم بسنده نمی‌شود. این، از آن جهت است که مرتبت شخص مزور برای زائر روشن‌تر گردد و توجه پیدا کند که معشوق و محبوب او برای اعلاي کلمه توحید، إقامة نماز، ادای زکات، احیای امر به معروف و نهی از منکر، تلاوت کتاب خدا و... چه رنج‌هایی کشیده است.

زیارتنامه‌های مأثور دوگونه است:

۱ - زیارتنامه‌های اختصاصی که امامی خاص با آن زیارت می‌شود و زائر به سلام و اظهار ارادت به یکی از آن پیشوایان نور می‌پردازد. مانند: «السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته، السلام علیک یا محمد بن عبدالله...»^۳ ، «السلام علیک یا ممتحنة امتحنک الذی خلقک قبل أن یخلقک و کنت لما امتحنک به صابرة...»^۴ ،

۱ - امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۱۸۴.

۲ - همان، ج ۱، ص ۷۹ از مولانا.

۳ - مفاتیح الجنان، ص ۱۱۴، زیارت رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) در روز شنبه.

۴ - همان، ص ۱۱۵، زیارت حضرت زهرا (علیهاالسلام) در روز یکشنبه.

«السلام علي أبي الأئمة و خليل النبوة و المخصوص بالأخوة...»^١ ،
 «السلام عليك يا أبا عبدالله و علي الأرواح التي حلت بفنائك...»^٢ ،
 «اللهم صلّ علي علي بن موسي الرضا المرتضي الإمام التقيّ
 النقيّ...»^٣ ، «السلام علي محي المؤمنين و مبير الكافرين،
 السلام علي مهديّ الأمم و جامع الكلم...»^٤ .

٢ - زيارتنامه هايي كه مضموني عام و محتوايي كلي دارد و هر
 امامي را با آن مي توان زيارت كرد، مانند زيارت امين الله^٥ ،
 زيارت جامعه كبيره^٦ ، زيارت مخصوص ماه رجب «الحمد لله الذي
 أشهدنا مشهد أوليائه في رجب...»^٧ ، زيارت جامعه صغيره^٨ و...^٩ .

مراحل اثبات كمال

اثبات هر فضيلت و كمالي سه مرحله دارد:

- ١ - امكان اتصاف آدمي به آن كمال.
- ٢ - ضرورت اتصاف به آن كمال؛ بدین معنا كه اگر آن فضيلت و
 كمال تحقق پيدا نكند و كسي بدان متصف نگردد چه اشكالي پيش
 مي آيد و اگر كسي متصف به آن شد چه آثار مثبت و نتايج سودمندي
 دارد.

١ - مفاتيح الجنان، ص ٦٠١، زيارت چهارم امير المؤمنين علي (عليه السلام).

٢ - همان، ص ٧٦٥، زيارت امام حسين (عليه السلام) در روز عاشورا.

٣ - همان، ص ٨٣٤، زيارت امام رضا (عليه السلام).

٤ - همان، ص ٨٧٤، زيارت حضرت بقيه الله (عجل الله تعالي فرجه).

٥ - همان، ص ٥٩٧.

٦ - همان، ص ٨٩٨.

٧ - همان، ص ٢٥٧.

٨ - همان، ص ٨٩٧.

٩ - مرحوم علامه مجلسي ١٤ زيارت جامعه در اين فصل ذكر کرده است (بحار، ج ٩٩، ص
 ٢٠٩ - ١٢٦).

عوامل شناخت مراحل سه‌گانه

عقل، همیشه کلیات را می‌فهمد و توان اثبات یا نفی آن را دارد و بس؛ اما اظهارنظر دربارهٔ مصادیق جزئی را بیرون از حیطة فعالیت خود می‌داند. از این‌رو دو مرحلهٔ اول و دوم برای او قابل بحث و بررسی است، یعنی می‌تواند امکان تحقق فضایی، مانند مظهریت اسمای حسناي الهي، عصمت، علم به غیب و... را برای انسان اثبات و اتصاف به صفتی، همانند واجبالوجود شدن را نفی کند. آن‌گاه در مرحلهٔ دوم ثابت کند که وجود مردان بزرگ، با عظمت و صاحب این کمالات ضرورت دارد تا بتوانند مشعل هدایت جوامع بشري گردند و انسان‌ها را به سرمنزل مقصود رهبري کنند و فقدان چنین رجالي چه فاجعه‌اي برای جامعهٔ بشري به بار خواهد آورد. البته براهین نقلی نیز نه تنها در این دو مرحله راه دارد، بلکه می‌تواند عقل را در اقامهٔ برهان یاری رساند، اما عقل در مرحلهٔ سوم، یعنی اثبات اتصاف شخصی خاص به کمالی معین، که از امور جزئی است، قاصر است.

همهٔ زیارت‌نامه‌ها از جمله زیارت جامعهٔ کبیره که محور بحث این مجموعه است همانند بسیاری از روایات، عهده‌دار مرحلهٔ سوم بحث، یعنی اثبات نقلی این فضایل و کمالات برای حجج طاهره (علیهم السلام) است.

کمک عقل در تشخیص مصداق

همان‌طور که اشاره شد حوزهٔ فعالیت عقل دو مرحلهٔ امکان اتصاف انسان به کمالات و ضرورت آن است، لیکن در مرحلهٔ تعیین مصداق نیز می‌تواند انسان را یاری کند که آن نیز در حدّ خود، کلی است. عقل برای یاری انسان در این زمینه، این‌گونه

استدلال می‌کند:

۱ - نظام موجود هستی، نظام احسن است^۱.

۲ - وجود معصوم و انسان برخوردار از این کمالات و فضایل و مرتبط با خالق هستی در نظام احسن، لازم است، چنان‌که وجود بهشت، جهنم، ملائکه مدبر امر، وحی، تشریح و... لازم جدایی‌ناپذیر یک نظام احسن است (این مقدمه، همان مرحله دوم بحث است).

۳ - چنین افرادی حتماً در جوامع بشری وجود دارند و گرنه، نظام موجود، احسن نخواهد بود.

۴ - معجزه می‌تواند معیاری برای شناخت چنین افرادی باشد؛ زیرا خالق نظام هستی که حکیم است و کار عبث نمی‌کند معجزه را در اختیار کسی قرار نمی‌دهد که مایه گمراهی بندگان او شود، بلکه در اختیار سفیران و رسولان معصوم خود قرار می‌دهد تا دلیل حقانیت آنان باشد.

نتیجه این‌که: اگر کسی همراه با ادعای نبوت معجزه نیز بیاورد، قطعاً پیامبر الهی و مأمور از طرف او خواهد بود و سخنان او، که جز حق نمی‌گوید، برای همگان حجت است.

همچنین نتیجه می‌گیرد که اگر چنین انسان معصومی عصمت شخص معینی را تأیید کرد یا او را جانشین خود معرفی کرد، عصمت یا جانشینی آن شخص معین اثبات می‌شود و در نهایت سخنان او نیز که معصوم و تأیید شده از سوی معصوم است حجت خواهد بود.

افزون بر آنچه گذشت، تبیین و تشریح معجزه و فرق آن با علوم غریبه بر عهده عقل است، یعنی به کمک عقل می‌توان فهمید که فلان امر خارق عادت از قبیل

۱ - ر.ک: ده مقاله پیرامون مبدأ و معاد، مقاله هشتم «نظام احسن جهان هستی».

معجزه است یا سحر و امثال آن. بنابراین، با رهنمود عقل و بررسی‌ها و تحلیل‌های عقلی نه تنها می‌توان معجزه را از غیرمعجزه تفکیک کرد، بلکه به کمک آن می‌توان نبیّ معصوم را از متنبیّ غیرمعصوم تمیز داد، لیکن همه این مباحث کلی است، نه جزئی و جایگاه آن فلسفه و کلام است که تبیین کلیات عقلی مسائل اعتقادی را برعهده دارد.

زیارت با معرفت

معرفت مزور و آگاهی از منزلت او مورد سفارش و تأکید بسیاری از روایات است. از امام کاظم (علیه السلام) رسیده است: «... هر کس امام رضا (علیه السلام) را [که در شهر غربت از دنیا می‌رود] زیارت کند، در حالی که تسلیم امر او و عارف به حقش باشد، در پیشگاه الهی از منزلت شهدای بدر برخوردار است؛ «... فمن زاره مسلماً لأمره عارفاً بحقه کان عندالله جلّ و عزّ کشهداء بدر»^۱ امام صادق (علیه السلام) فرمود: امام حسین (علیه السلام) را زیارت کنید، هرچند که سالی یک بار باشد؛ زیرا هر کس عارف به حق او باشد و زیارتش کند، پاداشی جز بهشت ندارد، از رزق واسعی بهره‌مند می‌شود و خداوند گشایشی در کار او ایجاد می‌کند؛ «زوروا الحسین و لو کلّ سنه فإِنَّ کلّ من أتاه عارفاً بحقه غیرجاحدٍ لم یکن له عوضٌ غیرالجنة و رزق رزقاً واسعاً و أتاه الله بفرجٍ عاجلٍ...»^۲.

۱ - بحار، ج ۹۹، ص ۴۱. جنگ بدر، نخستین جنگ رسمی مسلمانان با مشرکان بود که مشرکان در کمال قدرت و مسلمانان در قلتِ عدّه و غُدّه قرار داشتند. پیروزی یا شکست در این جنگ، تأثیری شگرف در سرنوشت اسلام و مسلمانان داشت و شرکت صادقانه در آن، حکایت از صداقت در ایمان می‌کرد. از این‌رو، عنوان «بدریون» عنوانی پرافتخار برای شرکت‌کنندگان در آن جنگ بود و دربرخی موارد، معیار سنجش اعمال، مقایسه عمل با شرکت در جنگ بدر بود.

۲ - بحار، ج ۹۸، ص ۲.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: خداوند چهار هزار فرشته ژولیده موی غبارغم گرفته را موکل قبر امام حسین (علیه السلام) کرده که تا روز قیامت برای او گریه می‌کنند. پس کسی که عارف به حق آن حضرت باشد و زیارتش کند، آن ملائکه، وی را همراهی می‌کنند تا به مأمنش برسانند، اگر مریض شود صبح هنگام و شبانگاهان عیادتش می‌کنند و اگر بمیرد تشییع جنازه اش کرده، تا روز قیامت برای وی استغفار می‌کنند؛ «وَكَلَّ اللَّهُ بِقَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْبَعَةَ آلَافٍ مَلَكًا شَعَثًا غِبْرًا يَبْكُونَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَمَنْ زَارَهُ عَارِفًا بِحَقِّهِ شَيِّعُوهُ حَتَّى يَبْلُغُوهُ مَأْمَنَهُ وَ إِنْ مَرَضَ عَادُوهُ غَدْوَةً وَ عَشِيَّةً وَ إِنْ مَاتَ شَهِدُوا جَنَازَتَهُ وَ اسْتَغْفَرُوا لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱. همچنین به بشیر فرمود: کسی که قبر حسین بن علی (علیهما السلام) را همراه با معرفت زیارت کند، همانند کسی است که خدا را در عرش زیارت کرده است؛ «یا بشیر! من زار قبر الحسين بن علی صلوات الله علیه عارفاً بحقه كان كمن زار الله في عرشه»^۲. اینگونه روایات درباره سایر ائمه (علیهم السلام) نیز وارد شده است. سر این که توصیه کرده اند زیارت زائر بامعرفت باشد آن است که آنچه مایه کمال زیارت می‌گردد، معرفت و شناخت مقام و موقعیت مزور است، نه اعمالی بی‌روح و همراه با غفلت، همانند بوسیدن صرف و ناآگاهانه ضریح یا در و دیوار، گردش کورکورانه در اطراف ضریح، تماشای آثار هنری، شمارش ستونها، چراغ‌ها، شمعدان‌ها، درها، پنجره‌ها و... این کارها، به سیاحت شباهت بیشتری دارد تا زیارت. ثوابهای اخروی و آثار دنیوی که در روایات آمده، بر زیارت واقعی مترتب است، یعنی جایی که ارتباط قلبی با مزور برقرار شود و منشأ تحول در زائر گردد، نه بر سیاحت و زیارت جسمی و صوری. شاهد این ادعا کلام بزنتی است که می‌گوید: در نامه حضرت ثامن الحجج،

۱ - کامل الزیارات، ص ۳۴۹، باب ۷۷، ح ۱.

۲ - بحار، ج ۹۸، ص ۷۷.

علي بن موسي الرضا (عليه السلام) خواندم که فرمود: این پیام را به شیعیان ما برسانید که زیارت من در پیشگاه الهی با هزار حج برابر می‌کند. [تعجب کردم، از این رو] به امام جواد (عليه السلام) گفتم: واقعاً با هزار حج برابر می‌کند؟ فرمود: آری، به خدا سوگند! با هزار هزار [یک میلیون] حج برابر می‌کند [لیکن] برای کسی که همراه با معرفت زیارتش کند؛ عن البزنطي قال: قرأت كتاب أبي الحسن الرضا عليه السلام: «أبلغ شيعتي أن زیارتي تعدل عند الله عزوجل ألف حجة قال: فقلت لأبي جعفر عليه السلام: ألف حجة؟ قال عليه السلام: إي والله ألف ألف حجة لمن زاره عارفاً بحقه»^۱.

معرفت و آگاهی، نه تنها شرط کمال زیارت ائمه اطهار (علیهم السلام) است، بلکه درباره طواف کعبه نیز این تعبیر آمده است. ابراهیم تیمی گوید: در حال طواف کعبه بودم که امام صادق (عليه السلام) با تکیه زدن بر من فرمود: ای ابراهیم! آیا تو را از فضیلت این طوافی که انجام می‌دهی آگاه نسازم؟ گفتم: قربانت گردم، مایل هستم. فرمود: هر کس به سراغ این خانه بیاید و در حالی که عارف به حق آن است، با هفت شوط دور آن طواف کند و سپس دو رکعت نماز در مقام ابراهیم (عليه السلام) بگذارد خداوند ده هزار حسنه برای او می‌نویسد و ده هزار درجه وی را بالا می‌برد؛ «ألا أخبرك يا إبراهيم مالك في طوافك هذا؟ قال: قلت: بلي جعلتُ فداك. قال عليه السلام: من جاء إلي هذا البيت عارفاً بحقه فطاف به أسبوعاً و صلي ركعتين في مقام إبراهيم عليه السلام كتب الله له عشرة آلاف حسنة و رفع له عشرة آلاف درجة...»^۲.

۱ - بحار، ج ۹۹، ص ۳۳.

۲ - همان، ج ۷۱، ص ۳۱۹. در دنباله روایت آمده است: آیا تو را از کاری که بهتر از طواف باشد، آگاه نکنم؟ گفتم: آری قربانت گردم. فرمود: کسی که حاجتی را از برادر مؤمنش برآورده کند، مانند کسی است که ده بار طواف کرده باشد. کسی که برادر مؤمنش حاجتی به سوی وی آورد و او قدرت برآورده کردن آن را داشته باشد و اقدام نکند، خداوند ماری را در قبر بر او مسلط می‌کند تا انگشتانش را بگزد؛ ثم قال عليه السلام: «ألا أخبرك بخير من ذلك؟ قال: قلت: بلي جعلتُ فداك. فقال عليه السلام: من قضی أخاه المؤمن حاجةً كان كمن طاف طوافاً و طوافاً حتى عدَّ عشرأ و قال عليه السلام: أيما مؤمن سأله أخوه المؤمن حاجةً و هو يقدر علي قضائها و لم يقضها له، سلط الله عليه شجاعاً في قبره ينهش أصابعه».

درباره مؤمن نیز آمده است: هر کسی که برای زیارت برادر مؤمنش از خانه خارج شود در حالی که عارف به حق وی باشد برای هر قدمی که برمی‌دارد حسنه‌ای برای او نوشته می‌شود، گناهی از او محو می‌گردد و درجه‌ای بالا می‌رود. هنگامی که در خانه او را به صدا درمی‌آورد، درهای آسمان به رویش گشوده می‌شود. وقتی که با یکدیگر ملاقات، مصافحه و معانقه می‌کنند، خداوند به آنها توجه کرده، بر ملائکه مباهات می‌کند و می‌گوید: بنگرید به دو بنده من که برای من یکدیگر را زیارت می‌کنند و همدیگر را دوست می‌دارند. بر من لازم است که آنان را عذاب نکنم...؛ عن أبي جعفر و أبي عبدالله عليهما السلام قال: «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ خَرَجَ إِلَى أَخِيهِ يَزُورُهُ عَارِفًا بِحَقِّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خَطْوَةٍ حَسَنَةً وَ مُحِيتَ عَنْهُ سَيِّئَةٌ وَ رَفَعَتْ لَهُ دَرَجَةً فَإِذَا طَرَقَ الْبَابَ فَتَحَتْ لَهُ أَبْوَابَ السَّمَاءِ فَإِذَا التَّقِيَا وَ تَصَافَحَا وَ تَعَانَقَا أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا بِوَجْهِهِ ثُمَّ بَاهِيَ بِهِمَا الْمَلَائِكَةَ فَيَقُولُ: انظروا إلي عبدئ تزاورا و تحاببا في، حق علي ألا أعدبهما بالنار بعد ذا الموقف...». بنا براین، نقش اصلی را در فضیلت و کمال زیارت، معرفت و آگاهی حق مزور ایفا می‌کند. این‌که امام معصوم (علیه السلام) چه شخصیتی است، معرفت او چگونه ممکن است، حق او چیست؟ حق معرفت او چیست و... مطالبی است که بحث‌های طولانی طلب می‌کند^۱، لیکن به طور خلاصه می‌توان گفت:

۱ - بحار، ج ۷۳، ص ۳۴.

۲ - این سؤال را ابوذر غفاری از سلمان فارسی (رضوان الله علیهما) پرسید. سلمان گفت: نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌رویم و از خود آن حضرت می‌پرسیم. برای آگاهی از جواب آن حضرت به این دو صحابی جلیل‌القدر ر.ک: بحار، ج ۲۶، ص ۷ - ۱.

امام، جامع کلام تکوین و تدوین، واجد کتاب حقیقت و شریعت و شامل نشئه حقیقی و اعتباری است، چنین جامعیتی نه در خور نظام سه‌گانه هستی (عالم عقل، عالم مثال و عالم طبیعت) است؛ زیرا هر کدام از مراحل سه‌گانه نظام هستی، تکوین صرف است و غیر از بود و نبود، چیزی ندارد؛ و نه در وسع نظام تدوینی قرآن کریم؛ زیرا همه مضامین آن، اعم از اخبار و انشا از حوزه لفظ، مفهوم و حکایت‌های علم حصولی است، هر چند مخازن برین آن حقایق تکوینی نظام هستی است. اما انسان کامل که مثل اعلاي آن اُسْرَه عصمت و طهارت (علیهم السلام) هستند، افزون بر حوزه فراگیر تکوین، از منطقه گسترده اعتبار نیز برخوردارند؛ زیرا انسان، موجود متفکر و مختاری است که صرف نظر از قوانین نظام هستی، از قوانین اعتباری نیز پیروی می‌کند، گرچه پشتوانه این مقررات اعتباری همان قوانین تکوینی است و اصول آن نظام عینی، پرتوافکن بر فروع این منظومه اعتباری است. از این جهت هیچ موجودی به جامعیت انسان کامل نخواهد بود و اوست که می‌تواند «کون جامع» باشد.

جامعیت عینی و علمی اهل بیت نبوت و امامت (علیهم السلام) به این معناست که اولاً هر کمال ممکن را واجدند. ثانیاً، هرچه را دارا هستند، مصون از عیب و نقص است. ثالثاً، هر چه را در مرحله حدوث واجد بودند، در مرحله بقا نیز دارا خواهند بود. این مقام جمع‌الجمعی را می‌توان از عدیل بودن آنان با کتاب بی‌بیدل الهی، یعنی قرآن، استنباط کرد؛ رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) طبق نقل محدثان شیعه و سنی فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابُ اللَّهِ، حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِطْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا»^۱. مخاطبان این پیام، وارثان تمدن غنی

۱ - سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۳؛ بحار، ج ۲، ص ۱۰۰ و ج ۲۳، ص ۱۰۸.

و قوي اسلام در پهنه زمان و گسترده زمين‌اند، يعني نه نسل هيچ عصر و زماني از آن توصيه سعادت آفرين مستثناست و نه مردم هيچ مصر و دياري از آن جدا خواهند بود.

چنين وصيت فراگيري نشان از هماهنگي كامل تکوين انساني و تدوين الهي است، به طوري که همه مردم روي زمين تا بامداد معاد، در بخش علم و عمل، نیازمند به رهنمود و رهبري قرآن و عترت هستند و هيچ مکتبي تا شامگاه تاريخ بشري پديد نمي‌آيد جز آن‌که لازم است جهان‌بیني و جهان‌آرایی آن بر قرآن و عترت (عليهم السلام) عرضه شود و پاسخ نفي يا اثبات آن از ثقلین استنباط گردد.

چنين کاري عزم جامعه انساني و جزم امت اسلامي را طلب مي‌کند، تا اولاً، توان استنطاق از آن دو وزنه وزين را در هاضمه فکري خویش احيا کنند. ثانياً، گوش هوش را براي اصغاي آوای حياتبخش آن دو وزنه وزين آماده سازند. ثالثاً، نقدهاي صاحب‌نظران و نيز تحليل‌هاي سودمند صاحب بصران را پس از جمع‌بندي براي تنفيذ نهايي به بارگاه ثقلین معروض دارند، تا از اين صعود و هبوط و از آن سؤال و جواب، کام فکر بشر شیرين و گام عمل او استوار گردد و به دام تدليس بيگانه و تلبیس اهریمن گرفتار نشود.

چنين آگاهی و معرفت به مقام و منزلت امام مي‌تواند زمينه اطاعت و تسليم در مقابل اوامر و نواهي مزور را که همان فرمان خداست فراهم کند. امام صادق (عليه السلام) از فضيلت زيارت عارفانه امام رضا (عليه السلام) سخن گفت. حمزة بن حمران پرسيد: قربانت کردم منظور از معرفت حق او چيست؟ فرمود: اين که بداند او واجب الاطاعة، غريب و شهيد است [و براي تبليغ دين، هدايت مردم و پايداري و استقامت در راه حق غريبانه به شهادت رسیده است.]: ..قلت: جعلت فداك و ما عرفان حقّه؟ قال عليه السلام: «يعلم أنه مفترض الطاعة غريب»

شهيء...»^۱. هند حنّاط مي‌گويد: از امام صادق (عليه السلام) شنيدم که فرمود: هر کس زيارت کند حسين (عليه السلام) را در حالي که عارف به حق وي باشد و او را امام خود برگزيند، خداوند گناهانش را مي‌آمرزد؛ «من زار الحسين عليه السلام عارفاً بحقه يأتى به غفرالله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر»^۲.

امام كاظم (عليه السلام) نيز كمترين پاداش زيارت قبر حسين (عليه السلام) را آمرزش گناهان معرفي کرده است، ليكن به شرط آن‌که زائر، عارف به حق امام، احترام و ولايت وي باشد؛ «أدني ما يثاب به زائر الحسين عليه السلام بشطّ الفرات إذا عرف حقّه و حرّمته و ولايته أن يغفر له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر»^۳. در روايت ديگري آمده است: يك درهم خرج كردن در راه زيارت قبر امام واجب‌الاطاعة هفتاد هزار حسنه دارد، هفتاد هزار سيئه را محو مي‌كند و اسم صاحب آن در ديوان صديقين و شهدا ثبت مي‌شود؛ «من نوي من بيته زيارة قبر إمام مفترض طاعته و أخرج لنفقته درهماً واحداً كتب الله جلّ ذكره له سبعين ألف حسنة و محي عنه سبعين ألف سيئة و كتب اسمه في ديوان الصديقين و الشهداء...»^۴.

از ديده‌گاه اهل بيت عصمت و طهارت (عليهم السلام) که تجلي‌گاه اسلام راستين نبوي (صلي الله عليه و آله و سلم) و علوي (عليه السلام) است انسان، آزاد خلق شده و طوق طاعت كسي به گردن او نيست: «لا تكن عبد غيرك و قد جعلك الله حراً»^۵ حتي اختيار خودش نيز در اين زمينه محدود است، يعني همان‌گونه که حق ندارد سلامتي خود را به خطر بيندازد، دست و پاي خودش را قطع سازد، چشم خود را كور و گوش خود را كر کند و... عزت، آبرو

۱ - بحار، ج ۹۹، ص ۳۵، ح ۱۷.

۲ - كامل الزيارات، باب ۵۴، ح ۷، ص ۲۶۴.

۳ - همان، باب ۵۴، ح ۴، ص ۲۶۳.

۴ - بحار، ج ۹۷، ص ۱۲۴، ح ۳۴.

۵ - نهج البلاغه، نامه ۳۱، بند ۸۷.

و آزادي خود را نیز نمی‌تواند به خطر بیندازد. سرّش آن است که عزّت، سرمایه اکتسابی مؤمن نیست که چوب حراج بر آن بزند، بلکه امانت ویژه الهی به دست وی است. اختیار چنین امانتی به دست خداست و تصرفات مؤمن نباید فراتر از تصرفات امانت‌داری پارسا باشد: «إن الله فوّض إلي المؤمن أمره كلّه و لم يفوّض إليه أن يكون ذليلاً . أما تسمع الله عزّوجلّ يقول: **(و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين)** فالمؤمن يكون عزيزاً و لا يكون ذليلاً»^۱. بنابراین، مردم‌سالاری و دموکراسی در نظام سیاسی اسلام، زمانی قابل قبول است که بر محور دین و در چهارچوب شرع باشد و با حفظ چنین شرطی، آرای مردم برای حاکمان تعهد شرعی می‌آورد. از این‌رو نقض کردن و زیرپا گذاشتن آن حرام شرعی است، نه این‌که يك قرارداد عرفی محض باشد و تخلف از آن يك کار غیر اخلاقی به شمار آید. نتیجه این که اختیار انسان به دست خداست و اطاعت و انقیاد او بر همگان واجب است و اطاعت دیگران (پیامبر، امام، پدر، مادر، حاکم و...) از آن جهت بر انسان واجب می‌شود که خدای سبحان چنین اطاعت و تبعیتی را واجب کرده است و بدون در نظر گرفتن دستور او هیچ کس حق حاکمیت و حکومت بر دیگری ندارد. بنابراین، زائر زمانی عارف به حق امام است و به ولایت و حرمت وی آگاهی دارد و به او اقتدا و از او پیروی می‌کند که او را معصوم، افضل و اعلم از دیگران، جانشین رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) و منصوب از جانب خدا بداند، اوامر و دستورهایش را اوامر الهی بشمارد تبعیت از وی را در تمام امور زندگی واجب بداند، با اقتدا و پیروی از سیره و سنّت او خط سیر زندگی خود را ترسیم کند و... . چنین معرفت و شناختی هرچند که مقول به تشکیک و دارای مراتب فراوانی است و هرکس به مقدار ظرفیت وجودی خود بهره‌مند می‌گردد، لیکن مبتنی بر مقدمات بسیاری است تا مستدلّ و

برهانی شود. زیارتنامه‌های مأثور یکی از منابع شناخت و آگاهی از مقام مزور است.

نکته: با توجه به این که در این روایات، معرفت حق امام، معیار کمال زیارت معرفی شده است، اشاره به روایتی که از حضرت علی (علیه السلام) در این زمینه رسیده، بی‌تناسب نیست. شارح معتزلی ابن ابی الحدید می‌گوید: پس از واقعه نهروان، علی (علیه السلام) آهنگ شام داشت تا امت اسلامی را از شر طاغوت مشئوم اموی و شیطان ممثل شام، عمروعاص برهاند. مردم را به لشکرگاه نُخَیله (اطراف کوفه) گسیل داشت و برای آمادگی بیشتر سفارش‌هایی به آنان کرد، لیکن جمعیت، آن حضرت را یاری نکردند و به کوفه بازگشتند. در کوفه نیز آنان را برای جنگ با معاویه ترغیب کرد، اما اثر نبخشید. پس از چند روز دوباره خطبه خواند و در ضمن درد دل‌ها و ابراز نارضایتی‌های خود حقوق متقابل مردم و حکومت را این‌گونه برشمرد^۱:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ»؛ ای مردم! مرا بر گردن شما حقوقی است و شما نیز بر گردن من حقوقی دارید.

«فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا»؛ حقی که شما بر من دارید این‌که: ۱ - شما را نصیحت کنم. ۲ - فیء [و بیت‌المال] شما را جمع‌آوری کنم و برای شما خرج کنم [استفاده شخصی از آن نکنم]. ۳ - شما را آموزش و تعلیم دهم تا جاهل نمانید. ۴ - شما را تربیت کنم تا آگاه و عالم گردید.

«وَ أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ وَ الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حِينَ أَمْرُكُمْ»؛ حقی که من بر شما دارم این است که: ۱ - به بیعتی که با من بستید وفادار باشید. ۲ - در نهان و آشکارا ناصح من باشید. ۳ - هنگامی

۱ - شرح نهج البلاغه، مج ۲ - ۱، ص ۳۹۲.

که شما را فراخواندم، اجابت کنید. ۴ - وقتی شما را به کاری دستور دادم، فرمان ببرید^۱.

اکنون سؤال این است: نصیحت مردم به وسیله علی (علیه السلام) که از حقوق مردم است فرض صحیح دارد و اشکالی هم پیش نمی‌آید، لیکن نصیحت علی (علیه السلام) که معصوم، افضل و اعلم از دیگران است، خطا، نسیان و سهو در او راه ندارد، انسان کامل و منصوب به نصب خاص پروردگار عالم است، چه معنا دارد؟ آیا واقعاً انسان‌های عادی می‌توانند نصیحت‌گر معصوم باشند؟

جواب: این اشکال از بی‌دقتی در معنای نصیحت و به اصطلاح خلط مصداق با مفهوم، ناشی شده است. از این‌رو ناچار از ریشه‌یابی این واژه هستیم. واژه نصیحت از ریشه «نصح» مقابل «غش» است. غش، به هرگونه ناخالصی اطلاق می‌شود. شیر مغشوش، آن است که با آب ممزوج شده باشد. غش در معامله آن است که فروشنده، جنس معیب را با جنس سالم مخلوط کند و همه را به جای جنس سالم و خالص بفروشد یا اینکه خریدار پول قلبی و جعلی را با پول واقعی به هم آمیزد و به جای پول واقعی تحویل فروشنده کالا دهد^۲.

بدین ترتیب واژه «نصح» به معنای خلوص و پاکی از هرگونه ناخالصی می‌آید^۳ بنابراین، نصح به معنای یکرنگی، خلوص، پاکی و صاف بودن می‌آید اما غش به معنای دورنگی یا چندرنگی، ناخالصی و ناصافی است. لذا هر چیزی که به سمت خلوص و صافی می‌رود، به نصح نزدیک می‌شود و آن‌گاه که ناخالصی آن بیشتر می‌شود، مغشوش‌تر می‌گردد. خدای سبحان، ضمن دستور توبه‌ای که به مؤمنان

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۳۴، بند ۱۰ - ۹.

۲ - غشه غشاً من باب قتل و الإسم غش بالكسر: لم ينصحه و زين له غير المصلحة. لبن مغشوش: مخلوط بالماء (المصباح المنير. نیز رك: مقاييس اللغة، العين، صحاح اللغة، «غش»).

۳ - هو الخلوص من الغش فهو يقابل الغش (التحقيق، «نصح»).

داده، سفارش کرده که سعی کنید توبه شماء خالص و غیرمغشوش باشد: **(يا أيها الذين ءامنوا توبوا إلى الله توبهً نصحاً)**^۱. این معنای عام نصح، در هر موردی متناسب با همان مورد مصداق پیدا می‌کند.

در علم اخلاق می‌گویند: «نصیحت» ضد حسد است و آن بدین معناست که انسان، نعمتی را که صلاح برادر مؤمنش در آن است برای وی بخواهد.

به بیان دیگر: کسی که آنچه را برای خود می‌پسندد، برای دیگری نیز همان را بی‌پسندد، ناصح است ولی اگر همان چیز را برای برادر مؤمن خود نپسندد یا برای او چیزی را بی‌پسندد که برای خود نمی‌پسندد، حسود است^۲ در حقیقت، نصیحت به معنای خیرخواهی برای دیگران است. خیرخواه را از آن جهت ناصح می‌گویند که با طرف مقابل خود یک‌رنگ، خالص و صاف است و به او خیانت نمی‌ورزد و تزویر نمی‌کند. علامه مجلسی (رحمه‌الله) می‌گوید: نصیحت، هر فعل یا کلامی است که با آن، خیر منصوص اراده شده باشد. اشتقاق این ماده از «نصحتُ العسل» به معنای «عسل را صاف کردم» است. این نام‌گذاری از آن جهت است که ناصح، فعل یا کلام خود را از هرگونه ناخالصی صاف می‌کند. یا اینکه از ریشه «نصحتُ الثوب»؛ «پارچه را دوختم» می‌آید. این نام‌گذاری نیز از آن جهت است که ناصح، خلل‌ها و نارسایی‌های برادرش را پر می‌کند، چنان‌که خیاط، شکاف پارچه را می‌بندد^۳.

اما پند دادن، اندرز گفتن و مصالح‌گویی از آن جهت نصیحت است که یکی از مصادیق صداقت، یک‌رنگی، خلوص و خیرخواهی است، نه اینکه معنای پند و اندرز، نصیحت باشد.

۱ - سورة تحریم، آیه ۸.

۲ - معراج السعاده، ص ۴۵۵.

۳ - بحار، ج ۷۱، ص ۳۵۷.

یکی از نکات مورد توصیه روایات، نُصح مستشیر است، یعنی انسان، ناصح کسی باشد که با وی مشورت می‌کند: «من استشاره أخوه المؤمن فلم يحضه النصيحة سلبه الله لبه»^۱ امام مجتبی (علیه السلام) ضمن ستایش یکی از اصحاب خود فرمود: مشورت نمی‌کرد جز با کسی که امید به نصیحت او داشت؛ «و لا یستشیر إلا من یرجو عنده النصيحة»^۲ در فقه نیز گفته‌اند: یکی از مستثنیات غیبت، نُصح مستشیر است؛ الثالث: النصيحة للمستشیر^۳. تردیدی نیست که مشورت کننده در مقام مشورت نیازی به پند و اندرز ندارد، آنچه او نیاز دارد خیرخواهی، یک رنگی و صداقتِ مُشیر و مشاور است تا عقل خود را به کار بیندازد و آنچه را که تشخیص می‌دهد صادقانه در اختیار مستشیر قرار دهد.

پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود: هر کس، پنج چیز را برای من ضمانت کند [ملتزم به عمل کردن آنها شود] من بهشت را برای او ضمانت می‌کنم. گفتند: یا رسول الله! آن پنج چیز چیست؟ فرمود: نصیحت خدای عزوجل، نصیحت رسول او، نصیحت کتاب او، نصیحت دین خدا و نصیحت جامعه اسلامی؛ قال رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم: «من يضمن لي خمسا أضمن له الجنة قيل: و ما هي يا رسول الله؟ قال صلي الله عليه و آله و سلم: النصيحة لله عزوجل و النصيحة لرسوله و النصيحة لكتاب الله و النصيحة لدين الله و النصيحة لجماعة المسلمين»^۴. فیومی تصریح کرده است: نُصح با «لام» متعدی می‌شود و این، لغت فصیح است. در برخی لغات بدون لام، متعدی می‌شود، یعنی متعدی بنفسه است؛ نصحت: لزيد

۱ - کسی که برادر مؤمنش با او مشورت کند و او خالصانه نصیحتش نکند خداوند عقلش را از او می‌گیرد (بحار، ج ۲، ص ۱۰۴).

۲ - بحار، ج ۶۶، ص ۲۹۵، به نقل از کافی، ج ۲، ص ۲۳۷.

۳ - همان، ج ۷۲، ص ۲۳۹ به نقل از قواعد شهید.

۴ - همان، ج ۲، ص ۶۵.

أنصح نُصحاً و نصيحةً. هذه اللغة الفصيحة و عليها قوله تعالى «إن أردت أن أنصح لكم» و في لغةٍ يتعدّي بنفسه فيقال: نصحته [المصباح المنير، «نصح»].

مشابه این تعبیر در قرآن کریم نیز آمده است: **(ليس علي الضعفاء و لا علي المرضى و لا علي الذين لا يجدون ما ينفقون حرجٌ إذا نصحوا لله و رسوله)**^۱ اگر چه ممکن است جاهل جسوری که در امام‌شناسی راجل است، بگوید: امام معصوم را نیز می‌توان نصیحت کرد، چنان‌که برخی از جاهلان متنسک، پیامبر خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) را به عدالت دعوت کردند^۲، لیکن باید بررسی نمود، نصیحت خدا که در آیه کریمه و حدیث آمده به چه معناست؟ ابن اثیر، لغت‌شناس بزرگ عرب می‌گوید: نصیحت، به معنای خیرخواهی برای دیگران است و هیچ کلمه‌ای، غیر از نصیحت به تنهایی نمی‌تواند این معنا (خیرخواهی برای منصوح) را برساند، بلکه باید از چندین کلمه استفاده کرد. آن‌گاه می‌گوید: معنای نصیحت خدا، اعتقاد صحیح به وحدانیت و خلوص نیت داشتن در عبادت اوست. نصیحت کتاب خدا به معنای تصدیق آن و عمل کردن به آنچه که در آن آمده، می‌باشد. نصیحت رسول خدا، همان تصدیق به نبوت و رسالت او و پیروی از اوامر و نواهی اوست. نصیحت ائمه و پیشوایان، اطاعت و مدارا کردن با آنان است. نصیحت مسلمانان به معنای ارشاد و راهنمایی آنها به مصالحشان است.^۳

۱ - سورة توبه، آیه ۹۱.

۲ - حرقوس بن زهیر، معروف به ابن ابی خویصره تمیمی که از سردمداران خوارج شد در جنگ خنین خطاب به رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) گفت: «اعدل یا رسول الله» حضرت رسول (صلي الله عليه و آله و سلم) بر آشفت که وای بر تو اگر من بیدادگر باشم چه کسی دادگر خواهد بود؟ عمر گفت: ای رسول خدا اجازه بده گردنش را بزنم! پیامبر فرمود: او را واگذار. سپس از خارجی شدن وی خبر داد؛ سرانجام وی از سر کردگان خوارج نهروان شد. (ر.ک: بحار، ج ۲۲، ص ۳۷).

۳ - النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، «نصح»، ج ۵، ص ۶۳.

بنابراین، معنای نصیحت در کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) که فرمود: «و أما حقّي عليكم... و النصيحة في المشهد و المغيب»^۱ به معنای خیرخواهی و اطاعت است و منافاتی با مقام عصمت ندارد. چنان‌که در قسمت اول نیز که فرمود: «فأما حقم علي فالنصيحة لكم» نیز به معنای خیرخواهی است، لیکن این خیرخواهی گاهی در پند و اندرز جلوه می‌کند و گاهی در اشکال و صور دیگر.

دعوت‌نامه کمال

متخلّق شدن به اخلاق الهی و خدایی شدن انسان‌ها هدف رسالت انبیای الهی است: «تخلّقوا بأخلاق الله»^۲. این، همان است که قرآن کریم از آن به عنوان نورانی شدن یاد کرده است: **(كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)**^۳، **(هُوَ الَّذِي يَنْزِلُ عَلَيَّ عَبْدَهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ إِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ)**^۴، یعنی رأفت و رحمت رحیمیّه خداوند اقتضا می‌کند تا برای خارج کردن از ظلمت‌ها و نورانی گردانیدن شما آیات روشنی را بر بنده برگزیده خود نازل کند. بنابراین، انسان‌ها باید تخلّق به اخلاق الهی، نورانی شدن و رنگ خدایی پیدا کردن را بزرگترین و نهایی‌ترین هدف خویش قرار دهند؛ زیرا هرچه در این مسیر جلوتر بروند، به کمال خویش نزدیکتر می‌گردند. مجموع معارف دینی که در سه گروه اعتقادات، احکام و اخلاق خلاصه می‌شود خواه در آیات و روایات فقهی و حقوقی آمده باشد، خواه در زیارت‌نامه‌ها، مناجات‌ها و دعاها، در راستای همین هدف اساسی قرار دارد. به بیان دیگر:

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۳۴.

۲ - بحار، ج ۵۸، ص ۱۲۹.

۳ - سوره ابراهیم، آیه ۱.

۴ - سوره حدید، آیه ۹.

مخاطبان شرایع الهی، که همه انسان‌ها هستند، گاهی به صورت صریح و روشن به نورانی شدن و تخلّق به اخلاق الهی پیدا کردن دعوت شده‌اند و گاهی به صورت ضمنی. بنابراین، پیام ضمنی یا صریح همه معارف ادیان الهی رنگ خدایی پیدا کردن «صِبْغَةَ اللَّهِ» است.

ذکر کمالات الهی و شمارش اسما و صفات حسناي او داراي دو ویژگی اصلي است:

۱ - برهان پذیر و مستدلّ بودن. حکما و فلاسفه الهی در این مقام می‌گویند: خداوند، هستی محض است. وجود و هستی منشأ هر کمالي است. پس او داراي هر کمالي است.^۱ ذکر اوصاف کمال در پایان آیات قرآن کریم نیز استدلال بر اسما و افعالی است که در آن آیه ذکر شده است که اصطلاحاً آن را حکومت اسمای کلی بر اسمای جزئی می‌نامند. تفصیل این بحث، مجال دیگری می‌طلبد.

۲ - همراه بودن با دعوت. ذکر کمالات و اسما و صفات حسناي الهی به انگیزه خودستایی نیست، بلکه این ادعاهای مبرهن و مستدلّ دعوت‌نامه‌های خدا به بندگان سعادت‌طلب است که خدا، چنین است شما نیز این‌گونه باشید.

این‌که ما را به خواندن دعای جوشن کبیر و اِحصای اسمای الهی^۲ ترغیب و تشویق کرده‌اند، مقصود تلفظ محض و شمارش صرف، نیست، بلکه غرض این است که آدمی با شمارش این اسما و صفات و آشنایی با مضمون و معنای آنها، خود

۱ - مرحوم حاجی سبزواری گوید: ...لأنه (الوجود) منبع كل شرف (شرح منظومه، الفریدة الأولى فی الوجود و العدم، غرر فی إصالة الوجود، ج ۲، ص ۶۳). خواجه خطّ طوس (رحمه‌الله) نیز می‌گوید: و هو (وجود) خیر محض (کشف المراد، المقصد الاول، الفصل الأول، المسئلة السابعة). عالم عظیم الشان حله (رحمه‌الله) در شرح کلام وی آورده است: إذا تأملنا كل ما يقال له خیر وجدناه وجوداً... فحكموا بأن الوجود خیر محض و العدم شر محض و لهذا كان واجب الوجود تعالی أبلغ فی الخیرية و الكمال من كل موجود لبرائته عن القوة و الاستعداد... (همان).

۲ - «إن لله تبارك وتعالی تسعة وتسعين اسماً... من أحصاها دخل الجنة...» بحار، ج ۴، ص ۱۸۶.

را بسازد و به آنها متخلّق گردد. در واقع دعای جوشن کبیر و مانند آن، دعوتنامه حق تعالی است.

راه رسیدن به کمالات را نیز رهیدن از غضب و شهوت و رسیدن به عقل معرفی کرده است؛ زیرا این رهیدن که در تبعیت از حبیب خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) تجلی پیدا می‌کند انسان را به منبع حیات و هستی، یعنی حق تعالی، که منشأ همه کمالات است، نزدیک کرده و محبوب او می‌گرداند: **(قل إن كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله)**^۱ هرچه آدمی به منبع کمال نزدیکتر گردد، کمالات او بیشتر می‌شود. نزدیک شدن به خدای علیم، قدیر، کریم، حکیم و... انسان را عالم، قادر، کریم، حکیم و... می‌کند. اگر آدمی چشم و گوش خود را به خدا بسپارد، مظهر «سمیع» و «بصیر» می‌شود، اگر علم خود را در راه رضای او به کارگیرد، مظهر «علیم» می‌گردد، اگر ارادتی به محضر باری تعالی ببرد، مظهر «مرید» می‌شود و اگر....

سرّ سفارش به قصد قربت در انجام کارها تقرّب انسان به خدا و مظهر اسما و صفات الهی شدن است. در برخی روایات، نماز و زکات دو وسیله تقرّب به خدا تلقی شده است: «الصلاة قربان کلّ تقی»^۲، «إنّ الزکاة جعلت مع الصلاة قرباناً لأهل الإسلام»^۳ درباره گاو، شتر یا گوسفندی را که با آداب و شرایط خاصی سر می‌برند و اصطلاحاً اضحیه نامیده می‌شود، آمده است: «لأنه قربان الله عزوجل»^۴. هر یک از عبادات، رمز و رازی دارد که توجه به آن رمز و راز، موجب موفقیت بیشتر انسان در خودسازی و تکامل می‌گردد. قربانی در منا و غیر آن، سمبل ذبح تمایلات شیطانی و خواهش‌های نفسانی است. مرحوم استاد الهی قمشه‌ای در این

۱ - سورة آل عمران، آیه ۳۱.

۲ - نهج البلاغه، حکمت ۱۳۶.

۳ - همان، خطبه ۱۹۹، بند ۷.

۴ - گوشت قربانی مایه تقرّب به خدای عزوجل می‌گردد (بحار، ج ۹۶، ص ۲۹۷، ح ۲۰).

زمینه چنین سروده است:

چون در منا رفتی ز خود بینی حذر کن ***
بتراش سر، یعنی غرور
از سر به دَر کن

احرام بشکن جامه تقوا به بر کن ***
نفس بهیمی ذبح کن هنگام
قربان^۱

هر يك از این عبادات، یعنی نماز، زکات، قربانی کردن و امثال آن تمثیل و ذکر مصداق است و گرنه «قربان» به هر چیزی گفته می‌شود که موجب تقرّب بنده به خداوند گردد. از این جهت عمل عبادی و حتی غیرعبادی اگر به قصد قربت باشد، مایه تقرّب انسان به خدا می‌شود و قربان اوست، اما اگر با قصد قربت همراه نباشد، حتی نماز نیز مایه تقرّب نمازگزار نیست و قربان نامیده نمی‌شود.

کمالاتی که در زیارتنامه‌ها، خطبه‌ها، نامه‌ها و روایات برای ائمه اطهار (علیهم السلام) ذکر شده، ادعاهایی است که اولاً، برهانی و مستدلّ است؛ زیرا آن ذوات مقدس مظاهر کامل خدای سبحان هستند و هر کمالی که خدا به صورت ذاتی و استقلالی دارد آنها به صورت عرضی و تبعی دارند و به لحاظ تمامیتشان در مظهریت، در مرحله‌ای از کمال هستند که بالاتر از آن مقدور ممکنات نیست.

ثانیاً، همراه با دعوت است. بدین بیان که به صورت صریح یا ضمنی گفته‌اند: ما در سایه اطاعت و بندگی خدا به افق اعلائی کمالات دست یافتیم. شما نیز اگر دنبال کمال هستید باید از ما تبعیت کنید تا هرکدام در حدّ مناسب خود کامل شوید.

پیروی رسول حق، دوستی حق آورد ***
پیروی رسول کن، دوستی خدا
طلب

شرع، سفینه نجات، آل رسول، ناخداست ***
ساکن این سفینه شو
دامن ناخدا طلب^۲

۱ - کلیات دیوان حکیم الهی قمشه‌ای، ص ۹۵۹، اسرار حج.

۲ - دیوان فیض کاشانی، ص ۳۲.

بنابراین، زیارتنامه نشانی بزرگ راه کمال است که انسان به کجا می‌تواند برسد و راه رسیدن به آن بزرگراه چیست. تعبیرات فراوانی در زیارتنامه‌ها وجود دارد که مبین این مدعاست، مانند: أعلام التقي، منار الهدی، العروة الوثقی، نوره، برهانه، صراطه، أدلاء علي صراطه، مصابيح الدُّجی، أئمة الهدی و

تولّي و تبرّي

یکی از بارزترین و برجسته‌ترین مشخصه‌های ایمان تولی و تبرّی است که حتی در نباتات و حیوانات به صورت جذب و دفع وجود دارد و در انسان‌ها به صورت حبّ و بغض یا نفرت و ارادت جلوه می‌کند. هر حیوان یا درختی، دوست‌داشتنی‌ها و پسندیده‌های خود را جذب می‌کند و ناپسندها را از خود می‌رانند و هر انسانی براساس بینش خویش برخی چیزها را پسندیده می‌داند و به آن محبت می‌ورزد و برخی دیگر را ناپسند می‌شمارد و مورد بغض و غضب خویش قرار می‌دهد. در روایات نیز حبّ و بغض معیار دین‌داری شمرده شده است. از حضرت امام باقر (علیه السلام) رسیده است: آیا دین‌داری چیزی جز محبت و دوستی اولیای خدا و بغض و دشمنی دشمنان الهی است؟ «هل الدين إلاّ الحبّ و البغض»^۱.

ابوحمزه ثمالی از امام باقر (علیه السلام) پرسید: حقیقت ایمان چگونه تکمیل می‌شود؟ امام باقر (علیه السلام) فرمود: با دوستی دوستان خدا، دشمنی دشمنان او و همراهی با صادقان؛ قلت: أصلحك الله، أيّ شيء إذا عملته أنا استكملت حقيقة الإيمان؟ قال عليه السلام: «توالی أولیاء الله و تعادى أعداء الله و تكون مع الصادقین كما أمرک الله»^۲ در حدیث دیگری امام صادق (علیه السلام) آن را محکم‌ترین دستگیره ایمان معرفی کرده

۱ - بحار، ج ۶۵، ص ۶۳.

۲ - همان، ج ۲۷، ص ۵۷.

است. دستگیره‌ای که از نماز، روزه، زکات، حج، عمره و جهاد در راه خدا محکم‌تر است: «إِنَّ أَوْثَقَ عَرِيِ الْإِيمَانِ الْحَبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبَغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَالِي وَلِيِّ اللَّهِ وَ تَعَادِي عَدُوِّ اللَّهِ»^۱.

لزوم همراهی تویی و تبری با یکدیگر بدون تردید هیچ یک از تویی و تبری بدون دیگری کفایت نمی‌کند؛ نه با تویی محض می‌توان به سعادت رسید و نه با تبری تنها می‌توان از شقاوت رهید. اسماعیل جُعی به امام باقر (علیه السلام) عرض کرد: شخصی محبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در دل دارد، لیکن از دشمن او تبری نمی‌جوید و می‌گوید: علی (علیه السلام) نزد من محبوبتر است. امام باقر (علیه السلام) فرمود: چنین کسی پریشان حال و آشفته‌خاطر است و دشمن محسوب می‌شود، پشت سر او نماز نگذار، او کرامت و ارزشی ندارد، مگر اینکه از او بترسی و مجبور به تقیه باشی؛ قلتُ لأبي جعفر عليه السلام: رجلٌ يحبُّ أميرالمؤمنين عليه السلام و لا يتبرأ من عدوه و يقول: هو أحبُّ إليّ ممّن خالفه فقال عليه السلام: «هذا مخلطٌ و هو عدوٌّ فلا تصلّ خلفه و لا كرامة إلا أن تتقيه»^۲.

کسی که به یکی از دو امر مهم، یعنی تویی یا تبری تمسک می‌جوید و به دیگری بی‌اعتناست، همانند کسی است که اقرار به وجود خدا و یگانگی او داشته باشد اما به بت‌ها و آله‌های دروغین نیز بی‌میل نباشد یا همانند کسی است که به آیین‌بت‌پرستی کفر بورزد اما دل در گرو ایمان به خدا نداشته باشد. امام صادق (علیه السلام) فرمود: بنی‌امیه مردم را در آموختن توحید آزاد گذاشته بودند و مانع آن نمی‌شدند اما در آموختن ظرایف شرك و لطایف دوگانه‌پرستی مانع می‌شدند تا اگر مردم را وادار به

۱ - بحار، ج ۲۷، ص ۵۷.

۲ - وسائل، ج ۸، ص ۳۰۹، کتاب الصلاة، أبواب صلاة الجماعة، باب ۱۰، ح ۳.

شُرکِ عملی کردند، متوجه نشوند و آنان را اطاعت کنند؛ «إِنَّ بَنِي أُمِيَةَ أَطْلَقُوا النَّاسَ تَعْلِيمَ الْإِيمَانِ وَ لَمْ يَطْلُقُوا تَعْلِيمَ الشُّرْكِ لَكِي إِذَا حَمَلُوهُمْ عَلَيْهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ»^۱. علامه مجلسی (رحمه الله) در شرح این حدیث می‌گوید: چیزهایی مانند: انکار نص پیامبر (صلي الله عليه و آله و سلم)، خروج بر امام عادل، یعنی علي (عليه السلام)، سب آن حضرت، اظهار دشمنی با پیامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) و اهل بیت او و... که مردم را از اسلام و توحید خارج می‌کند و به شرک می‌کشاند، به آنان نیاموختند تا وقتی مردم را وادار به آن کردند، تمرد و عصیان نکنند^۲.

تولی و تبرّی، همانند ایمان به خدا و کفر به طاغوت دو بال برای سلوک به سوی کمال و تعالی و ترقی است که هیچ یک به تنهایی کفایت از دیگری نمی‌کند و با یکی از آن دو نمی‌توان صعود کرد. همانند دو چشم است که برای پیمودن راه حق و رسیدن به سرچشمه نور باز بودن و به کار گرفتن هر دوی آن لازم است. شخصی به امیرمؤمنان (عليه السلام) گفت: من در کنار دوستی شما فلان کس را نام یکی از دشمنان آن حضرت را ذکر کرد نیز دوست دارم. آن حضرت در جواب گفت: اکنون تو اعور و یک چشم هستی که تنها فضایل ما را می‌نگری و به ما علاقه‌مندی. باید چشم دیگر تو باز باشد تا به وسیله آن رذایل دشمنان ما را نیز ببینی و به آنان بغض و کینه داشته باشی، لیکن این وضع دوام نمی‌یابد؛ زیرا حق و باطل و نور و ظلمت در یکجا نمی‌گنجد. در آینده یا هر دو چشم خویش را از دست می‌دهی و کور می‌گردی یا چشم دیگری بینا می‌شود و بغض و کینه دشمنان ما را نیز به دل خواهی گرفت؛ إِنَّ رَجُلًا قَدِمَ عَلَيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنِّي أَحْبَبْتُكَ وَ أَحَبَّ فُلَانًا وَ سَمِّيَ بَعْضُ أَعْدَائِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَمَّا الْآنَ فَأَنْتَ أَعُورٌ فَإِمَّا أَنْ تَعْمِيَ وَ إِمَّا أَنْ تَبْصُرَ»^۳.

۱ - اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵۱.

۲ - مرآة العقول، ج ۱۱، ص ۲۳۴.

۳ - بحار، ج ۲۷، ص ۵۸.

در بیان دیگری که از امام صادق (علیه السلام) رسیده، تبری را نشانه صداقت در محبت دانسته، فرمود: کسی که ادعای دوستی و محبت ما را دارد و از دشمنان ما براءت نمی‌جوید، در اظهار دوستی ما صادق نیست، بلکه دروغ می‌گوید؛ قيل للصادق علیه السلام: إن فلاناً یوالیکم إلا أنه یضعف عن البرائة من عدوکم فقال علیه السلام: «هیئات کذب من ادّعی محبتنا و لم یتبرأ من عدونا»^۱.

محبت دوستان ائمه (علیهم السلام)

افزون بر وجوب دوستی اولیای الهی، محبت دوستان آنها که بر پیمان خویش پای فشرده و وفادار ماندند مانند سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و... نیز واجب است. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «... و الولاية للمؤمنین الذین لم یغیروا و لم یبدلوا بعد نبیهم صلی الله علیه و آله و سلم، واجبة؛ مثل سلمان الفارسی و أبی ذرّ الغفاری و المقداد بن الأسود الکندی و عمار بن یاسر و جابر بن عبدالله الأنصاری و حذیفة بن الیمان و أبی الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و أبی آیوب الأنصاری و عبدالله بن الصّامت و عبادة بن الصّامت و خزیمة بن ثابت ذی الشهادتین و أبی سعید الخدری و من نحا نحوهم و فعل مثل فعلهم و الولاية لأتباعهم و المقتدین بهم و بهداهم واجبة»^۲.

جمله «و الولاية لأتباعهم و المقتدین بهم و بهداهم واجبة» اشاره به این است که علت این وجوب تبعیت و اقتدا از هدایت آنان است. بنابراین، در هر کس که این علت وجود داشته باشد، ولایت و دوستی او واجب خواهد بود. در حقیقت، ولایت از آن تبعیت و اقتداست، نه دوستی شخص تابع و مقتدی. از اینرو اگر کسی که اهل اقتدا و پیروی از ائمه اطهار (علیهم السلام) است، گرفتار لغزش شود، محبت او به مقدار

۱ - بحار، ج ۲۷، ص ۵۸.

۲ - همان، ص ۵۲، ح ۳.

اقتدا و تبعیّتی که دارد لازم است. چنان‌که تبرّی از لغزش‌های او نیز ضرورت دارد.

ظهور تولّی و تبرّی در زیارت عاشورا نسبت به زیارت‌های دیگر حالت ویژه و استثنایی دارد؛ زیرا زائر این زیارت نه تنها بر مقتدا و مراد خویش و سردار و ساقی عشق، یعنی حسین بن علی (علیهما السلام) صد مرتبه سلام می‌دهد، بلکه بر فرزندان او و بر پروانه‌های عاشقی که گرداگرد شمع وجود سالار خویش گردیدند، در آتش ارادت به او سوختند و در آستان آن امام همام آرمیدند، نیز صد مرتبه سلام می‌دهد. از سوی دیگر نه تنها بر یزید که دست ناپاک ستم از آستین وی به درآمد و گلوی حق را به انگیزه نابودی فشرده، لعن و نفرین می‌فرستد، بلکه بر تمام مشایعت‌کنندگان، همراهان، بیعت‌کنندگان، تابعان و خلاصه اولین کسی که بر پیشوایان نور ستم روا داشت و آخرین کسی که در این ستم پیشگی، آنان را تبعیت کرد، صدمرتبه لعن و نفرین دارد... . سرّ این سلام و لعن ویژه آن است که ستیغ نبرد امامت علوی و سلطنت اموی که استمرار نبرد اسلام و کفر است عاشورا است.

تذکر: همانطور که تخلیه مقدم بر تحلیه است تبرّی قبل از تولّی است لذا در زیارت عاشورا نخست تبرّی و لعن صورت می‌پذیرد، دوم تولّی؛ هر چند ممکن است نسبت به دل‌باختگان ولایت تبرّی از دشمنان ولایت به منظور غبارروبی و گردگیری از چهره شفاف مرآت ولایت باشد. نظیر نفی آله دروغین در کلمه طیبه «لا إله إلا الله» که به منظور غبارروبی شرك است تا توحید مستقرّ و ثابت و اصیل، روشن و هویدا گردد.

جلوه‌های حبّ و بغض

حبّ و بغض در اشکال و صور گوناگون ظهور و بروز می‌کند که حضور در جمع مشخص یا مکان معین از جمله آنهاست. امروزه نیز شرکت در تظاهرات،

راهپیمایی، میتینگ و تجمعات حزبی به معنای اعلام موضع، وفاداری، ارادت و علاقه به گروه یا فکر و فرهنگ خاص و بیزاری از گروه مقابل است. بدین ترتیب زیارت، یکی از شیوه‌های اعلام موضع است؛ زیرا زائر با حضور خود در مقابل مزور یا در حرم او و ترنم عاشقانه متن زیارت، جایگاه خود را روشن می‌کند که از جهت فکری، اعتقادی، سیاسی، اخلاقی، اجتماعی و... به کدام جبهه وابستگی دارد و اگر در زمان مزور حضور می‌داشت در کجا، کنار چه کسانی و با چه کسانی نبرد می‌کرد. این جبهه‌گیری و اعلام موضع در قالب لعن و سلام جلوه می‌کند.

پیشینه سلام در قرآن

لعن و سلامی که در میان امت اسلام رایج است، ریشه در کتاب الهی دارد. پروردگار عالم عالی‌ترین تحیات را بر هدایت‌گران جوامع و بندگان صالح خود فرو می‌فرستد: **(سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ)**^۱، **(سَلَامٌ عَلٰی نُوْحٍ فِی الْعَالَمِیْنَ)**^۲، **(سَلَامٌ عَلٰی اِلٰی یٰسِیْنَ)**^۳ و... . آنگاه که نوبت به خاتم رسولان و فخر عالمیان، حضرت محمد بن عبدالله (صلي الله عليه و آله و سلم) می‌رسد، نه تنها خودش بر او سلام و صلوات می‌فرستد، بلکه مؤمنان را موظف کرده که به پیروی از خدا و فرشتگان، به آن حضرت سلام و صلوات بفرستند و بدین‌گونه یادش را گرامی و نامش را بزرگ دارند و ارادت خویش را به آستان وی ابلاغ کنند: **(اِنَّ اللّٰهَ وَ مَلَائِکَتَهُ یُصَلُّوْنَ عَلٰی النَّبِیِّ یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیْمًا)**^۴.

۱ - سورة صافات، آیه ۱۰۹.
 ۲ - سورة صافات، آیه ۷۹.
 ۳ - سورة صافات، آیه ۱۳۰.
 ۴ - سورة احزاب، آیه ۵۶.

این دستور، اختصاص به مؤمنان عصر نزول وحی ندارد، بلکه عام است و مؤمنان عصرهای بعدی تا قیام قیامت را شامل می‌شود. بدین ترتیب سلام به رسول اکرم، اختصاص به زمان حیات آن حضرت (صلي الله عليه و آله و سلم) ندارد و بعد از رحلت او نیز می‌توان به او سلام داد. چنان که قرآن کریم پس از رحلت انبیای بزرگ الهی به آنان سلام داده است و دربارهٔ یحیای شهید (علیه السلام) فرمود: سلام بر او روزی که می‌میرد: **(و سلامٌ علیه... و یوم یموت...)**^۱. نیز از زبان حضرت عیسی (علیه السلام) نقل کرده که اینگونه به خود سلام داده است: **(و السلامُ علیّ یوم ولدت و یوم أموت و یوم أبعث حیّاً)**^۲.

از پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) رسیده است: کسی که از راه دور به من سلام دهد، به من ابلاغ می‌شود و هر کس که نزد قبرم به من سلام دهد، می‌شنوم: «من سلم علیّ فی شیءٍ من الأرض أبلغته و من سلم علیّ عند القبر سمعته»^۳.

و در روایت دیگری تصریح شده که این سلام به وسیلهٔ فرشتگان به آن حضرت ابلاغ می‌شود: «إِنَّ لَهِ مَلَائِكَةَ سَيَّاحِينَ فِي الْأَرْضِ يَبْلُغُونَ عَن أُمَّتِي السَّلَامَ»^۴.

این سلام‌ها، اختصاص به صالحانی، مانند ابراهیم، نوح و... که در قرآن کریم از آنان نام برده شد، ندارد، بلکه عام است و هر کسی که در مسیر هدایت الهی باشد، مشمول آن است: **(و السلام علی من اتبع الهدی)**^۵. بنابراین، سلامی که در قالب زیارت بر پیشوایان نور و امامان هدایت (علیهم السلام) می‌فرستیم، چیزی جز پیروی از سنت قرآن کریم نیست؛ زیرا اصل سلام بر صالحان را تجویز کرده و سلام بر مردگان را نیز جایز دانسته است.

۱ - سورهٔ مریم، آیهٔ ۱۵.

۲ - سورهٔ مریم، آیهٔ ۳۳.

۳ - بحار، ج ۹۷، ص ۱۸۲.

۴ - همان، ص ۱۸۱.

۵ - سورهٔ طه، آیهٔ ۴۷.

مراحل تولی و تبرّی در زیارت جامعه

زائر بعد از بیان مراتبی از عبودیت و بندگی ائمه اطهار (علیهم السلام) در برابر خدای سبحان^۱ و ذکر نعمتهای ویژه الهی به آنان^۲ به رسیدن آنان به مقام نهایی انسانیت و آیت کامل الهی بودنشان اشاره می‌کند^۳ و اقرار می‌کند که آن پیشوایان نور، بر اثر حق محوری محور حق شده‌اند به گونه‌ای که حق از غیر آنان نشأت نمی‌گیرد، در محور غیر آنان دور نمی‌زند و به غیر آنان باز نمی‌گردد. محو جمال محبوب و ذوب در کمالات او هستند. به گیرنده‌ای شباهت دارند که صدایی از خود ندارد و هر صدایی که از آن به گوش می‌رسد، از دیگری است. بدین جهت هر کس به سخن آنان گوش دهد، به سخن خدا گوش داده و هر کس از کلام آنان بگریزد از گوش دادن به سخن خدا گریخته است. آنکه در صراطشان گام زند در صراط مستقیم الهی گام برداشته و آنکس که مخالف است پیشه کند، از گام زدن در صراط مستقیم الهی روگردانده است. از اینرو زائر عرضه می‌دارد هر کس ولایت شما را بپذیرد، ولایت خدا را پذیرفته است. هر کس با شما عداوت و دشمنی بورزد، با خدا عداوت ورزیده است. هر کس شما را دوست بدارد، خدا را دوست داشته است، هر کس بغض و کینه شما را به دل بگیرد، کینه خدا را به دل گرفته است. هر کس به ریسمان شما چنگ بزند، به ریسمان خدا چنگ زده است؛ «من والاکم فقد والی الله و من عاداکم فقد عادی الله و من أحببکم فقد أحب الله و من أبغضکم فقد أبغض الله و من اعتصم بکم فقد اعتصم بالله». بعد از این اقرار کلی نوبت به مراحل تولی و تبرّی

۱ - مانند: المطیعون لله، القوامون بأمره، العاملون بإرادته و... .

۲ - مانند: اصفاکم بعلمه، ارتضاکم لغیبه، اختارکم لسرّه، اجتباکم بقدرته، عصمکم الله من الزل و... .

۳ - مانند: فالراغب عنکم مارق و اللازم لکم لاحق و المقصر فی حقکم زاهق و الحق معکم و فیکم و منکم و إلیکم و أنتم أهله و معدنه... .

می‌رسد:

۱ - در نخستین مرحله اظهار می‌کند من در مقام نظر و اعتقاد، به شما و آنچه که شما ایمان آورده‌اید، مؤمن هستم چنان‌که به دشمنانتان و آنچه که شما کفر ورزیدید، کافر: «مؤمن بکم و بما آمنتم به کافر بعدوکم و بما کفرتم به». نه تنها با جمله «أشهد الله و أشهدکم» شهادت ذات اقدس الهی و خود آن ارواح مقدس را دلیل صداقت خود در این اظهار ایمان معرفی می‌کند، بلکه با جمله «مستبصرٌ بشأنکم و بضلالة من خالفکم» اظهار می‌کند که ایمانش تقلیدی و کورکورانه نیست؛ زیرا از روی بصیرت و شناختی است که به خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) و دشمنانشان دارد.

۲ - در مرحله تصمیم‌گیری و عمل اظهار می‌کند: افزون بر همراهی در اعتقاد، در میدان عمل نیز با شما و دوستانتان هستم و همراهی با دشمنانتان را مبعوض می‌دارم: «موالٍ لکم و لأولیائکم مبعوضٌ لأعدائکم و مُعادٍ لهم».

۳ - در این مرحله، جدیت خود را در دو مرحله اعتقاد و تصمیم اعلام می‌کند و می‌گوید: عشق و ارادت من، عشق و ارادت یک مسلمان تن‌پرور عافیت‌طلب نیست، بلکه عشق و ارادت یک مسلمان سلحشور و مرد میدان کارزار است. از این‌رو خود را برای جهاد و مبارزه نفس‌گیر در راه فکر و عقیده‌ای که حقانیت آن را پذیرفته، آماده می‌کند و برای اعلام این آمادگی می‌گوید: برای دفاع از عقیده خود در جنگ و صلح با شما هستم. از این جهت هر اندیشه و عقیده‌ای که شما حق دانستید و برای اثبات و تحقق آن کوشیدید من نیز برای تحقق آن می‌کوشم و در مقابل، هر مکتب و فکری را که شما باطل دانستید و ابطال کردید، من نیز محققانه ابطال می‌کنم: «محققٌ لما حققتم مبطلٌ لما أبطلتم». از این نیز فراتر می‌رود و می‌گوید: فقط با کسانی زندگی مسالمت‌آمیز خواهم داشت که تسلیم شما باشند:

«سَلِّمْ لِمَنْ سَأَلَكَ» اما با کسانی که سر جنگ و نزاع با شما دارند، نبردی بی‌امان خواهم کرد: «حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ».

۴ - در این مرحله، که در واقع مرحلهٔ اعلام غایت مقاومت و پایداری در اعلام تویی و تبری است، با اشارهٔ اجمالی به مراحل سه‌گانهٔ گذشته به سراغ نتیجه می‌رود. این مراحل عبارتند از:

الف) تسلیم قلبی و اعتقادی؛ «قَلْبِي لَكُمْ مَسْلَمٌ».

ب) تبعیت در مقابل تصمیم و اراده؛ «وَرَأْيِي لَكُمْ تَبِعٌ».

ج) آمادگی در صحنهٔ کارزار و یاری‌رسانی؛ «وَنَصْرَتِي لَكُمْ مَعْدَةٌ».

اما نتیجهٔ این مقاومت و پایداری این است که: خداوند به وسیلهٔ ائمهٔ اطهار (علیهم‌السلام) دین خود را زنده می‌کند؛ «حَتَّى يَحْيِيَ اللَّهُ دِينَكُمْ». دین، آب حیاتی است که هرگز مرگ به سراغ آن نمی‌رود؛ زیرا سخن خداست که به صورت وحی القا شده و چون خدای سبحان زندهٔ جاوید است: **(الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ)**^۱ کلام او نیز زنده و جاوید است. این، انسان‌ها و جوامع انسانی هستند که گاهی بر اثر ارتباط با وحی زنده می‌شوند و گاهی بر اثر قطع رابطهٔ با آن می‌میرند: **(لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحَقِّقَ الْقَوْلَ عَلَي الْكَافِرِينَ)**^۲.

رنج سفر

هر زیارتی دارای فضیلت، اجر، سازندگی و... است، لیکن تردیدی نیست که اگر با مقدماتی همراه باشد به ویژه مقدمات مشقت‌آور دلیل روشن‌تری بر صداقت،

۱ - سورهٔ فرقان، آیهٔ ۵۸.

۲ - ما قرآن را نازل کردیم تا زندگان را بترساند و اتمام حجّت بر کافران باشد (سورهٔ یس، آیهٔ ۷۰). تقابل حی با کافر در آیهٔ مزبور بدین معناست که اگر کسی به کفر و الحاد اعتقادی گرفتار شود، از دیدگاه قرآن کریم مرده محسوب می‌شود.

محبت و ارادت زائر است و اجر، فضیلت و سازندگی آن نیز بیشتر خواهد بود. از این جهت سفر کردن از راه دور و نزدیک برای زیارت یار و دیدار دلدار و حضور در حرم او مورد تأکید و سفارش ائمه اطهار (علیهم السلام) است. چنانکه فقیهان اهل سنت نیز به استحباب زیارت شهدای اُحُد و به ویژه سید شهیدان، حضرت حمزه (رحمه الله) که امروزه نیز بیرون شهر مدینه واقع شده است فتوا داده اند: و یسن له أن یأتی متطهراً قبور الشهداء بأحد و یبدأ بسید الشهداء حمزة رضی الله عنه^۱. چنانکه گرامی دخت رسول خدا، فاطمه زهرا (علیها السلام) هر جمعه، برای زیارت قبر عم بزرگوار خود به سوی اُحُد بار می‌بست، در آنجا نماز می‌خواند و در کنار قبر وی گریه می‌کرد؛ کانت فاطمة رضی الله عنها تزور قبر عمها حمزة کل جمعة فتصلی و تبکی عنده^۲. مؤذن رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، بلال حبشی، آن حضرت را در رؤیا دید که به او می‌گوید: ای بلال! این چه جفایی است؟ [که از تو می‌بینم]؟ آیا هنگام آن نرسیده است که به زیارت من نایل آیی؟ بلال اندوهناک و هراسان بیدار گشت، سوار بر مرکب شد و راه طولانی مدینه را در پیش گرفت. آن‌گاه که نزد قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید گریه می‌کرد و چهره بر آن قبر مطهر می‌سایید. در این هنگام دو دسته گل رسول خدا، حسن و حسین (علیهما السلام) نزد وی آمدند، بلال آنها را به سینه می‌چسبانید و می‌بوسید^۳.

شدّ رحال

فرقه وهابیت که خود را در میان گروه‌های مختلف اسلامی پرچم‌دار توحید می‌پندارند و با همین شعار، چماق تکفیر بر سر سایر فرقه‌های اسلامی، حتی

۱ - الغدير، ج ۵، ص ۱۶۰.

۲ - همان، ص ۱۶۹، ح ۲۶، به نقل از سنن بیهقی و مستدرک حاکم.

۳ - همان، ص ۱۴۷.

گروه‌های اهل سنت، می‌کوبند معتقدند که مسافرت کردن برای زیارت جایز نیست و بر این ادعای خود استدلال به حدیثی می‌کنند که بخاری و مسلم نیشابوری در کتاب صحیح خود این‌گونه از پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نقل کرده‌اند: بار بستن و کوچ کردن جایز نیست جز برای سه مسجد: مسجد الحرام، مسجد الأقصی و مسجد من؛ «... لا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ: مسجد الحرام و مسجد الأقصی و مسجدی هذا»^۱.

این حدیث با صرف نظر از بحث سندی آن از جهات مختلف قابل مناقشه است:

۱ - شَدَّ الرِّحَالُ کنایه از سفر کردن است و از این جهت تفاوتی بین سفرهای طولانی و کوتاه نیست، در حالی که در روایات متعددی از عبدالله بن عمر نقل شده است که پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) روزهای شنبه سواره و پیاده به مسجد قبا که آن روز دهکده‌ای در چندکیلومتری مدینه بود می‌رفت و در آنجا دو رکعت نماز می‌خواند^۲. روشن است که این کار پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) برخلاف حصر روایت مذکور است. بدون تردید نمی‌توان گفت: شَدَّ رِحَالٌ به مساجد دیگر برای دیگران جایز نبود اما برای آن حضرت جایز بود؛ زیرا کسی نگفته است: جواز شَدَّ رِحَالٌ به مساجد دیگر از خصایص النبی است^۳. شاهدش آن است که راوی این روایات، یعنی عبدالله بن عمر نیز پیوسته چنین می‌کرد: قال ابن دینار: و كان ابن عمر يفعلُه^۴.

۱ - صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۰ و ۵۷، ح ۱۸۶۴ و ۱۹۹۵؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۷.

۲ - صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۷، کتاب الحج، باب فضل مسجد القبا و فضل الصلاة فيه و زیارته.

۳ - خصایص النبی، در اصطلاح فقه به احکامی گفته می‌شود که با در نظر گرفتن شرایط ویژه رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) تنها برای او وضع شده بود، مانند: وجوب نماز شب، داشتن بیش از چهار همسر در یک زمان، حرمت ازدواج با همسران او پس از ارتحال آن حضرت، بدون احرام وارد مکه شدن و... ر.ک: ایضاح الفوائد، ج ۳، ص ۱۱.

۴ - صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۷.

شاهد دیگر روایاتی است که مردم را به رفتن به مسجد قبا تشویق کرده و دو رکعت نماز در آن را برابر يك عمره دانسته است. علامه امینی (رحمه الله) از منابع اهل سنت نقل کرده است که رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود: هر کس از منزل خویش خارج شود و به این مسجد یعنی مسجد قبا بیاید و در آن نماز بخواند همانند کسی است که عمره ای انجام داده باشد: «من خرج حتى يأتي هذا المسجد، يعني مسجد قباء فيصلی فيه كان كعدل عمرة»^۱. در این روایت آمده است: «هرکس خارج شود...» و در این جهت فرقی بین پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) و دیگران نگذاشته است. افزون بر این اساساً روایت درصدد تشویق دیگران به رفتن به مسجد قباست. آیا می‌توان گفت: پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) مردم را به کاری غیر مجاز تشویق کرده است؟

۲ - اگر این روایت دلالت بر عدم جواز سفر کند، مقصود از آن سفر برای رفتن به سوی مساجد دیگری غیر از این سه مسجد است، نه سفر برای زیارت مشاهد مشرفه و مراقب مطهره؛ زیرا لازم است کلمه ای در آن تقدیر گرفته شود تا مستثانان آن باشد و روایت معنای صحیحی پیدا کند. به یکی از دو صورت زیر می‌توان تقدیر گرفت:

الف) لا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلَى أَيِّ مَكَانٍ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ...؛ مسافرت به هیچ جا جایز نیست مگر برای رفتن به سه مسجد... . این تقدیر، هرگز صحیح نیست؛ زیرا هیچ کس فتوا به حرمت تمام سفرهای سیاسی، تجاری، اقتصادی، تفریحی و... نداده است. آری، سفری که به انگیزه حرام باشد، مثل سفر به عنوان فرار از جبهه نبرد حق بر ضد باطل، فرار از طلبکار با امکان تأدیه...، حرام است.

ب) لا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلَى مَسْجِدٍ مِنَ الْمَسَاجِدِ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ...؛ مسافرت برای رفتن هیچ مسجدی از مساجد دنیا جایز نیست، مگر برای رفتن به سه مسجد... . البته این تقدیر مناسب مستثانان نیز هست. بدین ترتیب این حدیث

۱ - الغدير، ج ۵، ص ۱۶۳ به نقل از حاکم و ذهبی.

ارتباطی با سفر زیارتی به مشاهد مشرفه ندارد، بلکه به سفرهایی که به مساجد باشد، نظر دارد.

۳ - اگر روایت سند درستی داشته باشد، دلالت بر حرمت سفر نمی‌کند، بلکه ارشاد و راهنمایی به این نکته است که سفر برای رفتن به غیر از مساجد سه‌گانه مذکور، سفری بی‌دلیل و بی‌فایده است؛ زیرا بقیه مساجد دنیا نسبت به یکدیگر مساوی هستند و شدّ رحال به سوی یکی از آنها دلیلی ندارد. عالم بزرگ اهل سنت، ابوحامد غزالی بعد از ذکر فضایل مکه، مدینه و سرزمین مقدس (مسجد الاقصی و حوالی آن) می‌گوید:

بقیه سرزمین‌ها از جهت فضیلت با هم مساوی هستند، مگر مرزهای کشور اسلامی که اقامت در آنجا دارای فضیلت بزرگی است. از این جهت (که سایر مکان‌ها مساوی یکدیگر هستند) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «لا تشد الرحال إلا إلی ثلاثة مساجد...». برخی از علما با استدلال به این حدیث فتوا به منع سفر زیارت مشاهد مشرفه و قبور علما و صلحا داده‌اند، لیکن برای من روشن نیست که چرا این‌گونه فتوا داده‌اند. بی‌تردید «زیارت» مورد سفارش و دستور است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: [در گذشته] شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم [، لیکن اکنون] به زیارت قبرها بروید؛ «کنت نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها و لا تقولوا هجرا»^۱. بنابراین، حدیث «لا تشد الرحال» مربوط به مساجد است و نظری

۱ - چنان‌که عایشه قبر برادر خود، عبدالرحمان را زیارت کرد. وقتی به او اعتراض کردند، گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از زیارت قبور نهی کرد، لیکن بعداً دستور به زیارت قبور داد (الغدیر، ج ۵، ص ۱۸۰). شاید نهی، از آن جهت بود که در آن زمان بیشتر مردگان از مشرکان بودند و امر بعدی به زیارت قبور زمانی صادر شد که مردگان مسلمان زیاد شدند.

به سفر زیارتی به مشاهد ندارد. سرّش آن است که غیر از سه مسجد مذکور، بقیه مساجد مثل یکدیگر هستند و شهری نیست، مگر آن که دارای مسجد است. از اینرو دلیلی ندارد که کسی از جایی به جایی دیگر سفر کند تا در فلان مسجد نماز بخواند. آری، اگر جایی مسجد نداشته باشد، می‌توان به جایی که مسجد دارد، سفر کرد، بلکه می‌توان در جایی که مسجد دارد نقل مکان کرد. اما مشاهد مشرفه مساوی یکدیگر نیستند، بلکه برکت زیارت هر مشهده به اندازه درجه صاحب آن مشهد نزد خداست. سپس می‌گوید:

ای کاش می‌دانستم آیا قائل به حرمت سفر به مشاهد مشرفه، قائل به منع سفر برای رفتن به زیارت قبور انبیای بزرگ الهی، مثل ابراهیم، موسی، یحیی و... (علیهم السلام) است؟ چنین چیزی بسیار بعید است. اگر سفر برای زیارت قبور انبیا (علیهم السلام) جایز باشد [که جایز است] سفر برای زیارت قبور اولیا، علما و صلحا نیز جایز خواهد بود.^۱ دو نکته در اینجا قابل توجه است:

الف) روایت «لا تشد الرحال...» به صورتهای دیگری نیز نقل شده است: «تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ»: سفر می‌شود به سه مسجد^۲. أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَالَ: «إِنَّمَا يَسَافِرُ إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ مَسْجِدِ الْكَعْبَةِ وَ مَسْجِدِ إِبْرَاهِيمَ وَ مَسْجِدِ إِبْرَاهِيمَ»^۳. این

۱ - إحياء العلوم، ج ۱، ص ۲۴۴، کتاب اسرار الحج، فصل اول، باب فضيلة المدينة الشريفة علي ساير البلاد؛ در ج ۲، ص ۲۴۷، کتاب آداب السفر، باب اول نیز اشاره‌ای به مطلب کرده است.

۲ - صحيح مسلم، ج ۲، ص ۱۲۷.

۳ - همان.

متن تأیید می‌کند احتمال غزالی را که گفته بود سفر کردن برای رفتن به سایر مساجد بی‌دلیل است.

ب) عالمی همانند غزالی در میان اهل سنت از چنان جایگاهی برخوردار است که کلام او به آسانی قابل چشم‌پوشی نیست. نکته جالب توجه در گفته وی این است که نه تنها زیارت قبور انبیای الهی (علیهم‌السلام) و سفر برای آن را جایز می‌داند، بلکه زیارت قبور اولیاء، علما و صلحا و سفر برای این منظور را نیز جایز می‌داند. حال چگونه فقهای وهابی سفر برای زیارت قبر نبی اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) را جایز نمی‌دانند، روشن نیست.

۴ - اگر اصل مشروعیت چیزی اثبات شود، مقدمات منحصراً آن نیز بدون تردید مشروع خواهد بود. تردیدی نیست که نماز خواندن در هر مسجدی از مساجد دنیا جایز است، چنان که تردیدی در مشروعیت زیارت قبور نیست (همان‌گونه که گذشت). بنابراین شبهه‌ای در جواز مسافرت برای رفتن به هر مسجدی از مساجد دنیا یا برای رفتن به سوی قبور مطهر و مراقب منور نیست، به ویژه آن‌که بسیاری از روایات در صدد تشویق زیارت است. آری، ممکن است به ملاحظه برخی مسائل دیگر، مانند نهی والدین که اصطلاحاً آنها را عناوین ثانویه می‌گویند حرمت پیدا کند. لیکن این حرمت، عارضی است و ارتباطی با اصل سفر ندارد، چنان‌که هر چیز حلالی ممکن است به لحاظ عناوین ثانویه حرمت پیدا کند.

۵ - به نظر می‌رسد جَعْلَان جیره‌خوار دستگاه اموی در ساختن و پرداختن این‌گونه احادیث ساکت و بی‌کار نبوده‌اند و آن را برای مخالفت با علاقه‌مندان به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) ساخته یا پرداخته باشند تا مثلاً فضیلت مسجد کوفه را که حرم امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است مخدوش کنند؛ زیرا فضایل فراوانی برای مسجد کوفه نقل شده است. از امام صادق (علیه‌السلام) رسیده است: فرشته مقرب، نبی مرسل و بنده صالحی وجود ندارد، مگر آن‌که در مسجد کوفه نماز گزارده است. رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم)

در شب معراج از آنجا عبور کرد، از پروردگار خویش اجازه گرفت و دو رکعت نماز در آنجا گذارد. يك نماز واجب در آن برابر هزار نماز و يك نافله در آن برابر پانصد نماز ثواب دارد؛ «ما بقى ملكٌ مقربٌ و لا نبىُّ مرسلٌ و لا عبدٌ صالحٌ إلا و قد صلّى فيه و إنّ رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم مرّ به ليلة أُسرى به فاستأذن ربّه فصلّى فيه ركعتين و الصلاة الفريضة فيه ألف صلاة و النافلة خمس مائة صلاة...»^۱. از امام باقر (عليه السلام) رسیده است: اگر مردم مي‌دانستند مسجد کوفه داراي چه فضايي است از راه‌هاي دور براي رفتن به آنجا زاد و راحله تهيه مي‌کردند. نماز واجب در آن معادل يك حج و نماز نافله خواندن در آن معادل يك عمره است؛ «لو يعلم الناس ما في مسجد الكوفة لأعدّوا له الزاد و الرواحل من مكان بعيد، إنّ صلاة فريضة فيه تعدل حجة و صلاة نافلة تعدل عمرة»^۲ از امام رضا (عليه السلام) رسیده که از پدراناش، از اميرالمؤمنين (عليه السلام) نقل کرده است: چهارتا از قصرهاي بهشتي در دنياست که عبارتند از: مسجد الحرام، مسجد النبي (صلي الله عليه و آله و سلم)، مسجد بيت المقدس و مسجد کوفه؛ «أربعة من قصور الجنة في الدنيا: المسجد الحرام، و مسجد الرسول صلي الله عليه و آله و سلم و مسجد بيت المقدس و مسجد الكوفة»^۳. آري، اگر روايات مزبور به صورت اثباتي وارد شد شده باشد، چنان‌که در دو روايت ديگر صحيح مسلم آمده است، اشکالي پيش نمي‌آيد و به اصطلاح مي‌گويند: دو دليل مثبت تعارضی با يك ديگر ندارند.

تذکر ۱: در روايات ما نیز آمده است: «لا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ: الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ»^۴ لیکن

۱ - بحار، ج ۸۰، ص ۳۵۹.

۲ - همان، ص ۳۷۶.

۳ - همان، ج ۹۶، ص ۳۸۰.

۴ - همان، ص ۳۷۹.

وقتی این روایت را با سایر روایاتی که فضایی را برای دیگر مساجد اثبات می‌کند^۱، جمع کنیم، به معنای اثبات کمال برتر برای مساجد سه‌گانه (مسجد الحرام، مسجد النبی (صلي الله عليه و آله و سلم) و مسجد کوفه) است، ضمن آن‌که مساجد دیگر مورد اشاره و مانند آنها دارای فضایل مخصوص به خود است و برای ادراک آن فضایل، بار بستن و کوچ کردن (شد رحال) خوب است. در حقیقت این روایت، مانند «لاصلاة لجار المسجد إلا في المسجد إلا أن يكون له عذر أو به علة» است که اشاره به نفي کمال از نماز در خانه دارد، ضمن آن‌که نمازش در خانه صحیح است.

۲: عنوان شد رحال برای فراگیری حدیث و سایر رشته‌های علوم دینی در جوامع روایی مطرح است چنان که محدثان بزرگ و دین پژوهان گران‌قدر سختی سفرهای طولانی را تحمل می‌کردند تا حدیث یا مطلب دینی دیگری را بیاموزند.

۳: آیه نفر، طبق تفسیر معروف آن سند معتبری است برای شد رحال جهت فراگیری علم.

۶ - گاهی برخی از وهابی‌ها می‌گویند: ما برای ادراک فیوضات مسجد النبی شد رحال می‌کنیم، لیکن وقتی که آنجا رفتیم، قبر پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) را زیارت می‌کنیم. بنابراین، هم به فیض زیارت آن حضرت نایل می‌شویم و هم با محتوای حدیث شد رحال مخالفت نمی‌کنیم.

لیکن این سخن با سیره دراز دامن عالمان، متشرعان و زائران اسلامی هماهنگ نیست؛ زیرا:

الف) از صدر اسلام تاکنون رسم بوده که فرقه‌های مختلف اسلامی از نقاط دور و نزدیک به مدینه می‌آمدند تا قبر مطهر رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) را زیارت کنند. نه می‌توان همه

۱ - مانند مسجد الاقصی (بحار، ج ۹۶، ص ۳۸۰)، مسجد بُراثا در بغداد (بحار، ج ۹۹، ص ۲۶)، مسجد سهله در کوفه و سایر مساجد آن (کامل الزیارات، باب ۸، ص ۷۰؛ بحار، ج ۹۷، ص ۴۳۴) و....

این گروه‌ها را متهم به شرك كرد و نه مي‌توان گفت همه اينها فقط براي نماز خواندن و ادراك فيوضات مسجد پيامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) شد رحال مي‌کنند و به مدینه مي‌روند. شاهدش آن است که در هيچ برهه زماني سابقه نداشته که مردم براي ادراك فيوضات مسجدالاقصي به آن ديار بروند، با آن که نماز خواندن در آنجا فضيلت فراواني دارد.

ب) همان‌طور که گذشت گرامي‌دخت رسول خدا، فاطمه زهرا (عليها السلام) هر جمعه به اُحد مي‌رفت و بلال از شام براي زيارت قبر پيامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) به مدینه رفت. کسي نمي‌تواند فاطمه زهرا (عليها السلام) يا موحد بزرگ حبشي را متهم به شرك کند (معاذ الله).

اعتدال در ثناگويي

نه تنها تفریط، زشت و ناپسند است و آن را جز از جاهل و نابخرد نمي‌توان انتظار داشت، بلکه افراط و زياده‌روي نيز منشأ و سرنوشتي غير از اين ندارد: «لا تري الجاهل إلا مفرطاً أو مفرطاً»^۱. از اين‌رو اميرالمؤمنين (عليه السلام) از هر دو گروه کراهت داشت و ياران و اصحاب خود را از ارتكاب اين‌گونه اعمال نهي مي‌کرد: «هلك في رجلان محبٌ غالٍ و مبغضٌ قال»^۲. شارح معتزلي نهج‌البلاغه آورده است: رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) به اميرالمؤمنين (عليه السلام) فرمود: تو همانند عيسي بن مريم (عليهما السلام) هستي که از يك سو يهوديان او را مورد بغض و کينه قرار دادند و به مادرش بهتان زدند و از سوي ديگر نصراني‌ها در اظهار دوستي به وي افراط کردند و او را از قدر منزلتش بالاتر بردند [و نسبت خدائي و پسر خدا بودن به او دادند]: «فيك مثلٌ من عيسي بن مريم أبغضته اليهود فبهتت أمه و أحبته النصارى فرفعته فوق قدره»^۳ بعضي از متعصبان

۱ - پيوسته جاهل را اهل افراط يا تفریط مي‌بيند (نهج‌البلاغه، حکمت ۷۰).

۲ - دو گروه درباره من هلاک شدند: دوستي که در اظهار دوستي به من افراط و زياده‌روي مي‌کند و دشمني که در دشمني با من تندروي داشته باشد (نهج‌البلاغه، حکمت ۱۱۷).

۳ - شرح نهج‌البلاغه، ج ۸، ص ۲۸۵، شرح خطبه ۱۲۷.

تندرو همانند خوارج نگون بخت و سیه رو آن حضرت را تا حضيض کفر پايين مي‌آوردند و سرانجام به قصد تقرب به خدا خون او را ريختند. در مقابل، عده‌اي از دوست‌نمايان افراطي از روي عشق و علاقه، او را تا سر حدّ خدايي بالا بردند.^۱ اما خود آن حضرت پيوسته عبوديت و بندگي خدا را بزرگ‌ترين مشخصه خويش مي‌دانست: «إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ اللَّهِ»^۲ و در برابر رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) خود را برادر و وزير معرفي مي‌کرد: «إِنِّي لِأَخُو رَسُولِ اللَّهِ وَ وَزِيرُهُ»^۳ و گاهي نيز مي‌فرمود: «مَنْ غَلَامِي مِنْ غُلَامَانِ أَوْ هَسْتُمْ: «أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ»^۴.

۱ - متأسفانه در سال‌هاي اخير نيز مشاهده مي‌شود برخي افراد در مقام مدّاحي و ثناخواني، خود را علي‌الهي، زهرا‌الهي، حسين‌الهي و... معرفي مي‌کنند و در مجالس و محافل عمومي اين شعارها را به صورت رسمي و علني مطرح مي‌سازند و انگيزه اصلي آنان مجلس گرداني، تحريك احساسات، بازي با عواطف مردم، اشك گرفتن از مردم و امثال آن است و گمان مي‌کنند اين کار، خدمت به اهل بيت عصمت و طهارت (عليهم السلام) است. اين افراد بايد توجه داشته باشند که اين کارها اولاً، بهانه به دست دشمنان و مغرضان مي‌دهد و زمينه سوء استفاده آنها مي‌شود، در نتيجه نه تنها خدمت به اهل بيت (عليهم السلام) نيست، بلکه خيانت به آن پيشوايان نور و خيانت به مرام و مسلک آنان است. ثانياً، اگر کسي از روي علم و عمد اين کلمات را بر زبان آورد، به ارتداد منتهي مي‌شود و ارتداد داراي حکم کلامي بسيار صعب است و احکام فقهي آن نيز قابل تحمل نخواهد بود. ثالثاً، اين قبيل کارها اساساً با شيوه و مرام اهل بيت (عليهم السلام) در تضاد است. امام صادق (عليه السلام) به يکي از اصحاب خود فرمود: بناي بيش از اندازه نسازيد که ويران مي‌شود، يعني درباره ما هر چه مي‌خواهيد بگويد، ليکن از حدّ مخلوق بودن بالا نبريد: «يا اسماعيل! لا ترفع البناء فوق طاقته فينهدم، اجعلونا مخلوقين و قولوا فينا ماشئتم» (بحار، ج ۲۵، ص ۲۷۹). امام صادق (عليه السلام) در بيان ديگري ابتدا سوگند ياد کرده که ما جز بنده و برگزيده خدا نيستيم و استقلالي در دفع ضرر و جلب منفعت نداريم. آن‌گاه کساني را که درباره آنها غلو مي‌کنند لعن کرد و فرمود: اينها با اين کارهاي خود نه تنها خدا را مي‌آزارند، بلکه رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) را در قبر آن حضرت و اميرالمؤمنين، فاطمه، امام حسن، امام حسين، امام سجاد، امام باقر (عليهم السلام) را مي‌آزارند: «... فوالله ما نحن إلا عبيدالذي خلقنا و اصطفانا، ما نقدر علي ضرر و لا نفع... ويلهم ما لهم لعنهم الله! لقد آذوا الله و آذوا رسوله صلي الله عليه و آله و سلم في قبره و أميرالمؤمنين و فاطمة و الحسن و الحسين و علي بن الحسين و محمد بن علي صلوات الله عليهم...» (بحار، ج ۲۵، ص ۲۸۹).

۲ - بحار، ج ۲۶، ص ۶.

۳ - همان، ج ۳۸، ص ۲۴۰.

۴ - کافي، ج ۱، ص ۹۰.

قبح افراط و تفریط و حُسن اعتدال و میانه‌روی اختصاص به ثناگویی و تمجید ندارد، بلکه در همهٔ امور جاری است. علمای اخلاق می‌گویند: اعتدال در هر خصلتی که غرض علم اخلاق، رسیدن به آن است همان خُلق متوسط پسندیده‌ای است که از دو طرف به خُلق مذموم احاطه شده است و اندکی انحراف، موجب خروج از این اعتدال می‌گردد و انسان را به افراط یا تفریط می‌کشاند. مثلاً «شجاعت» خُلق متوسط است که دو طرف افراط و تفریط آن مذموم است، اگر به افراط برسد، «تهور» است و اگر به تفریط برسد، «جُبْن» است و....

حضرت علی (علیه السلام) برای برحذر داشتن دیگران از غلو و افراط و نیز برای تواضع در برابر پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) از اظهار بسیاری از کمالات خود اجتناب می‌کرد. در یکی از خطبه‌های آن حضرت آمده است: به خدا سوگند! اگر بخواهم می‌توانم محل ورود و خروج و همهٔ کارهای هر يك از شماها را بگویم، لیکن می‌ترسم که شما با شنیدن این مطالب به رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) کفر بورزید و مرا از او بالاتر بدانید. از این‌جهت نمی‌گویم: «و الله لو شئت أن أخبر كل رجل منكم بمخرجه و مولجه و جميع شأنه لفعلت و لكن أخاف أن تكفروا في برسول الله صلي الله عليه و آله و سلم»^۱. پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نیز از نقل همهٔ فضایل حضرت علی (علیه السلام) خودداری می‌ورزید و می‌فرمود: اگر نمی‌ترسیدم که گروه‌هایی از امت من دربارهٔ تو چیزی بگویند که نصرانی‌ها دربارهٔ عیسی بن مریم (علیها السلام) گفتند [، مانند خدا بودن، پسر خدا بودن، حلول خدا در او و...]، مطالبی را می‌گفتم که هرکس آنها را می‌شنید و تو بر او می‌گذشتی، خاک زیر پایت را به قصد تبرک برمی‌داشت: «و الله لولا أني أشفق أن تقول طوائف من أمتي فيك ما قالت النصارى في ابن مریم، لقلت فيك اليوم مقالاً لا تمر بأحد من الناس إلا أخذوا التراب من تحت قدميك للبركة»^۲.

۱ - نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۷۵.

۲ - شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۳۶۰، شرح حکمت ۱۱۳؛ بحار، ج ۳۸، ص ۲۴۷.

بنابراین، اعتدال و میانه‌روی یکی از ضروری‌ترین شرایط تعریف و تکریم آن ذوات نورانی و مقدس است. از امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسیده است: بهترین مردم درباره من میانه‌روهایی هستند که به اعتدال و میانه‌روی پای‌بندند: «خیرالنَّاسِ فیَّ حالاً النمط الأوسط فالزموه»^۱. این میانه‌روی در هرگونه ثناگویی ضرورت دارد: «الثناء بأكثر من الإستحقاق مَلَقٌ و التقصیر عن الإستحقاق عیٌّ أو حسدٌ»^۲.

زیارت جامعه و توهم غلو

سراسر زیارت جامعه، مملو از ذکر کمالات و فضایل ائمه اطهار (علیهم السلام) است و زائر با نهایت احترام و ادب در آستانشان اظهار ارادت، اخلاص، خضوع و خشوع می‌کند، لیکن هیچ‌گونه غلو و اغراقی در آن وجود ندارد؛ زیرا:

اولاً، آنچه که در بیان بلند هادی امت (علیه السلام) آمده، هدایت امت به بخشی از کمالات آن انوار پاک است و گرنه فضایل آن ذوات مقدس بیش از اینهاست. از این‌جهت زائر در پایان این مثنوی بلند عشق به اظهار عجز رو می‌آورد تا خود را از امواج اقیانوس ناپیدا کرانه فضایل و کمالات آنان برهاند و در یک جمله می‌گوید: سروران من! شما بیش از آنچه من شماره کردم هستید، لیکن من بیش از این نمی‌دانم و نمی‌توانم. پایان زیارت من، پایان من است و گرنه شما را پایانی نیست: «موالی لا أحمی ثنائکم و لا أبلغ من المدح کنهکم و من الوصف قدرکم...».

امام صادق (علیه السلام) بعد از برحذر داشتن کامل تمار از غلو فرمود: شاید بتوانیم بگوییم: آنچه از علم ما که به شما می‌رسد چیزی جز الف غیرمعتوفه نیست؛

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

۲ - ثناگویی و ستودن بیش از استحقاق و شایستگی تملق و چاپلوسی است و کمتر از استحقاق ناشی از درماندگی یا حسادت است (نهج البلاغه، حکمت ۳۴۷).

«... و عسي أن نقول: ما خرج إليكم من علمنا إلا ألفاً غير معطوفة»^۱ علامه مجلسي (رحمه الله) مي‌گوید: «غير معطوفه» يعني نصف حرف؛ زیرا در خط کوفي حرف الف، این‌گونه نوشته می‌شد (ا) که نصف آن مستقیم و نصف آن معطوف بود و الف غير معطوفه، يعني الفی که فقط نصف مستقیم آن نوشته شده است.^۲ بنابراین، از بیست و هشت حرف زبان عربی، حتی به اندازه يك حرف آن نیز بیان نشده است.

سزّش آن است که آن انسان‌های کامل و خلفای الهی، آینه تمام نمایی جمال و جلال الهی و آیه‌های بزرگ او هستند و خدا را نشانه‌ای برتر از آنان نیست علی (علیه السلام) فرمود: «ما لله آية أكبر مني»^۳ و در زیارت آن حضرت می‌گوییم: «السلام عليك يا آية الله العظمي»^۴ و همان‌گونه که اوصاف کمال الهی پایان‌ناپذیر است، اوصاف کمال آینه‌داران آن جمیل مطلق نیز پایان ندارد. حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: در فضل و برتری ما هرچه می‌خواهید بگویید، لیکن بدانید که نه تنها به حقیقت فضایی که خدا برای ما قرار داده است نمی‌رسید، بلکه به اندکی از آن نیز نمی‌رسید؛ زیرا ما آیات و دلایل خدا، حجت، خلیفه و جانشین، امین، وجه، چشم و زبان او هستیم...: «لا تسمونا أرباباً قولوا فی فضلنا ما شئتم فإنکم لن تبلغوا من فضلنا کنة ما جعله الله لنا و لا معشار العشر، لأننا آیات الله و دلائله و حجج الله و خلفاؤه و أمناؤه و وجه الله و عین الله و لسان الله...»^۵.

۱ - بحار، ج ۲۵، ص ۲۸۳.

۲ - همان.

۳ - همان، ج ۳۶، ص ۳.

۴ - همان، ج ۹۷، ص ۳۷۳، زیارت علی (علیه السلام) در هفده ربیع الاول.

۵ - «معشار العشر» به معنای يك صدم است، لیکن معنای کنایی از آن مراد است چنان‌که در متن آمده است.

۶ - بحار، ج ۲۶، ص ۶.

ثانیاً، مرز غلوّ خارج کردن آنان در مقام تعریف و تمجید از دایره عبودیت است و گرنه ثناگویی در این محدوده هرگز غلوّ نیست. لذا فقهای بزرگوار شیعه ضمن فتوا به حرمت سجده برای غیر خدا گفته‌اند: آنچه را که گروهی از شیعه به صورت سجده نزد قبر امیرالمؤمنین و ائمه (علیهم السلام) انجام می‌دهند مشکل است که انسان قائل به جواز آن شود مگر آن‌که به قصد شکر خدای تعالی برای ادراک توفیق زیارت باشد؛ یحرم السجود لغيرالله تعالی... فما یفعله سواد الشیعة من صورة السجدة عند قبر امیرالمؤمنین و غیره من الأئمة علیهم السلام مشکلاً إلا أن یقصدوا به سجدة الشکر لتوفیق الله تعالی لهم لإدراک الزيارة^۱. حضرت علی (علیه السلام) فرمود: ما را از مرز عبودیت خارج نکنید و به سرحد ربوبیت نرسانید، آن گاه هرچه می‌خواهید در فضیلت ما بگویید، لیکن بدانید که حق ثناگویی ما را ادا نخواهید کرد. از غلوّ کردن درباره ما پرهیزید و همانند نصاری که درباره عیسی (علیه السلام) غلو کردند نباشید، که من از غلوکنندگان بی‌زارم؛ «لا تتجاوزوا بنا العبودية ثم قولوا ما شئتم و لن تبلغوا و إياکم و الغلوّ کغلوّ النّصاري فإئی بریء من الغالین»^۲.

ثالثاً، یکی از آداب زیارت این است که زائران زیارت خود را با تکبیرات صدگانه شروع کنند، یعنی بعد از آن‌که صدبار اعتراف به عظمت خدا کردند و او را از هر وصف و ثنایی برتر دانستند^۳، به ثناگویی اهل بیت (علیهم السلام) و شمارش کمالات آنان

۱ - العروة الوثقی، کتاب الصلاة، فصل ۳۰، مسئله ۲۴.

۲ - بحار، ج ۲۵، ص ۲۷۴.

۳ - شخصی در حضور امام صادق (علیه السلام) گفت: الله اکبر. امام (علیه السلام) پرسید: از چه چیز بزرگتر است؟ گفت: از هر چیز. امام (علیه السلام) فرمود: با این بیان، خدا را محدود کردی. پرسید: پس چه بگویم؟ فرمود: بگو، خدا بزرگتر از آن است که به وصف درآید؛ قال رجل عند الصادق علیه السلام: الله أكبر فقال علیه السلام: «الله أكبر من أي شيء؟» فقال: من كل شيء فقال علیه السلام: حدّته فقال الرجل: كيف أقول؟ فقال علیه السلام: قل: الله أكبر من أن یوصف» (بحار، ج ۸۱، ص ۳۶۶).

بپردازند. مجلسي اول (رحمه الله) ميگويد: تكبيرهاي صدگانه براي تفهيم اين نکته است كه عظمت و كبريائي از آن خداست؛ ليدلّ علي أنّ الكبرياء و العظمة لله تعالى^۱. محدث قمي (رحمه الله) نيز در ابتدای همين زيارت ميگويد: شايد وجه تكبير، چنانكه مجلسي اول گفته، اين باشد كه اكثر طباع مايلند به غلو، مبادا از عبارات امثال اين زيارت به غلو افتند يا از بزرگي حق سبحانه و تعالي غافل شوند يا غير اينها^۲.

همچنين زائر بعد از شمارش مقداري از كمالات به توحيد ناب باز ميگردد و شهادت به وحدانيت و يگانگي خدا ميدهد، آنگونه كه خود خدا، ملائكه و اولوا العلم شهادت ميدهند: «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له كما شهد الله لنفسه و شهدت له ملائكته و أولوا العلم من خلقه لا إله إلا هو العزيز الحكيم». آنگاه به عبوديت و رسالت سرسلسله اين كمالات، يعني رسول اكرم (صلي الله عليه و آله و سلم) شهادت ميدهد تا اقرار كند ما سوي الله حتي ائمه اطهار (عليهم السلام) بر سر سفره كرامت آن بنده برگزيده خدا نشسته اند و خود آن حضرت از برکت عبوديت به اين كمالات رسیده است: «و أشهد أنّ محمداً عبده المنتجب و رسوله المرتضي...». سپس ذكر فضائل آن پيشوايان نور را ادامه ميدهد و در ضمن آن نيز همواره اقرار ميکند كه مرز ميان واجب تعالي و ممكنات را درهم نريخته و هرگز ائمه (عليهم السلام) را به سر حدّ وجوب نرسانده است. مثلاً ميگويد: شما (اهل بيت عصمت (عليهم السلام)) به سوي خدا ميخوانيد و به او راهنمايي ميكنيد...؛ «إلي الله تدعون و عليه تدلون و به تؤمنون...». مطيع فرمان الهي هستيد، قيام به امر او ميكنيد، عامل به اراده او هستيد و...؛ «المطيعون لله القوامون بأمره العاملون بإرادته...». شما را خداوند از لغزشها ننگه

۱ - روضة المتقين، ج ۵، ص ۴۵۳.

۲ - مفاتيح الجنان، ص ۸۹۸، مقدمه زيارت جامعه كبيره.

داشت، از فتنه‌ها ایمن گردانید، از آلودگی پاک نمود و پلیدی‌ها را از شما دور گردانید و تطهیرتان کرد؛ «عصمکم الله من الزلزل و آمنکم من الفتن و طهرکم من الدنس و أذهب عنکم الرجس و طهرکم تطهیراً». بنابراین، هیچ‌گونه استقلالی برای ائمه (علیهم السلام) در این زیارت مطرح نشده تا شبهه غلو پیش آید.

منشور امامت

زیارت جامع، منشور بلند امامت و هدایت است که سیل‌گونه از کوهسار وجود هادی امت، حضرت ابوالحسن ثالث، علی بن محمد النقی (علیه و علی آباءه و ابنائه افضل الصلوة و السلام) سرازیر شده است. این منشور بلند، هرچند که در لباس شرح فضایل و کمالات انسان‌های کامل و خلفای برجسته الهی، یعنی اسره طاهها و یاسین، ائمه اطهار (علیهم السلام) بیان شده است، لیکن معارف عمیق توحیدی ولایی آن بسان سیلی بنیان کن اساس شرک و دوگانه‌پرستی و بنیاد بیگانه‌گرایی را برمی‌کند و با پیشروی به سوی دشت و دمن امت اسلام، تشنه‌کامان حقیقت و معرفت ناب نبوی و ولوی را سیراب می‌کند.

زیارت جامعهم سنگ دعای جوشن کبیر

وزان زیارت جامعۀ کبیره، وزان دعای جوشن کبیر^۱ است، یعنی همان‌گونه که در دعای جوشن کبیر، اسما و صفات فراوانی از خدا ذکر شده و خدا با هزار جلوه در

۱ - جوشن در لغت به سلاحی گفته می‌شود که شبیه زره است و از آهن ساخته می‌شود و با پوشیدن آن از حملات دشمن در امان می‌مانند. این دعای شریف از آن جهت جوشن کبیر نام گرفت که اگر کسی آن را بپوشد، یعنی به صفات و اسمای حسنی ذکر شده در این دعا متصف و متخلق گردد، از آماج تیرهای شرک‌آلود شیاطین جنی و انسی محفوظ می‌ماند.

این دعا برون آمده تا دعاکننده او را با هزار دیده تماشا کند، معرفتش به او بیشتر شود و خود را بدان صفات متّصف گرداند؛ امام هادی (علیه السلام) نیز در این زیارت، ائمه اطهار (علیهم السلام) را با جلوه‌های گوناگون معرفی کرده تا زائر، ائمه را از دریچه‌های مختلف تماشا کند و سپس آنان را الگو و اسوه خویش قرار دهد و با تأسی به آنها بر تعالی و تکامل خود همت گمارد. به بیان دیگر، دعای جوشن کبیر، سفره‌ای است که مهمانان آن با هزار نوع غذای توحیدی پذیرایی می‌شوند، زیارت جامعه نیز سفره‌ای است که مهمانان آن با انواع گوناگون غذاهای امام‌شناسی مورد تکریم قرار می‌گیرند. بدین ترتیب دعای جوشن کبیر در مقام الوهیت و ربوبیت به انسان می‌فهماند که سراسر نظام هستی را اسمای حسنی الهی اداره می‌کند و جای خالی وجود ندارد تا غیر خدای سبحان اداره آن قسمت را بر عهده بگیرد. از این‌رو باید چشم طمع از غیر خدا فرو بست و به کسی جز او امیدی نداشت. زیارت جامعه نیز در مقام خلافت الهی و امامت، جای خالی باقی نمی‌گذارد تا دیگران آن را پر کنند. پس باید دست از دیگران کوتاه کرد و دیده امید به خانه اهل‌بیت (علیهم السلام) دوخت. چنان که دیگران نیز باید چنگال طمع از چنگاندازی به خلافت، کوتاه کنند؛ زیرا با بودن افضل، نوبت به مفضول نمی‌رسد. و با وجود معصوم مجالی برای غیر معصوم نخواهد بود.

بدون تردید هر کسی با دید خاص خود که ناشی از مقدار معرفت اوست به خدا می‌نگرد.

تو را چنان که تویی هر نظر کجا بیند؟ *** به قدر بینش خود

هر کسی کند ادراک

یکی از دریچه رحمت می‌نگرد و دیگری از دریچه غضب، یکی از دریچه عفو و اغماض می‌نگرد و دیگری از دریچه انتقام، یکی از دریچه مهر می‌نگرد و دیگری از

دریچه قهر، یکی از دریچه رزق می‌نگرد و دیگری از دریچه شکر و... . به طور طبیعی عبادت افراد نیز براساس بینش و ادراکشان است: **(و من الناس من یعبده الله علی حرف)**^۱.

ذات اقدس الهی هرگز محدود به هیچ یک از این صفات نیست، بلکه «الله» است، یعنی مستجمع جمیع کمالات است^۲. بر همین اساس، امام شناسان نیز در جریان امام شناسی مختلف هستند. برخی از مردم آنها را واسطه رزق می‌دانند و برخی دیگر واسطه آمرزش گناهان، گروه سوم می‌گویند: آنان ذریه رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) هستند و گروه چهارم معتقدند که آنها وارث علم آن حضرتند و... .

به یقین هر یک از صفات امام معصوم دریچه‌ای به سرچشمه امام‌شناسی است، لیکن هرگز امام را نمی‌توان محدود به این صفات و کمالات کرد. امام، انسان کاملی است که خلافت «الله» و جانشینی او را در نظام هستی برعهده دارد. سالار شهیدان، حضرت امام حسین (علیه السلام) هنگام اعزام سفیر خود، حضرت مسلم بن عقیل (علیه السلام) به مردم کوفه نوشت: «فلعمری ما الإمام إلا الحاکم بالکتاب، القائم بالقسط، الداین بدین الحق، الحابس نفسه علی ذات الله»^۳ «حبس بر ذات خدا» که در بیان امام حسین (علیه السلام) آمده برای تذکر به ضرورت جامعیت امام است؛ زیرا اگر حبس بر صفتی از صفات خدا مطرح می‌شد و مثلاً می‌فرمود: «الحابس نفسه علی رحمة الله»

۱ - از میان مردم کسانی هستند که خدا را تنها بر یک حالت می‌پرستند (سوره حج، آیه ۱۱).

۲ - اصطلاحاً گفته می‌شود: کلمه «الله»، که به آن لفظ جلاله می‌گویند علم است برای ذاتی که دارای همه کمالات است، نه این‌که اشتمال همه کمالات در معنای این کلمه اخذ شده باشد. به بیان دیگر، با این اسم مبارک اشاره می‌شود به ذاتی که برخوردار از همه کمالات است، اما هر یک از سایر اسمای حسنی الهی اسم برای اشاره به صفتی خاص است، نه ذات باری تعالی. از این‌رو هیچ اسمی جامعیت لفظ جلاله را ندارد (ر.ک: تسنیم، ج ۱، ص ۲۷۹، ذیل آیه ۱ سوره حمد).

۳ - به جان خودم سوگند! امام، کسی است که به کتاب خدا حکم و به قسط و عدل قیام کند، متدین به دین حق باشد و جان خویش را بر ذات خدا حبس کند (الارشاد، ج ۲، ص ۳۹).

یا «الحابس نفسه علي غضب الله» و امثال آن، جامعیت لازم را نمی‌داشت و يك بُعدي می‌شد.

همان‌طور که تماشاگر جلوه خدا از تماشای او لذت می‌برد و راه تخلّق به اخلاق الهی را می‌آموزد، تماشاگر جلوه‌های انسان کامل و خلیفه الله نیز، از تماشای جمال و کمال او لذت می‌برد و الگو و اسوه تکامل خویش را می‌یابد. بدین ترتیب دعای جوشن کبیر يك دوره کلاس توحید و خداشناسی است که معارف آن را امین وحی بر رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) القا کرده، زیارت جامعه نیز يك دوره امام شناسی است که هادی آل محمد (صلي الله عليه و آله و سلم)، حضرت امام علي النقي (عليه السلام) به رهپویان مکتب امامت و سالکان طریق ولایت آموخته است.

سند زیارت جامعه

یکی از مقدمات رایج برای استنباط احکام شرعی فقهی، بحث سندی روایات منقول از معصومان (عليهم السلام) است و بر این اساس، روایات را به دسته‌های صحیح، حسن، موثق، ضعیف و... دسته‌بندی می‌کنند و برای هر يك از این دسته‌ها جایگاه خاص و کاربرد ویژه‌ای قائل هستند، یعنی برخی از اینها به تنهایی می‌تواند مستند فتوا قرار گیرد، برخی از اینها در حدّ تأیید کارآیی دارد، برخی از اعتبار ساقط است و اصلاً کارآیی ندارد و... . لیکن چنان که روشن است اصل این بحث، موضوعیت و ارزش ذاتی ندارد، بلکه طریقت دارد و ارزش آن به این است که راهی برای اطمینان به صدور حدیث از معصوم (عليه السلام) است. از این‌رو گفته‌اند: از هر راهی که این اطمینان حاصل شود، کفایت می‌کند: خواه به عدالت راوی باشد یا به وثاقت وی، به علو متن روایت باشد، یا به عمل کردن فقها به متن و اسناد به آن در مقام استدلال یا هر راه دیگر. لذا تصریح کرده‌اند که اگر متن روایت به گونه‌ای بود که صدور آن از

غیرمعصوم ممکن نبود، اطمینان مورد اشاره حاصل می‌شود و می‌توان به صدور آن از حجت بالغه الهی مطمئن شد. متن زیارت جامعه کبیره به گونه‌ای است که هر منصفی صدور این معارف بلند را از غیر معصوم محال عادی می‌داند. افزون بر آن که خطوط کلی آن را با خطوط کلی معارف قرآن کریم که مرجع نهایی در بررسی روایات است هماهنگ می‌بیند و این، چیزی است که ما را از بحث سندی آن بی‌نیاز می‌کند.

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ؛ ^١ سلام و درود بر شما... .

«سلام» از «سَلِمَ» ضدّ خصومت و به معنای شدت موافقتی است که هیچ‌گونه خلاف و نزاعی در بین نباشد. انقیاد، صلح، رضا و امثال آن از لوازم این معناست.^٢
سلام به معنای سلامت است و «السلام علیکم» یعنی سلامت از جانب خدا بر شما [مخاطبان] باد.^٣

آسان‌ترین ابزار تکریم

مبادله سلام هنگام مقابل شدن با دیگران، ساده‌ترین، آسان‌ترین و ارزشمندترین وسیله برای ابراز ارادت، تکریم و تعظیم مخاطب و تحکیم پیوندهای اجتماعی است. سلام، نوعی تحیت و درود است. اصل «تحیت» به معنای طلب حیات برای مخاطب است، خواه حیات ظاهری باشد یا حیات باطنی، مادی باشد یا معنوی.^٤

١ - «السلام» مبتدا، «علیکم» جارّ و مجرور و خبر آن است.

٢ - هو ما یقابل الخصومة وهو الموافقة الشديدة فی الظاهر والباطن بحيث لا یبقي خلاف فی البین و من لوازم هذا المعنی مفاهیم الإنقیاد والصلح والرضا (التحقیق، «سلم»).

٣ - السلام یكون بمعنی السلامة وقول الناس: السلام علیکم أی السلامة من الله علیکم (العین، «سلم»).

٤ - أما التحیة: فمرجعها إلی طلب الحیة ظاهرة وباطنة، مادیة ومعنویة لمن یُحیی وهذا معنی الدعاء له بالسلامة المطلقة أو بالبقاء (التحقیق، «حی»).

در قرآن کریم آمده است: **(تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ)**^۱؛ تحیت بهشتیان، سلام است. طبق این آیه، تحیت انواعی دارد که سلام، بهترین آنهاست. از این رو بهشتیان آن را انتخاب میکنند. به این ترتیب، سلام‌کننده به کمک سلام، حیات همراه با سلامت، یعنی کمال حیات نازل شده از جانب خداوند را برای مخاطب، طلب میکند و در واقع، معنای آن «سلام الله عليك» است؛ چون سلام از اسمای حسنی خداست: **(هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ)**^۲ و مبدأ هر گونه سلام و سلامتی اوست:

اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَ مِنْكَ السَّلَامُ وَ لَكَ السَّلَامُ وَ إِلَيْكَ يَعُودُ السَّلَامُ^۳؛ خدایا! سلام تویی و سلامتی از تو نشأت می‌گیرد و از آن توست و به سوی تو نیز باز می‌گردد.

از آنجا که خدای متعال سلام است، سلام و جوابی که میان دو نفر رد و بدل می‌شود (سلام عليك، عليك السلام) عبارت دیگری از **(هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ)**^۴ است.

تذکر ۱: در معنای فقرات این دعای بلند مرتبه می‌توان گفت: الف) خداوند سلام است، یعنی تمام کمال‌های آن ذات اقدس از آسیب عیب و گزند نقص سالم است.

ب) خداوند مبدأ فاعلی تمام آثار سودمند و با برکت است پس مبدأ آغازین سلام نیز خداست.

ج) خداوند مالک تمام اسما و افعال و آثار و بالآخره مَلِكُ هَمَّةِ اشیاست و سلام نیز یکی از ممالیک اوست. بنابر این، سلام در اختیار خداست.

۱ - سورة یونس، آیه ۱۰.

۲ - سورة حشر، آیه ۲۳.

۳ - مفاتیح الجنان، ص ۵۱، تعقیبات مشترکه نماز. در تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۵۷ «یرجع» به جای «یعود» آمده است.

۴ - سورة حدید، آیه ۳.

د) خداوند، انجام همهٔ اشیا و پایان تمام امور و مقصد و نهایت همهٔ سائران صائر و تمام سالکان متحوّل است. بنابر این، مرجع پایانی سلام نیز خداست. به بیان دیگر: چون سلام از کلمات طیب است و هر کلام طیبی به سوی خداوند صعود می‌کند: **(إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ)** و صعود همان قوس رجوع و عود به طرف خداست، لذا بازگشت هر سلام به سوی خداست.

تذکر ۲: برخی سرّ تسمیةٔ خدای سبحان به «سلام» را چنین دانسته‌اند:

هر موجودی هر چه دارد به تسلیم الهی است و او چنین نعمتی را همراه با سلامت در اختیار آن موجود گذاشته و تسلیم او گردانیده است. لذا خداوند خود را به طور مبالغه در این وصف، سلام (به معنای مسلّم و سلام دهنده) نامیده است.^۱

تحیت در عصر جاهلیت

تحیّت نسبت به یکدیگر، قبل از اسلام، یعنی در دوران جاهلیت نیز وجود داشت و به صورت‌های مختلف گفته می‌شد، مانند: «حِیَّاکَ اللَّهُ»؛ خدا تو را زنده نگه دارد، «أَبِیَّتِ اللَّعْنُ»؛ از نفرین و دعای بد دیگران دور باشی (کنایه از این که از کاری که تو را مستوجب لعن، نکوهش و نفرین مردم گرداند، برحذر باشی)، «أَنْعَمُ صَبَاحاً»؛ خوش گرداند بامداد تو را، «أَنْعَمُ مَسَاءً»؛ خوش گرداند شامگاه تو را (معادل صبح بخیر و شب بخیر) و... .

لیکن این تحیت‌ها هم ناقص و یک بُعْدی بود و هم در طول زمان با بعضی از

۱ - سورة فاطر، آیه ۱۰.

۲ - ما من موجود إلاّ و کلّ ما له بتسلیم منه تعالی، فسَمی نفسه سلاماً مبالغةً فی هذه الصفة (شرح الأسماء الحسنی، ص ۱۱۲).

شوائب و ثنیت و رگه‌های استعباد جاهلی همراه شده بود. بدین گونه که همیشه باید مطیع نسبت به مطاع و طبقات پایین نسبت به طبقات بالا این تحیات را بگویند^۱. از این رو در شریعت رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) که یکی از برنامه‌های اساسی آن تلاش برای براندازی عادات جاهلیت و رسوم دوگانه‌پرستی است، مبادله سلام مرسوم گردید و مسلمانان موظف شدند سلامت محض را که هیچ عیب و نقصی، اعم از مرض، آفت، ذلت، حقارت، گزند دشمن، گمراهی در امور مادی و معنوی و خلاصه هیچ‌گونه آسیب جسمی و روحی در آن نباشد برای یکدیگر طلب کنند و در واقع مجموعه‌ای از دعاها را در یک جمله خلاصه گردانند، اگر چه تحیت از سنخ دعا نیست.

سلام، تحیتی الهی

بهترین تحیتی که خدا برای انبیا (علیهم السلام) و بندگان صالح خود دارد سلام است که گاهی آن را بدون واسطه می‌فرستد، نظیر **(سلام علی نوح فی العالمین)**^۲، **(سلام علی ابراهیم)**^۳ و گاهی از زبان یکی از اولیای خود، نظیر آنچه که از زبان کلیم خویش به بندگان صالح خود ابلاغ کرد: **(والسلام علی من اتبع الهدی)**^۴. البته این سلام اختصاص به دنیا ندارد، بلکه در ملاقات با خدا در قیامت نیز بهترین هدیه و تحیتی که نصیب بندگان صالح می‌شود همین سلام است: **(تحیتهم یوم یلقونه سلام)**^۵.

۱ - ر.ک: المیزان، ج ۵، ص ۳۲ - ۳۳ (کلام فی معنی التحيّة)، ذیل آیه ۸۶، سوره نساء.
 ۲ - سلام بر نوح در همه عالم‌ها (سوره صافات، آیه ۷۹).
 ۳ - سوره صافات، آیه ۱۰۹.
 ۴ - سلام و درود بر کسی که از هدایت الهی پیروی کند (سوره طه، آیه ۴۷).
 ۵ - تحیت آنان (بهشتیان) در روزی که خدا را ملاقات می‌کنند، سلام است (سوره احزاب، آیه ۴۴). این آیه نیز نشان می‌دهد که تحیت انواعی دارد و سلام یکی از بهترین آنهاست.

فرشتگان نیز با سلام از بهشتیان استقبال کرده، آنان را به خوان گسترده نعمت الهی دعوت می‌کنند: **(قال لهم خزنتها سلام عليكم طبتهم فادخلوها خالدين)**^۱. همان‌گونه که در لحظه احتضار، ارواح آنها را با سلام توفی و قبض می‌کنند: **(الذين تتوفاهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم)**^۲.

حاصل آن که: مؤمنان و ارسته از هر کسی که با او مواجه می‌شوند تحیت و سلام دریافت می‌کنند، هم از ملائکه: **(والملائكة يدخلون عليهم من كل باب سلام عليكم بما صبرتم)**^۳ و هم از رفیقان و هم سفران بهشتی خودشان: **(تحيتهم فيها سلام)**^۴. اساساً چیزی جز سلام، گوش آنها را در آن دارالسلام نوازش نمی‌کند و از هرگونه کلام لغو، بیهوده و گناه‌آلود مبرا هستند: **(لا يسمعون فيها لغواً ولا تأثيماً * إلا قيلاً سلاماً سلاماً)**^۵.

قرآن کریم، بهشت را «دارالسلام» معرفی می‌کند: **(لهم دار السلام عند ربهم)**^۶، **(والله يدعوا إلي دار السلام)**^۷.

دارالسلام یا به معنای دارالله است؛ زیرا سلام اسمی از اسمای حسنی خداوند است: **(السلام المؤمن المهيمن)**^۸ که جهت تکریم و تعظیم بهشت، آن را بدین

۱ - نگهبانان بهشت به آنان می‌گویند: درودتان باد، پاکیزه شدید، پس داخل شوید و جاودانه بمانید (سوره زمر، آیه ۷۳).

۲ - کسانی که فرشتگان جان آنان را می‌ستانند، در حالی که طیب و طاهرند و به آنان می‌گویند: درودتان باد (سوره نحل، آیه ۳۲).

۳ - ملائکه از هر دری بر آنان وارد می‌شوند [و می‌گویند:] درودتان باد در مقابل صبری که کردید (سوره رعد، آیات ۲۴ - ۲۳).

۴ - سوره یونس، آیه ۱۰.

۵ - سوره واقعه، آیات ۲۶ - ۲۵.

۶ - برای آنان در نزد پروردگارشان دارالسلام مهیاست (سوره انعام، آیه ۱۲۷).

۷ - خداوند به دارالسلام دعوت می‌کند (سوره یونس، آیه ۲۵).

۸ - سوره حشر، آیه ۲۳.

نام خوانده اند چنانکه کعبه را بیت الله می‌نامند در این صورت، اضافه، لامیه و تقدیر آن دارُ لله است یا این که اضافه «دار» به «السلام» اضافه بیانیه است و به معنای خانه‌ای است که سلامت محض باشد و ساکنان آن چیزی جز سلامت ندارند؛ زیرا هیچ آفتی اعم از درد، فقر، رنج، مرض، فراق از محبوب، مرگ، پیری، تغییر و زوال نعمت و... در آنجا وجود ندارد.

با توجه به آنچه گذشت خداوند متعال به پیامبرش (صلي الله عليه و آله و سلم) که پیوسته تحت تربیت و تأدیب او بود^۱ فرمود: با این تحیت، مؤمنانی را که به مجلس تعلیم و تربیت تو حاضر می‌شوند، پذیرا باش؛ **(إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ)**^۲. بر همین اساس به ما نیز آموختند که هنگام شرفیابی به محضرشان حتی پس از ارتحال با جاری کردن همین تحیت بر زبانمان، ارادت و اخلاص خود را ابراز کنیم.

سلام بر پیشوایان نور

به اعتقاد ما مرگ و حیات نبی اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) و ائمه معصومین (عليهم السلام) یکسان است:
اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَقِدُ حَرَمَةَ صَاحِبِ هَذَا الْمَشْهَدِ الشَّرِيفِ فِي غَيْبَتِهِ كَمَا أَعْتَقِدُهَا فِي حَضْرَتِهِ وَأَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَكَ وَخَلَفَائِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَحْيَاءٌ عِنْدَكَ يَرْزُقُونَ يَرُونَ مَقَامِي وَيَسْمَعُونَ كَلَامِي وَيَرَدُّونَ سَلَامِي وَأَنَّكَ حَجَبْتَ عَنِّي سَمْعِي كَلَامَهُمْ...^۳؛ خدایا! من در غیبت صاحب این مزار و حرم شریف مانند حیات مبارک او معتقد به

۱ - از آن حضرت نقل شده که فرمود: «أَدْبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي»؛ پروردگامم تأدیب مرا بر عهده گرفت پس نیکو تربیتم کرد (تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۳۹۲، ح ۲۹).

۲ - سوره انعام، آیه ۵۴.

۳ - مفاتیح الجنان، ص ۵۳۴، فصل آداب زیارت، اذن دخول حرم‌های شریف.

احترامش هستم. خدایا! من می‌دانم که رسول تو (صلي الله عليه و آله و سلم) و خلفای تو (عليهم السلام) زنده اند و پیش تو روزی می‌خورند، مرا می‌بینند، کلام مرا می‌شنوند و سلامم را جواب می‌دهند، لیکن تو کلام آنها را از گوش من پوشانیدی. علی (عليه السلام) نیز از پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نقل کرده است: «يَموت من مات منا وليس بميت»^۱؛ هرکس از ما که می‌میرد [به ظاهر] می‌میرد [ولی در حقیقت] مرده نیست.

معنای حیات ائمه (عليهم السلام)

روشن است که این حیات و زنده بودن غیر از «زنده یاد» است که از نام نیک و پیش قدم بودن در کارهای خیر پدید می‌آید و سعدی با اشاره به آن چنین سروده است:

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز *** مرده آن است که نامش به
نکویی نبرند

نیز سروده است:

قارون هلاک شد که چهل خانه گنج داشت *** نوشین روان نمرده که
نام نکو گذاشت^۲

و آن پیر لاشه را که سپردند زیر خاک *** خاکش چنان بخورد کزو
استخوان نماند

زنده است نام فرخ نوشین روان *** گرچه بسی گذشت که نوشین
روان نماند

خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر *** زان پیشتر که بانگ بر
آید فلان نماند^۳

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

۲ - گلستان، باب اول، حکایت ۱۸، ص ۳۵.

۳ - همان، حکایت ۲، ص ۱۴.

این حیات، حتی غیر از حیاتی است که حکما برای روح قایل هستند و می‌گویند: روح، فنا نمی‌پذیرد و آدمی با مرگ از عالمی به عالم دیگر منتقل می‌شود، بلکه از سنخ حیاتی است که لسان‌الغیب با اشاره به آن گفته است:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم *** ای بی‌خبر ز لذت شرب
مدام ما

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق *** ثبت است بر جریده
عالم دوام ما

این، حیاتی برتر از سایر حیات‌هاست که اختصاص به اولیای خدا دارد و نمونه آن را قرآن کریم برای شهدا اثبات کرده و فرمود: هرگز مگویید کشته شدگان در راه [احیای دین] خدا مرده‌اند، بلکه آنان زندگانی هستند که شما نحوه زندگیشان را درک نمی‌کنید: **(ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احياء ولكن لاتشعرون)**^۲.

گاهی نیز چنین پنداری را باطل دانست و فرمود: هرگز مپندارید که کشته شدگان در راه خدا مرده‌اند، بلکه آنان زندگانی روزی‌خور در نزد خدا هستند: **(ولا تحسبنّ الذین قُتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یُرزقون)**^۳.

بر اساس این آیه حیات شهید، حیاتی ویژه در پیش خداست که به طور طبیعی اختصاص به مؤمن خواهد داشت، در حالی که «زنده یاد» بودن و «نیک نام» شدن، اختصاص به مؤمن معتقد به خدا و قیامت ندارد، بلکه کفار نیز می‌توانند نام نیک از خود به یادگار بگذارند. از سوی دیگر در آیه قبل تصریح کرده که شما نمی‌توانید

۱ - دیوان حافظ، غزل ۱۱.

۲ - سوره بقره، آیه ۱۵۴.

۳ - سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

نحوه زندگی شهید را ادراک کنید: **(ولکن لاتشعرون)**، در حالی که زنده یاد بودن را هر کسی می‌تواند بفهمد و اساساً انسان‌های غیر موحد بیشتر از دیگران دنبال آن هستند وگرنه انسان‌های موحد بیشتر به اخلاص و عمل کردن برای رضای خدا می‌اندیشند.

اگر شهید جبهه ایمان از چنین حیاتی برخوردار است، امامان نور به طریق اولی از این حیات و بلکه برتر از آن برخوردارند؛ زیرا نه تنها جملگی به شهادت رسیده و از این مقام برخوردارند، بلکه شهدا از برکت هدایت آنها به چنین فوز و فیضی می‌رسند.

شواهد دیگری نیز زنده بودن ائمه اطهار (علیهم السلام) را تأیید می‌کند.

الف) پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود: هر کس مرا بعد از وفاتم زیارت کند، مثل آن است که در زمان حیاتم به زیارت من آمده باشد و در روز قیامت شاهد و شفیع او خواهم بود؛ من زارنی بعد وفاتی کان کمن زارنی فی حیاتی و کنت له شهيداً و شافعاً يوم القيامة^۱.

ب) اولیای الهی نه تنها زنده اند و کسی نزدیک مزارشان به آنان سلام دهد، می‌شنوند، بلکه از راه دور هم می‌توان به آنان سلام داد: «من صلی علی عند قبری سمعته و من صلی علی من بعید بُلغته»^۲.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: اگر کسی از شما در نقطه دوردستی قرار گرفت به گونه‌ای که رفتن برای زیارت امام بر او شاق است، به پشت بام خانه خود برود و دو

۱ - بحار، ج ۹۷، ص ۱۴۳.

۲ - کسی که نزد قبرم به من سلام کند، می‌شنوم و کسی که از دور به من سلام کند، به من می‌رسد (بحار، ج ۶، ص ۲۵۴).

رکعت نماز بخواند و با اشاره کردن به قبرهاي ما، سلام و صلوات بر ما بفرستد که به ما خواهد رسید؛ إِذَا بَعُدْتَ بِأَحَدِكُمُ الشَّقَّةَ وَنَأَتْ بِهِ الدَّارَ فَلْيَعْلُ عَلَي مَنزَلِهِ وَلْيَصِلْ رَكَعَتَيْنِ وَلْيُؤَمِّ بِالسَّلَامِ إِلَى قَبُورِنَا فَإِنَّ ذَلِكَ يَصِلُ إِلَيْنَا^۱.

صحت زیارت از دور و آگاهی آن ذوات نوري از چنین زیارتي نشان مي‌دهد که حیات ائمه (علیهم السلام) حیات برتر است.

ج) آنان شاهد بر اعمال امت هستند و در روز قیامت شهادت مي‌دهند شهادت بر اعمال و تحمل آن ملازم با حیات و ادراک است.

گفتني است که همه فرقه‌هاي اسلامي معتقد به این‌گونه حیات براي رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) هستند. حتی وهابیون حجاز نیز که خود را یگانه پرچم‌دار توحید ناب مي‌دانند و سایر فرقه‌هاي اسلامي را مشرک مي‌شمارند، چنین اعتقادي دارند. از این جهت آیه کریمه **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ...)**^۲

را بر روضه منوره آن حضرت ثبت کرده و همواره با ایما و اشاره از زائران مي‌خواهند که حرمت پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) را نگه‌دارند و صدای خود را در محضر آن حضرت بلند نکنند.

بدین ترتیب، حیات و مرگ پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) و ائمه اطهار (علیهم السلام) یکسان است. یعنی مرده آن ذوات نوري به منزله زنده آنان است چنان که زندگي عده‌اي از تبه‌کاران همانند مرگ است. همین‌طور خواب و بیداري آنها نیز مساوي است. امام صادق (علیه السلام) مي‌فرماید:

ابوذر (رضوان الله تعالی علیه) دنبال پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) مي‌گشت. به وي گفتند: پیامبر در فلان باغ حضور دارد. ابوذر به سمت آن باغ

۱ - تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۰۳، باب ۴۷، ح ۱.

۲ - سورة حجرات، آیه ۲.

رفت. متوجه شد پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) در گوشه‌اي خوابیده است. بيدار کردن آن حضرت بر ابوذر گران آمد. تصميم گرفت آن حضرت را بيازمايد که آيا خوابیده است يا بيدار. از اين رو شاخه خشکيده‌اي را شکست تا صدای آن به گوش پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) برسد (به طور طبيعي اگر بيدار باشد صدای آن را ميشنود و چشم خود را باز مي‌کند و اگر چشم خود را نگشود، معلوم ميشود در خواب است). پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) صدای شکستن شاخه درخت را شنيد، سر خود را بلند کرد و فرمود: ابوذر! مي‌خواهي مرا امتحان کنی؟ آيا نمي‌داني که من اعمال شما را در خواب نيز مشاهده مي‌کنم آن‌گونه که در بيداري شاهد آن هستم. چشم‌هاي من مي‌خوابد ولي قلبم نمي‌خوابد؛ زيد الشحام قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «طلب أبوذر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقِيلَ: إِنَّهُ فِي حَايِطِ كَذَا وَ كَذَا فَتَوَجَّهَ فِي طَلْبِهِ فَوَجَدَهُ نَائِمًا فَأَعْظَمَهُ أَنْ يُنْبَهُهُ فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَبْرِيَ نَوْمَهُ مِنْ يَقْظَتِهِ فَأَخَذَ عَسِيْبًا يَابِسًا فَكَسَّرَهُ لِيُسْمِعَهُ صَوْتَهُ فَسَمِعَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: يَا أَبَاذَرٍّ! تَخْدَعْنِي؟ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّي أَرِي أَعْمَالَكُمْ فِي مَنَامِي كَمَا أَرَاكُمْ فِي يَقْظَتِي إِنَّ عَيْنِي تَنَامَانُ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي»^۱.

اکنون با روشن شدن معنای سلام و مقصود از تسلیم، می‌توان فهمید که چرا غالب زیارت‌نامه‌ها یا همه آنها با سلام شروع و در همه قسمت‌های آن، تسلیم تکرار می‌شود.

۱ - مجمع الرجال، ج ۲، ص ۵۷، به نقل از رجال کشی، ج ۱، ص ۱۲۴ جمله آخر در نهج الفصاحه، شماره ۱۱۸۰ آمده است.

۱ - مظاهر اسم مبارك «سلام»

سلام، اسمي از اسماي ذات اقدس باري تعالي است. سرّ اين نام‌گذاري آن است که معنای سلام و حقیقت آن بالاصاله مختصّ خدای سبحان بوده، از او نازل می‌شود و به دیگران می‌رسد، ذکر آن موجب برکت و میمنت است، دوام ذکر آن سبب کثرت یاد و نام محبوب می‌گردد و شاید یکی از اسرار تأکید دین مقدس اسلام بر سلام کردن، همین امور باشد^۱.

از آنجا که این اسم خارج از ذات اقدس ربوبي است و از مقام فعل او انتزاع می‌شود، مظهر طلب می‌کند و از اسمای فعلی خدا شمرده می‌شود^۲. بدین ترتیب منافاتی ندارد که این اسم مبارك، هم بر خدای سبحان اطلاق شود و هم بر مظاهر تامّ و تمام او، مانند اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام).

از این رو نبی اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) در سفر معراج بعد از توجه و التفات به صفوفی از ملائکه و انبیا و مرسلین به آنها سلام کرد. خداوند متعال به او فرمود:

سلام، تحیت، رحمت و برکات تو و ذریّهات هستید؛ ... أنّ السلام والتحيّة والرّحمة والبركات أنت وذريّتك^۳.

۲ - وسیله ترفیع درجات

همه ممکنات اعمّ از معصوم و غیر معصوم، به لحاظ قوس صعود در حال حرکت به

۱ - وجه تسمیة دیگری در ص ۱۷ گذشت.

۲ - راجع به اسمای فعلی و ذاتی رک: شرح جمله «أشهد ان لا إله إلا الله...».

۳ - کافی، ج ۳، ص ۴۸۶.

سوی کمال مطلق هستند و این کمالجویی و ترفیع درجه در بهشت نیز ظهور دارد:

(أَوْلَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا)؛
آنان در مقابل صبر و شکیباییشان در دنیا به درجات عالی بهشت، پاداش داده میشوند و در آنجا تحیت و سلام دریافت میکنند. از این رو سلام‌های ما به معصومین (علیهم‌السلام) سلام تکریمی و مایه ترفیع درجاتشان است؛ چون سبب میشود که سلامت ویژه‌ای از ناحیه ذات اقدس باری تعالی به آنان افاضه شود. افزون بر این، برای خود سلام‌کننده نیز اجر، منزلت و رفعت درجه را همراه خواهد داشت.

تذکر: معنای ترفیع درجه این نیست که سلام ما به منزله مبدأ فاعلی و واسطه بین خداوند و آن ذوات نورانی قرار گیرد تا در نتیجه ما واسطه استفاضه آنان شویم، بلکه خداوند در ظرف عرض ادب ما فیض ویژه‌ای نازل میکند که بالاصاله به آن ذوات مقدس می‌رسد و به تبع آنان، رشحات آن به ما می‌رسد.

به بیان دیگر: با وساطت آن انسان‌های کامل دعای ما صعود میکند و به محضر الهی بار می‌یابد و از آن سو فیض الهی نیز به برکت وساطت آن ذوات نورانی نازل میشود و به ما می‌رسد. بنابر این، حلقه واسطه بین واجب تعالی و ممکنات همواره آنها هستند و بس و ما هرگز نمیتوانیم چنین وساطتی را عهده‌دار شویم.

ایجاد ظرف عرض ادب نیز اگر چه به صورت ظاهر به خود ما مربوط میشود، لیکن این عرض ادب با امکاناتی صورت می‌گیرد که خود آنان در اختیار ما گذاشتند. پیام دعاها و معنای مقارن با صلوات‌های ما درباره ائمه اطهار (علیهم‌السلام) این است که خدایا! سیل رحمت خود را بر کوهسار وجود محمد و آل (صلوات الله علیهم اجمعین) فرو فرست، تا سیلاب جاری از آن، جان‌های تشنه ما را سیراب کند.

تمثيل استاد علامه طباطبائي (رحمه الله) در اين باره چنين است: اگر كسي دسته گلي را از باغ خود بچيند و به ديگري هديه بدهد، مي تواند بگويد: چيزي كه از آن من بود به تو هديه كردم اما اگر نوكري كه تمام وجود و شئون او مربوط به مولايش است و از خود چيزي ندارد با اجازه مولا و با استفاده از وقتي كه بايد در خدمت مولا باشد، دسته گلي را از باغ مولا بچيند و تقديم او كند، هرگز نمي تواند بگويد: چيزي كه تو نداشتي من آن را به تو اهدا كردم، بلكه مولا مي تواند بگويد: وسيله توفيق تو را من فراهم كردم.

كاري كه خدمت گزار در اينجا انجام داده، چيزي جز اظهار ادب كردن در محضر مولا نيست. صلواتها و دعاهاي ما در حق ائمه اطهار (عليهم السلام) شبيه قسم دوم است، نه قسم اول.

۳ - تحكيم بخش پيوندهاي اجتماعي

هر جامعه اي براساس بينش و منش خاص خود نوعي تحيت دارد، مانند: خم شدن، تكان دادن سر، بلند كردن دست، برداشتن كلاه و... اسلام، كه دين دنيا و آخرت است، در كنار دستوراتي كه براي تأمين سعادت اخروي داده، برنامه هايي نيز براي حُسن اداره دنياي مردم ارائه کرده است. از آنجا كه انسان موجودي اجتماعي است و قادر بر زندگي در غير اجتماع نيست، برنامه هاي ويژه اي براي تحكيم پيوندهاي اجتماعي ارائه کرده كه سلام كردن يكي از بهترين آنهاست. لذا اين عامل اساسي در كنار ساير عوامل عاطفي، مورد تأكيد و سفارش اسلام قرار گرفته است.

امير المؤمنين (عليه السلام) از رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نقل کرده است:

مسلمان شش حق بر برادر مسلمان خود دارد؛ إِنَّ لِمُسْلِمٍ عَلَي أَخِيهِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْمَعْرُوفِ سِتًّا.

الف) یسّم علیه إذا لقيه؛ هنگام برخورد، سلامش کند.
 ب) ویعوده إذا مرض؛ وقتی مریض شد عیادتش کند.
 ج) ویسمّته إذا عطس؛ وقتی عطسه کرد، او را تسمیه کند، یعنی به او «یَرَحْمُكَ اللهُ» بگوید.
 د) ویشّهده إذا مات؛ وقتی مُرد کنار جنازه اش حاضر شود و در تشییع او شرکت کند.
 ه) ویجیبهه إذا دعاه؛ وقتی او را فراخواند دعوتش را مورد اجابت قرار دهد.
 و) ویحبّ له ما یحب لنفسه ویکره له ما یکره لنفسه^۱؛ آنچه برای خویش دوست دارد برای او نیز دوست بدارد و آنچه که برای خود نمی‌پسندد برای او نیز نپسندد.
 بر اثر اهمّامی که اسلام به این ادب اجتماعی، یعنی سلام دارد برای ترغیب مسلمانان، در کنار تشویق از توبیخ نیز بهره جسته است. در بُعد تشویق فرمود:
 مجموع یك سلام و جواب هفتاد حسنه دارد، شصت و نه حسنه برای سلام‌کننده و یکی برای جواب‌دهنده نوشته می‌شود؛ للسلام سبعون حسنة، تسع وستون للمبتدی وواحدة للراد^۲.
 در بُعد توبیخ فرمود:
 بخیل کسی است که در سلام کردن بخل ورزد؛ البخیل من بخل بالسلام^۳.

۱ - بحار، ج ۷۳، ص ۵۵، ح ۱۵.
 ۲ - همان، ج ۷۵، ص ۱۲۰، ح ۱۷.
 ۳ - همان، ح ۱۸.

۴ - افشای سلام

همان طور که سلام کردن یکی از عوامل تحکیم پیوندهای اجتماعی است، برخی از کاستی‌ها و بی‌توجهی‌ها در مورد آن، نظیر انتظار سلام و توقع احترام از دیگران، آهسته سلام کردن، جواب ندادن سلام و امثال آن ممکن است نقش تخریبی داشته باشد و نه تنها مایهٔ اُلفت و صمیمیت نشود، بلکه کینه و عقده نیز فراهم آورد. از این رو دین مقدس اسلام توصیه کرده است:

۱ - انتظار سلام از کسی نداشته باشید، بلکه سعی کنید در سلام کردن از دیگران سبقت بگیرید و بدانید ابتداکنندهٔ به سلام به خدا و پیامبرش اُولی و نزدیکتر است؛ «البادی بالسلام اُولی بالله وبرسوله»^۱.

۲ - همیشه با صدای بلند سلام کنید و جواب آن را به گونه‌ای بگویید که طرف مقابل بشنود؛ زیرا نشنیدن او چه بسا مایهٔ کدورت می‌شود.

۳ - اگر به کسی سلام کردید و جواب شما را نداد، نگویید به من بی‌اعتنایی کرده است، بلکه احتمال بدهید جواب داده ولی شما نشنیده‌اید. نیز اگر هنگام برخورد با کسی از او سلام دریافت نکردید به دل نگیرید. شاید سلام کرده، ولی شما نشنیده‌اید؛ عن الصادق علیه السلام: «إِذَا سَلَّمَ أَحَدُكُمْ فَلْيُجْهَرْ بِسَلَامِهِ، لَا يَقُولُ: سَلَّمْتُ فَلَمْ يَرُدَّوَا عَلَيَّ وَلَعَلَّهُ يَكُونُ قَدْ سَلَّمَ وَلَمْ يُسْمِعْهُمْ فَإِذَا رَدَّ أَحَدُكُمْ فَلْيُجْهَرْ بِرَدِّهِ وَلَا يَقُولُ الْمُسْلِمُ سَلَّمْتُ فَلَمْ يَرُدَّوَا عَلَيَّ...»^۲.

دین مبین اسلام نه تنها در مورد اصل سلام کردن، سبقت گرفتن در سلام و جهر به آن تأکید کرده، بلکه سفارش ویژه‌ای در مورد افشای سلام نیز دارد. افشای سلام

۱ - بحار، ج ۷۳، ص ۱۱۱؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۶۴۵، ح ۸.

۲ - اصول کافی، ج ۲، ص ۶۴۵، ح ۷.

آن است که انسان به هر کسی برخورد کرد سلام کند. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

من التواضع أن تسلّم علي من لقيت^۱؛ از علایم و نشانه‌های تواضع این است که به هر کس که برخورد کردی سلام کنی. بنابراین، منظور از افشای سلام، با صدای بلند سلام کردن نیست، بلکه تعمیم دادن و همگانی کردن آن است^۲؛ زیرا ممکن است مطلبی سرّی یا غیر سرّی به صورت نجوا و در گوشی گفتن افشا شود بدون آن که جهر و سر و صدایی در کار باشد. این سنت حسنه، یعنی افشای سلام نه تنها مایهٔ تحکیم پیوندهای اجتماعی می‌گردد، بلکه از فضیلت معنوی ویژه‌ای نیز برخوردار است. امام صادق (علیه السلام) از پدران خود نقل کرده که رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمودند:

در بهشت غرفه‌های بلورینی است که بیرون آن از درون و درون آن از بیرون قابل مشاهده است. کسانی از امت من در این منازل سکونت دارند که پاکیزه کلام، اطعام کننده و سفره‌دار باشند، افشای سلام کنند و آنگاه که مردم در خوابند نماز شب به جای آورند و تهجد داشته باشند. آنگاه فرمود: افشای سلام این است که انسان به هر مسلمانی که برخورد می‌کند در سلام کردن بخل نوزد؛ عن الصادق عليه السلام عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلي الله عليه و آله وسلم: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ غُرَفًا يُرَى ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا وَبَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا، يَسْكُنُهَا مِنْ أُمَّتِي مَنْ أَطَابَ الْكَلَامَ وَأَطْعَمَ الطَّعَامَ وَأَفْشَى السَّلَامَ وَصَلَّى بِاللَّيْلِ وَالنَّاسَ نِيَامَ ثُمَّ قَالَ: إِفْشَاءَ السَّلَامِ أَنْ لَا يَبْخَلَ بِالسَّلَامِ عَلَيَّ أَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^۳.

۱ - بحار، ج ۷۳، ص ۳، ح ۴.

۲ - الإفشاء أن يسلم علي من لقي كائناً من كان (تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۴۱، ذیل آیه ۸۶ سوره نساء).

۳ - بحار، ج ۷۳، ص ۲، ح ۲.

در دعای روز هشتم ماه مبارک رمضان میخوانیم:

اللَّهُمَّ ارزقني فيه رحمة الأيتام وإطعام الطعام وإفشاء السلام وصحبة الكرام^۱؛ خدایا! ترحم بر یتیمان، اطعام طعام، افشای سلام و مصاحبت و همراهی با کریمان را روزی من کن.

بنابراین، بلند سلام کردن یک مطلوب و افشای سلام مطلوبی دیگر است.

۵ - سلام در ابتدای برخورد

شروع این زیارت و سایر زیارتها با سلام به مخاطب، درسی عملی به زائر است که هرگونه تخاطبی باید با سلام شروع شود. امام صادق (علیه السلام) میفرماید: «السَّلَامُ قَبْلَ الْكَلَامِ»^۲. در روایتی از رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) آمده است:

من بدأ بالكلام قبل السلام فلا تُجيبوه^۳؛ کسی که قبل از سلام به سخن گفتن پردازد، جوابش را ندهید. در روایت دیگری آمده است:

لا تدعُ إلي طعامكَ أحداً حتى يُسَلِّمَ؛ کسی را قبل از آن که سلام کند به غذایت دعوت نکن.

۶ - چند نکته

با توجه به این که بدن مادی رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) و ائمه اطهار (عليهم السلام) از این دنیا رحلت کرده و آن ذوات نورانی در عالم برزخ حضور دارند، چند نکته درباره سلام به آنها و جوابشان به سلام زائران، قابل توجه است:

۱ - مفاتیح الجنان، ص ۴۲۴، دعاهای روزهای ماه مبارک رمضان.

۲ - بحار، ج ۷۳، ص ۱۲، ح ۴۶.

۳ - همان، ص ۳، ح ۶.

۴ - همان.

الف سلامي که نمازگزار در پايان عبادت خود به رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) مي‌دهد و نيز سلامي که زائر در آغاز زيارتش به ولي خدا دارد در صورتي که واجد نصاب ادب باشد نه تنها به سمع آن ذوات مقدس مي‌رسد و آن را مي‌شنوند، بلکه چون مظهر خدای سمیع الدعاء هستند^۱ اثر خاص، بر آن مترتب مي‌کنند. ب سلام داراي مراتبي است؛ زيرا سلام‌کنندگان داراي درجات متعدد هستند. جواب انسان کامل و معصوم، خواه رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) و خواه امام (عليه السلام) به تفاوت مراتب سلام متفاوت خواهد بود، يعني سلامت و امن خاصي که توسط آن اوليائي الهي از خدای سبحان دريافت مي‌شود و به نمازگزار يا زائر مي‌رسد، متفاوت است.

ج سلام کردن به مخاطب زنده و داراي حیات ظاهري حکم فقهی خاص خود را دارد که همان وجوب جواب سلام است، لیکن از کسی که رحلت کرده و حیات مادی ندارد، احکام اعتباری دنیا و آثار فقهی خاص این نشئه متوقع نیست. چنان‌که نماز، روزه، امر به معروف، نهی از منکر و... از او متوقع نیست؛ کسی انتظار ندارد که اگر کسی در حرم مطهر امام معصوم (عليه السلام) مرتکب گناهی شد، امام معصوم (عليه السلام) هر چند که زنده، ناظر و قادر است او را نهی از منکر کند. بنابراین، نمی‌توان از چنین افرادی انتظار جواب سلام داشت، بلکه در چنین مواردی انتظار می‌رود که در برابر سلام و عرض ارادت زائران، آنان را از آثار ویژه عالم برزخ، مانند شفاعت، وساطت در فیض‌های مخصوص الهي و امثال آن بهره‌مند کنند. البته برخی از صاحب‌دلان، هنگام تشرّف به حرم مطهر امامان و سلام دادن به آنان، پاسخ سلام خود را از آن بزرگواران شنیدند، لیکن روشن است که آن پاسخ، صبغۀ فقهی ندارد، بلکه از مصادیق فیض‌های ویژه و همراه با برکات خاص است.

۱ - «سمیع الدعاء» بودن بدین معناست که خداوند به دعای انسان ترتیب اثر می‌دهد و خواسته او را برآورده می‌کند، نه این که صرفاً گفتار دعاکننده را می‌شنود (برای تفصیل بیشتر ر.ک: حماسه و عرفان، ص ۱۸۱).

يا أهل بيت النبوة: اي اهلبیت نبوت.

«أهل» در لغت به معنای انس همراه با تعلق خاطر و وابستگی است.^۱ بنابراین، همسر، فرزند، نوه، داماد و... اهل انسان به حساب می‌آیند. چنان که استعمال اهل کتاب، اهل الانجیل، اهل المدینه، اهل الذکر، اهل التقوی، اهل النار و امثال آن با در نظر گرفتن همین انس، تعلق و وابستگی است. شدت و ضعف در اهلیت، به شدت و ضعف در انس و تعلق بستگی دارد. از این رو ممکن است از کسی که وابستگی و تعلق با او نیست، سلب اهلیت شود هر چند که جزو فرزندان انسان باشد؛ همان گونه که خدا به حضرت نوح (علیه السلام) فرمود: **(إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ)**^۲؛ او (فرزندت) از اهل تو نیست.

«بیت» به معنای خانه است، جایی که انسان شبانگاهان در آنجا پناه می‌گیرد.^۳

«نبوت» مصدر «نبو» به معنای رفعت است. برخی از انسان‌ها را از آن رو «نبی» می‌گویند که از جهت روحانی و معنوی، رفعت مقام مخصوصی پیدا کرده، بر دیگران برتری یافته‌اند، گرچه در خصوصیات انسانی مانند سایر مردم باشند.^۴

۱ - هو الاقنس مع الإختصاص والتعلق... (التحقیق، «أهل»).

۲ - سورة هود، آیه ۴۶.

۳ - مأوي الإنسان باللیل (مفردات، «بیت»).

۴ - ارتفاع شيء في مورد يتوقع فيه الإنخفاض... (التحقیق، «نبو»؛ راغب نیز این معنا را ترجیح داده است). ریشه دیگری برای این کلمه ذکر کرده‌اند که ذیل جمله بعدی به آن اشاره می‌شود.

مراد از بیت نبوت

آنچه گذشت معانی لغوی کلمات بود، لیکن ترکیب «أهل بیت النبوة» که معمولاً برای اختصار، «أهل البیت» گفته می‌شود در فرهنگ مسلمانان، اعم از شیعه و سنی معنای خاصی محدودتر از معنای لغوی پیدا کرده و برای افراد مخصوصی عَلم شده است. اختلافی که وجود دارد به دایره شمول این ترکیب بر می‌گردد که این افراد مخصوص، چه کسانی هستند؟

نزد شیعه و سنی مسلم است که اصحاب کسا، یعنی رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم)، امیرالمؤمنین، فاطمه اطهر، امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) که به «خمسه طيبة» نیز مشهورند، مشمول عنوان «أهل البیت» هستند؛ لیکن عده‌ای از اهل سنت معتقدند که افزون بر این حضرات شامل همسران پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نیز می‌شود و عده‌ای دیگر قائلند که غیر از همسران آن حضرت، دیگران را هم شامل می‌شود. در مقابل آنها شیعه معتقد است که افزون بر خمسه طيبة، بقیه ائمه (علیهم السلام) نیز داخل در این عنوان هستند، هر چند که دوران رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) را درک نکرده بودند.

تعیین مصادیق این عنوان، ذیل جمله «وأذهب عنكم الرجس وطهرکم تطهیراً» خواهد آمد. آنچه که در تحقیق لغوی این ترکیب می‌توان بیان کرد، این است که اضافه «بیت» به «النبوة» اضافه «لامیه» است، یعنی «بیت للنبوة». بنابراین، خانه متعلق به مقام نبوت مراد است، نه خانه متعلق به محمد بن عبدالله (صلي الله عليه و آله و سلم) به عنوان يك شهروند مکی یا مدنی.

از سوی دیگر ارتباط با هر خانه، رفت و آمد، وابستگی، پیوستگی و اهلیت پیدا کردن با آن، از طریق اسباب و مقدمات متناسب با همان خانه امکان دارد. ارتباط با خانه مرد بزرگوار مکی و مدنی، یعنی محمد بن عبدالله (صلي الله عليه و آله و سلم) از طریق قرابت

نسبی، رفاقت، رحامت، همسایگی و... ممکن است. از این جهت نه تنها زن‌های آن حضرت و فرزندان او با خانه‌اش ارتباط داشتند، بلکه بستگان دیگر نیز با خانه او در ارتباط بودند چنان که قبل از فتح مکه، ابوسفیان، در حالی که هنوز مشرک بود، وارد خانه دختر خود، ام حبیبه، همسر پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) شد و ام حبیبه نیز برخورد تندي با او کرد که در تاریخ معروف است...^۱. لیکن ارتباط با بی‌تی که منسوب به مقام نبوت است به اسباب مخصوصی نیاز دارد و ارتباط سببی، نسبی و... کفایت نمی‌کند. با این ملاک، حتی کسانی، همانند نه امام بعد از امام حسین (علیه السلام) که زمان حیات پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) را درک نکردند یا احیاناً برخی از آن بزرگواران خانه آن حضرت را در مکه و مدینه ندیده‌اند نیز می‌توانند اهل بیت نبوت باشند.

بدین ترتیب «بیت» در این ترکیب، به معنای خانه سنگی و گلی که در مکه و مدینه از پیامبر خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) به یادگار مانده، نیست بلکه بیت نبوت و رسالت مراد است، یعنی خانه شخصیت حقوقی پیغمبر، نه خانه شخصیت حقیقی آن حضرت. شاعری که شاید بتوان بر این مطلب اقامه کرد این است: هرگاه قرآن کریم از این خانه سنگی و گلی، یعنی خانه شخصیت حقیقی، نه حقوقی نام برده، با صیغه جمع یاد کرده است؛ خواه زمانی که به خود آن حضرت نسبت داده: **(يا أيها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبي إلا أن يؤذن لكم إلى طعام غير ناظرين إناه)**^۲ خواه زمانی که به زن‌های آن حضرت نسبت داده است: **(و قرن في بيوتكن ولا تبرجن تبرج الجاهلية الأولى)**^۳، **(و اذكرن ما يتلى في بيوتكن من آيات الله والحكمة)**^۴. روشن است

۱ - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۸.

۲ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید وارد خانه‌های پیامبر نشوید، مگر آن که برای [خوردن] غذایی به شما اجازه داده شود، آن هم قبل از وقت مقرر نروید (سوره احزاب، آیه ۵۳).

۳ - [ای همسران پیامبر!] در خانه‌هایتان بمانید و به شیوه جاهلیت پیشین در جامعه ظاهر نشوید (سوره احزاب، آیه ۳۳).

۴ - یاد کنید آنچه از آیات خدا و حکمت که در خانه‌هایتان تلاوت می‌شود (سوره احزاب، آیه ۳۴).

خانه‌ای که مؤمنان برای غذا خوردن در آن جمع می‌شدند و پس از غذا می‌نشستند و مزاحمت برای پیغمبر ایجاد می‌کردند و پیغمبر از تذکر دادن به آنها شرم می‌کرد خانه سنگی و گلی بود.

به بیان دیگر: مراد از بیت نبوت، خانه‌ای است که رابط بین زمین و آسمان است، نه خانه‌ای که بدن مُلکی پیامبر خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) در آن زیست می‌کرد، شب هنگام در آن می‌آرمید، همسران آن حضرت در آنجا سُکنا داشتند و...، هر چند که آن خانه سنگی و گلی نیز از جهت انتساب ظاهری به آن حضرت، شایسته تکریم و تعظیم بوده و می‌باشد.

این خانه، خانه نبوت و ولایت است که مصالح آن، فضایل و کمالات معنوی و سایر اموری است که با ولایت تناسب دارد، نه خانه محمد بن عبدالله (صلي الله عليه و آله و سلم) و نه خانه زن‌های آن حضرت. بنابراین، اهل این خانه کسانی هستند که با این فضایل و کمالات ارتباط تام و کامل دارند.

تذکر: ذکر این صفت و صفات دیگر بعد از «السلام علیکم» از باب تعلیق حکم بر وصف است که مشعر به علیت آن صفت خواهد بود؛ زیرا زائر می‌گوید: «سلام بر شما باد» چون «شما اهل بیت نبوت هستید»، چون «موضع رسالت هستید»، چون... و بالاخره مظهر خدایی هستید که خود، سلام است و آغاز و انجام سلام نیز همان ذات اقدس او خواهد بود.

۱ - در توضیح این اصطلاح باید گفت: اگر کسی بگوید: «زید را احترام کن»، جای این سؤال است که: «چرا احترام کنم؟» اما اگر بگوید: «عالم را احترام کن»، دیگر جای برای «چرا» باقی نمی‌ماند؛ زیرا معنای این جمله این است که او را برای علمش احترام کن. بنابراین، معنای «تعلیق حکم بر وصف» این است که این حکم، با در نظر گرفتن فلان وصف صادر شده و به وجود آن بستگی دارد، که اگر آن وصف زایل شود، حکم موردنظر نیز رفع خواهد شد.

۱ - خطاب با حرف ندای بعید

«یا» حرف ندایی است که برای مخاطب قرار دادن منادای نزدیک، متوسط و دور به کار می‌رود. اگر مراد از آن در اینجا منادای دور باشد، رمز استفاده از حرف ندای بعید در این گونه موارد این است که مقام و منزلت مخاطب در حدی است که برای گوینده دست یافتنی و حتی فهمیدنی نیست، هر چند که در کنار جسم مطهر یا مضجع شریف وی باشد. از این رو وقتی انسان خود را با آن مقام منیع مقایسه می‌کند و فاصله خود را با آنان در نظر می‌گیرد و این فاصله فراوان را ادراک می‌کند، چاره‌ای جز به کار بردن حرف ندای بعید ندارد.

مشابه این تعبیر در مورد قرآن کریم نیز به کار رفته است. در آغاز سوره مبارکه بقره می‌فرماید: **(ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین)**؛ آن کتاب، که هیچ شکی در حق بودنش نیست هدایت برای تقوا پیشگان است.

«ذلک» اسم اشاره‌ای است که با آن به اشیای دور اشاره می‌شود. استفاده از چنین اسم اشاره‌ای در این‌گونه موارد که قاری قرآن کریم تماس مستقیم و نزدیک با الفاظ، اوراق و جلد آن دارد بدین معناست که مقام این کتاب الهی، آن قدر بلند است که مقام قرآن در حدی است که قاری، خود را از حریم آن دور می‌بیند.

۲ - زمینه کمالات

قرار گرفتن ترکیب «أهل بیت النبوة» در ابتدای زیارت، زمینه‌ساز مراحل بعدی

و مقدمه براي شمارش کمالات ديگر است؛ زيرا زائر در ابتدای
زيارت مي‌گويد: شما از خاندان رفيع و بلند مرتبه‌اي هستيد که
با ديگران تفاوت داريد و خدا شما را بر ديگران برتري داده
است. از اين جهت واجد همه کمالاتي هستيد که در اين زيارت آمده
است و برخورداري شما از اين کمالات هيچ استبعادي ندارد.

* * *

و موضع الرسالة: و جایگاه رسالت.

«موضع» اسم مکان از ماده «وضع» (مثل مسجد از سجد) به معنای قرار دادن چیزی در محلی خاص است^۱. بنابراین، موضع به معنای «محلّ قرار دادن» است.

«رسالت» در لغت بدین معناست که شخص یا چیزی دنبال مأموریتی فرستاده شود و از قدرت انجام آن نیز برخوردار باشد. اعطای قدرت به رسول تکوینی به گونه‌ای است که حتماً قادر بر انجام آن مأموریت و حتی متمکن از مقابله با مانع و مقاومت در برابر آن نیز خواهد بود، لیکن رسول تشریحی در صورتی می‌تواند مأموریت خود را به اتمام برساند که به مانع برخورد نکند یا مانع در حدی باشد که او قدرت مقابله با آن را داشته باشد. از این رو امکان دارد که بر اثر برخورد با مانع قادر بر انجام مأموریت نباشد و حتی برای انجام آن شهید شود. البته قبول یا نکول مردم خارج از محدوده مأموریت رسول تشریحی است وگرنه او در محدوده رسالت خود حتماً قادر خواهد بود.

به هر تقدیر به طور طبیعی رسول برای انجام مأموریت محول شده باید تحرك و سیری هر چند معنوی داشته باشد وگرنه قادر بر انجام آن نخواهد بود و در این

۱ - جعل شیء فی محلّ (التحقیق، «وضع»).

جهت فرقی بین انسان، حیوان، شیطان، جماد، جن، ملک و... نیست^۱.

قرآن کریم نیز رسالت الهی را به انسان و سایر موجودات نسبت می‌دهد. مانند: **(أرسلنا السماء)**^۲، **(أرسلنا عليهم الطوفان والجراد والقمل والضفادع)**^۳، **(أرسلنا الرياح)**^۴، **(فأرسلنا إليها روحنا)**^۵، **(أرسلنا رسلاً تترى)**^۶ و... .

بنابراین، واژه رسالت در قرآن کریم همانند استعمال لغوی آن در معنای عامی به کار رفته است و اختصاص به افرادی خاص ندارد. در نتیجه حیطة رسالت نیز عمومیت دارد و مختص دریافت وحی و ابلاغ آن به دیگران نیست، بلکه هر موجودی که عهده‌دار انجام مأموریتی از جانب خدای متعال باشد در همان محور، رسول او محسوب می‌شود.

از سوی دیگر تردیدی نیست که در فرهنگ امروز ما بیشترین استعمال کلمه رسول که از مشتقات واژه رسالت است در مورد انسان‌های برجسته و برگزیده‌ای به کار می‌رود که مأموریت ویژه‌ای از جانب خدای سبحان برای هدایت و رهبری جوامع بشری داشته‌اند و در فارسی از آنان به «پیامبر» یاد می‌کنیم.

معنای جایگاه رسالت

در این جمله خطاب به ائمه اطهار (علیهم السلام) می‌گوییم: «شما جایگاه رسالت الهی

۱ - هو الإنفاذ مع الحمل، بمعنی أن تنفذ شيئاً مع قید أن تجعله حاملاً لأمر ویلازم هذا المفهوم التحرك والسير ولو معنوياً... والمرسل أعم من أن يكون روحانياً أو مادياً من إنسان أو شیطان أو حیوان أو جماد لا يشعر (التحقیق، «رسل»).

۲ - سورة انعام، آیه ۶.

۳ - سورة اعراف، آیه ۱۳۳.

۴ - سورة حجر، آیه ۲۲.

۵ - سورة مریم، آیه ۱۷.

۶ - سورة مؤمنون، آیه ۴۴.

هستید» و این خصوصیت را در شمار امتیازات و مزایای ویژه آنان ذکر می‌کنیم. این مطلب بالاتر از معنای لغوی است؛ زیرا «جایگاه رسالت بودن» ائمه (علیهم السلام) دو معنا دارد که جمع بین هر دو معنا نیز صحیح است.

۱ - آنان وابسته به خاندان رسالت، یعنی خاندان رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) هستند. در این صورت معنای جمله این می‌شود: «شما متعلق به خانه‌ای هستید که آن خانه جایگاه رسالت است». البته ظرفیت مکانی و مادی مقصود نیست.

۲ - با توجه به توسعه‌ای که در معنای رسالت قایل شدیم و افزون بر دریافت وحی و ابلاغ آن، حفظ دین، پاسداری و نگاهبانی از ره‌آورد وحی، تشریح و تبیین خطوط کلی مذهب و بیان حدود و ثغور و اجرای احکام آن را رسالت الهی دانستیم؛ می‌گوییم: تك تك شما جایگاه رسالت هستید؛ زیرا اگر دیگران با مأموریت عام عهده‌دار رسالت حفظ، تبلیغ، ترویج و مجاهده در راه دین شدند، ائمه اطهار (علیهم السلام) این رسالت را با مأموریت خاص بر عهده گرفته‌اند؛ واقعه غدیر، که نبی اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) براساس دستور الهی مأموریت ادامه رسالت را بر عهده شخص معینی علی (علیه السلام) گذاشت، نمونه‌ای از آن است. این، چیزی جز رسالت خاص نیست در حالی که چنین رسالت ویژه به کسی واگذار نشده بود.

تذکر: از نظر ادبی این جمله و جملات بعدی عطف بر «أهل بیت النبوة» است و جمله «السلام علیکم یا» بر سر تك تك این جملات در می‌آید. در نتیجه با ادای هر يك از این فرازها، سلام و درودی مجدد به محضر ائمه اطهار (علیهم السلام) می‌فرستیم.

۱ - همین دو احتمال را در مورد «مهبط الوحي» نیز خواهیم گفت. (ر.ک: ص ۱۴۰، اشکال وحی).

فرق رسول و نبي

هر چند که در مسامحات عرفی نبي و رسول که در زبان فارسی هر دو را به پیامبر، ترجمه می‌کنند به جای یکدیگر استعمال می‌شوند و برخی نیز گفته‌اند: این دو، تفاوتی با یکدیگر ندارند، لیکن روایت ذیل و بسیاری از روایات دیگر دلالت می‌کند که تفاوت بین آنها وجود دارد.

جناب ابوذر (رضی‌الله‌عنه) از پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) پرسید: تعداد انبیا چند است؟؛ کم النبیین؟ فرمود: صد و بیست و چهار هزار نفر؛ «مأة ألف و أربعة و عشرون ألف نبی».

: چند نفر از آنان جزو مرسلین هستند؟؛ کم المرسلون منهم؟

: سیصد و سیزده نفر؛ «ثلاثمأة و ثلاثة عشر جمّاً غيراً».

: اولین نبي کیست؟؛ من كان أول الأنبياء؟

: آدم (عليه السلام)؛ «آدم».

: آیا جزو مرسلین است؟؛ وکان من الأنبياء مرسلأ؟

: بله، خداوند او را به دست خود خلق کرد و از روح خویش در او دمید. سپس فرمود: یا اباذر چهارتا از انبیا سریانی بودند، که عبارتند از: آدم، شیث، اُخنوخ، که همان ادریس است و او اولین کسی بود که با قلم نوشت و نوح. چهارتا از عرب هستند: هود، صالح، شعیب و نبيّ تو، یعنی محمد (صلي الله عليه و آله و سلم). اولین نبي از میان بني اسرائیل موسی و آخرشان عیسی و ششصد پیامبر دیگر بودند؛ «نعم، خلقه الله بیده و نفخ فيه من روحه ثم قال صلي الله عليه و آله يا اباذر أربعة من الأنبياء»

سریانیون: آدم، و شیث، و اُخنوخ وهو إدريس و هو أوّل من خطّ بالقلم، و نوح. و أربعة من الأنبياء من العرب: هود، و صالح، و شعيب و نبيك محمد [صلي الله عليه و آله وسلم]. و أوّل نبى من بنى إسرائيل موسى و آخرهم عيسى و ستمائة».

: يا رسول الله! خدا چند كتاب نازل کرده است؟؛ يا رسول الله! كم أنزل الله تعالى من كتاب؟

: صد و چهار كتاب نازل کرده است: بر شیث، پنجاه صحیفه، بر ادريس سي صحیفه، بر ابراهيم بيست صحیفه نازل کرد و هم‌چنین تورات، انجيل، زبور و قرآن را نازل کرده است؛ «مأة كتاب وأربعة كتب: أنزل الله تعالى علي شيث خمسين صحيفة، و علي إدريس ثلاثين صحيفة و علي إبراهيم عشرين صحيفة، وأنزل التوراة والإنجيل والزبور والفرقان...»^۱.

از اين روايت فهميده ميشود كه:

اولاً، نبي و رسول با يكديگر تفاوت دارند.

ثانياً، نبي از جهت مصداق عام‌تر از رسول است.

ثالثاً، ممكن است رسالت و نبوت گاهي با يكديگر جمع شوند.

رابعاً، هر كس كه به مقام رسالت مي‌رسد، حتماً از مقام نبوت بهره‌مند است ولي عكس آن صادق نيست.

اين كه تفاوت مفهومي اين دو واژه چيست، چندين احتمال مطرح است:

۱ - برخي گفته اند:

رسول كسي است كه شريعت جديد بياورد ولي نبي اعم از آن است، خواه شريعت جديد بياورد يا اين كه مفسر، مبين و مقرر شريعت پيشين باشد.^۲

۱ - بحار، ج ۱۱، ص ۳۲؛ خصال، ص ۵۲۴، ابواب العشرين وما فوقه.

۲ - همان، ج ۱۱، ص ۵۴؛ الميزان، ج ۱۴، ص ۳۹۱.

اشكال این احتمال این است که فقط پنج پیامبر، یعنی نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (علیهم السلام) شریعت جدید آوردند: **(شرح لكم من الدين ما وصي به نوحاً والذي أوحينا إليك وما وصينا به إبراهيم وموسى وعيسى أن أقيموا الدين ولا تتفرقوا فيه)**^۱ در حالی که تعداد رسولان الهی بیش از پنج تاست.

۲ - برخی دیگر گفته اند:

رسول، کسی است که کتاب دارد، اما نبی کتاب ندارد.^۲

۳ - گروهی دیگر معتقدند:

رسول، کسی است که کتاب داشته باشد و کتاب او اجمالاً نسخ شده باشد، ولی نبی اصلاً کتاب ندارد.^۳

اشكال این دو احتمال این است که تعداد رسولان الهی به نقل جناب ابوذر از پیامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) ۳۱۳ نفرند، در حالی که بیش از ۱۰۴ کتاب آسمانی نقل نشده است.

۴ - از شریف جرجانی نقل شده است:

رسول کسی است که جبرئیل بر او نازل شود و از جانب خدای متعال کتاب برای او بیاورد. اما نبی اعم است، یعنی ممکن است فرشته‌ای [غیر از جبرئیل] برای او وحی نازل کند یا به قلبش الهام شود یا این که در خواب دریافت اخبار کند. بدین ترتیب رسول که وحی خاص دارد افضل از نبی است.^۴

بخشی از این تعریف به تعریف دوم و سوم برمی‌گردد و بخش دیگر آن به تعریف ششم که برگرفته از روایات است وگرنه به صورت مجموعی دلیل ندارد. افزون بر این که الهامات قلبی، نظیر آنچه که بر مادر موسی (علیها السلام) نازل شد، و به آن نفحات

۱ - سورة شوري، آية ۱۳.

۲ - الميزان، ج ۱۴، ص ۳۹۱.

۳ - همان.

۴ - شرح المقاصد، ج ۵، ص ۵، المقصد السادس في السمعيّات.

رحماني مي‌گوئيم، ملازم با نبوت نيست.

ه - احتمال ديگري كه در بيان تفاوت اين دو واژه مي‌توان مطرح كرد، اين است: همان گونه كه قبلاً گذشت نبيّ از نَبَوَ به معنای رفعت است، ليكن برخي آن را از ماده نَبأ به معنای خبر دانسته‌اند.^۱

بدین ترتیب بر مبنای اول «نبيّ» به معنای رفیع المقام و بلند مرتبه و بر مبنای دوم به معنای خبرگیرنده یا گیرنده وحی می‌آید. در هر صورت، مقام رسول از مقام نبي بالاتر است؛ زیرا مطابق معنای اول، نبيّ کسی است که دارای منزلت الهی و مرتبت روحانی و معنوی فوق‌العاده‌ای باشد. کسی که به این مقام رسیده، زمینه مقام رسالت در او فراهم می‌شود و به دنبال آن رسالت به او اعطا می‌شود.

مطابق معنای دوم نیز برتری رسول از نبيّ روشن است؛ زیرا نبوت، مقدمه رسالت است و به عبارت دیگر رسول رابط بین عالم معقول و محسوس و جالس بین آسمان معنا و زمین ماده است. آن انسان برگزیده، هنگامی که وحی الهی را دریافت می‌کند نبيّ و آن‌گاه که آن را ابلاغ می‌کند رسول است. از این رو هر رسولي باید نبي باشد تا ابزاری برای هدایت مردم داشته باشد؛ چون رسول در مقام هدایت چیزی از خودش ندارد: **(ما ينطق عن الهوي * إن هو إلاّ وحیّ یوحی)**^۲، لیکن لازم نیست هر کسی که نبي است، رسول نیز باشد؛ زیرا ممکن است انسان کامل چیزی را دریافت کند ولی مأمور به ابلاغ آن نباشد.

۱ - مفردات، «نبا» و «نبي». برخي نیز گفته‌اند: ممکن است از ریشه نبي به معنای طریق باشد. پیامبر را از آن جهت نبي گفته‌اند که راه رسیدن به حق تعالی است؛ أو من النبی بمعنی الطریق لکونه وسیلة إلی الحق تعالی (شرح المقاصد، ج ۵، ص ۵، المقصد السادس فی السمعیات)، لیکن چنین ریشه‌ای برای این واژه در کتابهای رایج لغت مشاهده نشد.

۲ - از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. [آنچه می‌گوید] چیزی جز وحی نیست که بر او نازل می‌شود (سوره نجم، آیات ۴ - ۳).

شاهدي که بر اين مدعا مي‌توان اقامه کرد اين است: در قرآن کریم غالباً هر جا که متن وحی متضمن دستور شخصي به رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) باشد تعبیر به **(يا أَيُّهَا النَّبِيُّ)** ميشود، مانند: **(يا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تَحَرَّمَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ...)** ^۱، **(يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحَلَّلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ...)** ^۲ و... اما در جايي که افزون بر تحمل نبوت، ابلاغ متن وحی به ديگران نیز مورد نظر باشد تعبیر به **(يا أَيُّهَا الرَّسُولُ)** ميشود، مانند: **(يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ)** ^۳. در اين آیه نه تنها امر **(بَلِّغْ)** (به معنای ابلاغ کن) دلالت مي‌کند که بايد متن وحی را به جامعه ابلاغ کند، بلکه عنوان **(الرَسُولُ)** نیز دلالت بر اين معنا دارد. جمع بين اين دو تعبیر، از اهتمام خدای سبحان بر ابلاغ دعوت مورد نظر حکايت مي‌کند.

به بيان روشن‌تر: شکی نيست که پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) مأمور بود تا هر آنچه را که بر او نازل شد اعم از وحی‌های قرآنی و غير قرآنی، نظير وحی‌های تفسيري، احاديث قدسي را که در هدايت امت سهم داشت ابلاغ کند. لذا نه تنها به غير وحی تکلم نکرد: **(وما ينطق عن الهوي* إن هو إلاّ وحی یوحی)**؛ بلکه هر چه وحی که به او رسيد ابلاغ فرمود: **(وما هو علي الغيب بضنين)** ^۴. افزون بر اين، در بسياري از آیات، کلمه **(قل...)** آمده است. وجود اين کلمه در قرآن کریم با آن که خطاب به خود آن حضرت است نشان مي‌دهد که آن حضرت کلمه‌اي از وحی را ناگفته نگذاشته است. بنابراین، چیزی از وحی، بيان نشده نماند. البته اسرار، رموز،

۱ - اي نبي! چرا آنچه که خدا بر تو حلال کرده، [بر خود] حرام مي‌کنی... (سوره تحریم، آیه ۱).

۲ - اي نبي! ما حلال کرده ایم بر تو همسرانت را که... (سوره احزاب، آیه ۵۰).

۳ - اي رسول! آنچه را که از سوي پروردگارت نازل ميشود، ابلاغ کن (سوره مائده، آیه ۶۷).

۴ - سوره نجم، آیات ۳ و ۴.

۵ - او (پیامبر) نسبت به غیب، يعني وحی بخيل نيست [تا از آن بکاهد يا چیزی از آن را ناگفته رها کند] (سوره تکویر، آیه ۲۴).

ملاحم و علوم غیبی که جامعه بشری تاب تحمل آن را نداشت و ندارد فقط با ائمه اطهار و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) مطرح می‌شد.

لیکن محتوای وحی گاهی متضمن وظیفه‌ای شخصی برای آن حضرت بود که با خطاب **(یا ایها النبی)** بیان می‌شد و گاهی متضمن دستوری عمومی بود که احیاناً پیامبر نیز در آن داخل بود ولی وظیفه پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) به عنوان پیامبر، ابلاغ آن بود. این قسم از وحی با خطاب **(یا ایها الرسول)** بیان می‌شد. به هر حال، رسول گرامی (صلي الله عليه و آله و سلم) در ابلاغ وحی‌های قرآنی چیزی را فروگذار نکرده است.

آنچه گفته شد مطلبی است مشهور در فرق این دو واژه، که خلاصه‌اش در عام بودن واژه نبوت و خاص بودن واژه رسالت است. این تفاوت، اگر چه از لحاظ بحث لغوی قابل قبول است، لیکن از چند جهت قابل مناقشه است:

الف) قرآن کریم، بشارت و انذار را که از شؤون رسالت و ابلاغ پیام الهی است به انبیا نیز اسناد داده است: **(فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین)**^۱.

ب) در این تعریف فرق بین دو واژه رسول و نبی این‌گونه ترسیم شده است: انسان کامل آن‌گاه که پیام الهی را دریافت می‌کند، نبی است و آن‌گاه که آن را ابلاغ می‌کند، رسول است، در حالی که تمام سفیران الهی افزون بر جنبه نبوت، جنبه رسالت نیز داشتند؛ زیرا بعید است که کسی هر چه از وحی دریافت می‌کند جنبه شخصی برای او داشته باشد و برای ابلاغ آن و تعلیم و تزکیه دیگران هیچ وظیفه‌ای نداشته باشد. پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) در جواب جناب ابوذر فرمود: از میان صد و بیست و چهار هزار نبی فقط سیصد و سیزده نفر رسول بوده‌اند. آیا می‌توان گفت: در طول تاریخ فقط سیصد و سیزده نفر وظیفه هدایت دیگران را داشته‌اند و بقیه صد و بیست و چهار هزار نفر مسؤلیتی در این زمینه نداشته‌اند؟ البته چنین چیزی استحاله عقلی

۱ - انبیا را [به عنوان] مبشر و منذر برانگیخت (سوره بقره، آیه ۲۱۳).

ندارد و ظاهر برخی از احادیث نیز آن را تایید می‌کند، لیکن بسیار مستبعد است.

ج) قرآن کریم تصریح کرده است که نه تنها به رسولان، بلکه به انبیا نیز رسالت دادیم: **(وما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبی...)**.

د) قرآن کریم از موسی (علیه السلام) به عنوان رسولی که نبی بود، با تقدیم رسالت بر نبوت، یاد کرده است: **(واذکر فی الكتاب موسی إنه کان مخلصاً وکان رسولاً نبیاً)**^۲، در حالی که مطابق تعریف مشهور باید می‌گفت: «کان نبیاً رسولاً». بدین ترتیب تفاوت مذکور بین نبی و رسول قابل استناد به قرآن کریم نیست، هر چند که پشتوانه لغوی دارد.

۶ - از قرآن کریم استفاده می‌شود و می‌توان آن را به قرآن اسناد داد که نبی و رسول مأمور ابلاغ پیام الهی هستند، لیکن رسول مأموریت ویژه‌ای در این جهت دارد و پیک مخصوص خداست. از این رو با ارسال رسول، اتمام حجت می‌شود و نیز نزول عذاب بر امت طغیان‌گر، بعد از ارسال رسول خواهد بود، نه بعد از ارسال نبی: **(لکل أمة رسول فإذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط وهم لا یظلمون)**^۳، **(وما کنا معذبین حتی نبعث رسولاً)**^۴، **(رسلاً مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل)**^۵. تعلیق نزول عذاب و اتمام حجت بر ارسال رسول، بیانگر مأموریت ویژه رسول است، مأموریتی که او را از نبی ممتاز می‌کند.

۱ - قبل از تو هیچ رسول و نبی را نفرستادیم مگر آن که... (سوره حج، آیه ۵۲).
۲ - در این کتاب، موسی را یاد کن که او بنده‌ای خالص شده و رسولی صاحب نبوت بود (سوره مریم، آیه ۵۱).
۳ - هر امتی رسولی دارد. پس اگر رسولشان آمد، میان آنان به قسط و عدل حکم می‌شود و بر آنان ستم نخواهد شد (سوره یونس، آیه ۴۷).
۴ - هیچ‌گاه [افراد یا امم را] عذاب نخواهیم کرد، مگر آن که رسولی برانگیزیم (سوره اسراء، آیه ۱۵).
۵ - رسولانی بشارت دهنده و بیم کننده فرستادیم تا مردم بهانه و حجتی در برابر خدا نداشته باشند (سوره نساء، آیه ۱۶۵).

۷ - در روایات نیز به گونه‌ای دیگر بین دو واژهٔ نبی و رسول فرق گذاشته شده است. از امام باقر (علیه السلام) سؤال شد: فرق بین رسول، نبی و محدث (به فتح) چیست؟ فرمود:

رسول، کسی است که جبرئیل بر او نازل می‌شود و او به صورت آشکارا جبرئیل را می‌بیند و با وی سخن می‌گوید. اما نبی، کسی است که فرشتهٔ وحی را در خواب می‌بیند آن‌گونه که ابراهیم (علیه السلام) در خواب دیده بود و پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نیز از این خواب‌ها می‌دید تا آن که فرشتهٔ وحی برای او رسالت آورد. وقتی که حضرت محمد (صلي الله عليه و آله و سلم) بین نبوت و رسالت جمع کرد، جبرئیل پیش او می‌آمد و رو در رو با او صحبت می‌کرد. اما محدث (به فتح) کسی است که فرشته با او سخن می‌گوید و او سخن فرشته را می‌شنود ولی نه در بیداری آن را می‌بیند و نه در خواب؛ عن الأحول قال: سئلت أبا جعفر عليه السلام عن الرسول والنبى والمحدث قال عليه السلام: الرسول الذى يأتیه جبرئیل قُبلاً فیراه ويكلمه فهذا الرسول، وأما النبى فهو الذى یرى فى منامه نحو رؤیا إبراهیم ونحو ما كان رأى رسول الله صلی الله علیه و آله من أسباب النبوة قبل الوحي حتى أتاه جبرئیل علیه السلام من عند الله بالرسالة وكان محمد صلی الله علیه و آله حين جمع له النبوة وجائته الرسالة من عند الله يجيئه بها جبرئیل ويكلمه بها قبلاً... وأما المحدث فهو الذى يحدث فيسمع ولا يعاين ولا یرى فى منامه.

استاد علامه طباطبایي (رحمه الله) معتقد است که آیه شریفه **(قل لو كان في الأرض ملائكة يمشون مطمئنين لنزلنا عليهم من السماء ملكاً رسولاً)**^۱ متضمن فرقی است که در این حدیث بین رسالت و نبوت گذاشته شد.^۲

تذکر: آنچه در فرق بین رسول و نبی بازگو شد راجع به رسالت انسانی جهت تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه نفوس و سایر مسایل مربوط به اداره امور جامعه بشری است وگرنه رسالت به معنای عام، مصادیق دیگری دارد، مثل فرشتگان: **(جعل الملائكة رُسُلًا)**^۳، شیاطین: **(أرسلنا الشياطين علي الكافرين تؤزهم أزاً)**^۴، بادها: **(أرسلنا الرياح لواقح)**^۵ و...، لیکن از هیچ يك آنها به عنوان رسولان، نبیین یا انبیای اصطلاحی تعبیر نخواهد شد. همچنین اصل انباء (به معنای گزارش) و نیز تنبیه (به معنای اعلام)، معنای جامع و فراگیری دارد که طبق آن خداوند هم انباء و تنبیه دارد ولی عنوان رسالت بر ذات اقدس الهی منطبق نخواهد شد، چنان که عنوان نبی نیز بر آن ذات اقدس اطلاق نمی‌شود.

* * *

۱ - بگو: اگر در زمین فرشتگانی می‌بودند که با طمأنینه و آرامش راه می‌رفتند، به یقین فرشتگانی را به عنوان رسول بر آنان از آسمان نازل می‌کردیم (سوره اسراء، آیه ۹۵).

۲ - المیزان، ج ۱۳، ص ۲۰۴، ذیل آیه.

۳ - فرشتگان را رسول قرار داد (سوره فاطر، آیه ۱).

۴ - شیاطین را بر کافران فرستادیم تا آنان را [به سوی گناه و ناپسندی] برانگیزانند (سوره مریم، آیه ۸۳).

۵ - بادها را بارور کننده فرستادیم (سوره حجر، آیه ۲۲).

و مختلف الملائكة: و محل رفت و آمد فرشتگان.

«مُخْتَلَفٌ» اسم مکان «اختلاف» (باب افتعال) از ریشه «خَلَف» به معنای جانشین و خلیفه شدن است و چون «رفت و آمد» لازمه تداوم اختلاف و جانیشینی است، لذا «مُخْتَلَفٌ» به معنای محل رفت و آمد می‌آید. بنابراین، ترکیب «مختلف الملائكة»^۱ به معنای «محل رفت و آمد ملائکه» است.

نکته قابل توجه این است که مُخْتَلَفٌ (محل رفت و آمد) در جایی صدق می‌کند که رفت و آمد در آن زیاد باشد و به مکانی که گاهی یک نفر به آنجا سری می‌زند و برمی‌گردد مُخْتَلَفٌ گفته نمی‌شود.

میزبانان ملائک

این که ائمه (علیهم السلام) چگونه محل تردد و رفت و آمد ملائکه هستند بدین صورت قابل تبیین است:

۱ - هر آنچه که در عالم طبیعت وجود دارد خزانه‌هایی نزد خدا دارد که با تقدیر و اندازه‌گیری الهی از آن مخزن نازل می‌شود:
(إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ

۱ - بحث لغوی واژه ملائکه و برخی بحث‌های جنبی مربوط به آن، ذیل جمله «شهدت له ملائکته» مطرح خواهد شد.

إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ) ١، (وفي السماء رزقكم و ما توعدون) ٢. از سوي ديگر عقايد، اخلاق و اعمال صالح، بلکه ارواح معتقد و نفوس صالح به سوي خدا بالا مي‌رود: **(إليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه) ٣.** هيچ عمل يا عامل صالحي تا به خدا نرسد، رنگ خدايي به خود نگیرد و خصوصيت «وجه الله» ي پيدا نکند، دوام نخواهد يافت: **(كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) ٤، (ما عندكم ينفد وما عند الله باق) ٥، (كُلٌّ مِنْ عَلَيْهَا فَأَنْ * وَيَبْقِي وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ) ٦.** پس آنچه که در قيامت از عقايد صحيح، اخلاق حَسَن و اعمال صالح تجسم پيدا مي‌کند و به عنوان بهشت و نعمت‌هاي بهشتي به نيکان داده مي‌شود، چيزهايي است که از روي اخلاص و مطابق با موازين شرع صادر شده، به محضر باري تعالي بار يافته و خصوصيت «وجه الله» ي پيدا کرده باشد.

٢ - نزول از جانب خدا به معنای تجافي و افکندن از آسمان نيست، چنان که صعود به سوي او نيز به معنای پرتاب شدن به سوي آسمان نيست، بلکه نزول از جانب خدا به صورت تجلي است ٧ که فرشتگان مأمور، آن چيز را به مقصد

١ - سورة حجر، آيه ٢١.

٢ - روزي شما و آنچه که بدان وعده داده مي‌شويد، در آسمان است. (سورة زاريات، آيه ٢٢).

٣ - سورة فاطر، آيه ١٠.

٤ - هر چيزي، جز وجه خدا هلاک شدني است (سورة قصص، آيه ٨٨).

٥ - آنچه نزد شماست فنا مي‌پذيرد و آنچه که پيش خداست باقي مي‌ماند (سورة نحل، آيه ٩٦).

٦ - هر چه بر روي زمين است فاني مي‌شود ولي وجه با شکوه و جلال خدا باقي مي‌ماند (سورة الرحمن، آيات ٢٧ - ٢٦).

٧ - تنزل و نازل شدن به دو صورت امکان دارد: اول، تنزل مادي است که موجودي مادي از مکان خود حرکت کرده، به مکان ديگر منتقل شود. مانند قطرات باران که هر قطره آن وقتي بالاست، در پايين نيست و آنگاه که پايين آمد در بالا حضور ندارد. اين نوع تنزل را تجافي مي‌گويند. دوم، تنزل معنوي که امري معنوي، با حفظ مکانت اول در جاي ديگر با شکل جديدي بروز و ظهور پيدا کند. مثلاً انسان مطلب دقيق علمي را مي‌فهمد و آن را در ذهن خود جاي مي‌دهد، سپس آن را به کمک برخي کلمات، بيان مي‌کند يا بر صفحه کاغذ مي‌نگارد. آنچه در ذهن انسان است، نه لفظ است و نه کتابت، نه عربي است و نه فارسي، بلکه حقيقت مجردي است که به صورت الفاظ و نقوش در مي‌آيد و در عين حال که در ذهن انسان است روي کاغذ نقش مي‌بندد يا به شکل الفاظ در مي‌آيد. ما نيز در محاورات مي‌گوئيم: آنچه را مي‌گويم يا مي‌نويسم، عين آن چيزي است که در ذهن دارم، با اين که آنچه در ذهن ماست مجرد است و آنچه بر روي کاغذ مي‌آيد مادي است. مطلبي که در ذهن انسان است، براي نوشته يا لفظ شدن، از ذهن او خارج نمي‌شود، بلکه با حفظ مکانت ذهني به شکل ديگري در بيان يا بنان ظهور مي‌کند. اين نوع تنزل را تجلي مي‌نامند.

میرسانند. همان گونه که صعود به سوی خدا نیز به صورت تکامل وجودی است و با وساطت فرشته در راهیابی به مقصد انجام میپذیرد. آنها در حقیقت در قوس نزول و صعود کارگزاران نظام الهی هستند: **(فالمدبرّات أمراً) ۱**، **(فالمقسّمات أمراً) ۲**.

۳ - فرشتگان هنگام نزول برای این مأموریتها در صحرا فرود نمیآیند چنان که بر دریا نمی‌نشینند، بلکه قلب مبارک انسان کامل هر عصری، محل نزول آنهاست یا این که خود انسان کامل، فرشته را از باطن جهان طبیعت، ظاهر و نازل می‌کند.

بنابر این، همه فرشتگان برای نازل کردن هر امری یا بالا بردن هر عمل، اعتقاد یا اخلاق در هر زمان، از در ولایت امام معصوم همان زمان وارد و خارج میشوند و بین عالم غیب و شهود رابطه برقرار می‌کنند:

«ما من مَلَكٍ يُهَيِّطُهُ اللهُ فِي أَمْرٍ ما يُهَيِّطُهُ إِلَّا بدأ بِالإمامِ فَعرضَ ذلكَ عَلَيْهِ وَإِنَّ مَخْتَلَفَ الملائكةِ مِنْ عِنْدِ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَيَّ صَاحِبِ هَذَا الأَمْرِ^۳؛ هیچ فرشته‌ای را خدا برای کاری نازل نمی‌کند جز آن که ابتدا بر امام وارد می‌شود و مأموریت خویش را بر او عرضه می‌دارد. به یقین «محل آمد و شد فرشتگان»، بین خدای تبارک و تعالی و بین صاحب این امر است.

۱ - سوگند به فرشتگانی که تدبیر امور می‌کنند (سوره نازعات، آیه ۵).

۲ - سوگند به تقسیم کنندگان کارها (سوره ذاریات، آیه ۴).

۳ - کافی، ج ۱، ص ۳۹۴.

از این رو ائمه، دروازه فیض الهی هستند: «این باب الله الذی منه یؤتی»^۱؟ و در زیارت آلیاسین خطاب به امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) چنین آمده است: «السلام علیک یا باب الله»^۲. افزون بر این، فرشتگان تحت فرمان انسان کامل هستند و برای گرفتن دستور و شرح وظایف خود بر او نازل می‌شوند.

بدین ترتیب روشن می‌شود که فرشتگان دائماً در حال رفت و آمد به حضور انسان کامل هستند و او «مختلّف الملائکة» است. همچنین دروازه فیض الهی است که همیشه پر تردد است.

تذکر ۱: از مشخصات بارز شب قدر همانا نزول فرشتگان در آن شب است: **(تنزل الملائکة والروح فیها بإذن ربهم من کل امرٍ * سلام...)**^۳. با توجه به آنچه که گذشت نزول فرشته، اختصاص به شب قدر ندارد، بلکه آنان جهت انجام مأموریت‌های محوله مدام در حال رفت و آمد به زمین هستند. آنچه که شب قدر را از این جهت ممتاز می‌کند، نزول استثنایی و ویژه فرشتگان در آن شب است؛ زیرا ظاهر قرآن این است که تمام فرشتگان مربوط به کارهای زمین و اهل زمین در آن شب نازل می‌شوند^۴. روح که همان جبرئیل یا فرشته‌ای بزرگتر از اوست نیز در آن شب نازل

۱ - کجاست دروازه الهی که از آنجا وارد می‌شوند؟ (مفاتیح الجنان، ص ۸۸۴ دعای ندبه).

۲ - سلام بر تو ای دروازه (رحمت) خدا (همان، ص ۸۶۳، زیارت آل یاسین).

۳ - سوره قدر، آیات ۵ - ۴.

۴ - چون «الملائکة» جمع محلاً به «ال» است و دلالت بر عموم می‌کند، لیکن عمومیت آن در حدّ خودش است. مثلاً اگر گفته شود تمام متخصصان، در فلان همایش پزشکی شرکت کردند معنایش این نیست که متخصصان رشته‌های علوم مختلف شرکت کردند، حتّی به معنای شرکت متخصصان رشته‌های مختلف پزشکی نیست، بلکه بدین معناست که متخصصان همان رشته خاص پزشکی شرکت کردند. در اینجا نیز وقتی گفته می‌شود همه فرشتگان به زمین نازل می‌شوند، فرشتگان مربوط به زمین و اهل زمین، مراد است، اما نسبت به سایر فرشتگان نفیاً و اثباتاً دلالتی ندارد و درباره آنان باید به سراغ ادلّه دیگر رفت.

می‌شود. مأموریت همه این فرشتگان آن است که تمام امور مربوط به يك سال را در آن شب بر انسان کامل که امام معصوم عصر است عرضه کنند.

تذکر ۲: امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

پس از رحلت رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) جبرئیل (علیه السلام) مستمراً به حضور فاطمه زهرا (علیها السلام) می‌آمد، به او تسلیت و تعزیت می‌داد، از حال پدرش می‌گفت و اخبار آینده را به او ابلاغ می‌کرد و امیرالمؤمنین (علیه السلام) آنها را می‌نوشت. این، همان چیزی است که بعداً مصحف فاطمه (علیها السلام) نام گرفت؛ کان جبرئیل یأتیها فیُحسِنُ عزاءها علی أبیها ویطیب نفْسها ویُخبرها عن أبیها ومكانه ویُخبرها بما یكون بعدها فی ذریّتها وکان علیّ علیه السلام یکتب ذلك، فهذا مصحف فاطمة سلام الله علیها^۱.

همین محادثه و سخن گفتن جبرئیل (علیه السلام) و سایر فرشتگان سبب شد که آن حضرت «مُحَدَّثَةٌ» لقب بگیرد.

تعبیر «کان جبرئیل یأتیها»: جبرئیل [در این هفتاد و پنج یا نود و پنج روز] مرتب پیش او می‌آمد، به همان معنای تردّد و رفت و آمد (اختلاف) است که در این فقره از زیارت آمده است.

۱ - (کافی، ج ۱، ص ۲۴۱). یکی از تهمت‌هایی که به شیعه می‌زنند این است که می‌گویند: قرآن شیعیان با قرآن سایر مسلمانان تفاوت دارد و بر این ادعا به مصحف فاطمه (علیها السلام) استدلال می‌کنند. اولاً، تکرار چنین افتزایی از کسانی که می‌بینند شیعیان در مسجد الحرام و مسجد النبی (صلي الله عليه و آله و سلم) و... قرآنی را که در دست همه مسلمانان است تلاوت می‌کنند و حتی همان قرآن در کشور شیعه چاپ و منتشر می‌شود، دور از انصاف است. ثانیاً، مصحف فاطمه (علیها السلام) غیر از قرآن است و اساساً کسی غیر از امامان معصوم (علیهم السلام) بدان دسترسی ندارد. ثالثاً، نزول فرشته برای غیر پیامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) و هم‌سخن شدن با فرشتگان چیزی نیست که فقط شیعه بدان معتقد باشد. ابوهزیره از رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نقل کرده است: در میان امتهای گذشته افرادی محدّث بوده‌اند در حالی که پیغمبر نبوده‌اند و اگر در این امت کسی محدّث باشد، خلیفه دوم است؛ «لقد کان فیما قبلکم من الأُمم ناسٌ محدّثون فإن یکن فی أمتی أحدٌ فإنّه عمر» و با عبارتی دیگر آمده است: «لقد کان فیمن کان قبلکم من بنی اسرائیل رجالٌ یُکَلِّمون من غیر أن یكونوا أنبیاء، فإن یکن فی أمتی منهم أحدٌ فعمر» (صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۶، ح ۳۶۸۹؛ صحیح مسلم نیز در ج ۷، ص ۱۱۵ در باب فضایل عمر مشابه همین حدیث را آورده است). گرچه درباره عمر با «إن» شرطیه تعبیر شده، لیکن در صدر هر دو حدیث با کلمه «لقد» تأکید شده که در میان امتهای گذشته افرادی این چنین، وجود داشته‌اند. بنابراین، شنیدن کلام فرشته و هم سخن شدن با آنها برای غیرپیامبر مورد قبول شیعه و سنی است. چنان که مریم عذرا (علیها السلام) نه تنها با فرشته وحی هم سخن شد، بلکه با چشمان خویش او را مشاهده کرد: «فتمثل لها بشراً سوياً»؛ [روح] همانند بشری درست اندام برای او نمایان گشت (سوره مریم، آیه ۱۷). تفاوت، در این است که اهل سنت می‌گویند: الهامات و سخنانی را که خلیفه دوم یا افراد شایسته‌ی امم گذشته احیاناً از فرشتگان دریافت کردند به کسی نگفتند و همراه خود بردند ولی شیعه می‌گوید: گرامی دخت رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) آن سخنان را به شوهر خود، علی بن ابی طالب (علیه السلام) املا کرد و آن حضرت آنها را نوشت و این نوشته به دست فرزندان معصومش ائمه طاهرین (علیهم السلام) رسید و اکنون نزد حضرت ولی عصر (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه) قرار دارد.

۱ - أشكال نزول فرشتگان

رفت و آمد فرشتگان به حضور رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) و ائمة اطهار (عليهم السلام) ممکن است در أشكال و صورتهای مختلف باشد: حضرت جبرائیل (عليه السلام) گاهی به صورت دحية کلبی^۱ خدمت رسول الله (صلي الله عليه و آله و سلم) می‌آمده است؛ «إِنَّ جِبْرَائِيلَ كَانَ يَأْتِي نَبِيَّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي صُورَةِ الدَّحِيَّةِ الْكَلْبِيِّ»^۲.

گاهی به صورت انسان‌های دیگر ظاهر می‌شد. چنان که در روایت

۱ - «دحية كلبی» یکی از اصحاب رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) بود که در جنگ اُحد یا خندق و جنگ‌های بعد از آن شرکت داشت و در زیبارویی ضرب المثل بود. رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) در سال ششم توسط او نامه‌ای به قيصر روم فرستاد و قيصر ايمان آورد (أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج ۲، ص ۱۹۷، شماره ۱۵۰۷؛ الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۱، ص ۴۷۳، شماره ۲۳۹۰).

۲ - بحار، ج ۱۴، ص ۳۴۳؛ ج ۲۲، ص ۴۰۰ و موارد دیگر.

امام صادق (علیه السلام) آمده است:

پدرم در حال طواف کعبه بود که مردی بر او گذشت و با دستش بر دوش وی زد و گفت: سؤالاتی دارم که جواب آن را غیر از تو کسی نمی‌داند. وقتی پدرم از طواف و نماز فارغ شد آن مرد را احضار کرد و به سؤالات او جواب داد. وقتی که رفت، پدرم فرمود: این مرد جبرئیل بود؛ مرّ بأبی علیه السلام رجل وهو یطوفُ، فضرب بیده علی منکبه، ثمّ قال: أسئلك عن خصالٍ لا یعرفن غیرک... فقال: صدقتّ ومضی، فقال أبی علیه السلام: هذا جبرئیل...^۱.

گاهی نیز فرشته به صورت پرنده‌ای از پرنندگان فرود می‌آمد. امام صادق (علیه السلام) با دستش به بالش‌های خانه‌اش زد و به حسین بن علا که در محضرش بود فرمود:

چه بسیار پیش آمد که ملائکه به این بالش‌ها تکیه دادند و ما پره‌های آنها را جمع کردیم؛ طال ما اتکت علیها الملائکة وربّما التقطنا من زغبها.^۲

شبهه این ماجرا بین ابوحمزه ثمالی و امام سجاد (علیه السلام) نیز پیش آمده است.^۳

رفت و آمد فرشتگان در بسیاری از روایات به صورت مطلق آمده، صورت و کیفیت خاصی برای رفت و آمد ذکر نشده است. شاید منظور این باشد که نزولشان بدون مشاهده بوده است.

تذکر ۱: فرشتگان دارای اصناف و درجات گونه‌گونی هستند، آن گروه که از تجرّد تامّ عقلی برخوردارند از هرگونه جناح مادی و پَرِ حَسّی منزه‌اند و اگر درباره آنها سخن

۱ - بحار، ج ۱۱، ص ۱۶۹.

۲ - کافی، ج ۱، ص ۳۹۳.

۳ - همان؛ بحار، ج ۲۶، ص ۳۵۳.

از بال و پَر مطرح شود ظاهراً ناظر به تمثّل است؛ زیرا فرشته‌ای که با وحی الهی بر قلب رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نازل می‌شود، مصون از آثار مادیت است. اما اگر فرشته زمینی فرض شود که دارای نفس و بدن باشد، ترسیم اجنحه حسّی برای او ممکن است. البته اجنحه‌ای که در قرآن و نهج البلاغه برای ملائکه مطرح شده، نیاز به بحث مستقلّ دارد.

تذکر ۲: تعبیراتی، نظیر «نزول فرشته»، «دیدن فرشته»، «نزول وحی»، «تلقی وحی» و امثال آن، الفاظی است که بر زبان جاری می‌کنیم ولی حقیقت آن برای ما روشن نیست؛ زیرا درک این امور با هیچ یک از حواس پنج‌گانه ما ممکن نیست. در واقع به حس دیگری نیاز است که ما فاقد آن هستیم. مثال ما در این جهت کور مادرزادی است که درصدد شناخت رنگ‌ها باشد. چنین کسی برای فهمیدن چشم نوازی رنگ سفید چاره‌ای جز کمک گرفتن از چهار حواس دیگر ندارد. از این رو می‌پرسد: منظور از چشم نواز بودن این است که شیرین است؟ نرم و لطیف است؟ خوشبو است؟ صدای دل‌نشینی دارد؟ یعنی تلاش می‌کند این مسئله را به کمک سایر حواس خود درک کند، لیکن هیچ یک از آنچه که او می‌گوید، خاصیت رنگ سفید نیست. درک رنگ سفید نیاز به حس دیگری دارد که نابینا فاقد آن است.

دیدن فرشته، ادراک حقیقت وحی، ادراک اختلافات احتمالی بین انواع وحی و... با حواس پنج‌گانه مادی ممکن نیست، بلکه به قدرت ادراکی دیگری نیاز است که فاقدان این قدرت، توان شناخت آن را ندارند. از این رو شناخت حقیقت این امور فقط مقذور برخورداران از این قدرت ادراکی، یعنی معصومین (علیهم السلام) است.

۲ - اهداف نزول فرشتگان

هدف و مقصود ملائکه از این تردد و رفت و آمد نیز گوناگون است:

گاهی برای عرضه اعمال بندگان خدا نازل میشوند، چنان که بعداً خواهد آمد^۱.

گاهی برای آوردن مقدرات يك ساله و اهداف دیگری که دارند در شب قدر نازل میشوند: **(تنزل الملائكة والروح فيها بإذن ربهم من كل أمر)**^۲.

گاه برای محادثه، همسخن شدن، تأیید، تسدید، خدمت و کمک به ائمه اطهار (علیهم السلام) فرود می‌آیند:

(إذ تقول للمؤمنين ألن يكفيكم أن يمدكم ربكم بثلاثة آلاف من الملائكة منزلين * بلي إن تضبروا وتتقوا ويأتوكم من فورهم هذا يمددكم ربكم بخمسة آلاف من الملائكة مسومين)^۳؛ در جنگ بدر رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) به مؤمنان فرموده بود: آیا کفایت نمی‌کند که خدا شما را با سه هزار فرشته نازل شده از آسمان یاری کند؟ آن‌گاه خدای سبحان می‌فرماید: بله، اگر امروز در جنگ اُحد نیز صبر و تقوا پیشه کنید و دشمن بار دیگر به سراغ شما بیاید خداوند شما را با پنج هزار فرشته نشان‌دار یاری خواهد کرد.

هر چند که این آیه، عام و ناظر به امداد فرشتگان به مؤمنان است، لیکن در رأس این یاری‌شوندگان رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) قرار دارد.

امام صادق (علیه السلام) در پاسخ مردی که از آیه **(وكذلك أوحينا إليك روحاً من أمرنا ما كنت تدري ما الكتاب ولا الإيمان)**^۴ پرسیده بود، فرمود:

فرشته‌ای است که از زمان نزولش تاکنون به آسمان برنگشته است.

۱ - ر.ک: ص ۶۷ .

۲ - فرشتگان و روح در آن (شب قدر) به اذن پروردگارشان برای هر کاری نازل میشوند (سوره قدر، آیه ۴).

۳ - سوره آل عمران، آیات ۱۲۵ - ۱۲۴.

۴ - و هم چنین روحی را از فرمان خودمان بر تو نازل کردیم. تو نمی‌دانستی که کتاب و ایمان چیست (سوره شوری، آیه ۵۲).

این فرشته، با پیامبر خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) بود و با ائمه بعد از آن حضرت است و آنها را تسدید مي‌کند؛ ملكٌ منذ أنزل الله ذلك الملك لم يصعد إلي السماء، كان مع رسول الله صلي الله عليه وآله و سلم و هو مع الأئمة يسددهم^۱.

عمه امام عسكري (عليه السلام)، حكيمه خاتون مي‌گويد:

پرنده اي آمد قنداقه حضرت ولي عصر (عليه السلام) را به آسمان برد. من به برادر زاده ام گفتم: اين پرنده چيست؟ امام عسكري (عليه السلام) فرمود: اين، روح القدس است كه موكل بر ائمه (عليهم السلام) است، آنها را موفق مي‌كند، تسديد مي‌گرداند و با علم، تربيت مي‌نمايد؛ قالت حكيمه: فقلت: ما هذا الطائر؟ قال (عليه السلام): «هذا روح القدس الموكل بالأئمة عليهم السلام يوفقهم ويسددهم ويربّيهم بالعلم»^۲.

گاهي براي زيارت معصومين (عليهم السلام) و زيارت قبورشان و خدمت به زائرانشان نازل مي‌شوند. امام باقر (عليه السلام) فرمود:

چهار هزار فرشته ژولیده موي پريشان حال و غبار آلود، تا قيامت بر امام حسين (عليه السلام) گريه مي‌کنند، زائري براي آن حضرت نمي‌آيد جز آن كه به استقبالش مي‌روند، به هنگام مريض عيادتش مي‌کنند، و آن‌گاه كه مرد بر بالينش حاضر مي‌شوند؛ أربعة آلاف ملكٍ شُعَثٍ غُبْرٍ يَبْكُونُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا يَأْتِيهِ أَحَدٌ إِلَّا اسْتَقْبَلُوهُ، وَلَا يَمْرُضُ أَحَدٌ إِلَّا عَادُوهُ، وَلَا يَمُوتُ أَحَدٌ إِلَّا شَهِدُوهُ^۳.

۱ - بحار، ج ۲۵، ص ۶۰، ج ۳۲.

۲ - همان، ج ۵۱، ص ۱۴.

۳ - همان، ج ۴۵، ص ۲۲۳.

در روایت دیگری آمده است:
 چهار هزار فرشته شبانگهان در آنجا حضور دارند و چهار هزار
 فرشته روز هنگام موکل آنجا هستند^۱.
 گاهی نیز برای تعلّم علوم و گرفتن دستور می‌آیند و خلاصه ملائکه
 ارضی برای انجام تمام مأموریت‌هایی که به آنها محوّل می‌شود
 ابتدا خدمت امام معصوم هر عصر می‌روند و مأموریت خود را بر او
 عرضه می‌کنند:

«ما من مَلَكٍ يَهْبِطُهُ اللهُ فِي أَمْرٍ مَا يَهْبِطُهُ إِلَّا بِدَأْ بِالإِمَامِ فَعَرَضَ ذَلِكَ
 عَلَيْهِ وَإِنَّ مَخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ مِنْ عِنْدِ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَيَّ صَاحِبِ هَذَا
 الأَمْرِ^۲».

تذکر: با توجه به آنچه گذشت قلب مطهر امام زمان هر عصری که
 انسان کامل و کامل‌ترین انسان عصر خویش است محل نزول و فرود
 فرشتگان الهی است و او میزبان تمام آنهاست. بنابر این، در
 این عصر که ما در آن زندگی می‌کنیم سکان هدایت انسانها و
 اداره نظام آفرینش به دست حضرت بقیه الله، صاحب العصر والزمان
 (عج‌الله‌تعالی‌فرجه) سپرده شده، میزبانی ملائکه نیز به عهده وی
 است.

۳ - برتر از فرشتگان

این جمله زیارت گویای آن است که ائمه (علیهم‌السلام) مقامی
 بالاتر از ملائکه دارند؛ زیرا آن حضرات، میزبان هستند و ملائکه
 بر آنان نازل می‌شوند. و چون «الملائكة» جمع دارای الف و لام
 است و قرینه‌ای برای عهد ذهنی یا عهد خارجی نیست و افاده عموم
 می‌کند، نشان می‌دهد که آن ذوات مقدّس از همه ملائکه و حتی از
 مقربترین آنها

۱ - بحار، ج ۴۵، ص ۲۲۳.

۲ - کافی، ج ۱، ص ۳۹۴؛ ر.ک: ص ۵۴.

نیز برترند. همان گونه که سجده ملائکه بر آدم (علیه السلام) دلالت بر همین مطلب دارد؛ زیرا آن سجده در مقابل شخص آدم (علیه السلام) نبود، بلکه آدم به عنوان سمبل و نماد انسان کامل که بارزترین مصداق آن ائمه اطهار (علیهم السلام) هستند^۱ مسجود ملائکه قرار گرفت^۲.

نحوه نشستن جبرئیل در نزد رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) و استیذان او هنگام وارد شدن بر آن حضرت، گواه دیگری بر این ادعاست: «كان جبرئيل إذا أتى النبي (صلي الله عليه و آله و سلم) قعد بين يديه قعدة العبد وكان لا يدخل حتي يستأذنه»^۳.

* * *

۱ - «... ثم إن الله تبارك وتعالى خلق آدم فأودعنا صلبه وأمر الملائكة بالسجود له تعظيماً لنا وإكراماً وكان سجودهم لله عز وجل عبوديةً ولآدم إكراماً وطاعةً لكوننا في صلبه، فكيف لانكون أفضل من الملائكة وقد سجدوا لآدم كلهم أجمعون...»؛ ... آن‌گاه خداوند تبارک و تعالی آدم را خلق کرد و ما را در صلب او به ودیعت نهاد و به ملائکه فرمان داد تا در مقابل او برای تعظیم و تکریم ما سجده کنند. این سجده، عبادت خدا بود و برای آدم اکرام و اطاعت، از آن جهت که ما در صلب او بودیم. چگونه ما برتر از فرشتگان نباشیم، در حالی که همه فرشتگان بر آدم سجده کردند؟... در دنباله حدیث، رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) به امامت خود بر ملائکه در شب معراج و اظهار عجز جبرئیل (علیه السلام) در همراهی با آن حضرت و هم سخن شدن خودش با خدای سبحان در آن شب خطیر و پر خاطره سخن گفته است (بحار، ج ۱۸، ص ۳۴۶).

۲ - تفصیل این بحث را در تفسیر آیه ۳۴ سوره بقره مطالعه فرمایید. ر ک: تفسیر تسنیم، ج ۳.

۳ - شیوه جبرئیل (علیه السلام) این بود که هرگاه به حضور پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) می‌رسید مانند بردگان می‌نشست و قبل از اجازه گرفتن، داخل بر آن حضرت نمی‌شد (بحار، ج ۱۸، ص ۲۵۶).

و مهبط الوحي: و جایگاه نزول وحي [الهي].

«مهبط» اسم مکان از مصدر «هبوط» است. برخی گفته‌اند: هبوط به معنای قرار گرفتن است. هر چیزی که از مکانی عالی پایین می‌آید و در جایی قرار می‌گیرد از آن جهت که از محل اولی خودش جدا می‌شود می‌گویند: نزول کرد یا نازل شد و از آن جهت که در محل ثانوی استقرار پیدا می‌کند می‌گویند: «هبوط» کرد.^۱ لیکن حق این است که: هبوط همان نزول است.^۲ قرآن کریم نیز این واژه را در همین معنا استعمال کرده است: **(فاهبط منها)**.^۳ فرق آن با نزول این است که در نزول جدا شدن از مبدأ، مورد نظر است و به استقرار آن در محل دیگر توجهی نیست، در حالی که در هبوط، افزون بر جدا شدن از مبدأ به استقرار آن نیز توجه می‌شود.^۴ بنابراین، «مهبط الوحي» به معنای محلی است که وحي بعد از نزول از مبدأ، در آن محل استقرار پیدا می‌کند (قرارگاه و جایگاه وحي).

۱ - ر.ك: التحقيق، «هبط».

۲ - هبط: نزل (المصباح المنير، «هبط».) .

۳ - سورة اعراف، آية ۱۳.

۴ - الفرق بين الهبوط والنزول: أن الهبوط نزول يعقبه إقامة، ومن ثم قيل: هبطنا مكان كذا أي نزلناه ومنه قوله تعالى: «اهبطوا مصراً» وقوله تعالى «قلنا اهبطوا منها جميعاً» ومعناه انزلوا الأرض للإقامة فيها ولا يقال هبط الأرض إلا إذا استقر فيها. ويقال: «نزل» وإن لم يستقر (معجم الفروق اللغوية، ص ۵۵۵، شماره ۲۲۴۱).

چند نکته درباره معنای لغوی «هبوط» قابل توجه است:

۱ - همان طور که نزول، گاهی از مکان بالاست و گاهی از مکان عالی، هبوط نیز چنین است.

۲ - هبوط گاهی به نحو کیفر و تعذیب است، مانند هبوط ابلیس و گاهی به لحاظ استخلاف و استنابه است، نه تبعید از ساحت قرب خدا، مانند هبوط آدم به زمین که با اجتبا و اصفای الهی همراه بود.

۳ - هبوط گاهی به نحو تجافی و گاهی به نحو تجلی است و هبوط وحی از سنخ تجلی است، نه تجافی.

«وحی» در لغت به هر گونه اعلام سریع و مخفیانه (غیر علنی) گفته می‌شود. طبعاً فهم آن، مخصوص مخاطب یا مخاطبان خواهد بود و دیگران از مضمون آن آگاه نخواهند شد، مگر آن که خود مخاطب یا مخاطبان اصلی، کسی را از مضمون آن آگاه کنند. قرآن کریم، واژه وحی را در موارد مختلفی استعمال کرده که در بحث اشارات خواهد آمد.

امتیاز انبیا بر دیگران

قرآن کریم انبیا را از جهت بدن و لوازم بدنی بشرهایی می‌داند که از خصایص بشری برخوردارند و از این جهت فرقی با دیگران ندارند. مانند انسان‌های دیگر زندگی عادی دارند، می‌خورند، می‌پوشند، راه می‌روند، می‌خوابند و...: **(مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلَكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ)**^۱. یکی از بهانه‌های همیشگی مخالفان انبیا (علیهم‌السلام) همین بود که می‌گفتند: چرا این پیغمبر، مانند خود ماست؟ اگر از

۱ - این [شخص]، جز بشری همانند شما نیست. می‌خورد از آنچه شما می‌خورید و می‌نوشد آنچه شما می‌نوشید (سوره مؤمنون، آیه ۳۳).

جنس فرشته باشد ما به او ایمان می‌آوریم: **(قالوا ما لهذا الرسول يأكل الطعام ويمشي في الأسواق)** ^۱.

روشن است که این کلمات صرفاً بهانه‌جویی بود وگرنه موجودی که از سنخ بشر نباشد و هیچ‌گونه آشنایی با عواطف، غرایز، خواسته‌ها و سایر امور انسانی نداشته باشد چگونه می‌تواند انسان‌ها را امر و نهی کند و الگویی آنان قرار گیرد؟ ویژگی انبیا (علیهم‌السلام) که آنها را از دیگران ممتاز می‌کند، از جهت روح و لوازم روحی است که وحی بر آنها نازل می‌شود، در حالی که دیگران بهره‌ای از آن ندارند. خدای سبحان به پیامبرش می‌گوید:

به این مردم بگو من بشری همانند شما هستم، لیکن [خصیصه‌ای که مرا بر شما ممتاز می‌کند این است که] بر من وحی می‌شود که معبود شما همان خدای یگانه است: **(قل إنما أنا بشرٌ مثلکم یوحی إلیّ أنما إلهکم إله واحد)** ^۲.

بنابراین، امتیاز اصلی پیامبران از دیگران، دریافت وحی است.

اشکال وحی

مراد از وحی که در این فقره از زیارت آمده، ممکن است وحی تشریحی باشد که فقط بر رسولان و سفیران الهی نازل می‌شود. در این صورت خانه اهل‌بیت (علیهم‌السلام) از آن جهت که اهل بیت نبی اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) و نیز به منزله جان آن حضرت هستند: **(و أنفسنا وأنفسکم)** ^۳، محل نزول و استقرار وحی تشریحی خواهد بود. امام حسین (علیه‌السلام) در

۱ - گفتند: این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ (سوره فرقان، آیه ۷).

۲ - سوره کهف، آیه ۱۱۰.

۳ - سوره آل عمران، آیه ۶۱.

سفر به عراق در ملاقات با مردی کوفی با اشاره به همین قسم از وحی فرمود:

به خدا قسم ای برادر کوفی! اگر در مدینه با تو ملاقات می‌کردم جای پای جبرئیل را که برای نزول وحی بر جدمان در خانه ما فرود می‌آمد، به تو نشان می‌دادم؛ أما والله یا أبا أهل الكوفة لو لقيتك بالمدينة لأريتك أثر جبرئيل من دارنا ونزوله بالوحي علي جدى^۱.

چنان که ممکن است مراد از آن اعم از وحی تشریحی، وحی تسدی^۲، اخبار غیبی و امثال آن باشد که بر همه معصومان (علیهم السلام) نازل می‌شود و اختصاصی به رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) ندارد. اینک نمونه‌هایی از اخبار غیبی که بر آنها نازل می‌شود. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

تا روز قیامت، هر روز اعمال بندگان خدا بر ائمه اطهار (علیهم السلام) [و هم چنین بر پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم)] عرضه می‌شود؛ تعرض عليهم أعمال العباد كل يوم إلي يوم القيامة^۳.

نیز فرمود:

هر صبح و شام، زشت و زیبای اعمال امت اسلام بر رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) عرضه می‌شود. پس سعی کنید که از معصیت بر حذر باشید؛ تعرض علي رسول الله صلي الله عليه وآله أعمال العباد كل صباح و مساءً أبرارها وفجارها فاحذروا^۴.

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹۹، باب أن مستقي العلم من بيت آل محمد (علیهم السلام).
۲ - منظور از وحی تسدی وحی است که بر ائمه (علیهم السلام) نازل می‌شود و برای بیان احکام عمومی شریعت نیست، بلکه دستورالعملی شخصی، رهنمودی اجتماعی، اخبار از حوادث آتی یا نزول طمأنینه و سکینه و امثال آن است که موجب تسدید، استواری و استحکام آنان می‌شود.

۳ - بحار، ج ۲۳، ص ۳۴۶، به نقل از بصائر الدرجات، ص ۴۴۷.

۴ - بحار، ج ۲۳، ص ۳۴۶.

قهرأً همراه عرضه اعمال بندگان خدا، اخبار گذشته و آینده جهان، تصمیم‌ها و نیات مردم را نیز، که پیوند با اعمالشان دارد، ارائه می‌دهند. ظاهر این‌گونه روایات این است که عرضه اعمال، اختصاص به امام زنده عصر ندارد، بلکه بر همه آن ذوات مقدس عرضه می‌شود هر چند ممکن است عرضه بر امام زنده از ویژگی خاصی برخوردار باشد.

شب قدر و نزول بی‌مانند فرشتگان

یکی از مصادیق بارز و آشکار نزول وحی و تنزل فرشته بر ائمه اطهار (علیهم‌السلام) وقایع شب قدر است. از این رو به پیروان خود فرمودند:

با سوره مبارکه قدر بر امامت ما احتجاج کنید و بدانید که در بحث و استدلال پیروز می‌شوید؛ چون پس از رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) حجت خدا بر خلق او همین سوره است. این سوره سرور دین و بزرگترین دلیل مذهب شما و نهایت دانش ماست؛ قال أبو جعفر عليه السلام: «يا معشر الشيعة! خاصموا بسورة (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ) تَفْلِحُوا، فوالله إنها لحجة الله تبارك وتعالى علي الخلق بعد رسول الله صلي الله عليه و آله وإنها لسيّدة دينكم وإنها لغاية علمنا...»^۱.

نحوه استدلال را این‌گونه آموخته‌اند که به منکران امامت ما بگویند: آیا با رحلت نبی اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) شب قدر هم از بین رفت یا باقی است؟ قطعاً باید بگویند باقی است.^۲

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۹، ح ۶.

۲ - چون «تنزل» فعل مضارع است و دلالت بر استمرار می‌کند. ابوذر (رضي الله عنه) نیز می‌گوید: از رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) سؤال کردم آیا لیلۃ القدر اختصاص به عصر انبیا دارد و پس از آنان از بین می‌رود یا ادامه دارد؟ حضرت رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود: تا روز قیامت باقی است؛ «... بل هی إلی يوم القيامة» (نورالثقلین، ج ۵، ص ۶۲۰).

بعد از آن بگویید:

اگر هر سال شب قدر دارد و ملائکه در آن نازل می‌شوند و اسرار سالانه: **(من کل امر)** را با خود می‌آورند، اولاً، بر چه کسی نازل می‌شوند؟ ثانیاً، چرا این اسرار را می‌آورند؟ آیا می‌آورند که به کسی بدهند یا می‌آورند که برگردانند؟ اگر می‌آورند که برگردانند، چرا آوردند و چرا نازل شدند؟ و اگر می‌آورند که به کسی بدهند آن فرد کیست؟ ناچار باید بگویند انسان کامل هر عصری که ولی آن عصر است محل نزول ملائکه و میزبان آنان است و ملائکه، اسرار سالانه را می‌آورند تا به او بدهند^۱.

نزول ملائکه در شب قدر و شرفیابی‌شان به حضور امام معصوم (علیه السلام) آن قدر زیاد است که در روایتی از امام باقر (علیه السلام) آمده است:

تمام ملائکه در شب قدر به دور ما طواف می‌کنند؛ قال أبو جعفر علیه السلام: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَطُوفُونَ بِنَا فِيهَا»^۲.

۱ - عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «كان عليّ عليه السلام كثيراً ما يقول: [ما] اجتمع التيمم والعدوى عند رسول الله صلى الله عليه وآله وهو يقرأ: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» بتخشع وبكاء فيقولان: ما أشد رقتك لهذه السورة؟ فيقول رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم: لِمَا رَأَتْ عَيْنِي وَوَعَى قَلْبِي وَلِمَا يَرِي قَلْبَ هَذَا مِنْ بَعْدِي. فيقولان: وما الذي رأيت وما الذي يري؟ قال عليه السلام: فيكتب لهما في التراب «تنزل الملائكة والروح فيها بإذن ربهم من كل أمر» قال عليه السلام: ثم يقول صلى الله عليه وآله و سلم: هل بقي شيء بعد قوله عز وجل: «كل أمر» فيقولان: لا. فيقول صلى الله عليه وآله و سلم: هل تعلمان من المنزل إليه بذلك؟ فيقولان: أنت يا رسول الله؟ فيقول صلى الله عليه وآله و سلم: نعم. فيقول صلى الله عليه وآله و سلم: هل تكون ليلة القدر من بعدى؟ فيقولان: نعم. قال عليه السلام: فيقول صلى الله عليه وآله و سلم: فهل ينزل ذلك الأمر فيها؟ فيقولان: نعم. قال عليه السلام: فيقول صلى الله عليه وآله و سلم: إلي من؟ فيقولان: لا ندري. فيأخذ برأسي ويقول صلى الله عليه وآله و سلم: إن لم تدريا فادريا، هو هذا من بعدى. قال عليه السلام: فإن كانا ليغرفان تلك الليلة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم من شدة ما بداخلهما من الرعب» (كافي، ج ۱، ص ۲۴۹).

۲ - نورالثقلين، ج ۵، ص ۶۳۹، ح ۱۰۵.

اگر این همه فرشته بر امامان معصوم (علیهم السلام) نازل می‌شوند و این همه علوم را برای آنان می‌آورند قهراً آنها، هم «مختلف الملائكة» هستند هم «مهبط الوحي» و هم «خزان العلم»^۱.

اشارات

- ۱ - انواع وحی در قرآن کریم
قبلاً اشاره شد که قرآن کریم کلمه «وحي» را با لحاظ معنای لغوی آن، در موارد مختلفی استعمال کرده است، مانند:
- الف) آنچه که بر انبیا (علیهم السلام) نازل می‌شود: **(أتل ما أوحى إليك من الكتاب)**^۲. بیشترین استعمال این کلمه در قرآن کریم به همین معناست.
- ب) إلقاء امر فطري و غريزي که درباره حیوانات آمده است: **(أوحى ربك إلی النحل أن اتخذي من الجبال بيوتاً و...)**^۳؛ پروردگارت به زنبور عسل وحی کرد که از کوه‌ها خانه‌ای بساز و...^۴
- ج) نفحات رحمانی: **(أوحینا إلی أمّ موسی أن أرضعیه...)**^۵؛ به مادر موسی وحی کردیم که فرزندات را شیر بده و...^۶
- د) نفثات شیطانی: **(إن الشیاطین لیوحون إلی أولیائهم)**^۷؛ شیاطین به دوستان خود وسوسه می‌کنند.

۱ - شرح این فراز خواهد آمد (ر.ک: ص ۱۰۱).

۲ - آنچه از کتاب که بر تو وحی می‌شود، تلاوت کن (سوره عنکبوت، آیه ۴۵).

۳ - سوره نحل، آیه ۶۸.

۴ - سوره قصص، آیه ۷.

۵ - سوره انعام، آیه ۱۲۱.

۵) اشارات رمزي و کنایي که در حقیقت همان معنای لغوي است: **(فأوحى إليهم أن سبحوا بكرةً وعشيّاً)**^۱؛ حضرت زکریا با اشاره به قوم خود گفت: صبح و شام تسبیح خدا گویند. البته معنای اصطلاحی این واژه همان قسم اول است، یعنی آنچه که به عنوان حکم، احکام، اوامر الهی و... بر انبیا (علیهم السلام) نازل می‌شود.

۲ - ارتباط کیفیت و کمیت وحی با مقام نبی

اختلاف رتبه انبیا (علیهم السلام) امری تردید ناپذیر است: **(تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض)**^۲، **(ولقد فضلنا بعض النبيين على بعض)**^۳.

بر همین اساس مقدار وحی که بر آنان نازل می‌شود و کیفیت نزول آن مختلف است. چنان که گفته‌اند: منظور از **(فأوحى إلي عبده ما أوحى)**^۴ وحی رو در رو و مستقیم است؛ «وحی مشافهه»^۵. نیز گفته‌اند:

دو آیه پایان سوره بقره ره آورد سفر معراج آن حضرت است و رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) آنها را بدون واسطه فرشته به صورت مشافهه و رو در رو از خدای متعال دریافت کرده است.^۶

۱ - سوره مریم، آیه ۱۱.

۲ - این رسولان هستند که برخی را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم (سوره بقره، آیه ۲۵۳).

۳ - به تحقیق برخی از انبیا را بر برخی دیگر برتری دادیم (سوره اسراء، آیه ۵۵).

۴ - پس وحی کرد به بنده خود آنچه را که وحی کرد (سوره نجم، آیه ۱۰).

۵ - تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۳۴، ذیل همین آیه.

۶ - همان، ج ۱، ص ۹۵، ذیل آیه آخر سوره بقره.

آیات پایانی سوره شوری ناظر به تثلیث درجات کلام الهی است که به تفصیل در کتاب قرآن در قرآن آمده است.^۱

۳ - نزول جبرئیل (علیه السلام)

حضرت جبرئیل (علیه السلام) در آخرین لحظات عمر شریف رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) بر آن حضرت نازل شد و عرض کرد: این، آخرین نزول من به دنیاست؛ چون تنها نیاز و حاجت من در دنیا تو بودی؛ یا محمد! هذا آخر نزولی إلی الدنيا، إنما كنت أنت حاجتی منها.^۲

ممکن است گفته شود: با این تصریح جبرئیل (علیه السلام) چگونه می‌توان نزول وحی بر ائمه اطهار (علیهم السلام) را پذیرفت؟ و چگونه می‌توان به آنها گفت: شما مهبط وحی هستید؟ برای جواب به این سؤال تذکره نکته ضروری است:

الف) نزول وحی به معنایی که در اینجا مورد نظر است مخصوص جبرئیل نیست، ملائکه دیگر نیز می‌توانند آن را نازل کنند. بنابراین، حتی اگر نازل شدن جبرئیل بعد از رحلت رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) قطع شده باشد معنایش قطع شدن وحی به معنای مورد نظر در اینجا نیست.

ب) منظور جبرئیل (علیه السلام) این نبوده که هرگز به زمین نخواهد آمد و ارتباط خود را با اهل زمین قطع خواهد کرد؛ چون چنین چیزی برای او که یکی از واسطه‌های فیض است و تا دنیا باقی است فیض الهی باقی و وسایط فیض او نیز باقی خواهند بود ممکن نیست. منظور جبرئیل (علیه السلام) این بود که دیگر برای ابلاغ رسالت و نبوت نازل

۱ - ر.ک: قرآن در قرآن، ص ۴۹.

۲ - بحار، ج ۲۲، ص ۵۲۲ و ۵۲۹.

نخواهد شد و وحی تشریحی نخواهد آورد.

چنان که امیرالمؤمنین (علیه السلام) هنگام غسل دادن بدن مطهر رسول الله (صلي الله عليه و آله و سلم) در خطاب به آن حضرت به این معنا تصریح کرده است: «بأبي أنت وأمي يا رسول الله! لقد انقطع بموتك ما لم ينقطع بموت غيرك من النبوة والإنباء وأخبار السماء»^۱؛ پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا! با ارتحال تو چیزی را از دست دادیم که با ارتحال کسی غیر از تو از دست ندادیم و آن، نبوت و انبیا و اخبار آسمانی است. تصریح آن حضرت این است که با مرگ پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نبوت و اخباری که بر پیامبران نازل می‌شود و نیز وحی مخصوص رسالت قطع شده است، اما اصل نزول جبرئیل را نفی نکرده است.

ج) در سوره قدر آمده است: فرشتگان در شب قدر نازل می‌شوند؛ **(تنزل الملائكة)**^۲. چنان که قبلاً اشاره شد^۳ قدر متیقن این آیه نزول فرشتگان مربوط به کارهای زمین و اهل زمین در شب قدر است و نزول فرشتگان حامل عرش و امثال آن را باید از ادله دیگر استفاده کرد. حضرت جبرئیل (علیه السلام) از فرشتگان مقرب است که کار زمینی دارد و مطاع دیگر فرشتگان است. پس او نیز جزو فرشتگانی است که در شب قدر نازل می‌شوند. افزون بر این، می‌فرماید: روح نیز نازل می‌شود؛ **(والروح)**. «روح» یا خود جبرئیل است یا فرشته‌ای بزرگتر از او. اگر خود جبرئیل باشد به روشنی ادعای مزبور را ثابت می‌کند و اگر بزرگتر از جبرئیل باشد باز هم ادعای یاد شده را تحکیم می‌بخشد؛ چون وقتی او نازل می‌شود جبرئیل به طریق اولی نازل خواهد شد.

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۲۳۵.

۲ - سوره قدر، آیه ۴.

۳ - در این باره ر.ک: ص ۵۵.

۴ - وحی و تعلیم انسان کامل

ممکن است گفته شود: ما معتقدیم که ائمه (علیهم السلام) معلم ملائکه هستند در حالی که لازمه نزول وحی این است که آنان تحت تعلیم فرشتگان باشند چنان که حدیث «لَوْ لَا أَنَا نَزَدَاد لَأَنْفَدْنَا»^۱ نیز بر این معنا دلالت می‌کند. عین این سؤال درباره رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نیز مطرح است.

از این سؤال این‌گونه می‌توان جواب داد:

اول: نزول وحی بر کسی به معنای تحت تعلیم آورنده وحی و شاگرد او بودن نیست؛ زیرا نقش جبرئیل و همراهان او صرفاً انتقال یک سلسله حقایق از مرحله‌ای به مرحله دیگر است. مثل آنان در نزول وحی، مثل خبرنگار یا گزارشگری است که با مشاهده حادثه‌ای گزارش، عکس یا فیلم تهیه می‌کند و آنها را در اختیار تحلیلگری قرار می‌دهد. آن تحلیلگر با مشاهده و مطالعه مجموع اینها از زوایای گوناگون آن حادثه، آگاهی پیدا می‌کند یا به تحلیل‌هایی دست می‌یابد که خود آن گزارشگر به آنها توجه نداشته است.^۲ هر چند دستیابی آن تحلیلگر سیاسی به این تحلیل‌ها و اطلاعات تازه به واسطه گزارش آن گزارشگر بوده است ولی در عین حال نمی‌توان گفت: این تحلیلگر شاگرد آن خبرنگار است.

به بیان دیگر: معلم واقعی انبیا و اولیا، ذات اقدس باری تعالی است اما جبرئیل و سایر فرشتگان تحت امر او واسطه در نزول یا واسطه در تعلیم هستند، نه معلم حقیقی. همان‌طور که همراهی موسی (علیه السلام) با خضر (علیه السلام) برای استفاده از علوم رشد آور

۱ - اگر وحی بر ما نازل نشود علم ما به پایان می‌رسد (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۴).

۲ - از این رو پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) در خطبه خود در مسجد خیف منا فرموده است: «رَبِّ حَامِلِ فِقْهِهِ إِلَيَّ مِنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ»؛ چه بسا حامل فقهی که فقه را به سوی فقیه‌تر از خود حمل می‌کند (کافی، ج ۱، ص ۴۰۳).

او به معنای برتری حضرت خضر (علیه السلام) نیست^۱؛ زیرا حضرت موسی (علیه السلام) از پیامبران اولوالعزم بوده است ولی حضرت خضر (علیه السلام) از چنین مقامی برخوردار نبود. چنان که خبر دادن هدهد به حضرت سلیمان (علیه السلام) از سرزمین ملکه سبا^۲ و نیز پندهای عبرت آموز مورچه به آن حضرت^۳ به معنای برتری آن موجودات نیست.

دوم: هر فیضی که از جانب ذات اقدس باری تعالی به ممکنات می‌رسد به وساطت ائمه اطهار (علیهم السلام) که انسان‌های کامل هستند نازل می‌شود و در این جهت فرقی بین انسان، فرشته، جن، حیوان و... نیست چنان که فرقی بین انواع فیوضات نیست. بنابراین، وحی الهی نیز که از فیوضات ویژه پروردگار متعال است به واسطه آن ذوات مقدس تنزل پیدا می‌کند و فرشته وحی از جنبه «لاهورت» آنان کسب فیض می‌کند و به جنبه دیگر آنان (جنبه ناسوت) تحویل می‌دهد. پس باید گفت: در حقیقت بخشی از آن ذوات نورانی بخش دیگر را اداره می‌کند و چیزی از بیرون به آنها نمی‌رسد. همان طور که قوه عاقله انسان‌های عادی قوه واهمه آنان را اداره و راهنمایی می‌کند، یعنی شأنی از او عهده‌دار اداره شأن دیگرش است، هر چه

۱ - ر.ک: سوره کهف، آیه ۶۵ به بعد.

۲ - جالب توجه این است که هدهد گفت: من از چیزی خبر دارم که تو از آن آگاهی نداری؛ «أحطت بما لم تحط به» و آنگاه خبر خود را به وی گفت و منشأ خیرات فراوانی برای سرزمین یمن شد (سوره نمل، آیه ۲۲ به بعد).

۳ - حضرت سلیمان (علیه السلام) در مسیر حرکت خود، آن مورچه را احضار کرد... مورچه به او گفت: مقام تو بالاتر است یا مقام پدر تو، داود (علیه السلام)؟ سلیمان (علیه السلام) گفت: مقام پدرم، داود. پرسید: چرا اسم تو یک حرف از اسم پدرت بیشتر است؟ گفت: نمی‌دانم. مورچه گفت: چون پدرت، جراحات قلبی خویش را با وُد و دوستی خدا مداوا می‌کرد و امیدوارم که تو نیز ملحق به پدرت شوی. [مرحوم علامه مجلسی در شرح این جمله می‌گوید: منظور مورچه این بود که داود (علیه السلام) به ترک اولی مبتلا شد و جراحات قلبی خود را با وُد و دوستی درمان کرد ولی تو هنوز از ارتکاب به ترک اولی سالم مانده‌ای، لیکن پدر تو با این کار به کمال دوستی و مودت رسید و امیدوارم که تو نیز به آن مرحله برسی] آنگاه گفت: آیا می‌دانی که چرا باد مسخر تو گردید؟ سلیمان (علیه السلام) گفت: نمی‌دانم. گفت: خدای سبحان خواست به تو بفهماند که اگر جمیع ممالک مثل باد مسخر تو باشد، زوال آن مثل زوال باد است. سلیمان (علیه السلام) با شنیدن این کلمات خنده اش گرفت (بحار، ج ۱۴، ص ۹۲).

هست مربوط به خود اوست، نه از بیرون. بدین ترتیب نزول وحی برای آنها چیزی جز «از آنان به آنان» نیست.

۵ - ضرورت واسطه در نزول وحی

ضرورت وساطت فرشته برای نزول وحی این گونه قابل تبیین است:
۱ - انسان کامل، کون جامع و دارای همه نشئات وجودی است؛ در مرحله‌ای از وجود «ناقص»، در مرحله‌ای «مکتفی» و در مرحله‌ای دیگر «تام» است. فوق همه موجودها خدای سبحان است که «فوق تمام» است. مراد از مرحله ناقص انسان کامل، وجود عنصری و دنیوی اوست که محدود و مقهور قوانین طبیعی است. از این رو گاهی بیمار می‌شود، چیزی از دید او مخفی می‌ماند، نیاز به غذا، آب و سایر نیازمندی‌های طبیعی دارد و... .

۲ - در مرحله تام محض، هیچ فرشته‌ای حضور ندارد؛ زیرا آنجا مقام صادر اول یا ظاهر اول، یعنی مقام انسان کامل است که واسطه بین واجب تعالی و ممکنات است، لیکن بسیاری از فرشتگان در مرحله تام غیر محض و مکتفی، که واسطه بین مرحله تام محض و ناقص است قرار دارند و مأموریت ابلاغ وحی برعهده برخی از همین گروه است.

۳ - نضد خاص هستی و نظم خاص وجودی اقتضا دارد که انسان کامل، معارف، حکم و احکام را از ذات اقدس باری تعالی بگیرد و آن را تنزل دهد و ملائکه‌ای که در مراحل تام غیر محض و مکتفی حضور دارند و هم‌تای این مراحل انسان کامل و بلکه شأنی از شئون او هستند، بین مرحله تام محض و ناقص وی قرار گیرند و وحی تنزل یافته به وسیله او را تلقی کرده، به مرحله مکتفی وی که برخی از

مراحل آن همان قلب شریف انسان کامل^۱ است برسانند: **(نزل به الروح الأمين * علي قلبك)**^۲. آنگاه به وسیله همان فرشتگان (با همان جلوه یا جلوه‌ای نازلتر) یا گروهی دیگر از فرشتگان از مرحله مکتفی انسان کامل به مرحله طبیعی وی، مانند زبان مطهر او جاری گردد. سپس از زبان آن حضرت تا گوش شنوندگان نیز به وسیله فرشتگان مأمور در این مرحله برسد. در تمام این مراحل فرشتگان فراوانی وحی الهی را محافظت می‌کنند تا پیام هدایت پروردگار بدون کم و کاست و مصون از هرگونه دست برد و تحریف به گوش مخاطبان برسد: **(فإنه يسلك من بين يديه ومن خلفه رصداً * ليعلم أن قد أبلغوا رسالات ربهم)**^۳، **(بأيدي سفرة * كرام بررة)**^۴.

بنابراین، فرشته وحی، واسطه بیگانه نیست تا هبوط و صعود او خارج از قلمرو هستی انسان کامل باشد، بلکه شأنی از شؤون او محسوب می‌گردد. یعنی در عین آن که فرشته، وجود عینی دارد و در خارج از اذهان محقق است، موجودیت او به یمن وجود انسان کامل است، با رهنمود چنین خلیفه الهی، هبوط و صعود دارد و به هدایت وی پیام الهی را تلقی و تأدیه می‌کند. تذکر: توضیح این که گفته می‌شود: «فرشته، شأنی از شؤون وجودی انسان کامل است» چنین است:

۱ - قلب شریف انسان کامل نیز دارای مراحل وجودی متعددی است؛ یک مرحله آن «ماکذب الفؤاد ما رأی» (سوره نجم، آیه ۱۱) است که در مرحله «قاب قوسین أو أدنی» (سوره نجم، آیه قرار دارد و وحی را بدون واسطه دریافت می‌کند: «فأوحی إلی عبده ما أوحی» (سوره نجم، آیه ۱۰) و یک مرحله آن «نزل به الروح الأمين * علي قلبك» است که با وساطت فرشته دریافت وحی می‌کند.

۲ - سوره شعراء، آیات ۱۹۴ - ۱۹۳.

۳ - سوره جن، آیات ۲۸ - ۲۷.

۴ - سوره عبس، آیات ۱۶ - ۱۵. البته بعد از آن که پیام الهی به نصاب حجیت تام رسید قبول و نکول آن و هرگونه برخورد یا برخورداری در اختیار اشخاص است.

انسان‌های عادی می‌توانند با اراده خود صوری از اشیای خارجی را در ذهن خود موجود و معدوم کنند. بنابراین، صورتهای ذهنی در حدوث و بقا وابسته به اراده انسان است، یعنی اگر اراده اش را استمرار نبخشد معدوم می‌شود. اما خود اشیای خارجی، حقیقتی جدا از ذهن انسان دارد و وجود و عدم آن به اراده و ذهن انسان بستگی ندارد.

در بهشت، وجود خارجی اشیا به اراده بهشتیان بستگی دارد، انسان بهشتی می‌تواند با اراده خود درختی ایجاد کند، نهري جاری کند، هر میوه‌ای را از هر درختی بچیند و... خدای سبحان در وصف بهشتیان می‌فرماید: **(يفجرونها تفجيراً)**^۱ امین الاسلام طبرسی (رحمه‌الله) در تفسیر این آیه می‌فرماید: وقتی که مؤمن بهشتی اراده می‌کند نهري جاری گرداند خطی بر روی زمین می‌کشد و از همان نقطه، بدون هیچ گونه رنج و زحمتی آب می‌جوشد.^۲

مرحوم استاد علامه طباطبایی نیز ذیل آیه می‌فرماید: جاری کردن چشمه به اراده بهشتی‌ها نسبت داده شد؛ زیرا در تحقق نعمتهای بهشت و بهره‌مندی از آن به چیزی بیش از اراده بهشتیان نیاز نیست.

آنگاه به آیه **(لهم ما يشاؤون فيها)**^۳ استدلال کرده است.^۴ این تعبیر بلندتر از

۱ - سورة دهر، آیه ۶.

۲ - فإذا أراد المؤمن أن يجرى نهراً خطاً خطأ فينبع الماء من ذلك الموضع ويجرى بغير تعب (مجمع البيان، ج ۱۰ - ۹، ص ۶۱۶، ذیل آیه).

۳ - برای بهشتیان هر چه که بخواهند در آنجا وجود دارد (سورة ق، آیه ۳۵).

۴ - ينبغي أن يحمل تفجيرهم العين علي إرادتهم جريانها لأن نعم الجنة لا تحتاج في تحققها والتنعم بها إلي أزيد من مشيئة أهلها قال تعالى: «لهم ما يشاؤون فيها» (الميزان، ج ۲۰، ص ۱۲۵).

تعبیر مرحوم امین الاسلام است؛ زیرا او شرط رسیدن به نعمت را حرکت جسمی هر چند مختصر و در حد يك خط کشیدن می‌داند، اما مرحوم استاد، بیش از اراده را لازم نمی‌داند.

درخت، نهر، میوه و... با آن که در خارج وجود حقیقی دارند، به اراده انسان بهشتی موجود می‌شوند و با اراده او باقی می‌مانند. از این رو می‌توان گفت: وجود آنها از شؤون شخص بهشتی محسوب می‌شود؛ زیرا اگر اراده استمرار آن را نکند معدوم می‌گردد.

رابطه انسان کامل، که صادر اول یا ظاهر اول است و تمام موجودهای جهان امکان بعد از او هستند با فرشته مأمور ابلاغ وحی و سایر فرشتگان از قبیل رابطه بهشتیان با درخت، نهر و امثال آن است، یعنی انسان کامل می‌تواند با اراده خود فرشته‌ای خلق کند، او را نازل کند، وجودش را استمرار ببخشد و... از این جهت گفته می‌شود فرشته از شؤون انسان کامل است.

چنان که حضرت عیسی (علیه السلام) با اراده خود پرنده خلق می‌کرد و تا هر زمان که می‌خواست وجود آن پرنده را استمرار می‌بخشید، مرده‌ها را زنده می‌کرد و...: **(إِنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفِخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ... وَأُحْيِي الْمَوْتِي بِإِذْنِ اللَّهِ...)**^۱. در واقع بخشی از کارهایی را که انسان کامل با اراده خود در دنیا انجام می‌دهد، بهشتیان با اراده خود در بهشت انجام می‌دهند.

گفتنی است که اراده انسان‌های بهشتی و انسان‌های کامل، تابع اراده و اذن الهی است. چنان که مسیح (علیه السلام) نیز به این تبعیت تصریح کرده است: **(بِإِذْنِ اللَّهِ)**.

۱ - من برای شما شکل پرنده‌ای از خاک خلق می‌کنم و در آن می‌دمم و به اذن خدا تبدیل به پرنده می‌شود... و مردگان را با اذن خدا زنده می‌کنم (سوره آل عمران، آیه ۴۹).

۶ - عصمت اخلاقي حيا

در قرآن كريم آمده است:

(قل اعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون)^۱؛ اي پيامبر! به مردم بگو: هر چه خواستيد انجام دهيد ولي بدانيد كه خدا و رسول او و مؤمنان، اعمال شما را مي‌بينند. امام صادق (عليه السلام) فرمود:

منظور از مؤمنان در اين آيه ما هستيم؛ **إيانا عني**^۲، المؤمنون هم الأئمة^۳؛ مؤمنان، همان ائمه هستند.

بنابراين، همه كارهاي ما در مشهد و محضر آنان است، نه تنها اعمال ما را مي‌بينند و از آن خوشحال يا ناراحت مي‌شوند، بلكه در قيامت، مطابق آنچه ديده‌اند شهادت مي‌دهند. امام صادق (عليه السلام) فرمود:

چرا رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) را ناراحت مي‌كنيد؟ گفتند: چگونه ناراحتش مي‌كنيم؟ فرمود: مگر نمي‌دانيد كه اعمال شما بر او عرضه مي‌شود و اگر معصيت خدا را در آن ببيند موجب ناراحتي او مي‌شود؟ آنگاه سفارش كرد: تلاش كنيد رسول اكرم (صلي الله عليه و آله و سلم) را خوشحال كنيد و موجبات ناراحتي او را فراهم نكنيد؛ **«ما لكم تسوؤن رسول الله صلي الله عليه و آله وسلم؟ فقال له رجل: كيف نسوؤه؟ فقال عليه**

۱ - سورة توبه، آيه ۱۰۵.

۲ - تفسير نورالثقلين، ج ۲، ص ۲۶۳، ذيل آيه؛ بحار، ج ۲۳، ص ۳۵۳، باب عرض الأعمال عليهم.

۳ - همان.

السلام: أما تعلمون أن أعمالكم تُعرض عليه فإذا رأي فيها معصيةً ساءه ذلك؟ فلا تسوؤا رسول الله وسرّوه»^١.

یکی از شیعیان به نام داود رقی می‌گوید:

پسر عمویی داشتم که شخصی معاند و خبیث بود، در حال حرکت به سوی مکه بودم که متوجه شدم وضع زندگی او و خانواده اش پریشان است. مقداری کمک برای او فرستادم و به سوی مقصد حرکت کردم. در مدینه به محضر امام صادق (علیه السلام) شرفیاب شدم^٢، نزد آن حضرت نشسته بودم که ابتدا به سخن کرد و فرمود: ای داود! روز پنجشنبه اعمال شما را بر من عرضه کردند وقتی در میان اعمال تو صله ای را که به پسر عمویت داده بودی مشاهده کردم، خوشحال شدم. می‌دانم که این صله تو [و جفای او] موجب تسریع در اجل او خواهد شد؛ کنت جالساً عند أبي عبدالله عليه السلام إذ قال لي مبتدئاً من قبل نفسي: «يا داود! لقد عرضت علي أعمالكم يوم الخميس، فرأيت فيما عرض علي من عملك، صلتك لابن عمك فلان، فسرتني ذلك. إني علمت أن صلتك له أسرع لفناء عمره وقطع أجله...». قال داود: وكان لي ابن عم معاند خبيث بلغني عنه وعن عياله سوء حاله، فصككت له نفقة قبل خروجي إلي مكة، فلما صرت بالمدينة أخبرني أبو عبدالله عليه السلام بذلك^٣.

١ - بحار، ج ٢٣، ص ٣٤٩؛ نور الثقلين، ج ٢، ص ٢٦٣.

٢ - در روایات اسرار حج از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است: مردم مأمور به طواف این سنگها (کعبه) شدند تا پیش ما بیایند و با پذیرش ولایت ما، نصرت خودشان را بر ما عرضه کنند؛ «إنما أمر الناس أن يأتوا هذه الأحجار فيطوفوا بها ثم يأتونا فيخبرونا بولایتهم ويُعرضوا علينا نصرهم» (بحار، ج ٩٦، ص ٣٧٤).

٣ - بحار، ج ٢٣، ص ٣٣٩.

عبد الله بن ابان از امام رضا (عليه السلام) درخواست دعا كرد. آن حضرت با استناد به همین آیه فرمود:
مگر من از شما غافلم و شما را دعا نمی‌کنم؟!؛ قلت للرضا عليه السلام: أدع لي ولأهل بيتي، قال عليه السلام: «أو لست أفعل؟ والله إن أعمالكم لتعرض عليّ في كل يوم وليلة. فاستعظمت ذلك. فقال عليه السلام: أما تقرأ كتاب الله **(قل اعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون)**»^۱.

این گونه احادیث نشان می‌دهد که اهل بیت عصمت (علیهم السلام) با دیدن اعمال نیک، نه تنها خوشحال می‌شوند، بلکه در حق نیکان دعا نیز می‌کنند.

از مجموع آیه مزبور و این روایات، که نمونه‌های فراوانی دارد، می‌توان استنباط کرد که اخبار غیبی بر ائمه (علیهم السلام) نازل می‌شود.

نکته قابل توجه در آیه مورد بحث این است که: قرآن کریم در مسیر تربیت و تزکیه، قبل از هر چیز بر احیای روح حیا تکیه کرده است.

توضیح این که: هر چند این کتاب الهی برخی از انسان‌ها را به بهشت ترغیب می‌کند و بعضی دیگر را از جهنم ترهیب می‌دارد ولی همواره ترس از جهنم مؤثرتر از شوق به بهشت است. از این رو با آن که روایات وارد شده در فضیلت نماز شب و فضیلت روزه ماه رجب و شعبان فراوان است و شاید کمتر از روایات فضیلت روزه ماه رمضان نباشد، لیکن کسانی که تمام ماه رجب و شعبان را روزه بدارند یا همیشه نماز شب بخوانند بسیار کم هستند؛ سرّش آن است که روایات فضیلت آن عبادتها لسان ترغیب و تشویق دارد، در حالی که روایات روزه ماه مبارک و نمازهای واجب، لسان تحذیر و ترس دارد. از این جهت قرآن کریم کفّه تحذیر و ترس از جهنم را

۱ - بحار، ج ۲۳، ص ۳۴۷.

سنگین‌تر از کفّه تشویق به بهشت کرده است.

باید توجه داشت که جهنم نسخه ابتدایی و همگانی نیست. لذا اصلاح همه انسان‌ها با این نسخه امکان ندارد و اگر هم امکان داشته باشد کار صحیحی نیست، بلکه همانند داغ کردن، جراحی کردن، قطع عضو کردن و امثال آن است که در آخرین مرحله قرار می‌گیرد: «آخر الدواء الكي»^۱. در اوایل هدایت و اواسط تربیت، باید کاری کرد که يك نحوه صیانت نفسانی و سپر درونی مقاومت در مقابله با گناه در افراد ایجاد شود، چنان که در بیماری‌های جسمی نیز تلاش اولی بر واکسینه کردن در مقابله با میکرب است و در صورت بیماری، معالجه و مداوا از طریق دارو و به کمک غذا، ورزش و امثال آن صورت می‌گیرد و اگر درمان با غذا و دارو نتیجه نداد به سراغ جراحی، قطع عضو و امثال آن می‌روند. ضرب المثل «آخر الدواء الكي» نیز ناظر به همین بیماری‌های جسمی است.

بر این اساس، ذات اقدس ربوبی ابتدا دستور حیا و درس عفاف می‌دهد و در اولین سوره نازل شده بر رسول گرامی اسلام (صلي الله عليه و آله و سلم) می‌فرماید:

(ألم يعلم بأن الله يرى)^۲؛ آیا آدمی نمی‌داند که خدا [ی عالم و آگاه] او را می‌بیند؟

هیچ عاقلی در حضور بچه‌ای ممیز مرتکب گناه نمی‌شود مگر این که ناظر را شریک جرم خود بداند. این خود نگه‌داری، ناشی از همان روح حیا و عفاف است که یکی از عصمت‌های اخلاقی اجتماعی به حساب می‌آید. به قول جامی:

۱ - این جمله که اکنون به صورت ضرب المثل درآمده، ریشه روایی دارد. اصل روایت چنین است: «طب العرب فی سبعة: شرطة الحجامه، والحقنة، والحمام، والسعوط، والقیء، وشربة العسل، وآخر الدواء الكي» (بحار، ج ۵۹، ص ۱۱۸).

۲ - سوره علق، آیه ۱۴.

در مقامي که کني قصد گناه **** گر کند کودکی از دور نگاه
 شرم داري ز گنه در گذري **** پرده عصمت خود را ندري
 شرم بادت که خداوند جهان **** که بود واقف اسرار نهان
 نظرش بر تو بود بي گه و گاه **** تو کني در نظرش قصد گناه
 آیه مبارکه سورة توبه که نظارت و رؤیت خدا، رسول و ائمه
 (عليهم السلام) را مطرح ميکند در صدد احياي همين روحیه حياست.
 انساني که حاضر نيست در منظر و مرآي بچهاي مميز گناه کند
 هرگز نبايد حاضر باشد در محضر خدای متعالی و رسول اکرم (صلي
 الله عليه و آله و سلم) و ائمه اطهار (عليهم السلام) گناه کند.
 امام صادق (عليه السلام) با اشاره به همين مسئله «حيا از رسول
 خدا» ميفرماید:

إِنَّ أَعْمَالَ الْعِبَادِ تُعْرَضُ عَلَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُلِّ صَبَاحٍ
 أَبْرَارِهَا وَفُجَّارِهَا فَاحْذَرُوا فَلَيْسَتْ حَيُّ أَحَدِكُمْ أَنْ يُعْرَضَ عَلَي نَبِيِّهِ
 الْعَمَلُ الْقَبِيحُ؛ زشت و زیبای اعمال بندگان هر روز بر رسول خدا
 (صلي الله عليه و آله و سلم) عرضه ميشود. پس هر يك از شما بايد
 حيا کند که مبادا عمل زشتي از او بر پیامبرش عرضه شود.

نتیجه این که، ناظر بودن ائمه (عليهم السلام) بر اعمال عباد که
 در آیه ۱۰۵ سورة توبه آمده، نوعی وحی و اخبار غیبی است که در
 اختیارشان قرار ميگیرد، هر چند که واژه وحی در آیه نیامده
 است؛ زیرا اگر چه اشراف روحی و احاطه حضورى انسان کامل نسبت
 به حوادث فردی و اجتماعي از صنف وحی نیست، ولی اگر از سنخ
 عرضه اعمال بر آنان توسط کاتبان کرام و ملائکه مأمور ضبط
 احوال و ثبت اعمال یا ملائکه دیگر باشد از صنف وحی خواهد بود.

* * *

و معدن الرّحمة: و معدن رحمت خدا.

«معدن» اسم مکان از ریشه عَدَن (بر وزن متن) به معنای استقرار همراه با الفت، سرور و رضامندی است.^۱ از این رو هیچ‌گونه اکراه و بی‌میلی در هیچ يك از دو طرف (مستقرّ، مستقرّ) وجود ندارد. از آن جهت به بهشت «جنات عدن» گفته می‌شود که اولاً، محل استقرار بهشتیان است: **(مساکن طيبة في جنات عدن)**^۲ و ثانیاً، این استقرار از روی میل و رغبت است.

«رحمت» در کتب لغت به رقت، رأفت، لطف، رفق، عطوفت، حبّ، شفقت، دلسوزی، همدردی و امثال آن معنا شده است، لیکن اینها مراحل پیش از رحمت و مقدمات آن است؛ زیرا انسان با دیدن صحنه‌ای دلخراش و غم‌انگیز رقت کرده، از آن متأثر می‌شود و در پی این تأثر نفسانی، عطوفت و رأفتی نشان می‌دهد و بر شخص مصیبت دیده تفضلی می‌کند. این تفضّل را رحمت می‌گویند. اما اگر به خدا نسبت داده شود به معنای خود تفضّل و عطوفت است. بدین ترتیب رقت و سایر مقدمات، که تأثر نفسانی است، به خدا اسناد داده نمی‌شود. بنابراین، معنای جامع رحمت که هم می‌توان به خدا نسبت داد و هم به مخلوق

۱ - هو الإستقرار مع ألفة وبهجة ومن مصاديقه: الجنة (التحقیق، «عدن»).
۲ - منزهات پاکیزه در بهشت‌های پاینده (سوره توبه، آیه ۷۲).

او همان «إعطا و إفاضة برای رفع حاجت نیازمندان»^۱ است. در نتیجه، هر يك از نعمت‌هاي بی‌پايان الهي، همانند رسالت، امامت، شریعت، کتاب و امثال آن که در هدایت انسان نقش دارد^۲، مصداق رحمت الهي است.

سرچشمه‌هاي رحمت

ائمة اهلبيت (عليهم السلام) مظاهر کامل **(ذو رحمة واسعة)**^۳ و وارثان **(رحمة للعالمين)**^۴ هستند. لذا چشمه‌هاي رحمت در خانه‌هايشان مي‌جوشد و از آنجا جاري شده، به ديگران مي‌رسد. بنابراین، درس رحمت، عطوفت، گذشت و مهرباني بي‌منت را بايد از مکتب آنان آموخت؛ زیرا احسان و انعام انسان‌ها به يكديگر معمولاً با انتظار مقابله به مثل، انتظار تشکر و... همراه است، لیکن ترحم و تفضل اهلبيت (عليهم السلام) صرفاً برای خداست و انتظار مقابله به مثل، تشکر و تقدیر از هيچ کس ندارند، يعني همان گونه که خدای سبحان با رحمت عامه و واسعة خویش موجودات را خلق کرده، نیازمندی‌هاي آنها را برآورده مي‌کند و از کسی انتظار پاداش و تشکر ندارد^۵،

۱ - الرحمة من الله إنعام وإفضالاً و من الآدميين رقةً وتَعَطُّفٌ (مفردات، «رحم»). بحث تفصيلي راجع به واژه رحمت را در تفسير تسنيم، ج ۱، ص ۲۸۰، ذیل آیه کریمه «بسم الله الرحمن الرحيم» مطالعه فرمایید.

۲ - «أهم يقسمون رحمة ربك... ورحمة ربك خير مما يجمعون» (زخرف، ۳۲). در این آیه، که در جواب اعتراض سرمایه‌داران بزرگ مکه نازل شده، از نبوت به عنوان رحمت یاد کرده است و در موارد ديگري نیز قرآن را به رحمت وصف کرده است: «قد جاء تکم موعظة... ورحمة للمؤمنين» (يونس، ۵۷)، «وننزل من القرآن ما هو شفاءً ورحمة للمؤمنين» (اسراء، ۸۲).

۳ - «فإن كذبوك فقل ربكم ذو رحمة واسعة»؛ پیامبرم! اگر تو را تکذيب کردند بگو: پروردگار شما صاحب رحمت گسترده است (سوره انعام، آیه ۱۴۷).

۴ - «وما أرسلناك إلا رحمة للعالمين»؛ [پیامبر!] تو را جز رحمت برای عالمیان نفرستادیم (سوره انبياء، آیه ۱۰۷).

۵ - اساساً پاداش دادن به خدا محال است. آنچه که به عنوان عبادت و شکرگزاري مطرح است، نفعش برای خود خلق است، نه خالق.

آنان نیز چون مظاهر رحمت عامه خداوندند حوايج مادي و معنوي مخلوقات الهي را برآورده ميکنند و از كسي انتظار پاداش و تشكر شخصي ندارند. نه تنها در مورد رسالت، شعارشان **(قل لا أسئلكم عليه أجراً)**^۱ است، بلکه در مورد اطعام و احسان نیز ميگویند:

(إنما نطعمكم لوجه الله لا نريد منكم جزاءً ولا شكوراً)^۲؛ فقط براي رضاي خدا شما را اطعام ميکنيم و از شما نه توقع جزا و پاداش داريم و نه انتظار تشكر و تقدير. يعني همانگونه كه «حباً لله» خدا را عبادت ميکنند^۳، ساير اعمال و افعالشان را نیز فقط «حباً لله» انجام ميدهند.

اجر رسالت

چيزي كه به نام «مودت قربي» در اجر رسالت مطرح است^۴ نفع مستقيم آن به خود مردم بر ميگردد؛ چون آنان چراغهاي هدايت^۵ و كشتيهاي نجات^۶ امت هستند.

۱ - بگو: از شما هيچ مزيدي بر اين (رسالت) نميخواهم (سوره انعام، آيه ۹۰).

۲ - سوره انسان، آيه ۹.

۳ - از اميرالمؤمنين (عليه السلام) نقل شده است: «ما عبدتكم خوفاً من عقابك ولا طمعاً في ثوابك بل وجدتك أهلاً للعبادة فعبدتك»؛ نه از ترس عقابت تو را عبادت ميكنم و نه به طمع ثوابت، بلكه چون تو را شايستۀ عبادت يافتم، عبادتت ميكنم (بحار، ج ۴۱، ص ۱۴ به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ميثم، ذيل حكمت ۲۲۳).

۴ - «قل لا أسئلكم عليه أجراً إلا المودة في القربي»؛ بگو: هيچ پاداشي در مقابل رسالتم نميخواهم جز دوست داشتن نزديكانم (سوره شوري، آيه ۲۳).

۵ - قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: «إن الحسين بن علي... مصباح هدي وسفينة نجاه»؛ حسين بن علي...، چراغ هدايت و كشتي نجات است (بحار، ج ۳۶، ص ۲۰۵).

۶ - قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: «إنما مثل أهل بيتي فيكم كمثّل سفينة نوح من ركبها نجي، ومن تخلف عنها غرق...»؛ مَثَل اهلبيت من در ميان شما مَثَل كشتي نوح است هر كس كه سوار آن شد نجات مييابد و هر كس كه از آن تخلف ورزید غرق مي شود (بحار، ج ۲۳، ص ۱۰۵).

کسی از این نور بهره می‌گیرد یا بر این کشتی سوار می‌شود که به آنان علاقه‌مند باشد اما کسی که به آنان مودت و علاقه ندارد، نه تنها از نورشان بهره نمی‌گیرد، بلکه تلاش می‌کند تا این جلوه‌های فانی نشدنی را خاموش سازد. پس «مودتِ قربی» اجر و مزد رسالت به گونه‌ای که نفع شخصی در آن مطرح باشد نیست، بلکه مقدمه به بار نشستن زحمات رسالت است.

بنابراین، اهل‌بیت نبی اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) به تبعیت از خود آن حضرت هیچ‌گونه چشم‌داشتی از دست و دهان مردم نداشتند تا به آنان پاداش دهند یا از آنان تشکر کنند، چنان که به تصریح قرآن کریم، سایر انبیا (علیهم السلام) نیز چنین بودند.

هر نبی گفت با قوم از صفا *** من نخواهم مزد پیغام از شما
من دلیم حق شما را مشتري *** داد حق، دلایم هر دو سري^۱
آنان تنها از خدا انتظار اجر و مزد دارند: **(إِنْ أُجْرِي إِلَّا عَلِيَّ**
اللَّهُ وَهُوَ عَلِيٌّ كُلُّ شَيْءٍ شَهِيدٌ)^۲، نه چون بردگان که به نجات از جهنم
بیندیشند و یا تاجران که سودای بهشت در سر داشته باشند. صفحه
جان و سراسر وجودشان را حبّ پروردگار و عشق و ارادت به او پر
کرده است. از این رو به درگاه محبوبشان عرضه می‌دارند:

خدایا! اگر جهنم فروزان و عذاب روان‌سوز و جان‌گداز آن را تحمل
کنیم فراق و جدایی از تو و دوستان تو و دوری و چشم پوشی از
کرامت تو را چگونه تحمل کنیم؟؛ فلئن صیرتني للعقوبات مع
أعدائك و جمعت بيني وبين أهل بلائك وفرقت بيني وبين أحبائك
وأوليائك، فهبني يا إلهي وسیدی ومولای وربی صبرت

۱ - مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۵۷۴ - ۵.

۲ - اجر من فقط بر خداست و او شاهد بر همه چیز [از جمله زحمات رسالت] است (سوره سبأ، آیه ۴۷).

علي عذابك فكيف أصبر علي فراقك؟ وهبني يا إلهي صبرت علي حرّ نارك فكيف أصبر عن النظر إلي كرامتك؟^١.
 خدای سبحان نیز مهر تأیید بر این ادعا زده، فرمود: در میان مردم کسانی هستند که اعمالشان را فقط برای تحصیل رضای من انجام می‌دهند؛ **(ومن الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله)**^٢، نه برای رسیدن به بهشت و نه برای رهیدن از جهنم. از این جهت اجر آنها جز «اجر لقاء» و ورود در بهشت منسوب به خدا: **(جنّتی)**^٣ نخواهد بود. بنابراین، همهٔ اعمال این خاندان چه شخصی باشد و چه اجتماعی کرامت بی‌منت است و تنها از خدای تبارک و تعالی انتظار پاداش دارند.

اشارات

١ - رغبت طرفینی

استقرار در بهشت از روی میل، رغبت و سرور است. این رغبت، دوطرفی است، یعنی هم بهشتی به بهشت رغبت دارد و هم بهشت به بهشتی. چنان که در روایتی از رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) رسیده است:

١ - مفاتيح الجنان، ص ١٣١، دعای کمیل.

٢ - سورة بقره، آیه ٢٠٧. فرق این آیه که در ليلة المبيت، یعنی شب هجرت که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در بستر پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) خوابید نازل شد و اشاره به گذشت و ایثار علی (علیه السلام) دارد با آیه ١١١ سورة توبه این است که: در این آیه، هدف، طلب رضای خداست؛ «ابتغاء مرضات الله» و در آیه سورة توبه، که مربوط به عموم مجاهدان است، مقصود، تحصیل بهشت است: «بأن لهم الجنة».

٣ - در آیات آخر سورة فجر آمده است: «يا أيها النفس المطمئنة... * فادخلي في عبادي * وادخلي جنّتی»؛ ای نفس مطمئنة... داخل در زمرة بندگان «من» و وارد بهشت «من» شو. آنچه در این آیه مطرح شده، «جنّتی» است، یعنی بهشتی که منسوب به خداست، نه «جنّات تجري من تحتها الأنهار»؛ بهشتی که نهرها در آن روان است و میوه دارد و...، که برای اوساط از اهل تقواست.

بهشت مشتاق چهار نفر از اهل من است، خدا آنها را دوست دارد و من نیز مأمور به دوستی آنها هستم. آن چهار نفر عبارتند از: علی بن ابی طالب، حسن، حسین و مهدی (علیهم السلام)؛ همان کسی که عیسی بن مریم (علیهما السلام) پشت سر وی نماز میخواند؛ إِنَّ الْجَنَّةَ تَشْتَاقُ إِلَيَّ أَرْبَعَةً مِنْ أَهْلِ قَوْمِ مُحَمَّدٍ وَأَمْرُنِي بِحُبِّهِمْ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَالْحَسَنُ، وَالْحُسَيْنُ وَالْمَهْدِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ الَّذِي يُصَلِّيْ خَلْفَهُ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ.^۱

روایت دیگری این چهار نفر را علی (علیه السلام)، مقداد، سلمان و ابوذر معرفی کرده است.^۲ این اختلاف نشان می‌دهد که ذکر نام این افراد از باب ذکر مصداق است وگرنه بهشت، مشتاق هر بهشتی است. سعدی از این گونه روایات الهام گرفته است که می‌گوید: و آن همه پیرایه بسته جنت فردوس **** بو که قبولش کند بلال محمد (ص)^۳

از این بالاتر، درباره سلمان وارد شده است: عشق و علاقه بهشت به سلمان بیشتر از عشق و علاقه سلمان به بهشت است؛ إِنَّ الْجَنَّةَ لِأَشْوَقَ إِلَيَّ سَلْمَانَ مِنْ سَلْمَانَ إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ الْجَنَّةَ لِأَعْشَقَ لِسَلْمَانَ مِنْ سَلْمَانَ لِلْجَنَّةِ.^۴ و باز به قول سعدی:

حور، فردا که چنین روی بهشتی بیند **** گرش انصاف بود معترف آید به قصور^۵

۱ - بحار، ج ۴۳، ص ۳۰۴.

۲ - همان، ج ۴۰، ص ۱۲.

۳ - قصاید سعدی، ص ۱۷، در ستایش حضرت محمد (صلى الله عليه و آله و سلم).

۴ - بحار، ج ۲۲، ص ۳۴۱.

۵ - غزلیات سعدی، ص ۲۳۱.

البته بهشت معدن رغبت است. از این رو بهشتیان نسبت به یکدیگر نیز راغبند.

ثبات، دوام و استقرار در بهشت، نه تنها موجب رفع اضطراب بهشتیان میشود، بلکه انگیزه بالاتر و قویتری از ورود به بهشت برای آنان ایجاد میکند.

۲ - اقسام رحمت

رحمت‌هایی که از معصومین (علیهم‌السلام) بروز میکند دو قسم است:

اول: رحمت‌های عاطفی

دوم: رحمت‌های عقلی

هر چند که دیگران تا حدودی از قسم اول رحمت برخوردارند و جامعه به پشتوانه همین رحمت، با تعاون و تعاضد اعضای آن پیش می‌رود، ولی ائمه (علیهم‌السلام) مانند همیشه و همه موارد در نقطه اوج این قله رفیع قرار دارند و در این بخش نیز قافله سالار جامعه انسانی هستند.

امام صادق (علیه‌السلام) یکی از خدمتگزاران خود را برای انجام کاری فرستاد، لیکن او رفت و باز نگشت. آن امام همام (علیه‌السلام) خود در پی او رفت ولی بر خلاف انتظار، او را در گوشه‌ای خوابیده یافت. بر بالینش نشست و به باد زدن او مشغول شد تا راحت بخوابد. هنگامی که خادم از خواب بیدار شد، امام (علیه‌السلام) به او فرمود: نباید هم شب بخوابی و هم روز. شب، از آن توست که در آن استراحت کنی اما روز تو از آن ماست؛ بَعَثَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَلَامًا فِي حَاجَةٍ فَأَبْطَأَ فَخَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِيَّ أَثْرَهُ لَمَّا أَبْطَأَ فَوَجَدَهُ نَائِمًا، فَجَلَسَ عِنْدَ رَأْسِهِ يُرَوِّحُهُ حَتَّى انْتَبَهَ، فَلَمَّا انْتَبَهَ

قال عليه السلام له: «يا فلان! والله ما ذلك لك تنام الليل والنهار. لك الليل ولنا منك النهار»^١.

این سخن پسندیده و درست، بعد از خدمتی شایسته (نه در ابتدای کار) آن هم به صورت امر به معروف و نهی از منکر، خود رحمت دیگری در حق آن خدمتگزار بود، تا او را به وظیفه خود آشنا کند.

هر چند چنین رحمت‌های عاطفی، سنت و سیرت امامان معصوم (علیهم السلام) است، لیکن چنین رفتاری ممکن است در سیره شاگردان برجسته مکتب آنان نیز یافت شود. چنان که در باره سلمان فارسی (رضوان الله تعالی علیه) نقل شده است:

شخصی بر او وارد شد و او را مشغول انجام کاری یافت. پرسید: ای ابا عبدالله (کنیه جناب سلمان رضوان الله تعالی علیه) چطور خودت مشغول کار شدی و به خادمیت واگذار نکردی؟ گفت: خادم را دنبال کاری فرستادم و خوش نداشتم که هر دو کار را بر دوش او بگذارم.^٢

بنابراین، چیزی که این خاندان را از دیگران ممتاز می‌کند همان است که در قسم دوم می‌آید.

قسم دوم رحمت که برتر و بالاتر از قسم اول بوده دور از دسترس دیگران قرار دارد و حیات انسانی جوامع بشری مرهون آن است همان محصول وحی است که به صورت رحمت از خانه این ذوات مقدس ترشح و تنزل می‌کند و به دیگران می‌رسد. این قسم از رحمت است که آنان را وادار می‌کند تا بار سنگین و کمرشکن

١ - اصول کافی، ج ٢، ص ١١٢؛ المحجة البيضاء، ج ٣، ص ٤٤٨.

٢ - دخل علي سلمان رضوان الله تعالی علیه رجلٌ وهو يَعْجَن، فقال: يا ابا عبدالله ما هذا؟ قال: بعثنا الخادم في حاجةٍ فكَرِهنا أن نَجْمع عليه عملين (المحجة البيضاء، ج ٣، ص ٤٤٧).

رسالت و هدایت^۱ را بر دوش بکشند و در حالی که به آنها سنگ می‌زدند و پیشانی و دندان‌شان را می‌شکستند و... دست از ارشاد و راهنمایی مردم برنمی‌داشتند و تا آنجا که امید هدایت‌شان می‌رفت تلاش می‌کردند و همواره از خدا می‌خواستند که آنها را هدایت کند: «رَبِّ اِهْدِ اُمَّتِي فَاِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۲.

حتی اگر جایی نفرین می‌کردند آن نفرین نیز جلوه‌ای از جلوات رحمانی آنان برای خودِ نفرین‌شوندگان و دیگران بوده است؛ زیرا آن نفرین‌شوندگان سنگ راه هدایت دیگران می‌شدند، نه خودشان به دین الهی ایمان می‌آوردند و نه راه را برای ایمان آوردن دیگران باز می‌گذاشتند. قرآن کریم از این گونه افراد تعبیر به ناهی و نائی می‌کند: **(وهم ينهاون عنه وينئون عنه)**^۳. از این رو رحمت در حق آن ستم‌گشان مظلوم اقتضا می‌کرد که این سنگ‌های خارا از سر راه مستقیم الهی برداشته شود و راه برای ایمان آوردن مظلومان باز باشد. این موانع، گاهی با جهاد و مبارزه برداشته می‌شد و گاهی با نفرین و امثال آن.

از سوی دیگر، مهال و فرصت دادن به کافر خیری برای او ندارد، بلکه هر روز که مرگش تأخیر می‌افتد، درکه‌ای بر درکات او افزوده می‌شود و هر روز که مرگش زودتر فرا رسد ترحم و عطوفت بیشتری در حق او خواهد بود:

(ولا يحسبنّ الذين كفروا أنّما نملي لهم خيراً لأنفسهم إنّما نملي لهم ليزدادوا إثماً ولهم عذابٌ مهينٌ)^۴؛ کافران گمان نکنند این که

۱ - «الذي أنقض ظهرهك»؛ [بار سنگین رسالت] که پشت تو را شکست (سوره شرح، آیه ۳).
۲ - خدایا! امت مرا هدایت کن که آنها نادان هستند (بحار، ج ۱۰، ص ۳۰).
۳ - آن کافران هم دیگران را از ایمان آوردن باز می‌دارند و هم خودشان از ایمان آوردن دوری می‌جویند (سوره انعام، آیه ۲۶).
۴ - سوره آل عمران، آیه ۱۷۸. زینب کبری (علیها السلام) در مقابل یاغی‌گری‌های طاغوت شام، این آیه را خطاب به او خواند.

به آنان مهلت می‌دهیم برای آنها خیر است، بلکه به آنان مهلت می‌دهیم تا گناه بر گناه بیفزایند و برای آنها عذاب خوارکننده‌ای در قیامت مهیا شده است.

از این جهت، نفرین در حق او در واقع به خیر خود او خواهد بود گرچه ظاهر امر صورت دیگری داشته باشد.

پاك بود از شهوت و حرص و هوا **** نيك كرد او ليك، نيك^۱ بدنما

چنان که جهنم نیز در مجموعه نظام احسن، رحمت است هر چند که برای اهل جهنم صورت ناگواری دارد. در سوره مبارکه الرحمن که با نام مبارک **(الرحمن)** شروع می‌شود و در صدد بیان رحمت‌های الهی است، می‌فرماید:

(یرسل علیکما شواظ من نارٍ ونحاسٍ فلا تنتصران * فبأی ءالاء

ربکما تکذبان)^۲: شعله‌هایی از آتش بی‌دود، و دودهای متراکم بر شما (جن و انس) فرستاده می‌شود و نمی‌توانید از کسی یاری طلب کنید. پس کدامین نعمت پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ در این آیه جهنم و عذاب‌های آن نیز در شمار نعمت‌های پروردگار ذکر شده است.

۳ - راه برخورداری از رحمت ویژه

هر چند رحمت ویژه اهل بیت (علیهم السلام) عام است و همچون سیل سرازیر شده، تشنگان مسیر را سیراب می‌کند و مانند آفتاب پرتوافشانی کرده، به هدایت جویان نور می‌بخشد، لیکن بهره‌مندی از آن مخصوص کسانی است که در مسیر سیل باشند

۱ - مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۵.

۲ - سوره الرحمن، آیات ۳۶ - ۳۵.

و در شعاع نور آفتاب قرار گیرند وگرنه کسی که از مسیل فرار می‌کند یا به سایه پناه می‌برد مانند ظرف در بسته‌ای است که سال‌ها در میان امواج سهمگین و خروشان اقیانوس‌ها غوطه می‌خورد اما نمی‌تواند از این یم در آن نفوذ نمی‌کند:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «أَوْحَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا دَاوُدُ! كَمَا لَا تَضِيقُ الشَّمْسُ عَلِيَّ مِنْ جِلْسِ فِيهَا كَذَلِكَ لَا تَضِيقُ رَحْمَتِي عَلِيَّ مِنْ دَخْلِ فِيهَا»^۱؛ خدا به داود (علیه السلام) وحی فرستاد که ای داود! همان‌گونه که خورشید از نور دادن به کسی که در محدودهٔ مسیر نور آن باشد مضایقه نمی‌کند، رحمت من نیز از کسی که در آن قرار گیرد مضایقه نمی‌کند.

به همین دلیل، دیدن ظاهر معصوم هر چند که افتخار بسیار بزرگی است، ولی چندان مهم نیست؛ زیرا افراد فراوانی معصوم را با چشم ظاهری دیدند و حتی پشت سر او نماز خواندند، لیکن پس از نماز خنجر به رویش کشیدند، مانند برخی از لشکریان حرّ که با امام حسین (علیه السلام) نماز خواندند، سپس با آن حضرت جنگیدند، یا افرادی که پیامبر عظیم‌الشان اسلام (صلي الله عليه و آله و سلم) را دیدند، پشت سر او نماز خواندند و زمانی در رکاب او جنگیدند ولی بعد از او راه ارتداد را پیش گرفتند و شمشیر به روی جانشین او (علیه السلام) در جمل و صفین و نهروان کشیدند.

مهم آن است که بتوانیم شخصیت معنوی معصوم را ببینیم تا معصوم ما را ببیند. نیز مهم آن است که بتوانیم خود را در مسیل رحمت معصوم قرار دهیم تا تَلَأُوْ عَطُوفَتِ وَ مَهْرَ أَوْ مَا رَا فَرَا گیرد وگرنه ممکن است در عین حال که آن ذوات مقدّس ناظر بر اعمال تمام امت هستند^۲، نسبت به برخی نظر تشریفی و تکریمی نداشته

۱ - بحار، ج ۱۴، ص ۳۴.

۲ - ر. ک: ص ۱۵۴، عصمت اخلاقی حیا.

باشند. همان گونه که خدای سبحان نسبت به بعضی نظر تشریفی ندارد و با آنها سخن نمی‌گوید: **(لا یکلّمهم الله ولا ینظر إلیهم یوم القیامة)**^۱ با آن که عالم، محضر اوست و چیزی از دید قاهرانه وی مخفی نیست: **(إنّ الله علی کلّ شیء شہید)**^۲.

عمده‌ترین چیزی که سبب می‌شود انسان مورد نظر تشریفی و تکریمی معصومین (علیهم‌السلام) قرار گیرد آن است که وقتی پرونده اعمال ما به دست آنها می‌رسد مایه خوشحالی و رضایت آنها شود، یعنی دارای اعمال صالح و خالی از اعمال طالح و زشت باشد. در این صورت خوشحال می‌شوند و در حق چنین انسان صالحی دعا می‌کنند و به دیده رحمت و عطف به او می‌نگرند.

۴ - قیامت، جلوه‌گاه رحمت ویژه

جلوه‌گاه دیگر رحمت اهل‌بیت (علیهم‌السلام) قیامت است که در آن محشر عظیم به صورت شفاعت از قاصران و برخی از مقصران ظهور می‌کند، لیکن همان طور که رحمت الهی در اینجا عام و در آنجا ویژه مؤمنان است، شفاعت اهل‌بیت (علیهم‌السلام) نیز، که مظاهر رحمت الهی هستند، شامل کسانی خواهد شد که مؤمن از دنیا رفته باشند، هر چند که در دنیا رحمت و عطفشان همگان را شامل می‌شود. امام صادق (علیه‌السلام) در تفسیر آیه شریفه **(ولسوف ینعطیک ربّک فترضی)**^۳ فرمودند:

رضایت جدّ ما در این است که موحد و خداپرستی در جهنم نماند؛ رضا جدّی آن لا یبقی فی النار موحدّ^۴.

۱ - سوره آل عمران، آیه ۷۷.

۲ - سوره حج، آیه ۱۷.

۳ - [ای پیامبر!] خدا آن قدر به تو عطا می‌کند که تو راضی شوی (سوره ضحی، آیه ۵).

۴ - تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۵۹۵، ذیل آیه.

از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

اهل عراق خیال می‌کنند امیدبخش‌ترین آیه قرآن، این آیه است: **(يا عبادي الذين أسرفوا علي أنفسهم لا تقنطوا من رحمة الله إن الله يغفر الذنوب جميعاً)**^۱ ولی ما معتقدیم که امیدبخش‌ترین آیه قرآن، آیه **(ولسوف يعطيك ربك فترضي)** است؛ زیرا آن قدر اجازه شفاعت از اهل لا اله الا الله و موحدان به رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) داده می‌شود که می‌گوید: خدایا راضی شدم؛ قلت لأبي جعفر، محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام رأیت هذه الشفاعة التي يتحدث بها أهل العراق أحقُّ هي؟ قال عليه السلام: «إي والله، حدثنی عمی محمد بن الحنفیة عن علی أن رسول الله صلی الله علیه وآله قال: أشفع لأمتی حتی ینادیني ربی أرضیت یا محمد؟ فأقول: نعم یارب رضیت. ثم أقبل علی فقال: إنکم تقولون یا معشر أهل العراق إن أرجي آية في كتاب الله عز وجل **(يا عبادي الذين أسرفوا علي أنفسهم...)**؟ قلت: إنا لنقول ذلك. قال عليه السلام: فكلنا أهل البيت نقول: إن أرجي آية في كتاب الله **(ولسوف يعطيك ربك فترضي)** وهي والله الشفاعة»^۲.

تذکر: افزون بر آیه فوق، از آیات دیگری، مانند آیه **(إن الحسنة يذهب السيئات)**^۳ نیز با عنوان «أرجي آیه» برفرض (امید بخش‌ترین آیه) یاد شده است.^۴

۱ - سورة زمر، آیه ۵۳.

۲ - الدر المنثور، ج ۸، ص ۵۴۳، ذیل آیه ۵ سورة ضحی؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۷۱ و نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۹۵ مشابه همین روایت را ذکر کرده‌اند.

۳ - سورة هود، آیه ۱۱۴.

۴ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۱.

در جمع میان نصوص بیانگر مصداق «أرجي آیه» برفرض صحت سند و صدور آنها از معصوم (علیه السلام) می‌توان چنین گفت:

۱ - هر آیه‌ای در موضوع و زمینه خود امید بخش‌ترین پیام‌های قرآنی است؛ مثلاً آیه **(وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى)** برای فراهم کنندگان زمینه شفاعت و آیه **(إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ)** برای صاحبان عمل صالح و... بنابر این، حصر مستفاد از هر کدام از احادیث مزبور، حیثی است، نه مطلق؛ یعنی هر کدام از یک حیثیت مخصوص امید. بخش‌ترین آیه است. به بیان دیگر: آیات و ادله فراوانی راجع به شفاعت وجود دارد که انسان را امیدوار می‌کند، لیکن امید بخش‌ترین آیه، در زمینه شفاعت، آیه **(وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى)** است. آیات و ادله فراوانی درباره تأثیر اعمال صالح در محو گناهان و امثال آن وجود دارد که امید بخش‌ترین آنها آیه **(إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ)** است.

۲ - همه این آیات در یک حد هستند و هر کدام نسبت به بقیه آیات قرآن کریم (جز آنچه درباره آنها تعبیر «أرجي آیه» شده) امید بخش‌ترین آیه به شمار می‌آید، ولی به جای این که مجموع آنها در یک روایت بیان شود، به تفکیک، هر کدام در روایتی بیان شده است.

بنابر این، حصر مستفاد از هر یک از نصوص یاد شده اضافی است، نه مطلق و قصر آن نسبی است، نه نفسی. مثل آن که چند نفر در میان بقیه اعلم، اما خودشان مساوی یک دیگر و در یک سطح باشند.

۳ - ممکن است محور رجا نسبت به جامعه انسانی به طور مطلق اعم از موحد و ملحد، با مدار امید نسبت به امت اسلامی فرق کند، یعنی بخشی از نصوص ناظر به رجا انسانی و بعضی از آنها راجع به رجا اسلامی باشد.

به بیان واضحتر: برخی از آیات و ادله ناظر به رحمت رحمانیه است و همه انسانها، اعم از مؤمن و غیر مؤمن را امیدوار می‌کند و برخی دیگر ناظر به رحمت رحیمیّه است که فقط مؤمنان را امیدوار می‌کند. البته امیدی که غیر مؤمن می‌تواند داشته باشد، پاداش دنیوی و هم چنین تخفیف عذاب‌های اخروی است.

۵ - منشأهای اختصاصی رحمت

ممکن است کسی منشأ رحمت شود و گه‌گاهی رحمتی از او سر بزند لیکن نمی‌توان او را معدن رحمت نامید؛ چون همان گونه که اشاره شد در «معدن» استقرار و ثبات شرط است.

یکی از اسرار این که فقط از ائمه (علیهم‌السلام) تعبیر به معدن رحمت می‌شود، همین ثبات و استقرار رحمت در وجود آن ذوات مقدس است. یکی دیگر از اسرارش آن است که تکون معدن به قابلیت ماده اولی آن و قابلیت محلّ، بستگی دارد. نه هر خاکی می‌تواند طلا شود و نه هر مکانی می‌تواند طلا ساز باشد، بلکه خاکی ویژه لازم است که در مکانی مخصوص قرار گیرد تا بعد از تحقق بقیه شرایط به طلا یا سایر مواد معدنی گران‌بها تبدیل شود.

سالها باید که تا يك سنگ اصلي ز آفتاب *** لعل گردد در

بدخشان یا عقیق اندر یمن^۱

رحمت الهی نیز باید از مجرای خاص، یعنی ائمه اطهار (علیهم‌السلام) عبور کند تا قابلیت استفاده بیابد. اما اگر از مجرای آنها عبور نکند این قابلیت را پیدا نخواهد کرد، هر چند که عبور کردن از غیر مجرای خاص عادتاً محال است.

۶ - هماهنگی قرآن و عترت

خدای سبحان قرآن کریم را به عنوان رحمت معرفی می‌کند: **(هدی و رحمة للمؤمنین)**^۱، چنان که رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) را نیز رحمت برای عالمیان معرفی کرده است: **(رحمة للعالمین)**^۲. ائمه اطهار (عليهم السلام) در این زیارت شریف به عنوان معدن رحمت: «معدن الرحمة» و همچنین رحمت پیوسته و متصل: «الرحمة الموصولة» معرفی شده‌اند. مجموع این تعبیرها شاهد دیگری بر یگانگی رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) و ائمه اطهار (عليهم السلام) و قرآن کریم در نشئات برتر از عالم ماده است همان گونه که در قیامت نیز به يك حقیقت بر می‌گردند و هرگونه تكثر ظاهري مادي، مختص نشئه دنياست. این که در حدیث ثقلین از قرآن و عترت به عنوان دو ثقل یاد شده، ناظر به این دنیاست و گرنه در آن نشئات، يك ثقل بیشتر نیست.

۷ - منشأ استقلالی و تبعی رحمت

ائمه اطهار (عليهم السلام) معدن رحمت هستند، خدای متعالی نیز معدن رحمت است، لیکن تفاوت بین این دو همان تفاوت بین واجب و ممکن است که در همه این مراحل باید مورد عنایت باشد. افزون بر این، خدای سبحان فقط معدن فاعلی بالذات است، اما ائمه (عليهم السلام) نسبت به خدا معدن قابلی رحمت و نسبت به بندگان او واسطه معدن فاعلی هستند.

* * *

۱ - سورة یونس، آیه ۵۷ و موارد دیگر.

۲ - سورة انبیاء، آیه ۱۰۷.

و خزان العلم؛ و خزانه داران علم.

«خزان» جمع خازن (مثل طلاب و طالب، جهال و جاهل) از ریشه «خزن» به معنای جمع، ضبط و نگهداری کردن در محل معین است، خواه امر مادی ذخیره شود یا امر معنوی و خواه مخزن جسمی باشد یا روحی. پس علم را همانند مال می‌توان در خزانه نگهداری و ذخیره کرد^۱. بنابراین، خازن به معنای جامع، نگهبان، کلیددار و کسی است که اختیار خزینه به دست اوست.

واژه «علم» معنای روشنی دارد و نیازی به بحث ندارد، هر چند که تبیین برخی زوایا و ظرافت‌های آن بحث گسترده‌ای می‌طلبد که در جای خود باید مطرح شود. از این رو بحث و گفتگو در این فقره از زیارت درباره خزانه‌دار علم بودن آن ذوات مقدس خواهد بود، نه خود علم^۲.

نکته قابل توجه در اینجا این است: در امور مادی، خزانه با خزانه دار تفاوت دارد؛ چون متاع مادی را در صندوق یا انباری می‌گذارند و کلید آن را به دست کسی می‌سپارند، اما امور غیر مادی همانند اموری مادی نیست که انبار مادی داشته

۱ - الجمع والضبط فی محلّ وموردٍ معینٍ وهذا المعنی أعمّ من أن یكون المخزون مادّیاً أو معنویاً أو یكون المخزن جسمانیاً أو روحانیاً... (التحقیق، «خزن»).

۲ - راجع به علم امام (علیه السلام) در فقرات آتیه بحث خواهیم کرد.

باشد، بلکه در صفحهٔ جان هر کسی که جا بگیرد اختیار آن نیز به دست او خواهد بود. از این رو انباردار امور مجرد و غیر مادی جدای از خود انبار نخواهد بود. بدین ترتیب اگر چه در اینجا از ائمه (علیهم السلام) به عنوان خازن و نگهبان علم مخزون یاد شده است ولی منظور از آن همان خزینه بودن آن ذوات مقدس است.

گنجینه‌های علم

در توضیح خزینهٔ علم بودن باید گفت: ائمه (علیهم السلام) که کون جامع و دارای همهٔ نشئات وجودی هستند^۱ در مرتبهٔ نورانیت و ولایت کلیه، یعنی مرحلهٔ تام که حقیقت امامت آنهاست به عنایت الهی مسلط بر همهٔ عوالم هستی هستند و چیزی از احاطهٔ علمی آنان مخفی نمی‌ماند. به بیان دیگر: تمام حوادث بزرگ و کوچک نظام هستی، حتی پلک زدن انسان‌ها، قیام و قعودشان، افتادن برگ‌ها از درخت و... در معرض دید آنهاست و چیزی به نام زمان گذشته، حال و آینده برای آنان معنا ندارد.

لیکن به مرحلهٔ ماده و عالم طبیعت که می‌رسند، یعنی مرحلهٔ ناقص، مانند دیگران هستند بدین معنا که شاید چیزی را نخواهند بدانند و از سیطرهٔ علم کنونی آنها خارج باشد. تفاوتشان با دیگران این است که دیگران به آن خزانهٔ بی‌پایان راهی ندارند. لذا ممکن است دلشان بخواهد چیزی را بدانند ولی نتوانند، اما امامان معصوم (علیهم السلام) که کلیددار و خازن آن خزانهٔ بی‌پایانند، هر چه را که بخواهند می‌توانند بدانند.

از این رو در روایات آمده است: «إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عِلْمًا»^۲. بدین ترتیب آنها مظهر علم الهی هستند، یعنی همان طور که چیزی از حیطةٔ علم بی‌پایان خدا

۱ - ر.ک: ص ۱۵۰.

۲ - وقتی امام بخواهد چیزی را بداند، می‌داند (کافی، ج ۱، ص ۲۵۸).

مخفی نمی‌ماند: **(وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) ۱**، **(وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) ۲**، **(أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ) ۳**، گستره علم ائمه اطهار (علیهم السلام) نیز همه موجودات نظام هستی را در بر می‌گیرد. لیکن باید توجه داشت که علم الهی استقلالی بوده، مرتبط با جای دیگری نیست اما علم ائمه اطهار (علیهم السلام) تبعی و عرضی است و به منبع لایزال علم الهی مرتبط است و اساساً اگر تعلیم الهی و اتصال به علم بی‌پایان او نباشد ائمه (علیهم السلام) نیز مساوی دیگران خواهند بود. لذا در برخی روایات آمده است:

اگر امام بخواهد چیزی را بداند، خدا آن را به او می‌آموزد؛
 إذا أراد الإمام أن يعلم شيئاً أعلمه الله ذلك^۴.

شتر پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) هنگام عزیمت به تبوک گم شد، هیچ کس نمی‌دانست کجاست. برخی از منافقان از ماجرا استفاده سوء کردند و این زمزمه را سردادند که او چگونه پیامبری است و چگونه ادعای اخبار از آسمان را دارد که جای شتر گم شده خود را نمی‌داند. پیامبر خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) با شنیدن این جمله فرمود:

من چیزی جز آنچه که خدا به من می‌آموزد نمی‌دانم، اکنون خدا مرا راهنمایی کرده که شتر من در این صحرا در فلان درّه است و زمام آن به درختی پیچیده و از رفتن بازمانده است، بروید آزادش کنید و بیاورید؛ وانی والله ما أعلم إلا ما علمنی الله وقد دلّنی الله علیها وهی فی هذا الوادی فی شَعْبِ كَذَا وكذا قد حبستها شجرة بزمامها

۱ - بدانید که خداوند به هر چیزی آگاه است (سوره بقره، آیه ۲۳۱).

۲ - خداوند می‌داند آنچه در آسمان‌ها و زمین وجود دارد و خدا به هر چیزی آگاه است (سوره حجرات، آیه ۱۶).

۳ - آگاه باشید که خداوند بر هر چیزی احاطه دارد (سوره فصلت، آیه ۵۴).

۴ - کافی، ج ۱، ص ۲۵۸.

فانطلقوا حتّى تأتوني بها فذهبوا فجاءوا بها^۱.
يكي پرسید از آن گم کرده فرزند *** که اي روشن روان پير
خردمند

زمصرش بوي پيراهن شنيدی *** چرا در چاه کنعانش نديدی؟
بگفت: احوال ما برق جهان است *** دمی پیدا و ديگر دم نهان
است

گهي بر طارم اعلي نشينم *** گهي تا پشت پاي خود نبيتم
اگر درويش در حالي بماندي *** سردست از دو عالم برفشاندي^۲
تذکر ۱: چيزي که در خزينه، حفظ و نگه داري ميشود ممکن است به
ديگران برسد و آنان نيز بهره مند گردند، ليکن چون در اختيار
خازن و کلیددار است حساب و برنامه اي دارد؛ همانند چشمه جوشان
نيست که معمولاً از اختيار انسان خارج است و هر کسي ميتواند
به آن دسترسي پيدا کند بلکه اولاً، در اختيار خود خازن و
نگهبان است که هرگاه بخواهد از آن استفاده ميکند. ثانياً، از
دسترسي و دستبرد ديگران خارج است. ثالثاً، هر مقدار که خود
خزانه دار بخواهد به ديگران ميدهد بدون اين که از اختيار و
کنترل او خارج شود.

تذکر ۲: بايد توجه داشت که اگر چه علم امام به اراده و خواست
او بستگي دارد و هر چه را بخواهد بداند، خواهد دانست، ليکن
اراده آنان تابع اراده و مشيّت خداست و تا خدا اراده نکند،
آنان نيز اراده نخواهند کرد. از امام هادي (عليه السلام) روايت
شده است:

خداوند، قلوب ائمه را محلّ اراده خویش قرار داده است. هرگاه
خدا چيزي را بخواهد، آنها نيز ميخواهند. معنای کلام خدا که
فرمود: «شما چيزي را نميخواهيد مگر آن که خدا بخواهد» همین

۱ - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۶۶.

۲ - گلستان سعدي، باب دوم (در اخلاق درويشان)، حکايت ۱۰.

است؛ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأُمَّةِ مُورِداً لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئاً شَاءَهُ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ **(وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ)** ^۱.

اشارات

۱ - ریشه‌های علوم
در يك تقسیم بندي كلي مي‌توان مردم را به دو دسته عالم و غير عالم^۲ تقسیم کرد.
عالم نیز از آن جهت که واجد کمالي از کمالات است شقوق گوناگوني دارد^۳ که به يکي از آنها اشاره مي‌شود:
الف) کسانی که عالم به بعضي از امورند ولي اصل علم و ریشه آن شمرده نمی‌شوند؛ چون علم خود را از دیگران فرا گرفته‌اند.
ب) کسانی که نه تنها عالمند، بلکه اصل و ریشه علم نیز هستند. بدین معنا که علم از افکار و اندیشه آنان می‌جوشد، لیکن توان حفظ و نگه‌داری آن را ندارند. این‌گونه افراد گویا به چشمه‌ای شبیه هستند که تا آب دارد مجبور است بجوشد و هر چه دارد بیرون بریزد مگر آن که دهانه آن را مسدود کنند وگرنه تا دهانه‌اش باز است و چیزی در درونش وجود دارد خروش آن به گوش می‌رسد.

۱ - بحار، ج ۲۵، ص ۳۷۲.

۲ - تعبیر به «غير عالم» (نه جاهل)، برای این است که جاهل، در بسیاری از مسائل تهذیبی مقابل عالم نیست، بلکه مقابل عاقل است؛ زیرا عالم یا جاهل است یا عاقل، اما مقابل علم «عدم علم» است. در کتب روایی دو باب مستقل و جدا از هم وجود دارد: ۱ کتاب العقل والجهل ۲ کتاب فضل العلم یا کتاب العلم (برای نمونه ر.ک: بحار، ج ۱، ص ۸۱ و ۱۶۲؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰ و ۳۰).

۳ - تقسیم هر چیزی متفرع بر وجود آن چیز است، از این رو غیرعالم که فاقد يك کمال (علم) است قابل تقسیم نیست. بدین ترتیب همه غیرعالم‌ها در عالم نبودن شريك هستند هر چند که منشأ عدم علم هر کسی با دیگری فرق دارد.

ج) کسانی که اولاً، به اسرار خلقت و آنچه دیگران نمی‌دانند، آگاهند. ثانیاً، اصل و ریشه‌ای هستند که منبع جوش چشمه‌سارهای علم و حکمت بوده، سیل خروشان علم آنها عالم را فرا می‌گیرد. چنان که علی (علیه السلام) درباره خود می‌فرماید: «ینحدر عنی السیل»^۱؛ سیل علم و فضیلت از کوهسار وجود من جاری می‌شود و سایر امامان معصوم (علیهم السلام) نیز بر همین اساس سرچشمه و ریشه هر علمی هستند. ثالثاً، خروش و خاموشی آن در اختیار آنان است، یعنی اگر بخواهند افاضه می‌کنند و اگر نخواهند افاضه نمی‌نمایند.

۲ - تقیه در معارف

در بسیاری از روایات به تقیه سفارش شده است. در برخی از آنها پس از سفارش آمده است:

کسی که تقیه نمی‌کند رکنی از ارکان ایمان را ندارد؛ زیرا شما در میان مردم، مانند زنبور عسل در میان پرندگان هستید که اگر پرندگان بدانند در اندرون زنبور عسل چه غذای با ارزشی وجود دارد همه آنها را می‌خورند و هیچ زنبور عسلی باقی نمی‌ماند...؛ قال الصادق علیه السلام: «إتقوا علی دینکم فاحجّبوه بالتقیة، فإنّه لا ایمان لمن لا تقیة له، إنّما أنتم فی الناس کالنحل فی الطیر، لو أنّ الطیر تعلم ما فی أجواف النحل ما بقی منها شیءٌ إلاّ أکلته...»^۲.

حقیقت تقیه، راز پوشیدن و سپر گرفتن در مقابل بیگانه و نامحرم است. این بیگانه، گاهی غیر مسلمان و غیر شیعه است و گاهی شیعه متوسط و کامل و حتی

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۳.

۲ - اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱۸، باب التقیه.

شیعهٔ اکمل. چنان که تقیه نیز گاهی در مسایل و احکام عملی است و گاهی در مسایل اعتقادی و معارف الهی. سرّش آن است که خطرات افشا در همهٔ این موارد وجود دارد و انسان عاقل هنگام احساس خطر مسایل ایمنی را که سپر گرفتن یکی از آنهاست رعایت می‌کند. برخی از افراد توان تحمل و هضم بعضی از علوم را ندارند. لذا اقدام به تکفیر و تفسیق صاحبان آن علوم کرده، آنان را در زمرهٔ زنادقه قرار می‌دهند:

الناس أعداء ما جهلوا^۱؛ مردم، دشمن چیزی هستند که آن را نمی‌دانند، **(بل کذبوا بمالم یحیطوا بعلمه)**^۲؛ آنها چیزی را تکذیب کردند که به آن علم نداشتند.

در حضور امام سجاد (علیه‌السلام) از تقیه سخن به میان آمد، حضرت فرمود:

اگر ابوذر می‌دانست که در قلب سلمان چه چیزی وجود دارد قطعاً او را می‌کشت، با آن که رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) بین آن دو، اخوت و برادری برقرار کرده بود. اگر آنها چنین هستند، دربارهٔ دیگر مردم چه گمان می‌کنید؟...؛ قال الصادق عليه السلام: «ذُكِرَتِ التَّقِيَةُ يَوْمًا عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَوْ عَلِمَ أَبُوذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ وَلَقَدْ آخَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَيْنَهُمَا فَمَا ظَنَنْتُمْ بِسَائِرِ الْخَلْقِ؟...»^۳.

در حالی که ابوذر شأنی داشت که علی (علیه‌السلام) در حق او فرمود:

ابوذر از علوم و معارفی برخوردار است که مردم از [تحمل] آن عاجز هستند اما او در گنجینهٔ علم خود را بسته نگه داشت و چیزی

۱ - نهج البلاغه، حکمت ۴۳۸ و ۱۷۲.

۲ - سورهٔ یونس، آیهٔ ۳۹.

۳ - بحار، ج ۲۲، ص ۳۴۳.

از آن را بیرون نداد؛ و عی ابوذر علماً عَجَزَ الناس عنه ثمَّ أوكي عليه فلم یخرج منه شیئاً^۱.

نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز او را از جهت زهد به عیسی بن مریم (علیهما السلام) تشبیه کرده است؛ «أبوذر فی أمّتی علی زهد عیسی بن مریم»^۲.

تذکر: آنچه ذکر شد معنای مشهور حدیث است، لیکن برخی ضمیر فاعلی قتل را به جمله «ما فی قلب سلمان» و ضمیر مفعولی آن را به «ابوذر» برگردانده، حدیث را چنین معنا کرده اند: اگر ابوذر، علم سلمان را می‌داشت همین علم باعث قتل او می‌شد؛ چون نمی‌توانست آن علم را تحمل کند و اظهار می‌کرد، در نتیجه به سرنوشت امثال منصور حلاج مبتلا می‌شد. این احتمال اگر چه خلاف ظاهر است، ولی در عین حال، موافق لزوم تقیه‌ای است که اشاره شد.

سرّ محفوظ ماندن ائمه (علیهم السلام) و اصحاب خاص آنان از گزند حوادث و سردار رفتن منصورها، رعایت کردن تقیه و رعایت نکردن آن است.

گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند *** جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد^۳

امام باقر (علیه السلام) به شاگردان خود می‌فرمود:

اگر زبانتان کنترل شده بود و ترس از افشای اسرار نمی‌بود، به هر کسی همه آنچه که به نفع یا به ضرر اوست، می‌گفتم؛ لو کان لألسنتکم أوكیة لحدثت كل امری بما له وعلیه^۴.

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

نبی مکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هرگز با کسی به اندازه عقل و فکر خود سخن نگفته

۱ - أسد الغابة، ج ۶، ص ۹۷، شماره ۵۸۶۹، ترجمة أبوذر الغفاری.

۲ - همان.

۳ - دیوان حافظ، ص ۱۹۳، غزل ۱۴۳.

۴ - بحار، ج ۲۶، ص ۱۴۹.

است؛ ما کلم رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم العباد بكنه عقله
قط...^۱.

سرّ اینگونه سخن گفتن رعایت تقیه در مسائل علمی است؛ چون آن
حضرت بلیغ‌تر از هر کسی بوده و انسان بلیغ^۲ اهل تقیه و کتمان
است.

این چه می‌گوییم به قدر فهم توست *** مردم اندر حسرت فهم
درست^۳

شخصی که گمان می‌کرد تناقضاتی در قرآن کریم وجود دارد، بر
امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد شد و سئوالات خود را با آن
حضرت در میان گذاشت. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به تمام
پرسش‌های او پاسخ داد تا به آخرین سؤال، که درباره مرگ و
فرشتگان مأمور آن بود، رسید. آن‌گاه فرمود:

هر صاحب علمی نمی‌تواند علم خودش را برای همه مردم تفسیر کند؛
چون مردم دارای مراتبی هستند: برخی قوی و برخی ضعیفند. از
سوی دیگر برخی از علوم، قابل تحمل و برخی غیر

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳، ح ۱۵. برخی از شارحان اصول کافی، همانند مرحوم
صدرالمتألهین در شرح این حدیث، علی (علیه السلام) را استثنا کرده، گفته‌اند: مراد،
عموم مردم هستند و ما می‌دانیم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) داخل در این عموم
نیست؛ چون او به منزله جان پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) بود و هر چه
رسول گرامی می‌دانست او هم آگاه بود. از این رو فرمود: من شهر علم هستم و علی
دروازه آن است؛ واعلم أنّ المراد من العباد جمهور الناس والجمع المحلّي باللام وإن
كان ظاهره للعموم فيدخل فيه كل عبد من عباد الله، إلا أننا نعلم يقيناً أنّ
أميرالمؤمنين عليه السلام غير داخل في هذا العموم، لأنه كان بمنزلة نفس الرسول صَلَّى
الله عليه و آله و سلم وصاحب سرّه و نجواه، فكان يعلم كلّ ما علّمه الرسول وعرف كلّ
منهما ما عرفه الآخر عليهما السلام، ولقوله صَلَّى الله عليه و آله و سلم: «أنا مدينة
العلم وعلّيّ بابها» (شرح اصول الكافي، كتاب العقل والجهل، ص ۵۳۹، ذیل حدیث ۹). و
چون ائمه (علیهم السلام) در شرایط عمومی امامت مانند یکدیگرند جز در بعضی از خصایص
که از شرایط عمومی امامت نیست از این جهت سایر ائمه (علیهم السلام) همانند علی
(علیه السلام) از این عموم خارج هستند.

۲ - بلیغ کسی است که به مقتضای حال و رعایت شرایط مستمع سخن بگوید.

۳ - مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۹۸.

قابل تحمل است مگر آن که خداوند تحمل آن را آسان گرداند و اولیای خاص خود را به کمک و یاری ایشان وا دارد. آن‌گاه به وی فرمود:

همین مقدار تو را کفایت می‌کند که بدانی خدای سبحان مُحیی و ممیت است و بندگان خودش را به دست هر کس ملائکه یا غیر ملائکه که بخواهد، توفی می‌کند.^۱

کنایه از این که لازم نیست امثال تو دنبال ظرایف و لطایف بروند؛ چون ظرفیت تحمل و درک آن را ندارند.

گوینده‌ای که بدون رعایت بلاغت، بیش از ظرفیت و استعداد مخاطب سخن می‌گوید، تنها ثمره‌اش ضایع کردن وقت خود و شنونده است؛ زیرا نه مخاطب بهره‌ای از آن می‌برد و نه خودش نسبت به آن اجر تعلیم دارد. افزون بر این، حیثیت یا حتی سر خود و گاهی سر هر دو را بر باد می‌دهد و اگر به آن روز سیاه نرسد حداقل ضامن وقت تلف شده مردم است.

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

لیس منّا من أذاع حدیثنا فإنّه قتلنا قتل عمداً لا قتل خطأً^۲؛ کسی که رعایت تقیه نمی‌کند و حدیث ما را به هر کسی می‌گوید از ما نیست؛ چون با این کار خود مرتکب قتل عمداً ما شده است، نه قتل خطایی.

۱ - «و لیس کل العلم یستطیع صاحب العلم أن یفسره لكلّ الناس لأنّ منهم القوی والضعیف ولأنّ منه ما یطاق حمله ومنه ما لا یطاق حمله إلاّ أن یسهل الله له حمله وأعانه علیهم من خاصّة أولیائه وإنّما یکفیک أن تعلم أنّ الله المحیی الممیت وأنّه یتوفی الأنفس علی یدی من یشاء من خلقه من ملائکته وغیرهم» (بحار، ج ۹۰، ص ۱۴۱).

۲ - بحار، ج ۲، ص ۷۹.

رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود:
لا تؤتوا الحكمة غير أهلها فتظلموها ولا تمنعوها أهلها
فتظلموهم^۱؛ حکمت را به غیر اهلش عرضه نکنید؛ چون به حکمت ظلم
خواهید کرد و از اهل آن کتمان نکنید که به آنها ظلم خواهید
کرد.

عارف نامدار شیعه، مرحوم سید حیدر آملی (رضي الله عنه) قبل از طرح
برخی مباحث عمیق توحیدی و امثال آن بحث مفصلي درباره تقيه و
لزوم کتمان سرّ مطرح کرده، می‌گوید:
در عین حال که بیان اسرار الهی برای اهلش لازم است، افشای آن
نیز نزد هر کسی جایز نیست^۲.

بنابراین، تحمل و نگه‌داری علوم و اسرار الهی و حفظ آن از
اشاعه و انتشار، کار دشواری است که فقط ائمه اطهار
(علیهم السلام) می‌توانند به گونه‌ای شایسته از عهدۀ آن برآیند.
بدین جهت پیروان راستین آنان کسانی‌اند که علوم را در وجود
خود ذخیره کرده، در آن را به روی هر کسی نمی‌گشایند، بلکه با
رعایت اصل «تقیّه» با هر کسی به اندازه ظرفیت و استعدادش سخن
می‌گویند آنچه را که باید بگویند بجا می‌گویند و آنچه را باید
کتمان کنند به کسی نمی‌گویند.

هر که را اسرار حق آموختند **** مهر کردند و دهانش دوختند
امام صادق (علیه السلام) فرمود:
حدیث ویژه ما را حتی انبیا و فرشتگان و انسان‌های امتحان داده
نیز تحمل نمی‌کنند.
از امام هادی (علیه السلام) سؤال شد منظور جدّ شما از این جمله
چیست؟ آن حضرت

۱ - بحار، ج ۲، ص ۷۸.

۲ - ر.ک: جامع الأسرار و منبع الأنوار، مقدمة مشتملة علي كتمان الأسرار....

فرمود:

منظور این است که ما مخزن علوم و اسرار هستیم اما دیگران مجرای آن. ما می‌توانیم علوم را در خود نگه داریم ولی آنها قدرت نگه‌داری ندارند و به افراد دیگر منتقل می‌کنند؛ کَتَبْتُ إِلَي أَبِي الْحَسَنِ، صاحب العسكر عليه السلام: جعلت فداك ما معني قول الصادق عليه السلام: «حديثنا لا يحتمله ملكٌ مقرَّبٌ ولا نبيٌّ مرسلٌ ولا مؤمنٌ امتحن الله قلبه للإيمان؟ فجاء الجواب إنما معني قول الصادق عليه السلام أي لا يحتمله ملكٌ ولا نبيٌّ ولا مؤمنٌ أن الملك لا يحتمله حتي يخرجهُ إلي ملكٍ غيره، والنبي لا يحتمله حتي يخرجهُ إلي نبي غيره، والمؤمن لا يحتمله حتي يخرجهُ إلي مؤمنٍ غيره، فهذا معني قول جدِّي عليه السلام»^۱.

تذکر: «احتمال» و «تحمل» که در این روایت و مشابه آن آمده، به معنای حمل کردن و نگهداشتن است. تحمل حدیث ائمه (علیهم السلام) معنای دیگری نیز دارد که بعداً خواهد آمد. کسی که مجرای علم است نمی‌تواند آن را در خود نگه دارد، بلکه آن را به کسی می‌گوید یا در جایی می‌نویسد، در نتیجه برای خودش دار مرگ برپا می‌دارد و برای دیگران دام تهمت و افترا می‌گستراند:

إنما الهالك أن يحدث أحدكم بشيءٍ منه لا يحتمله، فيقول: والله ما كان هذا، والله ما كان هذا، والإنكار هو الكفر^۲؛ هلاك شده، کسی است که حدیثی را برایش بازگو کنند و او تحمل آن را نداشته

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۴. باید توجه داشت که انبیای اولوالعزم (علیهم السلام) مستثنا هستند و حساب دیگری دارند.

۲ - همان، ح ۱.

باشد و در مقام انکار بگوید: به خدا این چنین نیست، به خدا این چنین نیست و انکار، همان کفر است.

اما کسی که از ظرفیت و شرح صدر برخوردار است مخزن کتوم اسرار بوده، خود و دیگران را گرفتار نمی‌کند. او کتومانه به میخانه وحدت می‌رود و هرگز فریاد «أنا الحق» بر نمی‌آورد، اما منصورها چون مجرای اسرار بودند با فریاد انا الحق خریدار سردار شدند. کاسه منصور خالی بود که پر آوازه گشت *** و نه در میخانه وحدت کسی هشیار نیست

بنابراین، «صعب» و «مستعصب» بودن حدیث ائمه (علیهم السلام) که در بسیاری از روایات آمده است تنها به این معنا نیست که کسی توان فهمیدن آن را ندارد، بلکه بدین معنا نیز هست که نگهداری اسرارشان بسیار دشوار است. همان گونه که ممکن است کودکی توان بلند کردن باری سنگین و نگهداری از آن را برای مدتی کوتاه داشته باشد اما چون نگهداری آن برای مدتی طولانی یا همراه بردن آن توان بیشتری می‌طلبد، یا آن را رها می‌کند یا آن متاع وزین او را رها می‌سازد.

تذکر: لازمه خزینه بودن، وقت‌شناسی و به موقع کار کردن است^۱.

* * *

۱ - راجع به وقت‌شناسی ذیل جمله بعدی (منتهی الحلم) بحث خواهیم کرد. ر. ک: ص ۱۹۵.

و منتهي الحلم؛ و غایت حلم و بردباري.

«منتهي» اسم مكان باب افتعال از ماده «نهي» مقابل امر است. نهي به معنای طلب ترك شيء است و از آن رو كه به كمك عقل، ترك چیزی طلب می‌شود به عقل «نهی» (بر وزن لقمه) نیز گفته می‌شود كه جمعش «نهی» است. باب افتعال برای مطاوعه و قبول است، قبول نهي به این است كه انسان متعبد در برابر نهي، توقف و خویشنداری كند و حرکت و عمل خود را به آخر و نهایت برساند. بدین ترتیب منتهي به معنای مكاني است كه در آن مكان، به آخر رسیدن، مورد قبول واقع شده و بعد از آن دیگر حرکت و اقدامی صورت نمی‌گیرد.^۱ از این رو به غایت و پایان هر چیزی منتهای آن چیز گفته می‌شود.

«حلم» به معنای منضبط كردن نفس از هیجان غضب و احساسات است به گونه‌ای كه حالت سکون، طمأنینه و صبر در مقابل ناملايمات به انسان دست می‌دهد و از سبك‌مغزی، اقدامات نابخردانه، بی‌پروایی و خشم پرهیز می‌کند.^۲ بنابراین، می‌توان گفت: حلم، محصول اعتدال در قوه غضبیه است و حلیم، کسی

۱ - ر.ك: التحقيق، «نهي».

۲ - إنضباط النفس والطبع عن هیجان الغضب وعن الإحساسات، وحصول حالة السكون والطمأنينة والصبر فی مقابل ما لا یلائم الطبع، فی مقابل العجلة والطیش والنزق والغضب (التحقیق، «حلم»).

است که اهل افراط و تفریط در اعمال قوه غضبیه نباشد^۱. در نتیجه کسی که با داشتن قدرت بر انتقام و کیفر، عجله نکند، حلیم نامیده می‌شود.

بدین ترتیب، معنای این جمله این است: شما به غایت و آخرین درجه حلم و بردباری رسیده‌اید، یعنی آن مقدار خویشنداری که برای مخلوق‌های الهی ممکن است شما دارا هستید.

همراهی علم و حلم

در جمله قبل گفته شد: «شما خزینه‌های علم هستید». زمانی انسان می‌تواند میوه شیرین علم را بچیند که با حلم مقارن و همراه گردد: «لن یثمر العلم حتی یقارنه الحلم»^۲؛ زیرا با حلم، بردباری و تأمل علم آدمی پخته‌تر و رسیده‌تر می‌شود و عالمی که حلیم است به مصلحت و نتیجه کامل‌تری دست پیدا می‌کند.

امام جواد (علیه السلام) حلم را لباس فاخری می‌داند که عالم نباید از آن عاری شود؛ «الحلم لباس العالم فلا تعرین منه»^۳. در بیانات امیرالمؤمنین (علیه السلام) رابطه علم و حلم، طرفینی ترسیم شده است: علم، اصل و ریشه حلم است و حلم، مایه زینت و آراستگی علم می‌گردد؛ «العلم أصل الحلم»^۴، «الحلم زینة العلم»^۵.

امام صادق (علیه السلام) با توجه به نقش حلم در دستیابی به علم و جایگاه آن در ثمردهی و به بار نشستن دانش و معرفت بعد از توصیه به حلم و بردباری فرمود: حلم از ارکان و پایه‌های علم است؛ «علیک بالحلم فإنه رکن العلم»^۶.

۱ - البته حلیم بودن خدا با حلیم بودن انسان تفاوت دارد، مثل هر جای دیگری که در اوصاف کمالی بین واجب و ممکن فرق است.

۲ - شرح غرر الحکم، ج ۵، ص ۶۳، ش ۷۴۱۱.

۳ - بحار، ج ۷۵، ص ۳۶۲.

۴ - شرح غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۴۹، ش ۱۰۰۳.

۵ - همان، ش ۱۰۰۴.

۶ - بحار، ج ۶۸، ص ۴۱۴.

مجموع این روایات که مشابه فراوان دارد بیانگر تعامل و تعاضدی است که بین علم و حلم وجود دارد به گونه‌ای که علم، بدون حلم به بار نخواهد نشست و حلم نیز بدون علم بر پایه‌ای محکم استوار نخواهد بود در نتیجه، ثبات و دوام حلم به علم وابسته است. چنان که مقدار حلم با مقدار علم پیوند دارد و رمز توصیه به مقارنت و همراهی علم با حلم همین است.

به گفته مرحوم علامه مجلسی خدای حکیم نه تنها علم را از انسان غیرحلیم می‌ستاند و از افاضه حکمت به وی مضایقه دارد، بلکه چنین شخصی چون توان تحمل مشکلات و تنگناهای علم آموزی را ندارد، عالم و متعلم از او فرار می‌کنند. از این جهت نه کسی از علوم او بهره‌مند می‌شود و نه او توان آموختن از آموخته‌های دیگران را دارد.^۱

در این بخش از زیارت به ائمه اطهار (علیهم السلام) می‌گوییم: نه تنها در بُعد نظری خزینه علوم هستید و به غایت آن رسیده‌اید، بلکه در بُعد عملی نیز در مرحله‌ای از حلم قرار دارید که بیش از آن امکان ندارد.

این ادعا با توجه به روایتی از رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) مدلل می‌شود. آن حضرت در جواب سؤالات شمعون بن لاوی بن یهودا که از حواریان حضرت عیسی (علیه السلام) بود و از عقل و مسائل جنبی آن سؤال کرد فرمود:

... حلم از عقل سرچشمه می‌گیرد (از شعبات آن است) و علم از حلم...؛ ... تشعب من العقل الحلم ومن الحلم العلم...^۲.
طبق این روایت، عقل که در تعریف آن فرموده‌اند: «ما عبد به الرحمان و اکتسب به الجنان»^۳ ریشه حلم است و حلم نیز در حد خود ریشه بسیاری از

۱ - رك: بحار، ج ۱، ص ۱۲۴.

۲ - همان، ص ۱۱۷ به نقل از تحف العقول، ص ۱۵.

۳ - کافی، ج ۱، ص ۱۱، ح ۳.

خصال پسندیده است که هر يك از آن خصال شاخه‌هاي فراوان دارد^۱. بنابر این، اساس و ریشه هر خیر و نیکی عقل است چنان‌که در همین روایت رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) آمده است: خدای سبحان بعد از خلق کردن عقل به او فرمود: [به کمالات] رو کن. عقل رو کرد. فرمود: [به کراهات] پشت کن. عقل پشت کرد. آنگاه فرمود: به عزت و جلال خودم سوگند! بزرگتر و مطیع‌تر از تو مخلوقی نیافریدم. محور خلق و بازگشت تو هستی^۲ ثواب برای تو است و عقاب نیز بر تو واقع می‌شود؛ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْعَقْلَ فَقَالَ لَهُ: أَقْبِلْ، فَأَقْبَلَ وَقَالَ لَهُ: أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ. فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَعْظَمَ مِنْكَ وَلَا أَطْوَعَ مِنْكَ، بِكَ أبدأ وَبِكَ أَعِيدُ، لَكَ الثَّوَابُ وَعَلَيْكَ الْعِقَابُ.

بدین ترتیب، هرکس که از عقل بیشتری برخوردار است سهم وی از خصال نیک بیشتر خواهد بود.

این که به ائمه (علیهم السلام) می‌گوییم: شما از نهایت حلم برخوردار هستید و کسی هم‌تای حلم شما نیست از آن جهت است که کسی در برخورداری از عقل به پایه‌آنان نمی‌رسد؛ چون آنها وارث عقل کل، یعنی رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) هستند. افزون بر این در برخورداری از صفات کمال برخاسته از حلم، در اعلا درجه امکان قرار دارند، درجه‌ای که برتر از آن، مقدور ممکنات نیست.

۱ - در این روایت حلم ریشه‌ی خصلت شمرده شده که هر کدام دارای ده شعبه است. بدین ترتیب حلم ریشه‌ی نود خصلت نیکو و عقل ریشه‌ی صد خصلت است.

۲ - مرحوم علامه مجلسی در توضیح این جمله می‌فرماید: اگر عقل نباشد تکلیفی نخواهد بود و اگر تکلیف نباشد خلق کردن و بازگشت دادن برای ثواب و عقاب بدون منفعت و حکمت خواهد بود (بحار، ج ۱، ص ۱۲۴).

سیره عملی ائمه اطهار (علیهم السلام) شاهد عینی منتهای حلم بودن آنهاست؛ زیرا با تمام قدرتی که با عنایت الهی داشتند و می‌توانستند در یک چشم بر هم زدن آثار فراوانی در نظام آفرینش ارائه نمایند، در برابر شکنجه روحی و جسمی، زندان رفتن و... عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دادند و چون مأمور به استفاده از آن قدرت لا یزال نبودند، اقدام نمی‌کردند.

نمونه‌ای شگفت‌انگیز

رُفید غلام یزید بن عمرو بن هبیره، والی عراق که از جانب مروان بن محمد در آن دیار ولایت داشت می‌گوید: ابن هبیره بر من غضب کرد و قسم یاد کرد که مرا خواهد کشت. از ترس به مدینه گریختم و به امام صادق (علیه السلام) پناهنده شدم. وقتی او را از قضایا با خبر کردم، به من فرمود: برگرد و سلام مرا به مولایت برسان و به او بگو: فلانی غلامت، رفید را پناه داده است. مبادا که از ناحیه تو آسیبی به وی برسد. گفتم: فدایت شوم! این مرد، شامی و خبیث است، برای شما احترامی قائل نیست تا به دلگرمی سلام و پیام شما نزد او برگردم. فرمود: برگرد و همان طور که گفتم عمل کن. من نیز برگشتم. در بین راه به عربی برخورد کردم. همین که مرا دید، گفت: کجا می‌روی؟ در چهره تو می‌بینم که کشته خواهی

۱ - آصف بن برخیا که بهره کمی از «علم‌الکتاب» داشت، توانست در یک چشم بر هم زدن تخت بلقیس را با تمام تشکیلات و تجهیزات از راه دور نزد حضرت سلیمان (علیه السلام) حاضر کند: «قال الَّذي عنده علم من الكتاب أنا، أتیک به قبل أن یرتد إلیک طرفک» (سوره نمل، آیه ۴۰). از اینجا می‌توان حدس زد امیرالمؤمنین و ائمه اطهار (علیهم السلام) که علم به تمام کتاب در نزد آنهاست: «مَنْ عنده علم الكتاب» (سوره رعد، آیه ۴۳) از چه قدرتی برخوردارند.

شد. آن‌گاه به من گفت: دستت را دراز کن. وقتی دستم را دراز کردم، گفت: این، دست يك مقتول است. سپس گفت: پایت را دراز کن. تا پایم را دید، گفت: این، پای يك مقتول است. پس از آن گفت: بدنت را برهنه کن، وقتی بدنم را برهنه کردم، گفت: این، بدن يك مقتول است. سرانجام گفت: زبانت را ببینم. وقتی زبانت را دید، گفت: برو که مشکلی برای تو نمی‌بینم؛ زیرا زبانت را حامل پیامی می‌بینم که اگر بر کوه‌های استوار عرضه شود مطیع تو خواهد شد. سپس حرکت کردم تا به خانه ابن هبیره رسیدم. اجازه ورود گرفتم و وارد شدم. وقتی چشمش به من افتاد، گفت: «خائن با پای خودش به قتلگاه آمد». آن‌گاه فریاد زد: غلام! نطع^۱ و شمشیر را حاضر کن. سپس مرا امر کرد تا روی آن بنشینم. وقتی نشستم، کتف و سرم را بست و جلاد با شمشیر بر بالینم ایستاد تا گردنم را بزند. گفتم: امیر! تو با قدرت خود بر من دست پیدا نکردی، بلکه من با پای خودم به سوی تو آمدم. حال که چنین است، بگذار پیامی را به تو برسانم، آن‌گاه هر تصمیم که خواستی، بگیر. گفت: پیامت چیست؟ گفتم: فقط به تو می‌گویم: به اطرافیان، دستور داد خارج شوید. وقتی خارج شدند، گفتم: جعفر بن محمد الصادق به تو سلام رساند و گفت: غلام تو، رفید در پناه من است مبادا آسیبی از ناحیه تو به وی برسد. با تعجب گفت: آیا واقعاً این، پیام جعفر بن محمد

۱ - نَطْع و نِطْع، سفره یا پوست چرمینی است که اعدامی را روی آن قرار می‌دادند تا خون او سایر قسمت‌ها را آلوده نکند.

است؟ آیا واقعاً او به من سلام رساند؟ قسم یاد کردم که راست می‌گویم. دوباره و سه باره تکرار کرد من نیز قسم را تکرار کردم. کتف مرا باز کرد و سپس گفت: دلم آرام نمی‌گیرد مگر این که با من همان کنی که من با تو کردم. گفتم: دستم برای انجام چنین کاری دراز نمی‌شود و دلم بدان رضایت نمی‌دهد. گفت: به خدا سوگند! چاره‌ای جز این نیست. ناچار کتف و سرش را بستم و... آن‌گاه آزادش کردم. وقتی برخاست مهر خودش را به من داد و گفت: اختیار امور من به دست تو است هر طور که خواستی اداره کن!؛ عن رفید مولي یزید بن عمرو بن هبيرة قال: سخط علیّ ابن هبيرة وحلف علیّ لیقتلنی فهربتُ منه وعذتُ بأبی عبدالله علیه السلام فأعلمته خبری، فقال لی: «انصرف واقراه منی السلام وقل له: إننی قد آجرتُ علیک مولاک رفیداً فلا تهجه بسوءٍ فقلت له: جعلتُ فداک شامی خبیث الرأی فقال علیه السلام: اذهب إلیه كما أقول لك»، فأقبلتُ فلما كنتُ فی بعض البوادی استقبلنی أعرابی، فقال: این تذهب؟ إننی أری وجهه مقتول، ثمّ قال لی: أخرج یدک، ففعلتُ فقال: ید مقتول، ثمّ قال لی: أبرز رجلك فأبرزتُ رجلی، فقال: رجل مقتول، ثمّ قال لی: أبرز جسدك ففعلتُ، فقال: جسد مقتول، ثمّ قال لی: أخرج لسانك، ففعلتُ، فقال لی: إمض، فلا بأس علیک فإنّ فی لسانك رسالة لو أتیت بها الجبال الرّوآسی لانقادتُ لك، قال: فجئتُ حتّی وقفتُ علی باب ابن هبیره فاستأذنتُ، فلما دخلتُ علیه قال: «أتتك بخائنٍ رجلاه» یا غلام! النطع والسيف، ثمّ أمربی فکتفت

رأسي وقام عليّ السيّاف ليضرب عنقي فقلت: أيّها الأمير! لم تظفر بي عنوةً وإنّما جئتُك من ذات نفسي وههنا أمرٌ أذكره لك ثمّ أنت وشأنك، فقال: قل، فقلت: أخلني فأمر من حضّر فخرجوا فقلت له: جعفر بن محمد يقرؤك السلام و يقول لك: «قد آجرتُ عليك مولاك رفيداً فلا تهجه بسوءٍ». فقال: الله لقد قال لك جعفر [بن محمّد] هذه المقالة وأقراني السلام؟! فحلفتُ له فردّها عليّ ثلاثاً ثمّ حلّ أكتافي، ثمّ قال: لايقنعني منك حتّي تفعل لي ما فعلتُ بك، قلتُ: ما تنطلق يدي بذلك ولاطيب به نفسي، فقال: والله ما يقنعني إلاّ ذاك، ففعلت به كما فعل بي وأطلقتّه فناولني خاتمه وقال: أموري في يديك فدبّر فيها ما شئت!

با چنین قدرتی که آن حضرت داشت و می‌توانست دشمن خودش را اینگونه متحول کند، اما چون مأمور به صبر و پیشبرد امور به روال طبیعی بود در مقابل آن همه آزار و اذیت‌های خلفای عباسی صبر و تحمل از خود نشان می‌داد. اگر می‌خواست و از جانب خدای سبحان مأمور می‌بود می‌توانست با دشمنان خودش نیز چنین کند، چنان که سایر امامان معصوم (علیهم‌السلام) نیز چنین قدرتی داشتند.

حلم و وقت‌شناسی

معنای حلم و بردباری این نیست که انسان در مقابل ناگواری‌ها هیچ‌گونه اقدام و قیام نکند، بلکه معنایش این است که انسان عجولانه، نسنجیده و نابخردانه کاری نکند وگرنه کسی که در مقابل ناملایمات هیچ اقدامی نمی‌کند بهره‌ای از قوه غضبیّه نبرده است. چنین انسانی از اعتدال در خلقت برخوردار نیست.

کسی که از اعتدال قوای انسانی برخوردار است همراه صبر، تحمل و پرهیز از اقدامات عجولانه، به موقع اقدام لازم هم می‌کند و به بیان دیگر: انسان معتدل انسانی «وقتشناس» است و هر اقدام مناسب را در وقت خودش می‌کند.

نمونه‌های این تحمل و وقتشناسی در زندگی هر یک از امامان معصوم (علیهم‌السلام) به وفور مشاهده می‌شود. آن پایه‌های محکم علم و مناره‌های بلند حکمت، اصل هر فضیلت و سرچشمه هر منقبت هستند، نه تنها مشتاقان علم صائب و طالبان رشادت و سلحشوری باید به سراغ آنان بروند و درس شجاعت و از خود گذشتگی را از آنان بیاموزند، بلکه هر کسی که می‌خواهد از سرچشمه صاف و زلال مناقب و فضایل بنوشد باید زانوی تلمذ و شاگردی در مکتب کسانی به زمین بزند که علی (علیه‌السلام) سرسلسله این قافله و معلم ثانی^۱ آن مکتب است و گرنه آبشخورهای بین راه، ملوث به انواع آلودگی‌ها و آفت‌هاست؛ زیرا نه تنها درخت تنومند علم ریشه در بیت رفیع آنان دارد^۲، بلکه شاخه‌های فضایل و کمالاتی، همانند شجاعت و شهامت آن شجره‌های طوباست که بر عالم امکان سایه افکنده است. بالاتر این که اساس و ریشه هر خیر و خوبی آنها هستند: «إِنَّ ذَكَرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوْلَهُ وَأَصْلُهُ وَفِرْعُهُ وَمَعْدَنُهُ وَمَأْوَاهُ وَمَنْتَاهُ»^۳.

در بیانات امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) آمده است:
به خدا سوگند! اگر تمام عرب به جنگ و مبارزه با من برخیزند
[و]

۱ - در کتب عقلی از ارسطو و فارابی به عنوان معلم اول و معلم ثانی یاد می‌شود اما در لسان بزرگان اهل معرفت از رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به عنوان معلم اول و معلم ثانی نام برده می‌شود.

۲ - امام باقر (علیه‌السلام) فرمود: «شَرِّقًا وَغَرْبًا لَنْ تَجِدَا عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ»؛ به مشرق یا مغرب عالم بروید علم صحیحی جز آنچه که از نزد ما اهل بیت خارج می‌شود پیدا نمی‌کنید (بحار، ج ۲، ص ۹۲).

۳ - مفاتیح الجنان، زیارت جامعه.

برای نبرد با من صف بکشند و من تنهایی تنها در مقابلشان قرار گیرم [هرگز] از ستیز خسته نخواهم شد و [پشت به آنها نخواهم کرد (فرار نمی‌کنم) ؛ «والله لو تظاهرت العرب علي قتالی لما ولیت»^۱ .

نیز فرمود:

هرگز از جنگ فرار نکردم و کسی با من مبارزه نکرد، مگر آن که زمین را از خون او سیراب کردم؛ ... فَإِنِّي لَمْ أَفِرَّ مِنَ الرَّحْفِ قَطُّ وَلَمْ يَبَارِزَنِي أَحَدٌ إِلَّا سَقَيْتُ الْأَرْضَ مِنْ دَمِهِ^۲ .

آن نه من باشم که روز جنگ بینی پشت من **** آن منم گر در

میان خاک و خون بینی سري^۳

این ادعاها و آن افتخارات علی (علیه السلام) در جنگ‌های صدر اسلام، مرحوم ابن مسکویه را وادار کرد که در بیان بلند خود از آن حضرت به عنوان «حقیقة الشجاعة» یاد کند؛ زیرا او کسی نیست که به داشتن شجاعت ببالد، بلکه شجاعت به خود می‌بالد که وصف انسانی همچون علی (علیه السلام) قرار گرفته است.

تذکر: افراد عادی به اوصاف می‌بالند ولی اوصاف به گوهر ذات افراد متعالی افتخار می‌کنند؛ چون اوصاف عَرَضِي چه در جانب مثبت و مطلوب مانند عفت، شجاعت و عدالت و چه در جانب منفي و منفور مانند حقد، خوف و ظلم از امور مهمل و عدمی نیستند که وجودی فرضی و اعتباری محض داشته باشند، بلکه از امور وجودی و معناداری هستند که وجودی حقیقی و واقعی دارند و برای بقا باید بر گوهرهای ذاتی تکیه کنند. به همین جهت (وجود حقیقی و واقعی داشتن) است

۱ - بحار، ج ۲۱، ص ۲۶.

۲ - نور الثقلین، ج ۲، ص ۱۳۹، ذیل آیه ۱۶ سورة انفال.

۳ - گلستان، ص ۱۵، باب اول، حکایت ۳.

۴ - تهذیب الأخلاق فی التربية، ص ۸۹.

که محدوده خاصی دارند، نه این که یله و رها باشند، به هر جایی پر بکشند و بر هر ذاتی تکیه کنند. اگر گفته می‌شود: علی (علیه السلام) «ترس» را ترسانده بود و «خوف» از نزدیک شدن به بارگاه قدس علوی (علیه السلام) خوف داشت، جهتش همین است. مطالعه در زندگی این حقیقه الشجاعه سلحشور دو شیوه مختلف را در کردار او نشان می‌دهد: در يك برهه طولانی استخوان در گلو، خار در چشم و ریسمان به گردن صبر کرد: «صبرْتُ وفي العين قذی وفي الحلق شجي»^۱ و در برهه دیگر در نهروان، از کشته‌های حرورایبان خوارج پشته‌ها ساخت و شتر حماقت و جهالت ناکثان کینه‌توز را در بصره بی‌بصیرتی، پی‌کرد و در صفین بر نیرنگ و کفرپیشگی قاسطان شام شوم اموی، ذوالفقار دو دم کوبید. به صورت طبیعی این سؤال برای يك متبّع پیش می‌آید که: چرا آن حضرت در دو جریان، دو شیوه عمل کرد؟ چرا صحنه نبرد را منحصر در بصره و نهروان و صفین کرد؟ و چرا در مقابل بقیه مخالفان که جرعه‌های تلخ‌تر از حنظل در کام او ریختند جبهه دیگری نگشود؟

خود آن حضرت هنگام تشریح اوضاع سیاسی، اجتماعی زمان خود و تبیین سیاست‌بازی سیاسی‌کاران عصر خویش، این‌گونه پاسخ می‌دهد: از آشنایی مردم با اسلام، زمان چندانی نگذشته بود. از این رو نه خاندان ما را می‌شناختند و نه مزایا و ملاک‌های برتری دینی را می‌دانستند. در این جو غبارآلود و آشفته سقیفه‌ای بی‌پایه سایه شوم گستراند و در زیر آن سایه، حق مسلم من، که محور سنگ آسیای خلافت بودم، غصب شد^۲. با احتجاج، استیضاح، قهر کردن و مهرورزیدن اتمام حجت کردم ولی چون بسیاری از افراد به حقیقت امر پی‌نبردند و اقدامات من

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۳ «ششقیه».

۲ - «وإنه لیعلم أنّ محلی منها محل القطب من الرحا» (نهج البلاغه، خطبه ۳ «ششقیه»).

مؤثر واقع نشد^۱. به طور طبیعی باید برای احقاق حق خود دست به قبضه شمشیر می‌بردم و اقدام نظامی می‌کردم، لیکن اقدام نظامی را مصلحت نمی‌دانستم؛ چون غیر از اهل‌بیت من و عده کمی از اصحاب و یارانم، کسی مرا یاری نمی‌کرد و اگر قیام می‌کردم اینها نیز کشته می‌شدند و خونشان هدر می‌رفت. از این جهت ضنّت و بخل ورزیده، خار در چشم و استخوان در گلو یک ربع قرن صبر کردم تا اینها کشته نشوند و بساط دین و دین‌داری برچیده نشود: فنظرت فإذا لیس لی معین إلاّ أهل بیته، فضننّت بهم عن الموت، وأغضیت علی القذی، وشربت علی الشجاء، وصبرت علی أخذ الکظم وعلی أمر من طعم العلقم^۲.

اما وقتی به حکومت رسید و زمینه جنگیدن با جبهه باطل را فراهم دید، نه در مقابل ناکثان و میثاق‌شکنان صبر کرد و نه در مقابل مارقان و از دین خارج‌شدگان و نه در مقابل قاسطان و اعوجاج‌پیشگان، بلکه در مقابل هر گروه جبهه دفاعی مناسب گشود. این، نمونه‌ای از وقت‌شناسی و تحمل علی (علیه السلام) است که اصل آن در سیره رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) وجود داشت و مشابه آن در زندگی فرزندان او نیز فراوان است.

امام حسن (علیه السلام) با اعتماد بر بیعتی که با او شده بود به دفاع مسلحانه اقدام کرد اما وقتی که بسیاری از اصحاب بی‌وفا دست از یاری او کشیدند و آن سردار بی‌سپاه احساس کرد با ریخته شدن خون او و اصحاب اندک وی اسلام احیا نمی‌شود، از روی ناچاری به سوزش تحمیلی، و نه سازش تن داد.

امام حسین (علیه السلام) نیز مدت ۲۰ سال، که معاویه بر مرکب حکومت سوار بود،

۱ - البته عوامل دیگری، از جمله استبداد هیأت حاکمه نیز بی‌تأثیر نبوده است.
۲ - نهج البلاغه، خطبه ۲۶. در کتاب الغارات، ص ۱۹۹ این خطبه به صورت مفصل آمده است. این خطبه مضامین مشترکی با خطبه شقشقیه دارد.

صبر کرد و نسبت به شهادت اصحابش خودداری ورزید، اما وقتی که جوان خام و خمّاری، همانند یزید روی کار آمد و آن حضرت احساس کرد که اگر قیام کند می‌تواند با خون خود زمینه سقوط نظام ستم پیشه اموی را فراهم سازد و در کالبَد اسلام جان تازه‌ای بدمد، سخاوت‌مندانه به میدان آمد و هر چه داشت از نوزاد ۶ ماهه تا پیرمرد ۹۰ ساله به کربلا آورد تا آنان را عَلم هدایت برای عالم کند.^۱

بجز از علی که آرد پسری ابوالعجائب *** که عَلم کند به عالم شهدای کربلا را؟^۲

به همین ترتیب، نمونه‌های این تحمل و وقت شناسی همراه با صبر و بردباری را در زندگی سایر ائمه (علیهم‌السلام) نیز مشاهده می‌کنیم و می‌بینیم خدای سبحان علم و قدرت بی‌پایان را در اختیار کسانی قرار می‌دهد که از نهایت حلم و بردباری برخوردار باشند و گرنه اگر بخواهند با استفاده بی‌حساب از علم و قدرت خویش مخالفان خود را سرکوب کنند و همواره پیروز میدان نبرد باشند، به هرگونه مواهب طبیعی دست یابند و...، نظام تکلیف از هم می‌گسلد.

۱ - آن پیر مراد و یار سفر کرده، امام رضوان مقام (قدس‌سره) که این روزها سی و دومین سالگرد قیام و ششمین سال حضور او در محفل ملکوتیان است شاگرد فهیم این مکتب و جرعه‌نوش آن زمزم بی‌کران و کوثر جوشان بود که عصر سیاه رضا خانی، انقلاب منحوس محمدرضا خانی، نهضت ملی نفت و قیام فداییان اسلام را درک کرد، لیکن تا زمانی که در مقام مرجعیت و افتا قرار نگرفت جام صبر سر می‌کشید؛ چون اگر قیام می‌کرد همانند فداییان اسلام به عنوان «سیدی مبارز» کشته می‌شد و خون او نظام بی‌داد را واژگون نمی‌کرد، هر چند که خودش در نزد خدا مأجور بود. اما در آغاز دهه چهل، که در حوزه علمیّه قم پایگاه فقاقت و تدریس پیدا کرد، مرجعیت به سراغ او آمد و فتوایش پشتوانه اجرا یافت، بر اسلام‌شکنی‌های پهلوی خروشید و با سینه سپر کرده، مقابل دستگاه جبار حاکم غزید و فرمود: سنّ من به سنّ پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، یعنی ۶۳ سال رسیده است. لذا سینه خود را برای گلوله‌های شما آماده کرده‌ام اما تسلیم زورگویی‌های شما نخواهم شد و بدین ترتیب انقلابی را برپا کرد که شعله‌اش شجره خبیثه نظام دو هزار و پانصد ساله ستم‌شاهی را به کام خود کشید و نور آن، جمهوری مبارک اسلامی را در کشور امام زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه) برپا کرد.

۲ - دیوان شهریار.

و أصول الكرم؛ و اي ریشه‌هاي كرامت.

«اصول» جمع اصل، به معنای پایه و اساس هر چیز است، خواه در جمادات باشد یا نباتات یا حیوانات، یا...^۱. اصل هر چیزی موجب قوام و ثبات آن چیز است. چنان که دیوار بدون اصل و پایه که به آن «پی» می‌گویند مقاومتی نخواهد داشت. درخت بدون اصل و پایه، یعنی ریشه، نه تنها توان ایستادگی و مقاومت در برابر باد و طوفان ندارد، بلکه وسیله تغذیه و بهره‌برداري از مواد موجود در زمین را نیز نخواهد داشت. از سوی دیگر اصل و پایه هر چیزی باید متناسب با همان چیز باشد. لذا بر هر اصل و بنیانی نمی‌توان هر بنایی نهاد. مثلاً نمی‌توان برپایه سست دیوار عادی، برج آسمان خراش ساخت، چنان که ریشه یک بوته نمی‌تواند درخت تنومندی را سر پا نگه دارد و ریشه درخت باریک و ضعیف، تحمل نگه داری درخت چنار را ندارد. کرم: کرامت شیء، نفیس و عزیز شدن آن است.^۲ راغب می‌گوید: هر چیزی که در مجموعه و نوع خود شرافت پیدا کند متصف به کرم می‌شود^۳، لیکن برخی

۱ - هو ما یبني علیه شیء سوا کان فی الجمادات أو فی النباتات أو فی الحيوان أو فی المعقولات أو فی العلوم... (التحقیق، «أصل»).

۲ - کرم الشیء کرمًا: نفیس و عزّ (المصباح المنیر، «کرم»).

۳ - کل شیء شرف فی بابه فإنّه یوصف بالکرم (مفردات، «کرم»).

گفته اند: اکثر استعمالات «شرافت» در برتريها و امتيازات مادي است. از اين رو خدای سبحان بدان متصف نمي‌شود^۱ و در معنای کرم آورده اند: کرامت در مقابل هوان و حقارت مي‌آيد^۲. در قرآن کریم نیز اين دو لفظ مقابل يكديگر استعمال شده است: **(من يُهِن الله فما له من مُكْرَمٍ)**^۳، **(فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلِيَهُ... فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمُنْ * ... فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانُنْ)**^۴. پس هر چيزي به هر اندازه از هوان و حقارت مبرّا باشد، به همان مقدار کرامت داشته، مورد تقدير و ستايش است.

سفره داران کرامت

سرّ اين که در جمله مزبور، ائمه (عليهم السلام) اصول و ريشه‌هاي کرامت معرفي شده‌اند، اين است که تمام خيرات و برکات موجود در نظام هستي، اعم از برکات مادي و معنوي، به وساطت آن ذوات مقدس افاضه مي‌شود: «بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتَمُ وَبِكُمْ يُنْزَلُ الْغَيْثُ وَبِكُمْ يُمَسَّكَ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَيَّ الْأَرْضُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...»^۵، «إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوْلَاهُ وَأَصْلَهُ وَفَرْعَهُ وَمَعْدِنَهُ وَمَأْوَاهُ وَمُنْتَهَاهُ»^۶. علت اين که ملائکه به کرامت رسيدند و بندگان مکرم خدا شدند: **(بل عباد مکرمون * لايسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون)**^۷، آن است که افتخار شاگردی ائمه اطهار (عليهم السلام) را دارند همان‌طور که

۱ - أما الشرافة فأكثر استعماله في علو و امتياز مادي و علي هذا لا يقال: إنَّ الله تعالي شريف (التحقيق، «كرم»).

۲ - هو ما يقابل الهوان: ... (ر. ك: التحقيق، «كرم»).

۳ - کسی که خدا حقيرش کند، اکرام کننده‌اي ندارد (سوره حج، آیه ۱۸).

۴ - سوره فجر، آیات ۱۶ - ۱۵.

۵ - خداوند [آفرينش نظام را] با شما آغاز کرد و با شما ختم مي‌کند، به وسيله شما باران نازل مي‌کند و به وسيله شما آسمان را نگه‌مي‌دارد که بر زمين نيفتد مگر به اذن او (زيارت جامعه).

۶ - اگر خيري ذکر شود، شما اول، اصل، فرع، معدن، جايگاه و منتهاي آن هستيد (همان).

۷ - بلکه آنان بندگان مکرم خدا هستند که در گفتار، بر او سبقت نمي‌گیرند و به امر او عمل مي‌کنند (سوره انبياء، آیات ۲۷ - ۲۶).

ماسوي الله از جمله انبياي الهي شاگرد آنها هستند:
 عن عليّ عليه السلام في بعض خطبه: «إِنَّا آلَ مُحَمَّدٍ كُنَّا أَنْوَاراً حَوْلَ الْعَرْشِ فَأَمَرْنَا اللَّهَ بِالتَّسْبِيحِ فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا، ثُمَّ هَبَطْنَا إِلَى الْأَرْضِ فَأَمَرْنَا اللَّهَ بِالتَّسْبِيحِ فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَتِ أَهْلُ الْأَرْضِ بِتَسْبِيحِنَا فَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمَسْبُوحُونَ»^۱؛ ما آل محمد، انواري در اطراف عرش بوديم. خداوند ما را امر به تسبيح كرد، ما تسبيح گفتيم و ملائكه با تسبيح ما تسبيح گفتند [از ما آموختند] سپس به زمين آمديم [در آنجا نيز] خداوند ما را امر به تسبيح كرد، ما تسبيح گفتيم و اهل زمين به تسبيح ما تسبيح گفتند [از ما آموختند]، پس صافون و تسبيح‌گويان^۲ ما هستيم. بدین ترتيب مجموعه عالم امکان بر سر سفره كرامت ائمه (عليهم السلام) نشسته است.

اشارات

۱ - معنای كَرَم

استاد گرامي مرحوم علامه طباطبائي رضوان الله تعالى عليه كراراً در جلسه درس مي‌فرمود: «كرامت» معادل دقيق فارسي ندارد و براي بيان آن از چند لفظ بايد استفاده كرد. آن گاه مي‌فرمودند: اگر انسان به مقامي برسد كه در برابر خدا عبوديت محض پيدا كند و حاضر نباشد در مقابل غير خدا سر بر زمين بسايد مي‌توان گفت: به مقام «كرامت» رسیده است.

۱ - بحار، ج ۲۴، ص ۸۸.

۲ - صافون به معنای «به صف ايستادگان» است. هر يك از اين دو صفت درباره ملائكه به كار رفته است.

کلام ایشان را اینگونه می‌توان تبیین کرد: انسان هر چه به عبودیت محض نزدیکتر شود، به همان مقدار از هوان و حقارت رهایی پیدا می‌کند و به کرامت می‌رسد. اگر به حدّ نهایی عبودیت خدا رسید، کاملاً از هوان و حقارت می‌رهد و این، همان کرامت مطلق است و اگر بهره‌ای از عبودیت خدا نداشته باشد، حقیر مطلق است و حظّی از کرامت نمی‌برد.

تذکر: منظور از کرامت مطلق همان اطلاق به لحاظ درجه وجودی انسان است و گرنه کرامت مطلق حقیقی، مخصوص خدای سبحان است.

قرآن کریم کرامت را صفت برای امور متعددی قرار داده است:

(رسول کریم)^۱ . (لقرءان کریم)^۲ ، (زرّوع و مقام کریم)^۳ ، (زوج کریم)^۴ ، (رزق کریم)^۵ ، (اجر کریم)^۶ ، (کتاب کریم)^۷ ، (ملک کریم)^۸ ، (قولا کریم)^۹ ، (مدخلا کریم)^{۱۰} و

خلاصه هیچ موجودی به اندازه خدای سبحان از هوان و حقارت مبرا نیست. از این جهت نه تنها متصف به «کریم» می‌شود: (فان ربي

غني کریم)^{۱۱} ، (ما غرك

۱ - سورة تكوير، آية ۱۹؛ سورة الحاقه، آية ۴۰.

۲ - سورة واقعه، آية ۷۷.

۳ - سورة دخان، آية ۲۶.

۴ - سورة لقمان، آية ۱۰.

۵ - سورة سبأ، آية ۴.

۶ - سورة يس، آية ۱۱.

۷ - سورة نمل، آية ۲۹.

۸ - سورة يوسف، آية ۳۱.

۹ - سورة اسراء، آية ۲۳.

۱۰ - سورة نساء، آية ۳۱.

۱۱ - به درستی که پروردگارم بی‌نیازی کریم است (سورة نمل، آية ۴۰).

بربک الکریم)^۱ بلکه به «اکرم» نیز متّصف می‌گردد: **(إقرأ وربک الأکرم)**^۲.

۲ - مکارم اخلاق

بنابر آنچه گفته شد، کرامت صفت هر چیز نیکویی است که مورد پسند و ستایش باشد. لذا به همهٔ خصلتها و صفات پسندیده و نیکو «مکارم اخلاق» گفته می‌شود و اختصاص به بخشش، عطا و سخاوت ندارد: «بعثت لأتمم مکارم الأخلاق»^۳ و چون رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) دارای اخلاق بزرگ است: **(إِنَّكَ لَعَلِي خُلُقٍ عَظِيمٍ)**^۴ و ذوات نورانی اهل بیت عصمت (عليهم السلام) با نبی مکرم نور واحدند، پس دودهٔ طاها و یاسین، که صاحبان خُلُق عظیم هستند «اصول مکارم» به شمار می‌آیند.

شایان گفتن است: همان‌گونه که برائت از حقارت و پستی مراتب دارد، کرامت نیز دارای مراتبی است و هر موجودی به اندازهٔ برائت خود از هوان و حقارت، کریم خواهد بود.

* * *

۱ - چه چیزی تو را نسبت به پروردگار کریمت مغرور کرده است؟ (سورهٔ انفطار، آیهٔ ۶).

۲ - بخوان و پروردگارت کریم‌ترین است (سورهٔ علق، آیهٔ ۳).

۳ - برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق را تمام کنم (بحار، ج ۶۷، ص ۳۷۲).

۴ - به راستی تو بر خصلتهای بزرگی هستی (سورهٔ قلم، آیهٔ ۴).

و قادة الأمم؛ و اي رهبران امّتها.

«قادة» جمع قائد اسم فاعل قَادَ يَقُود (باب قال يقول) از ریشه قُود است. خليل بن احمد «قُود» را نقيض «سُوق» دانسته، مي‌گويد: قيادت آن است که انسان از جلو برود و مَرَكَب را پشت سر خود بکشد (جلوداري)، اما سوق آن است که انسان، مرکب را جلو بيندازد و آن را از پشت براند. طنابي که با آن حيوان يا چيز ديگر را پشتسر مي‌کشند، «قِيَاد» مي‌گويند.^۱ پس هر دو واژه «قُود» و «سُوق» به معنای رهبري، راهنمائي و به مقصد رساندن مي‌آيد، ليکن يکي از جلو رفتن و ديگري از پشتسر راندن است، اما «هدايت» به معنای مطلق راه نشان دادن است، خواه هدايت کننده همراهي عملي نيز داشته باشد يا بخواهد مسير را با نشاني و نقشه بفهماند و در همراهي عملي با هدايت شونده، خواه قيادت بکند يا سوق بدهد.^۲

«أمم» جمع امّت از ریشه أمّ به معنای قصد مخصوص است. بنا بر اين، امّت به معنای جمعي است که مشخصاً مورد قصد و توجه قرار گيرند، خواه مجموعه اي از

۱ - القود نقيض السوق، يقود الدابة من امامها (ويسوقها من خلفها). والقِيَاد: الحبل الذي تقود به دابةً أو شيئاً (العين، «قود»).

۲ - ر.ك: ص ۲۱۸.

افراد باشند، یا قطعاتی از زمان، فکر، عقیده و امثال آن^۱. قرآن کریم گاهی امت را در يك نفر استعمال کرده است: **(إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ)**^۲؛ زیرا او به تنهایی کار يك امت را می‌کرد و امتساز بود و هیچ امتی به اندازه آن حضرت برکات وجودی نداشت. از این جهت پدر موحدان عالم: **(مَلَّةٌ أُولَئِكَ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ)**^۳ و سرسلسله جمعی از انبیا قرار گرفت که به انبیاي ابراهیمی اشتهار یافتند. امام صادق (علیه السلام) درباره حضرت عبد المطلب (علیه السلام) می‌فرماید:

يَحْشُرُ عَبْدَ الْمُطَلِّبِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً وَاحِدَةً، عَلَيْهِ سِيَمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ وَهَيْبَةُ الْمُلُوكِ؛ عبد المطلب در روز قیامت به صورت يك امت محشور می‌شود که سیما و علامت انبیا و هیبت پادشاهان از چهره او نمایان است.

مراجعه به تاریخ نشان می‌دهد جد گرامی رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) نیز نقش فوق‌العاده‌ای در تاریخ داشته است. قرآن کریم عنوان «امت» را گاهی نیز درباره غیر انسان‌ها به کار برده، می‌فرماید:

(وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالِكُمْ)^۴؛ هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و هیچ پرنده‌ای که با دو بال

۱ - «أم» هو القصد المخصوص أى القصد مع التوجّه الخاص إليه... فالأمة تدلّ علي ما يقصد محدوداً ويتوجّه إليه مشخّصاً سواءً كان متشكلاً من الأفراد أو من قطعات الزمان أو من العقيدة والفكر أو يكون فرداً مشخّصاً يتوجّه إليه في مقابل ساير الناس (التحقيق، «أم»).

۲ - ابراهيم [به تنهایی] يك امت فروتن در برابر خداوند بود (سورة نحل، آية ۱۲۰).

۳ - [این] آیین پدرتان ابراهيم است. او شما را مسلمان نامید (سورة حج، آية ۷۸).

۴ - اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۷، ح ۲۲ و ۲۳؛ بحار، ج ۱۵، ص ۱۵۷، ح ۸۴ و ۸۵.

۵ - سورة انعام، آية ۳۸.

خویش پرواز می‌کند وجود ندارد، مگر آن که امتهایی همانند شما هستند.

رهبران الهی جامعه

انبیا (علیهم‌السلام) و سایر رهبران الهی، قائد مردم هستند، نه سائق آنها؛ زیرا خودشان از جلو می‌روند و به مردم می‌گویند: شما نیز پشت‌سر ما بیایید، نه این که خودشان بایستند و بگویند راه این است شما بروید و مواظب باشید منحرف نشوید، ما بعداً می‌آییم.

خدای سبحان به پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود: **(قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّكُمْ عَلَيْكُمْ)**^۱. «تعالوا» جمع تعال است، تعال بدین معناست که انسان را به مکان مرتفع دعوت کنند، سپس بر هر دعوتی به هر مکانی مرتفع باشد یا هم سطح اطلاق شده است^۲. هر چند راغب از برخی اهل لغت نقل کرده است که گفته‌اند: اصل «تعال» از علو است و فقط در جایی استعمال می‌شود که دعوت به مکان برتر و بالاتر باشد و به عبارت دیگر: وقتی به کار می‌رود که دعوت کننده در مکان یا مکانت برتر و بالاتری از دعوت شونده قرار داشته باشد^۳.

لیکن امروزه عربها آن را برای دعوت هم سطح نیز به کار می‌برند. در هر صورت استعمال واژه «دعوت» در جایی صحیح است که دعوت کننده حرکتی مادی یا معنوی کرده باشد و دیگران را به سوی خودش فرا بخواند اما کسی که حرکت نکرده و فقط فرمان می‌دهد که به سمت جلو یا بالا بروید، نمی‌گویند دعوت کرده است.

۱ - بگو: بیایید تا تلاوت کنم بر شما چیزی را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است (سوره انعام، آیه ۱۵۱).

۲ - أصله أن يُدعي الإنسان إلى مكانٍ مرتفعٍ ثمَّ جعل للدعاء إلى كلِّ مكانٍ (مفردات، «علا»).

۳ - وقال بعضهم: أصله من العلوّ وهو ارتفاع المنزلة فكأنّه دعا إلى ما فيه رفعةً (همان).

با این تحلیل، در تبیین معنای آیهٔ سورهٔ انعام می‌توان گفت: بعد از آن که رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) مسیر تکاملی را طی کرد و از مردم جلو افتاد، خدای سبحان به او فرمود: به مردم بگو به سوي من بیایید تا آنچه را که رهن تکامل شماست و پروردگار شما آنها را تحریم کرده برای شما تلاوت کنم.... پیام ضمنی آیه این است که پیغمبر الهی قبل از آن که مردم را به احکام خاص دعوت کند خودش به آنها عمل می‌کند و از دیگران جلو می‌افتد، نه این که بگوید: شما این گونه عمل کنید و بروید من بعداً عمل می‌کنم و به شما ملحق می‌شوم.

گسترهٔ رهبری امامان (علیهم السلام)

در این بخش از زیارت، ائمهٔ اطهار (علیهم السلام) به عنوان قائد و رهبر اُمم معرفی شده‌اند. قیادت، عام است و شامل هرگونه رهبری مادی و معنوی می‌شود، چنان که امم نیز عام است و امت‌های گوناگون را در بر می‌گیرد. بنابر این، هر امتی در هر زمان و مکانی از فیضی مادی یا معنوی بهره‌مند شد از برکت وجودی ائمهٔ اطهار (علیهم السلام) است. سرّش آن است که آن پیشوایان نور، مجاری هرگونه فیض تکوینی و تشریحی خدا هستند و به واسطهٔ آنها ارتباط بین عالم امکان و واجب تعالی برقرار می‌شود و چون فیض خدا عام است و اختصاص به امت خاصی ندارد، ممکن نیست فیضی مادی یا معنوی از جانب حق تعالی تنزل پیدا کند و ممکن الوجودی از فیض واجب الوجود بهره‌ای بگیرد و ائمهٔ اطهار (علیهم السلام) واسطهٔ آن نشده باشند.

در این جهت فرقی نیست که آن فیض به عالم فرشتگان برسد یا به عالم انسان‌ها، حیوانات، نباتات یا جمادات. باران که یکی از فیوضات مادی است و همهٔ موجودات از آن بهره می‌گیرند و چه بسا بسیاری از فیوضات معنوی را نیز همراه داشته باشد، به تصریح همین زیارت جامع، از برکت وساطت آنهاست: «بکم... یُنزَل الغیثُ».

مهم‌ترین فیض الهی که نظر اصلی این جمله زیارت به آن است و جزو فیوضات معنوی شمرده می‌شود، فیض هدایت یا پیدا کردن مسیر حرکت الهی است. سهم ائمه اطهار (علیهم السلام) در هدایت جوامع بشری به صراط مستقیم در مرحله وساطت در نزول وحی، تلاش برای ابلاغ و تبیین متن وحی، پیکار برای اجرای آن و سایر مراحل، برای هیچ کس قابل انکار نیست.

همان‌گونه که اشاره شد این فیض رسانی عام است بدین ترتیب نه تنها شیعیان‌شان را هدایت می‌کنند، بلکه چون به تصریح همین زیارت، ائمه (علیهم السلام) مدافعان حمایت‌گر امت‌ها هستند و ناپسندی‌ها و نارواها را از آنها دور می‌کنند: «الذادة الحماة»، امت‌های دیگر را نیز متناسب با حال و استعداد آنان رهبری می‌کنند. از این رو هر کسی از هر امتی و در هر زمان و مکانی که به هدایت رسید از برکت هدایت و راهنمایی‌های آنهاست چنان که هر کسی که گمراه شد دلیلش سرپیچی و نافرمانی از رهنمودهای آن رهبران الهی است:

... فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَابَ اللَّهِ الَّذِي لَا يَأْتِي إِلَّا مِنْهُ وَسَبِيلَهُ الَّذِي مِنْ سَلْكَهُ وَصَلَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَذَلِكَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِهِ وَجَرِيَ لِلْأُمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَرْكَانَ الْأَرْضِ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَعَمَدَ الْإِسْلَامِ وَرَابِطَةَ عَلِيِّ سَبِيلِ هِدَاةٍ لَا يَهْتَدِي هَادٍ إِلَّا بِهُدَاهُمْ وَلَا يَضِلُّ خَارِجٌ مِنَ الْهُدَى إِلَّا بِتَقْصِيرٍ عَنْ حَقِّهِمْ، أَمْنَاءَ اللَّهِ عَلِيٍّ مَا أَهْبَطَ مِنْ عِلْمٍ أَوْ عَذْرٍ أَوْ نَذْرٍ وَالْحِجَّةَ الْبَالِغَةَ عَلِيٍّ مِنْ فِي الْأَرْضِ... ؛ ... رَسُولِ خَدَا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) دَرَوَازَهُ الْهَيْ هِي اَسْتِ كِه اَز غَيْرِ اَن نَمِي‌تَوَانِ وَاَرَدَ شَدَّ وَ رَا ه رُوشَنِي اَسْتِ كِه هِرْكَسِ اَن رَا طِي كِنْدَ بِه خَدَا مِي‌رَسَد. عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

نیز این چنین است و برای یکایک امامان نیز همین‌گونه است. خدا آنان را ارکان زمین قرارداد تا اهلش را مضطرب نگرداند و عمودهای اسلام و نگهبانان راه‌های هدایت گردانید به گونه‌ای که کسی هدایت نمی‌شود جز به هدایت آنها و کسی گمراه نمی‌گردد مگر به کوتاهی کردن از حق آنان. امنای خدایند بر آنچه که نازل می‌شود و حجت بالغه بر کسانی هستند که بر روی زمین زندگی می‌کنند....

از جمله «لایهتدی هادِ إلاً بهداهم...» استفاده می‌شود که هدایت امت‌های پیشین نیز در گرو اطاعت از ائمه اطهار (علیهم السلام) است، لیکن به واسطه اطاعتی که از پیامبران خودشان داشتند. توضیح این که: انبیای گذشته در بهره‌گرفتن از فیض وحی الهی واسطه‌ای داشتند که آن واسطه، نور وجود ائمه (علیهم السلام) بود و اگر نور وجود آنها وساطت نمی‌کرد انبیای سابق از وحی محروم می‌شدند. غواص در بحار انوار ائمه اطهار (علیهم السلام)، علامه مجلسی (رحمه‌الله) در شرح نخستین حدیث اصول کافی می‌گوید:

براساس اخبار و روایات، تمام علوم و حقایق به وساطت ائمه اطهار (علیهم السلام) بر سایر مخلوقات، حتی فرشتگان و پیامبران افاضه می‌شود.

سپس نتیجه‌گیری می‌کند و می‌گوید:

با اخبار مستفیضه ثابت شده است که ائمه اطهار (علیهم السلام) وسیله‌های ارتباط بین خلق و حق تعالی در افاضه هرگونه رحمت، علوم و کمالات به جمیع خلق هستند و هر چه توسط و اذعان به فضل آنان بیشتر باشد، جوشش فیض خدای تعالی بیشتر خواهد بود؛ و قد ثبت فی الأخبار أنّ جمیع العلوم والحقایق فی المعارف بتوسطهم

يفيض علي سائر الخلق حتي الملائكة والأنبياء، والحاصل أنه قد ثبت باخبار المستفيضة أنهم عليهم السلام الوسائل بين الخلق وبين الحق في إفاضة جميع الرّحمات والعلوم والكمالات علي جميع الخلق فكلما يكون التوسّل بهم والإذعان بفضلهم أكثر كان فيضان الكمالات من الله تعالي أكثر...^١.

بدين ترتيب اگرچه امتهای گذشته به صورت ظاهر پیامبران خودشان را اطاعت یا عصیان می‌کردند و بر سبیل هدایت یا ضلالت قرار می‌گرفتند، لیکن در واقع این اطاعت و عصیان یا هدایت و ضلالت به نور پاک چهارده معصوم (علیهم السلام) باز می‌گشت. افزون بر این، شعاع رهبری و زعامت آن ذوات نورانی از عالم بشریت فراتر می‌رود و مجموعه نظام کیهانی با همه موجودات و مخلوقاتش را دربرمی‌گیرد.

نمونه‌هایی از رهبری امامان (علیهم السلام)

یکی از شیعیان امام باقر (علیه السلام) هنگام ورود به خانه آن حضرت، مرتکب خلافي شد. امام باقر (علیه السلام) از داخل منزل فریاد برآورده، فرمودند: «أَدْخُلْ لَا أُمَّ لَكَ». وقتی وارد شد به او فرمود: چرا چنین کردی؟ گفت: می‌خواستم شما را بیازمایم که آیا از پشت در و دیوار هم متوجه می‌شوید یا نه؟ امام باقر (علیه السلام) فرمود:

راست گفتمی، قصد تو امتحان بود، ولی بدان که اگر این در و دیوار بتواند حجاب و مانع چشمان ما باشد پس بین ما و شما فرقی نخواهد بود.

آن‌گاه فرمود:

مبادا دیگر تکرار شود؛ روی عن أبی الصباح الکنانی قال: صرث

یوماً إلی باب أبی جعفر علیه السلام فقرعت الباب فخرجت إلی
 وصیفةً ناهد فضربتُ بیدی علی رأسِ ثدیها فقلتُ لها: قولي لمولاي
 إني بالباب، فصاح من آخر الدار «أدخل لا أمّ لك فدخلتُ وقلتُ: ما
 أردتُ ريباً ولا قصدتُ إلاّ زيادةً فی یقیني، فقال علیه السلام:
 صدقتُ، لئن ظننتم أنّ هذه الجدران تحجب أبصارنا كما تحجب
 أبصاركم إذاً لافرق بیننا وبينکم، فإياک أن تعاود لمثلها»^۱.
 ابوبصیر^۲ میگوید:

در کوفه به زنی قراءت قرآن می‌آموختم، روزی با او مزاحی کردم.
 چون در مدینه بر امام باقر (علیه السلام) وارد شدم، عتابم کرد
 و فرمود: کسی که در خلوت مرتکب خلاف می‌شود خدا نسبت به او
 اعتنائی ندارد، به آن زن چه گفتم؟ (چرا با او مزاح کردی؟) من
 از شرمندگی صورتم را گرفتم و توبه کردم. امام باقر
 (علیه السلام) به من فرمود: تکرار مکن؛ عن أبی بصیر قال: کنت
 أقریء امرأة القرآن بالكوفة فمأزحْتُها بشيءٍ، فلما دخلتُ علی
 أبی جعفر علیه السلام عاتبنی وقال: «من ارتكب الذنب فی الخلاء
 لم یعبأ الله به، أی شيءٍ قلت للمرأة؟ فغطیت وجهی حیاءً وتبتُّ،
 فقال علیه السلام: لاتعد»^۳.

امام کاظم (علیه السلام) در اوج قدرت هارون الرشید، صفوان جمال
 را از کرایه دادن شتر به خلیفه وقت نهی کردند:

۱ - بحار، ج ۴۶، ص ۲۴۸، ح ۴۰.

۲ - در میان اصحاب امام باقر (علیه السلام) چند نفر مشهور به ابو بصیر بودند.

۳ - بحار، ج ۴۶، ص ۲۴۷، ح ۳۵.

صفوان الجمال قال: دخلتُ علي أبي الحسن الأول عليه السلام فقال لي: «يا صفوان! كلَّ شيءٍ منك حسنٌ جميلٌ ما خلا شيئاً واحداً قلتُ: جعلتُ فداك أيّ شيءٍ؟ قال عليه السلام: إكرائك جمالك من هذا الرّجل يعني هارون قلتُ: والله ما أكرئته أشرأً ولا بطراً ولا للصيد ولا للهو ولكن أكرئته لهذا الطريق، يعني طريق مكّة ولا أتولاه بنفسى ولكنّي أبعث معه غلماني، فقال عليه السلام لي: أيقع كراك عليهم؟ قلتُ: نعم، جعلتُ فداك، قال فقال عليه السلام لي: أتحبّ بقاءهم حتّي يخرج كراك؟ قلتُ: نعم، قال عليه السلام: فمن أحبّ بقاءهم فهو منهم ومن كان منهم فهو ورد النار...»؛ صفوان جمال ميگويد:

بر امام كاظم (عليه السلام) وارد شدم به من فرمود: همه چیز تو زیباست، جز يك كار. گفتم: فدایت شوم کدام كارم منظور شماست؟ فرمود: كرایه دادن شترها به هارون. گفتم: به خدا سوگند! برای شرارت، صید و لهو و لعب كرایه ندادم، بلکه برای این راه، یعنی رفتن به مكه كرایه دادم و خودم نیز همراه آنها نمیروم و فقط غلامهاي خود را همراهشان روانه میکنم. فرمود: آیا از كرایه شترهايت چیزی باقي میماند؟ گفتم: بله، قربانت گردم. فرمود: آیا دوست داري تا پرداخت كرایه شترهايت زنده بمانند؟ گفتم: آري. فرمود: هر كس كه راضي به زنده ماندنشان باشد، از آنهاست و كسي كه از جمله آنها باشد داخل آتش میشود...

سرانجام همه شترهایم را فروختم تا از شرّ این کار خلاص شدم. اینگونه مراقبت‌های ویژه از شیعیان که حرکات آنها را کنترل کرده، در زمان مناسب به آنها تذکر می‌دادند نمونه‌هایی از رهبری امامان نسبت به شیعیان است.

چنان که برخورد ملاطفت آمیز و بزرگووارانه‌ای که امام مجتبی (علیه السلام) در مواجهه با آن مرد عنود شامی از خود نشان داد و او را که از دشمنان بدبین و کینه توز آن حضرت و پدرش بود، متوجه اشتباهش کرد^۱ و نیز برخوردهای کریمانه امام حسین (علیه السلام) با حرّ که فرماندهی سپاه دشمن را بر عهده داشت، و موضع نصیحت گرانه‌ای که آن حضرت تا صبح عاشورا در مقابل سپاه پسر ملعون سعد گرفت و نظایر آن که در زندگی همه امامان معصوم (علیهم السلام) وجود دارد، نمونه‌هایی از رهبری آنان نسبت به معاندان است.

همان گونه که برخورد ارشادگرانه امام صادق (علیه السلام) با ابن ابی العوجای ماتریالیست و مادی مسلک، رهبری آن حضرت نسبت به يك ملحد غير موحد است.

قیادت اعمال

آنچه گذشت نمونه‌هایی از قیادت و رهبری اخلاقی، اعتقادی و اجتماعی ائمه (علیهم السلام) بود. بخش دیگر رهبری آن بزرگواران، رهبری و قیادت اعمال و عبادات بندگان خداست. توضیح این که:

اولاً، هر يك از عقاید، اخلاق و اعمال ما براساس تجسم اعمال دارای حقیقت و واقعیت خارجی است، نه اعتبار محض و بدون حقیقت.

ثانیاً، این اعمال و اعتقاد و اخلاق به سوی خدا بالا می‌رود: **(إِلَيْهِ يَضَعُ الْكَلِمَ الطَّيِّبَ وَالْعَمَلَ الصَّالِحَ يَرْفَعُهُ)**^۲؛ اعتقادات پاک به سوی خدا می‌رود و اعمال نیک

۱ - ر.ک: بحار، ج ۴۳، ص ۳۴۴.

۲ - سوره فاطر، آیه ۱۰.

و شایسته، آن را رفعت می‌بخشد. نتیجه این که: خط سیری مشخص وجود دارد که اعمال طیب و صالح از آن خط سیر عبور می‌کند و به خدا نایل می‌گردد. و چون پیمودن هر مسیری احتیاج به قائد و راهنمایی از سنخ راهیان همان راه دارد عملی می‌تواند قائد و راهنمای این راه شود و اعمال سایرین را به مقصد برساند که برترین اعمال و خالصترین آنها باشد و آن، چیزی جز عبادت و اعمال ائمه اطهار (علیهم السلام) نیست.

از این رو خواندن نماز اول وقت، در واقع اقتدا کردن به امام زمان خود است^۱؛ زیرا امام هر زمانی هر جا که باشد اول وقت، نماز می‌خواند در نتیجه کسی که نماز را در اول وقت می‌خواند تبعیت از امام زمان خود کرده است. همین تبعیتها و پیروییها موجب می‌شود که نماز امام هر عصر (علیه السلام) به هنگام صعود و تقرّب به سوی خدا، امامت و قیادت نمازهای دیگر بندگان تحت زعامت و رهبری او را با حفظ مراتب بر عهده بگیرد و آن را به محضر قدس ربوبی واصل کند.

پس نماز امام زمان امام نمازها، زکات او امام زکاتها، حج او امام حجها و خلاصه سنت و سیرت او امام سنتها و سیرت‌های پیروان راستین است.

امیر الحاج

بیان امام صادق (علیه السلام) در این مورد قابل توجه است که می‌فرماید:

یَفْقِدُ النَّاسَ إِمَامَهُمْ، یشهدم الموسم فیراهم ولا یرونه^۲؛ مردم، امام خویش را نمی‌یابند، در حالی که او [هر سال] در مراسم

۱ - البته این «اقتدا» به معنای اقتدای اصطلاحی در باب نماز جماعت نیست، بلکه به این معناست که چنین شخصی پیروی و تبعیت از امام زمان خودش کرده است وگرنه بر اثر اختلاف افق، موقعی که امام (علیه السلام) نماز می‌خواند در سایر مکانها، هنوز وقت نماز داخل نشده یا گذشته است.

۲ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۶.

[حج] حضور دارد و آنان را می‌بینند ولی آنها او را نمی‌بینند.
محمد بن عثمان عمروی، یکی از نواب چهارگانه امام عصر
(عجله‌الله تعالی فرجه) نیز می‌گوید:

والله إنَّ صاحب هذا الأمر يحضر الموسم كلَّ سنةٍ، فيري الناسَ ويعرفهم
ويروونه ولا يعرفونه؛^۱ به خدا سوگند! صاحب الامر (علیه السلام) هر
سال در مراسم حج حضور دارد، مردم را می‌بینند و آنها را
می‌شناسد و مردم هم او را می‌بینند ولی نمی‌شناسند.

تذکر: در بعضی از سال‌ها مراسم حج بر حسب ظاهر بدون حضور
معصوم برگزار شد، مانند حج سال ۶۰ هجری، که بدون حضور امام
حسین (علیه السلام) برگزار شد، سال‌هایی که امام کاظم
(علیه السلام) در زندان بود، سال‌هایی که امام رضا (علیه السلام)
در خراسان حضور داشت، دوران امامت امام حسن عسکری
(علیه السلام) که به علت محاصره حکومتی ظاهراً هیچ حجی بجا
نیامورد و....

در این موارد می‌توان گفت: این ذوات مقدس به صورت غیرعلنی در
مراسم حج شرکت می‌کردند، نظیر شرکت امام سجاد (علیه السلام) در
مراسم دفن امام حسین (علیه السلام) و شرکت امام عصر
(عجله‌الله تعالی فرجه) در مراسم حج. نیز می‌توان گفت: خضرهای راه و
انسان‌های کاملی در مراسم حج حضور پیدا می‌کردند و از طرف آنها
حج می‌گزاردند و امیرالحاج می‌شدند.

بنابراین، آنها قاده الاممی هستند که تمام امت‌ها را با
اعمالشان، در تمام شرایط، به شکل مناسب و به فراخور حال آنان
رهبری می‌کنند، لیکن کسانی از نسیم ربانی این قیادت‌ها بهره‌مند
می‌شوند که خودشان را در مسیر آن رهبری قرار دهند. چنان‌که
هدایت الهی نیز فقط دست کسانی را می‌گیرد که دریچه قلبشان را
به سوی آسمان معنا بگشایند تا شعاع وحی الهی قلب آنان را
حیاتی مجدد ببخشد:

(ذلك الكتاب لا ريب فيه هدي للمتقين)^۱؛ در آن کتاب [که شما از حريم عظمتش دور هستيد] شك راه ندارد و هدايت براي تقوا پيشگان است. تقوا در اين آيه به هر معنا که باشد اين مقدار دلالت ميکند که هدايت قرآن، مطلق نيست بلکه مخصوص کسانی است که گوش خود را فراسوي شنيدن آيات آن باز نگه دارند. بخش ديگر از رهبري ائمه (عليهم السلام) رهبري سياسي است که شرح آن در توضيح جمله «ساسة العباد» خواهد آمد. چنانکه رهبري فکري و اعتقادي آنها در ابعاد مختلف وحی و تشریح، ضمن فقرات ديگر روشنتر خواهد شد.

اشارات

۱ - معنای سوق

تعبير «سوق» هم درباره جهنمیها آمده است و هم درباره بهشتیان. درباره جهنمیها فرمود:
(و سيق الذين كفروا إلي جهنم زمراً)^۲؛ کسانی که کافر شدند گروه گروه به سوی جهنم سوق داده میشوند.
 درباره بهشتیان نیز میفرماید:
(و سيق الذين اتقوا ربهم إلي الجنة زمراً)^۳؛ تقوا پيشگان گروه

۱ - سورة بقره، آیه ۲.
 ۲ - سورة زمر، آیه ۷۱.
 ۳ - سورة زمر، آیه ۷۳.

گروه به سوی بهشت سوق داده می‌شوند.

لیکن باید توجه داشت که: اولاً، قرآن کریم جهنمی‌ها را همسان حیوانات معرفی می‌کند: **(إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ) ۱**، **(أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ) ۲**. از رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نیز ذیل آیه **(فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا) ۳** روایتی نقل شده که مؤید همین معناست، حضرت فرمود: در قیامت بعضی به صورت خوک، بعضی به صورت بوزینه و... وارد محشر می‌شوند.^۴

ثانیاً، به طور معمول حیوانات را به صورت «هی‌کردن» و سوق دادن از جایی به جای دیگر منتقل می‌کنند.

بنابر این، سوق دادن جهنمی‌ها به صورت هی‌کردن است، یعنی آنها را مانند حیوانات می‌رانند و وارد جهنم می‌کنند. اما درباره بهشتیان می‌فرماید:

(الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُم الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) ۵؛ متقیان، کسانی هستند که ملائکه جان آنان را می‌ستانند در حالی که طیب و طاهرند، به آنها می‌گویند: درودتان باد، در مقابل کارهایی که [در دنیا] انجام داده‌اید وارد بهشت شوید.

از ذیل آیه ۷۳ سوره زمر استفاده می‌شود وقتی که اهل تقوا مقابل بهشت می‌رسند درهای بهشت به رویشان گشوده شده، نگهبانان بهشت به استقبال می‌آیند و به آنها می‌گویند: سلام علیکم، خوش آمدید، وارد شوید و برای همیشه در آن بمانید؛

۱ - سوره فرقان، آیه ۴۴.

۲ - سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۳ - پس گروه گروه می‌آیند (سوره نبأ، آیه ۱۸).

۴ - مجمع البیان، ج ۱۰ - ۹، ص ۶۴۲؛ الدر المنثور، ج ۸، ص ۳۹۳، ذیل آیه.

۵ - سوره نحل، آیه ۳۲.

(حتي إذا جاءوها وفتحت أبوابها وقال لهم خزنتها سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين). از این آیات معلوم می‌شود که افزون بر ملائکه مأمور بهشت، ملائکه برزخ نیز در ابتدای ورود بهشتیان به برزخ که دالان قیامت کبراست برای خوش‌آمدگویی به استقبالشان می‌آیند و آنها را تا ورود به بهشت همراهی می‌کنند. به طور معمول گروه استقبال کننده بعد از ملاقات با تازه واردها و خوش‌آمدگویی، پشت‌سر آنها قرار خواهند گرفت و تا رسیدن به مقصد، آنها را همراهی خواهند کرد. بدین ترتیب آنها از جلو می‌روند و ملائکه از پشت‌سرشان بدرقه می‌کنند تا به بهشت برسند. از این رو تعبیر «سوق» درباره بهشتیان نیز صحیح خواهد بود در عین این که به معنای هی‌کردن نیست.

۲ - ترسیم قیادت امتهای گذشته

اشاره شد که رهبری و قیادت ائمه اطهار (علیهم السلام) مطلق است و همه امتهای در همه اعصار را دربرمی‌گیرد. بنابراین، رهبری آنان نه تنها امتهای زمان خودشان، بلکه امتهای قبل و بعد را نیز شامل می‌شود. اکنون سؤال این است: تصور قیادت امتهای عصر خودشان آسان است چنان‌که تصور قیادت امتهای بعد از خودشان نیز مشکلی ندارد. مشکل، در تصور رهبری امتهای قبل از خود است که چگونه عهده‌دار قیادت و رهبری آنها بودند با توجه به این که در آن زمان هنوز خلق نشده بودند؟

نظیر این سؤال درباره زیارت صدیقه طاهره (علیها السلام) نیز وجود دارد؛ چون ممکن است گفته شود: امتحان قبل از خلقت که در زیارت مخصوص آن حضرت آمده است چگونه قابل تصور است؟ در زیارت آن حضرت آمده است:

السلام عليك يا ممتحنة امْتَحَنكَ الذي خَلَقَكَ قَبْلَ أن يَخْلُقَكَ وَكُنْتَ
لما امْتَحَنَكَ به صابِرَةً...^١ ؛ سلام بر تو اي امتحان داده! امتحان
کرد تو را خالقت قبل از آن که تو را بيافریند و تو در مقابل
امتحان او صابر [و موفق] بودي...^٢

جواب این است: نشئه اي که در آن زندگي مي‌کنيم آخرين مرحله
وجود و أدني مرتبه هستي است، يعني بعد از آن هيچ مرحله اي
وجود ندارد، بلکه عدم است. از این رو بر این نشئه طبيعي،
عنوان دنيا اطلاق مي‌کنند.^٣

قبل از این مرحله، مراحل ديگري وجود دارد که از نظر رتبه
وجودي قوي تر و بالاتر از این مرحله است و ترتيب خلقت در آن
مرحله بر اساس سعه و شدت وجودي است. و چون نظام خلقت در نشئه
سابق غير از نظامي است که در این نشئه وجود دارد، از این رو
اشکالي ندارد که کسي قبل از ديگران خلق شدند چنان‌که در روايت رسول
اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) آمده است:

أول ما خلق الله نوري؛^٤ اولین چيزي که خدا خلق کرد نور من بود،
حتي ديگران به برکت وجود آنها لباس هستي به تن کرده اند.
در روايتي چنين آمده است:

روزي نبي اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) با جمعي نشسته بودند
ناگهان اميرالمؤمنين (عليه السلام)

١ - مفاتيح الجنان، ص ١١٥، زيارت روزهاي هفته، زيارت روز يكشنبه.

٢ - «دنيا» بر وزن «فُعلي» مؤنث أدني، اسم تفضيل و به معنای پست تر است. گاهي نيز
از دنيا به عنوان صف النعال (کفش کن) عالم هستي تعبير مي‌شود.

٣ - يعني کسي که بعداً در نشئه دنيا پدرش مي‌شود وگرنه ابوت و بنوت به معنایي که
در اينجاست در آن نشئه معنایي ندارد.

٤ - بحار، ج ٢٥، ص ٢٢، ح ٣٨.

وارد شد. رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمودند: مرحبا به کسی که چهل هزار سال قبل از پدر خود خلق شد. گفتند: یا رسول الله، آیا ممکن است که پسر قبل از پدر خلق شود؟ فرمود: بله، خدا چهل هزار سال قبل از خلقت آدم من و علی را از یک نور خلق کرد، سپس آن را دو قسم کرد. آنگاه از نور من و علی اشیا را خلق کرد. پس از آن ما را در سمت راست عرش خود قرار داد. پس از آن ما تسبیح خدا کردیم، ملائکه تسبیح کردند، ما تهلیل (لا اله الا الله) گفتیم، ملائکه تهلیل گفتند، ما تکبیر گفتیم، ملائکه تکبیر گفتند. پس هر کسی تسبیح و تکبیر بگوید، از برکت تعلیم علی (علیه السلام) است^۱.

این قبیل روایات، که نمونه‌های فراوانی در جوامع روایی دارد، اشاره به مراحل سابق وجودی است. از این رو قیادت و رهبری آن بزرگواران نسبت به امت‌های گذشته، از آن مراحل که مرحله دنیا در حقیقت سایه و فرع آن مراحل و نشئات است شروع می‌شود. بنابر این تحلیل، سابق قائد لاحق بوده است، نه عکس.

ضمناً از این گونه روایات، قیادت و رهبری آنان نسبت به ملائکه نیز روشن می‌شود. چنان‌که رهبری و قیادت آنها در سایر عوالم هستی (ذریه، ارواح و...) نیز معلوم می‌گردد. و اگر فرشتگان، که موجوداتی برتر و قوی‌تر از افراد عادی هستند، تحت قیادت و رهبری آنها باشند، جن‌ها نیز به طریق اولی تحت قیادت آنها خواهند بود.

تصویر دیگری که از رهبری ائمه (علیهم السلام) نسبت به امم گذشته می‌توان ارائه داد این

است که هر پیامبری شاهد اعمال وقائد امت خویش و رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) شاهد و گواه بر انبیاست: **(فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلِي هُوَ لَاءَ شَهِيداً)**. لذا رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) شاهد با واسطه بر اعمال امت‌های گذشته و قائد غیر مستقیم آنها خواهد بود. پس از ایشان ائمه اطهار (عليهم السلام) که جانشینان او هستند، این شهادت و قیادت را ادامه خواهند داد.

اما امتحان قبل از خلقت که درباره بانوي دو سرا (عليها السلام) آمده بدین معناست که گرامی دخت رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) در آن نشئه، حالتی داشته که اگر آن حالت در این نشئه بروز و ظهور کند به صورت امتحان درمی‌آید. اما آن حالت چیست؟ مطلبی است که فعلاً علمش را باید به اهلش واگذار کرد.

* * *

و أولياء النعم؛ و اي سرپرست‌هاي نعمت‌هاي [الهي].

«اولياء» جمع وليّ از ريشه «وليّ» است. وليّ به معنای واقع شدن چيزي پشت سر چيز ديگر مي‌آيد به گونه‌اي که بيگانه بين آن دو واسطه و فاصله نباشد و نوعي رابطه بين آن دو برقرار باشد. از اين جهت به دو موجود کنار هم و بي‌ارتباط با يكديگر «ولي» گفته نمي‌شود. اعم از اين که رابطه، حسنه باشد يا سيئه (گرچه پيوند سيئي بين دو موجود سوء از نظر خود آنها حسن و زيباست). از اين جهت قرآن کریم، کلمه اولياء را هم در مورد خدای سبحان استعمال کرده و هم در مورد شيطان.

دو شيء محسوس يا معنوي^۱ که در قرب و نزديکي هم قرار مي‌گيرند با يكديگر تفاوت دارند. اين تفاوت، گاهي از لحاظ مرتبه وجودي است، مانند علت و معلول که علت، تقدم وجودي بر معلول دارد و اگر علة العلل، يعني خدای سبحان باشد، افزون بر تقدم وجودي، در اطلاق ذاتي و عدم تناهي وجود نيز با ديگران تفاوت دارد؛ چون وجود او ذاتي و وجود ديگران عرضي است و گاهي از حيث محل است، مثل دو معلول يا دو سبب که کنار هم واقع مي‌شوند. چنان که

۱ - معرفت انسان به امور حسّي زودتر از امور معنوي تحقق مي‌يابد چنان که نیاز او به امور حسّي نيز زودتر خودنمايي مي‌کند. از اين رو وضع ابتدائي اين لفظ همانند ساير الفاظ براي امور حسّي است، ليکن با احساس نيازي که براي امور معنوي مي‌شد، اين لفظ را در قرب و نزديکي معنوي نيز به کار گرفتند.

گاهی از لحاظ اعتبار است، مانند این که دو مطلب را در عالم ذهن و اعتبار کنار هم قرار دهیم و از آن نتیجه‌ای خاص بگیریم^۱.

هم چنین دو چیزی که با هم رابطه دارند گاهی رابطه آنها متوافقه الأطراف است و گاهی متخالفة الأطراف؛ بدین معنا که گاهی يك چیز با دیگری همان رابطه را دارد که آن دیگری با او دارد، همانند اخوت که اگر زید برادر بکر است بکر نیز برادر زید است و گاهی رابطه‌ای که يك طرف با دیگری دارد غیر از رابطه‌ای است که طرف مقابل با او دارد، مثل ابوت و بُنوت که اگر حسن پدر تقی است، تقی پدر حسن نیست، بلکه پسر اوست. اولی را که رابطه طرفینی و تأثیر و تأثر، متقابل است رابطه دوستی و محبت، نصرت و اعانت و امثال آن می‌نامند چنان که دومی که تأثیر و تأثر در آن، يك جانبه است رابطه سرپرستی و رهبری می‌گویند. برخی گفته‌اند: ولایت به کسر واو به معنای رابطه نصرت، ولي ولایت به فتح واو به معنای سرپرستی می‌آید، لیکن برخی گفته‌اند: تفاوتی با هم ندارند و هر دو به معنای سرپرستی می‌آید^۲.

رابطه‌ای که افراد يك جامعه با هم دارند از سنخ قسم اول و رابطه‌ای که خدای سبحان بامخلوقات خود دارد از سنخ قسم دوم است؛ زیرا خدا می‌تواند در مخلوقات خود اثر داشته باشد اما مخلوقات نمی‌توانند در او اثری داشته باشند و جز تأثیر پذیری، کاری نمی‌توانند بکنند. البته خدای سبحان این قسم رابطه ولای سرپرستی را برای پیامبران، ائمه (علیهم السلام) و جانشینان آنها جعل کرده است: **(إِنَّمَا**

۱ - وقوع شیء وراء شیء مع رابطة بينهما... كما أن الشیئین أعم من أن یكونا مختلفین وجوداً أو بلحاظ المحلّ والاعتبار. والرابطة أيضاً أعم من أن تكون حسنة أو سیئة (التحقیق، ج ۱۳ و ۱۴، ص ۲۰۳، «ولی»؛ نیز رك: مفردات، «ولی».)

۲ - الولاية النصرة والولاية تولی الأمر وقیل: الولاية والولاية نحو الدلالة والدلالة وحقیقته تولی الأمر (مفردات، «ولی».)

وليكُم الله ورسوله والذين ءامنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راکعون)^۱. چنانکه مراحل پايينتر و ضعيفتر آن را براي حاکم عادل، پدر و مادر و... جعل کرده است. وظيفه اصلي سرپرست، تدبير و برنامه ريزي است؛ زيرا اگر او تدبير نکند و فرد، جامعه يا شيء زير دست خود را بدون برنامه ريزي رها کند هرج و مرج لازم مي آيد. مثلاً اگر حکومت بدون برنامه ريزي و تدبير باشد بخشي از جامعه از پرخوري به رنج مي افتد و بخشي ديگر از بي بضاعتي و کم خوري با فقر و مرض دست و پنجه نرم مي کند. چنان که ممکن است همان بخش اول نيز گاهي در کمال برخورداري، اسراف و تبذير باشند و گاهي فقر و فلاکت گريبان گيرشان شود. بنابر اين، اوليائي نعم کساني هستند که از برکت آنها نعمت هاي الهي تقدير و اندازه گيري مي شود و با تدبير و برنامه ريزي آنها به موجودات مي رسد.

«نِعْم» و «أَنْعَمُ» جمع نعمت است. اصل ماده «نعم» به معنای خوشگواري در زندگي و نيك حال بودن است، خواه در امور مادي باشد يا در امور معنوي^۲. «نِعْمَة» بر نوع خاصي از تنعم و برخورداري از نيك حالي دلالت مي کند، چنان که «جلسة» بر نوع خاصي از نشستن دلالت مي کند [جلست جلسه الاي مير]^۳، مثلاً تأليف قلوب مؤمنان نسبت به يك ديگر نوع خاصي از عيش گواراست که خدای سبحان با اشاره به آن فرمود: **(واذكروا نعمت الله عليكم إذ كنتم أعداءً فألف بين قلوبكم)**^۴ چنان که

۱ - سرپرست شما فقط خدا و رسول اوست و کساني که ايمان آورده، اقامه نماز مي کنند و در حال رکوع زکات مي پردازند (سوره مائده، آيه ۵۵).

۲ - طيب عيش و حُسن حال... اعم من أن يكون في مادی أو معنوی كما قال تعالی: «وأسبغ عليكم نِعْمه ظاهراً وباطناً» سورة لقمان، آيه ۲۰ (التحقيق، «نعم»).

۳ - والنعمه كالجسمة للنوع وتدلّ علي نوع خاص من التنعم (همان).

۴ - به ياد آوريد نعمت خدا را آن هنگام که دشمن يك ديگر بوديد و بين قلبهاي شما الفت ايجاد کرد (سوره آل عمران، آيه ۱۰۳).

دفع سلطه بیگانه از جامعه اسلامی نیز نوع دیگری از نیکحالی و خوشگواری در زندگی است: **(... اذکروا نعمت الله علیکم إذ هم قومٌ أن یبسطوا إلیکم أیدیهم فکفّ أیدیهم عنکم)**^۱.

فرق دو جمع (أنعم ونعم) این است که آنعم جمع قلت است و غالباً در کمتر از ده تا استعمال می‌شود اما نعم جمع کثرت است و در نعمت‌های فراوان استعمال می‌شود.^۲

قرآن کریم برای آشنایی بیشتر مخاطبان، به قریه‌ای مثال می‌زند که دارای اهالی مؤمن باشد و آن اهالی از برخی نعمت‌های خدا، همانند امنیت بیرونی: **(ءامنة)**، امنیت درونی: **(مطمئنة)** و روزی فراوان: **(یأتیها رزقها رغداً من کلّ مکان)** برخوردار باشند، به این نعمت‌های الهی کفر بورزند: **(فکفرت بأنعم الله)** و در قبال این کفران، به عذاب الهی، یعنی خوف و گرسنگی گرفتار شوند: **(فأذاقها الله لباس الجوع والخوف)**^۳. سپس با برخی توصیه‌ها به مؤمنان از جمله شکر نعمت‌های الهی می‌فرماید: ابراهیم شاکر همین نعمت‌های مادی بود که آنها کفران کردند: **(شاکراً لأنعمه)**. از این جهت او را برگزید و به راه مستقیم هدایت کرد...: **(اجتباؤه وهداه إلی صراط مستقیم...)**^۴.

اما وقتی مجموع جوامع انسانی را مخاطب قرار می‌دهد، می‌فرماید: نه تنها آنچه را در آسمان و زمین است، مسخر شما گردانید: **(سخر لكم ما فی السموات و ما فی الأرض)** بلکه افزون بر نعمت‌های مادی، نعمت‌های معنوی را نیز بر شما ارزانی

۱ - به یاد آورید نعمت خدا را بر شما، آن هنگام که گروهی تلاش می‌کردند تا به شما دست [سلطه] پیدا کنند و [خداوند] دستشان را از شما کوتاه کرد (سوره مائده، آیه ۱۱).

۲ - التحقیق، «نعم».

۳ - سوره نحل، آیه ۱۱۲.

۴ - سوره نحل، آیات ۱۲۳ - ۱۲۱.

داشته است: **(وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً)**^۱. بدین ترتیب واژه «نِعَم» نعمت‌های فراوان الهی را شامل می‌شود ولی اگر «ال» بر سر آن درآید و شاهد عهد ذهنی، ذکری و خارجی وجود نداشته باشد جمیع نعمت‌های الهی (اعم از مادی و معنوی) را شامل خواهد شد و نعمتی باقی نمی‌ماند مگر آن که «النعم» آن را در بر می‌گیرد.^۲

ولی نعمت‌های نظام هستی در تبیین چگونگی ولی نعمت بودن ائمه اطهار (علیهم السلام) به طور خلاصه می‌توان گفت:

همان گونه که اشاره شد نعمت یا مادی است یا معنوی و «النعم» هر دو قسم را شامل می‌شود. فیوضات الهی که همان نعمت‌های مادی و معنوی اوست، توسط ملائکه که مدبرات امر در نظام عالم هستند به بندگان خدا و سایر موجودات می‌رسد. امام، انسان کاملی است که ملائکه تحت فرمان او قرار دارند و برای انجام هر کاری خدمت او شرفیاب می‌شوند: «مَا مِنْ مَلَكٍ يَهْبِطُ إِلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَخَرَّ سَاجِدًا لِلَّهِ يُخَبِّرُ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»^۳. بنابر این، بهره‌مندی از فیوضات مادی و معنوی تحت نظر، اراده و اجازه آنهاست، اگر در موردی یا موجودی اجازه دادند فرشتگان نیز در آن باره نازل می‌شوند و اگر اجازه ندادند یا مصلحت ندانستند، نازل نمی‌شوند. بدین ترتیب این حضرات، ولی نعمتی هستند که گستره خوان نعمت مادی و معنوی آنان نظام هستی را فراگرفته، همگان از فیوضاتشان بهره‌مند می‌شوند.

۱ - سوره لقمان، آیه ۲۰.

۲ - اصطلاحاً می‌گویند: جمع مُحَلِّي به «ال» افاده عموم می‌کند.

۳ - هیچ فرشته‌ای نیست جز این که خدا او را برای کاری که نازل می‌کند ابتدا خدمت امام زمان می‌رسد و آن کار را بر او عرضه می‌کند (بحار، ج ۲۶، ص ۳۵۷).

در جای جای این زیارت شریف وساطت ائمه اطهار (علیهم السلام) در نعمت‌های معنوی مورد تأکید قرار گرفته است، مانند: موضع الرسالة، مختلف الملائكة، مهبط الوحي، خزان العلم، أبواب الإيمان، محال معرفة الله، معادن حكمة الله، حفظة سرّ الله، حملة كتاب الله، أوصياء نبی الله، الدعاة إلى الله، الأدلاء علی مرضات الله، المظهرین لایمر الله ونهیه،

چنان که وساطت در نعمت‌های مادی نیز مورد اشاره این زیارت است: بكم ينزل الغيث، بكم يُمْسك السماء أن تقع علی الأرض إلا بإذنه، بكم ينفّس الهمّ ويكشف الضّر، بكم... أصلح ما كان فسد من دنیانا...^۱.

بنابر این، می‌توان گفت: این جمله از جملاتی است که در خود همین زیارت تشریح و تفسیر شده است.

بیان دیگر: در توقیعات شریف حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) آمده است: «نحن صنائع ربّنا والخلق بعد صنائعنا»^۲. هضم این بیان برای عالمان و اندیشوران چندان صعب نیست، لیکن برای سطوح متوسط مردم در غایت صعوبت است. از این رو تشریح و تبیین آن در حدّی که همگان بفهمند چندان سهل نیست. اما بیانی که امیر عارفان (علیه السلام) دارد، نرم‌تر، روان‌تر و قابل فهم‌تر برای عموم است. آن حضرت در جواب یکی از نامه‌های خود به سردسته تبهکاران اموی، معاویة بن ابی سفیان، ابتدا با اشاره به پاره‌ای از فضایل و کمالات خود و خاندانش به او متذکر شد: «کارپاکان را قیاس از خود مگیر». آن‌گاه فرمود: معاویة! دست از این حرف‌ها بردار که تو در این نامه‌نگاری‌ها همانند کسی هستی که تیرش به خطا رفته باشد. باید از این لجاجت‌ها و شیطنتها دست برداشته، تابع و پیرو ما باشی؛ چون ما ساخته دست

۱ - البته برخی از این نعمت‌ها هم می‌تواند مادی باشد و هم معنوی.

۲ - ما ساخته مستقیم پروردگار و پرورش یافته دست او هستیم و نظام هستی ساخته شده و پرورش یافته دست ماست (بحار، ج ۵۳، ص ۱۷۸).

پروردگار هستیم و مردم برای ما ساخته و پروریده شده اند؛ «فَدَعْ
عَنْكَ مَنْ مَالَتْ بِهِ الرَّمِيَّةُ فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالنَّاسُ بَعْدَ صَنَائِعِ
لَنَا»^۱.

شارح معتزلی در شرح این جمله نهج البلاغه می‌گوید:
این، کلام بزرگی است که بر همه کلمات برتری دارد و معنایش از
جمیع معانی عالی‌تر است. صنیعه پادشاه، کسی یا چیزی است که
پادشاه آن را برمی‌گزیند و قدر و اندازه او را بالا می‌برد و به
او رفعت مقام می‌بخشد. علی (علیه السلام) در این کلام می‌گوید: ما
به هیچ کس از افراد بشر بدهکار نیستیم، بلکه مستقیماً بر سر
سفره الهی نشسته ایم. پس بین ما و خدا واسطه‌ای وجود ندارد اما
مردم دست پرورده ما هستند و ما واسطه بین آنها و خدا هستیم.
آن‌گاه جمله بلند و تنیدی دارد که اگر عالمی شیعی آن را می‌گفت،
متهم به غلو می‌شد. آن جمله این است:

این، مقام بزرگی است که ظاهرش همان است که شنیدی اما باطن
این کلام این است که آنها بنده خدا و مردم بنده آنها هستند.^۲
خلاصه این‌که طبق توقیع شریف حضرت ولی عصر (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه) نظام
هستی، پرورش یافته دست ائمه اطهار (علیهم السلام) است و طبق
بیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) مردم برای ائمه اطهار
(علیهم السلام) پروریده شده‌اند. هر یک از این دو بیان که ملاحظه
شود جایگاه آن ذوات

۱ - نهج البلاغه، نامه ۲۸، بند ۱۱.

۲ - هذا کلام عظیم عال علی الکلام و معناه عال علی المعانی و صنیعة الملک من یصطنعه الملک و یرفع قدره. یقول: لیس لأحد من البشر علينا نعمة بل الله تعالی هو الذی أنعم علينا فلیس بیننا و بینہ واسطه و الناس بأسرهم صنائعنا، فنحن الواسطة بینهم و بین الله تعالی و هذا مقام جلیل ظاهره ما سمعت و باطنه أنهم عبید الله و أن الناس عبید هم (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۳۲، ذیل نامه ۲۸).

نوراني در تنزل فيض الهي روشن خواهد شد؛ چون طبق بيان اول، آنان واسطه فيض الهي هستند و مطابق بيان دوم غايت و هدف تفضلات او شمرده ميشوند. بيان دوم، در روايات ما نمونه هاي فراواني دارد^۱. از اين رو در دعاي عديله^۲ راجع به امام زمان (عليه السلام) آمده است:

ببقائه بقيت الدنيا وبئيمنه رُزق الوري و بوجوده ثبتت الأرض والسماء^۳؛ به بقاي او دنيا باقي است، به برکت او خلق روزي ميخورند و به وجود او آسمان و زمين پابرجاست.

* * *

۱ - البته بيان اول، هم توجيه پذير است وهم شواهد روايي دارد.
۲ - هر چند كه برخي دعاي عديله را از منشآت علماي بزرگ شيعه دانسته اند، ليكن كسي در صحت و اتقان مضامين دعاي مزبور و هماهنگي متن آن با قرآن و سنت خدشه نكرده است.
۳ - مفاتيح الجنان، ص ۱۶۷، دعاي عديله.

و عناصر الأبرار؛ و دعائم الأخيار؛ و اساس و ريشة نيكوکاران و ستون‌هاي [خيمه‌ي] خوبان.

«عناصر» جمع عنصر از ريشة «عصر» و عصر به معنای عصاره‌گیری و خارج کردن شیره چیزی است... غُنْصُرُ بر وزن فُنْعُلُ که گاهی جهت سهولت بر وزن فُنْعَلُ می‌آید به ریشه و نسب هر چیزی می‌گویند.^۱
«ابرار» جمع بَرّ از ريشة «بِرّ» است. بَرّ به معنای نیکوکاری در مقابل غیر می‌آید و در موارد مختلف، جلوه مناسب آن مورد را دارد...^۲ قرآن کریم، ابرار را در مقابل فَجَّارِ به کار برده است: **(إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * وَإِنَّ الْفَجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ)**^۳. فاجر به کسی می‌گویند که با گسیختن پرده تقوا و عدالت، حالت فسق و عدوان را ظاهر می‌کند.^۴ در مقابل، بَرّ به کسی گفته می‌شود که با انجام اعمال صالح و به جا آوردن وظایف خود، حالت تقوا و عدالت را حفظ می‌کند.^۵ اگر چه بَرّ با بَرّ، که به معنای

۱ - عصرُ العنب ونحوه (عَصْرًا): استخرجت ماءه واعتصرته... و (العنصر) الأصل والنسب ووزنه فُنْعُلُ بضم الفاء والعين وقد تفتح العين للتخفيف و (الجمع العنصر) (المصباح المنير، «عصر»).

۲ - حسن العمل في مقابل الغير وهذا المعني يختلف باختلاف الأشخاص والموضوعات والموارد... (التحقيق، «بِرّ»).

۳ - به يقين نيکان در بهشت پر نعمت و فَجَّارِ در دوزخ هستند (سورة انفطار، آيات ۱۳ و ۱۴).

۴ - والفجور هو انشقاق في حالة التقوي والعدالة وظهور الفسق والعدوان (التحقيق، «فجر»).

۵ - فالأبرار في مقابل الفجّار والفاجر من فسق وتمايل عن الصلاح والخير. فالأبرار هم الذين يعملون عملاً صالحاً ويأتون بوظائفهم في مقابل الله المتعال ووالديه وسائر الناس (التحقيق، «بِرّ»).

خشکی است تفاوت دارد ولی از نظر ریشه لغوی بیارتباط با یکدیگر نیستند؛ زیرا بَرّ به معنای بیابان وسیع و بَزّ به معنای وسعت در فضیلت‌های اخلاقی است.^۱

«دعائم» جمع «دِعامَة» به معنای ستون خانه و تکیه گاهی است که مانع سقوط آن شود. از این رو به رئیس قوم دِعامَة القوم می‌گویند؛ چون تکیه گاه آنها و مانع انحراف و سقوطشان می‌شود.^۲ در بیانات امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است: [خداوند متعال] آسمان‌ها را بدون این‌که ستونی داشته باشد حفظ کرده، از سقوط نجات داد؛ فسوی منه سبع سموات... بغیر عمدِ یدعمها.^۳

همچنین در بیانات آن حضرت آمده است: خداوند برای خیر اهلی و برای حق پایه‌ها و ستون‌هایی قرار داده که آن را حفظ می‌کنند؛ ألا وإن الله سبحانه قد جعل للخیر أهلاً وللق دِعام^۴.

«اخیار» جمع خیر است و خیر همان انسان‌های نیکوکار و اهل خیر هستند.

«خیر»، که مقابل شرّ است، به چیزی اطلاق می‌شود که بر اثر رجحان و فضیلتی که در بین افراد متعدد دارد، انتخاب و اختیار می‌شود و طبعاً دارای مراتب نیز خواهد بود.^۵ این که در ادعیه آمده است: «اللهم... وأعطني من الخیر أفضل ممّا أرجو»^۶

۱ - البَرّ خلاف البحر وتصور منه التوسّع فاشتقّ منه الیز، أی: التوسع فی فعل الخیر (مفردات، «بَرّ»).

۲ - الدِعامَة بالكسر ما یستند به الحائط إذا مال یمنعه السقوط ومنه قیل للسید فی قومه هو دِعامَة القوم كما یقال: هو عمادهم (المصباح المنیر، «دعم»).

۳ - نهج البلاغه، خطبة اول، بند ۱۵ و ۱۶.

۴ - همان، خطبة ۲۱۴.

۵ - الخیر، هو ما یقابل الشرّ، ما یختار وینتخب من بین الأفراد ویكون فاضلاً وراجحاً و له مراتب كما أن الشرّ ما یكون مرجوحاً ومفضولاً وله أيضاً مراتب (التحقیق، «خیر»).

۶ - خدایا! عطا کن به من از خیر، بهترین چیزی که امید آن را دارم (بحار، ج ۸۳، ص ۳۴۳).

ناظر به همین مراتب است.

بدین ترتیب واژه‌ی «خیر» معنای عامی دارد و مصادیق فراوانی برای آن می‌توان ذکر کرد^۱، مانند: ایمان و اعمال صالح، امامت و هدایت، شفاعت در دنیا و آخرت، علم، حلم، زهد، تقوا، شجاعت، عبادت و عبودیت، سخاوت، قناعت، عفت و حیا، عفو و اغماض،... و هر امری که دارای رجحان و برتری باشد، خواه به عقیده و اخلاق برگردد یا مربوط به احکام و افعال باشد. در بحث «اشارات» به برخی از مصادیق خیر پرداخته می‌شود.

بنابراین، دعائم الاخیار، یعنی ستون‌های خیمه‌ی خوبان و تکیه‌گاه آنان که مانع انحراف و سقوطشان می‌شود به گونه‌ای که افراد جامعه از برکت وجود آنها در زمره‌ی خوبان و صالحان قرار می‌گیرند و اگر آنها نباشند این خیمه، بی‌ستون مانده، فرو می‌افتد.

سید نورالدین جزایری در فرق میان بَرّ و خیر می‌گوید:
بَرّ، همان خیری است که به دیگران می‌رسد در حالی که فاعل آن، توجه به این خیرسانی و قصد آن را داشته باشد، اما خیر، آن است که منفعتی به دیگری برسد هر چند که از روی سهو و بی‌توجهی باشد^۲.

پس همه‌ی ابرار از اخیار هستند اما همه‌ی اخیار جزو ابرار نیستند، و به اصطلاح، نسبت بین این دو، عموم و خصوص مطلق است. در ابرار، حُسن فعلی و حُسن فاعلی با هم جمع است در حالی که در اخیار حسن فعلی حتماً وجود دارد اما حُسن

۱ - از این رو دستور داده‌اند در دعا پیشنهاد خاصی ندهید بلکه از خدا خیر طلب کنید.

۲ - البرّ هو الخیر الواصل إلی الغیر مع القصد إلی ذلك والخیر یكون خیراً وإن وقع عن سهو (فروق اللغات، ص ۷۱، شماره ۶۷، [الفرق بین] البرّ والخیر). ابو هلال عسکری نیز همین معنا را متذکر شده است. (ر.ک: معجم الفروق اللغویة، ص ۹۵، شماره ۳۸۲، الفرق بین البرّ والخیر).

فاعلي ممکن است وجود داشته باشد و ممکن است وجود نداشته باشد.

بنابر این، ابرار مقامي بالاتر از اخيار دارند؛ لذا در این زیارت آمده است: ائمة اطهار (عليهم السلام) براي اخيار و کسانی که کارهاي خوب انجام مي دهند ولي احتمال انحراف و کثري در آنها وجود دارد، دعامة هستند تا آنها را از انحرافات بازدارند اما براي ابرار و نيکان، که احتمال کچروي درباره آنها منتفي يا بسيار بعيد است، ريشه، اصل و نَسَب به حساب مي آيند.

ائمة (عليهم السلام) ريشه نيکان

عنصر ابرار بودن ائمة اطهار (عليهم السلام) اينگونه قابل تصوير است: ابرار داراي دو بُعد جسمي و روعي هستند. تفاوت آنان با ديگران در بُعد روعي است و در بُعد جسمي فرقي ميان آنها و ديگران نيست؛ چون انسانها با يكديگر فرقي ندارند، جز در برخي خواص ظاهري، مانند رنگ، قد، وزن و... که تأثيري در تقسيم صالحان و طالحان ندارد. روح اينگونه افراد با يك سري صفات نيك و پسندیده عجین شده و در حقيقت، تَكُون روح و شخصيت روعي آنها به اين صفات و خصال نيك است و کاربُرد واژه «ابرار» براي چنين افراي ناشي از همين اتصاف روعي و معنوي است.

ائمة اطهار (عليهم السلام) ريشه هر خير و نيکي و اساس هر خصلت نيك و پسندیده هستند: «إِنَّ ذُكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوْلَاهُ وَأَصْلُهُ وَفِرْعَاهُ وَمَعْدَنَهُ وَمَأْوَاهُ وَمُنْتَهَاهُ»^۱. امام باقر (عليه السلام) در مقام معرفي منشأ علم به ابومريم انصاري فرمود: به سلمة بن كُهَيْل و حَكَم بن عُتَيْبَه که دو تن از بزرگان و فقهاي اهل سنت هستند^۲ بگو: شرق و غرب دنيا را بگرديد، در همه عالم، علم صحيحي نمي يابيد جز آنچه از خاندان ما خارج

۱ - مفاتيح الجنان، زیارت جامعه.

۲ - تحفة الأحاب، ص ۱۱۳ و ۱۹۹، ش ۱۵۸ و ۲۶۵.

می‌شود؛ «شَرَقًا وَغَرْبًا لَنْ تَجِدَا عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»^۱.

در پیغام حضرت باقر العلوم (علیه السلام) به آن دو عالم طغیانگر، علم به عنوان نمونه ذکر شده است وگرنه هر خصلت صحیح و صفت نیکی ریشه در بیت رفیع آنها دارد و عالم بشری، مدیون خصال نیک و صفات کمال آن پیشوایان نور است و اساساً نورانیت و حقیقت امامت چیزی جز صفات نیک و خصال پسندیده انسانی نیست. بنابراین، اگر کسی به خصلت پسندیده‌ای متصف بود و به واسطه این اتصاف در زمره ابرار قرار گرفت، از کوثر جوشان امامت سیراب شده است؛ چون ائمه اطهار (علیهم السلام) ریشه، اصل و نسب ابرار هستند.

ستون اخیار

دعائم الاخیار بودن ائمه (علیهم السلام) را اینگونه می‌توان تعلیل کرد:

هدف خلقت، عبودیت است: **(و ما خلقت الجن والإنس إلا ليعبدون)**^۲؛ جن و انس را خلق نکردم جز برای این که مرا عبادت کنند. اگر انسان بتواند به این هدف برسد مسیر تکاملی خود را یافته و در زمره خوبان و صالحان قرار خواهد گرفت و گرنه گرفتار غوایت و ضلالت شده، طعمه درندگان مسیر سیر و سلوک خواهد شد. خطری که پویندگان این مسیر را تهدید می‌کند یا مربوط به بینش است یا مربوط به منش، یا به شبهه علمی بر می‌گردد یا به شهوت عملی. یعنی ممکن است حل نشدن بعضی مباحث و مسایل معرفتی در باب توحید، معاد، نبوت، قرآن، احکام، حکم، اخلاق و... سبب شود که انسان در مسیر عبودیت قرار نگیرد یا این که معارف دینی برای او مبین و واضح باشد، لیکن شهوت عملی، خواسته‌ها

۱ - بحار، ج ۲، ص ۹۲.

۲ - سوره ذاریات، آیه ۵۶. راجع به عبودیت و هدف خلقت، ذیل «عباد مکرمون...» بحث خواهد شد.

و تمایلات نفسانی رهن او شود و او را از عبودیت و اطاعت بازدارد و گاهی هر دو رذیلت، مانع تحصیل فضیلت می‌شود. ائمه اطهار (علیهم السلام) در هر دو محور، میزان و ملاک سنجش حق و باطل هستند:

محور اول: به نظر شیعه یکی از شرایط اصلی و اساسی امام، افضلیت مطلق و همه جانبه است، یعنی در تمام جهات باید از دیگران برتر باشد و وجود افضل از امام را هرگز روا نمی‌داند. در حالی که اهل سنت، اشکالی در این جهت نمی‌بینند. یکی از شاخصه‌های افضلیت، اعلمیت است. حتی علومی که از انبیای گذشته به ارث رسیده، از برکات وجودی ائمه (علیهم السلام) است؛ زیرا انبیای گذشته در آن نشئه ملکوتی، شاگرد ائمه (علیهم السلام) هستند. از این رو امام باقر (علیه السلام) به آن دو عالم طغیانگر پیام داد: «مطلب صحیح در هر جای عالم که پیدا شود ریشه در خانه ما دارد»^۲.

ائمه (علیهم السلام) نیز علمشان را از رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) به ارث برده‌اند. امام صادق (علیه السلام) فرمود: اگر ما نیز مانند دیگران با رأی و اجتهادمان فتوا می‌دادیم، هلاک می‌شدیم. آنچه ما می‌گوییم اجتهاد نیست، بلکه آثاری از رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) است که ریشه و پایه علم است و ما نسل به نسل آن را ارث می‌بریم و همان گونه که مردم طلا و نقره خود را برای نسل‌های پس از خود ذخیره و حفظ می‌کنند، ما نیز این علوم و معارف را برای نسل‌های بعد ذخیره و حفظ می‌کنیم؛ «إِنَّا لَوْ كُنَّا نَفْتَى النَّاسِ

۱ - زیرا گذشت که قبل از خلقت همه پدیده‌ها، نور نبی اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) و سپس ائمه طاهرين (علیهم السلام) خلق شد و همه چیز در آن نشئه به آنان ایمان آوردند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «أَلَا إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ وَصَدِيقُهُ الْأَوَّلُ صَدَّقْتَهُ وَ آدَمَ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ» (امالی شیخ مفید، مجلس اول، ج ۳)؛ آگاه باشید که من بنده خدا، برادر رسول او و اولین تصدیق کننده آن حضرت هستم، در حالی او را تصدیق کردم که آدم بین روح و جسد قرار داشت.

۲ - بحار، ج ۲، ص ۹۲.

برأينا وهوانا لکننا من الهالکین ولکنها آثارٌ من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أصل علم نتوارثها کابراً عن کابرٍ نکنزها کما یکنز الناس ذهبهم وفضتہم»^۱.

نیز می‌فرماید:

حدیث من حدیث پدرم و حدیث پدرم حدیث جدّم و حدیث جدّم حدیث امام حسین است و او از برادرش امام حسن و امام حسن از پدرش امیر المؤمنین گرفته است و [در نهایت] حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و احادیث رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) چیزی جز کلام خدای سبحان نیست؛ «حدیثی حدیث اَبی و حدیث اَبی حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین و حدیث الحسین حدیث الحسن و حدیث الحسن حدیث امیرالمؤمنین علیهم السلام و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حدیث رسول الله قول الله عزّ وجلّ»^۲.

بنابر این، ائمه اطهار (علیهم السلام) چیزی از خودشان ندارند و حتی علوم آنها اجتهاد و استنباط مصطلح نیست، بلکه علوم الهی است که نسل به نسل از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ارث برده‌اند. لذا می‌توان کلام یکی از آنها را به دیگری نسبت داد. در بعضی از زیارات جامعه آمده است:

«ورثکم کتابه وخصکم بکرائم التنزیل»^۳؛ کتاب خود را برای شما به ارث و انهداد و کرامت‌های قرآن را مخصوص شما گردانید.

۱ - بصائر الدرجات، ص ۳۱۹.

۲ - اصول کافی، ج ۱، ص ۵۳.

۳ - بحار، ج ۹۹، ص ۲۰۷.

در حالی که خود آنان درباره دیگران فرمودند: «وما ورّثك الله من كتابه حرفاً»^۱؛ خدای متعال يك حرف از کتاب خودش را به تو ارث نداد. بدین ترتیب ائمه اطهار (علیهم السلام) مانع اصلی انحراف علمی و عقیدتی نیکان هستند.

محور دوم: در این بخش نیز شیعه عصمت را شرط امام می‌داند. معصوم، کسی است که در تمام مدت عمر از گناه، خطا، سهو و نسیان برکنار باشد. بنابر این، آنها سالکان معصومی هستند که نه تنها با سلوک خود، راه تاریک را روشن و فراز و نشیب‌های مسیر را می‌نمایانند و دیگران در پناه روشنایی انوار تابان آنها راه حرکت خود را باز می‌یابند: «و رضیکم... أدلاء علی صراطه»^۲، بلکه الگوهای عملی و نمونه‌های برتر چگونه بودن و چگونه زیستن هستند: «والمثل الأعلى»^۳.

از سوی دیگر، سالکان این مسیر مراتبی دارند و صاحبان رتبه بالاتر، راهنمای سالکان مراحل پایین‌تر هستند و آنها را در رسیدن به مقصد، کمک و دستگیری می‌کنند. بنابراین، دیگران نیز به سهم خود استوانه خیر و خوبی و ستون خیمه آن هستند اما مرحله نهایی آن، که احتیاج به کمک کسی ندارد و مستقیماً از منبع فیض ربوبی استفاضه می‌کند، مخصوص آن ذوات مقدس است. آنچه گفته شد مربوط به هدایت تشریحی بود. افزون بر این، آنها با هدایت‌های تکوینی خود نیز ستون خیمه نیکان هستند.^۴ بنابراین، ائمه (علیهم السلام) ستون‌ها و عمودهای این خیمه هستند که به برکت وجودشان خیمه نیکان برپا و استوار است.

۱ - بحار، ج ۲، ص ۲۹۳ (خطاب امام صادق علیه السلام به ابوحنیفه).

۲ - خداوند شما را [به عنوان] راهنمایانی بر صراط خودش پسندید (زیارت جامعه).

۳ - همان.

۴ - هدایت تکوینی در فقره‌ای مناسب مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱ - برخی از مصادیق بَرّ

برخی از مصادیق بَرّ که انسان به کمک آن جزو ابرار می‌شود عبارت است از:

ایمان به خدا، ایمان به قیامت، ایمان به فرشتگان، کتب آسمانی و انبیای پیشین، انفاق مالی، برپاداشتن نماز، پرداختن زکات، وفای به عهد، صبر در شدايد و تنگناها و...: **(لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولَّوْا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ)**.

۲ - برخی از مصادیق خیر

برخی از روایات مصادیقی از خیر را مشخص کرده است که به چند نمونه از آن اشاره می‌شود:

۱ - نیکی آن نیست که چهره خود را به سمت مشرق و مغرب بگردانید و لکن بَرّ و نیکی آن است که [کسی] ایمان به خدا، روز قیامت، ملائکه، کتاب و پیامبران بیاورد و مال را با آن که دوست دارد به خویشاوندان، یتیمها، بینوایان، در راه ماندگان، سائلان و [برای آزادی] بردگان بدهد، اقامه نماز کند، زکات بپردازد، هنگامی که وعده دادند به عهد خویش وفا کنند، در سختیها، تنگدستی و جنگ و درگیری شکیبا باشند. آنان کسانی هستند که راست گفتند و آنان همان پرهیزگارانند (سوره بقره، آیه ۱۷۷).

الف) روزه، صدقه، شب زنده داري. قال الباقر عليه السلام: ... «إن شئت أخبرتك بأبواب الخير قلت: نعم جعلت فداك. قال عليه السلام: الصوم جنة والصدقة تذهب بالخطيئة وقيام الرجل في جوف الليل يذكر الله»^۱؛ امام باقر (عليه السلام) فرمود: ... اگر بخواهي دروازه هاي خير را به تو نشان مي دهم. گفتم: فدایت شوم، بله مي خواهم. فرمود: روزه سپر آتش است، صدقه گناه را زایل مي کند و بيداري و عبادت کردن در دل شب، انسان را به ياد خدا مي اندازد.

ب) غسل در فُرات. امام باقر (عليه السلام) از مردی کوفي که بر او وارد شده بود سئوال کرد آیا روزي يك بار در فرات غسل مي کنی؟ گفت: نه. فرمود: هر جمعه چطور؟ گفت: نه. فرمود: در هر ماه يك بار چطور؟ گفت: نه. فرمود: سالي يك بار چطور؟ گفت: نه. فرمود: «إنك لمحروم من الخير»؛ تو از خير محروم هستی^۲.

ج) زیارت امام حسين (عليه السلام). در ادامه روایت قبل امام باقر (عليه السلام) همان سئوالها را از آن مرد کوفي درباره زیارت امام حسين (عليه السلام) کرد و وقتی از او جواب منفي شنید، فرمود: «إنك لمحروم من الخير»^۳.

د) علم، عمل، حلم و عبادت. قال علي عليه السلام: «ليس الخير أن يكثر مالك وولدك ولكن الخير أن يكثر علمك وعملك وأن يعظم حلمك وأن تباهي الناس بعبادة ربك»^۴؛ خير اين نيست که مال و فرزند تو زياد شود، بلکه خير اين است که علم و عملت افزون گردد و حلمت زياد شود و بتواني با عبادت پروردگارت بر مردم مباحات کنی.

۱ - بحار، ج ۶۶، ص ۳۹۲.

۲ - وسائل، ج ۵، ص ۲۵۹، مسلسل ۶۴۸۸. ظاهراً غسل در فُرات از آن جهت مورد توجه و توصيه امام باقر (عليه السلام) قرار گرفته که ياد امام حسين (عليه السلام) را زنده نگه مي دارد.

۳ - همان

۴ - بحار، ج ۶۶، ص ۴۰۹؛ نهج البلاغه، حکمت ۹۴ (با اندکی تفاوت).

ه) صلۀ رَحْم. قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ أَعْجَلَ الْخَيْرِ ثَوَاباً صَلَّةُ الرَّحِمِ»^١؛ خیري که بیش از هر چیز در ثواب آن تعجیل می شود، صلۀ ی ارحام است.

و) تواضع. قال الصادق عليه السلام: «... رأس الخير التواضع»^٢؛ منشأ هر خیری تواضع است.

ز) شکر بر نعمت و صبر بر مصیبت. قال المجتبی علیه السلام: «الخير الذي لا شرف فيه الشكر مع النعمة والصبر على النازلة»^٣؛ خیری که هیچ آمیزه شرّ ندارد دو چیز است: شکر گزارِ هنگام نعمت و صبر و استقامت هنگام مصیبت.

ح) سجده شکر، رحمت، بهشت و کفایت مهمات. در روایتی که از امام صادق (علیه السلام) درباره سجده ی شکر رسیده، رحمت پروردگار، بهشت، کفایت مهمات و... از مصادیق خیر شمرده شده است.

ط) حبّ اهل بیت (علیهم السلام). خیثمه بر امام باقر (علیه السلام) وارد شد. امام به او فرمود: حبّ ما اهل بیت در دل های شیعیان ما القا می شود و محبت ما به آنها الهام می گردد، ما را دوست می دارند و فضایل ما را تحمّل می کنند، در حالی که نه ما را دیده اند و نه کلام ما را شنیده اند. این برکات از آن رو است که خدا به آنان اراده ی خیر کرده است؛ «يا خيثمة إنّ شيعتنا أهل البيت يقذف في قلوبهم الحبّ لنا أهل البيت ويُلهمون حبّنا أهل البيت وإنّ الرجل يُحبّنا ويحتمل ما يأتيه من فضلنا ولم يرنا ولم يسمع كلامنا لما يريد الله به من الخير...»^٤.

١ - بحار، ج ٧١، ص ١٢١.

٢ - همان، ج ٧٢، ص ١٢٣.

٣ - همان، ج ٧٥، ص ١٠٦.

٤ - همان، ج ٨٣، ص ٢٠٥.

٥ - همان، ج ٢٤، ص ١٥١.

ي) زهد. عن الصادق عليه السلام: «جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ وَجُعِلَ مِفْتَاحُهُ الزَّهْدُ فِي الدُّنْيَا»^۱؛ تمام خیر در خانه ای قرار داده شده و کلید آن، زهد در دنیا است. مرحوم علامه مجلسی در شرح این حدیث می گوید: علتش آن است که زهد در دنیا سبب حصول جمیع سعادت‌های علمی و عملی می‌گردد.

ك) عبادت خالصانه، پاداش اعمال، اجابت دعا و انصاف با مردم. امام باقر (علیه السلام) فرمود: خدای متعال به حضرت آدم (علیه السلام) وحی کرد که من خیر را در چهار کلمه برای تو جمع کرده‌ام: یکی از آنها برای من و دیگری برای تو و سومی رابط میان من و تو و چهارمی رابط میان تو و مردم است؛ «أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا آدَمُ إِنِّي أَجْمَعُ لَكَ الْخَيْرَ كُلَّهُ فِي أَرْبَعِ كَلِمَاتٍ: وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ لِي، وَوَاحِدَةٌ لَكَ، وَوَاحِدَةٌ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ، وَوَاحِدَةٌ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ النَّاسِ».

اما آن که مال من است این که: مرا عبادت کنی و چیزی را شریک من قرار ندهی؛ «فَأَمَّا الَّتِي لِي فَتَعْبُدْنِي وَلَا تَشْرِكْ بِي شَيْئاً». آنچه مال توست این که: پاداش اعمال تو را، برآوردن شدیدترین نیازمندی و حاجتت قرار می‌دهم؛ «وَأَمَّا الَّتِي لَكَ فَاجْزِكْ بِعَمَلِكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ».

آن که رابط میان من و توست این که: تو دعا کنی و من اجابت کنم؛ «وَأَمَّا الَّتِي بَيْنِي وَبَيْنَكَ فَفَعَلِيكَ الدَّعَاءُ وَعَلَيَّ الْإِجَابَةُ». و اما آنچه رابط میان تو و مردم است این که: راضی شوی برای مردم آنچه را که برای خودت راضی هستی؛ «وَأَمَّا الَّتِي بَيْنَكَ وَبَيْنَ النَّاسِ فَتَرْضَى لِلنَّاسِ مَا تَرْضَى لِنَفْسِكَ»^۲.

ل) شناخت قدر و اندازه خود. علی (علیه السلام) فرمود: تمام خیر در این است که انسان

۱ - بحار، ج ۷۰، ص ۴۹.

۲ - همان، ج ۷۲، ص ۲۶.

قدر و منزلت خویش را بداند و در جهالت انسان همین بس که منزلت و جایگاه وجودی خود را نشناسد؛ «إِنَّ الْخَيْرَ كُلَّهُ فِيمَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ وَكَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ لَا يَعْرِفَ قَدْرَهُ»^۱. مرحوم ابن میثم (شارح نهج البلاغه) می‌گوید:

منظور آن است که انسان نداند در مقایسه با سایر مخلوقات از چه جایگاهی برخوردار است و برای چه خلق شده است و چه چهارچوب و وظایفی در کتاب الهی و سنت انبیای خدا برایش تعیین شده است.^۲

م) تقوای الهی. امام صادق (علیه السلام) در پاسخ به نامه‌ی مفضل پس از سفارش به تقوا و بعض امور دیگر فرمود: کسی که تقوای الهی پیشه کند به اذن خدا خود را از آتش نجات داده و در دنیا و آخرت به همه خیر رسیده است و کسی که در مقام اندرز امر به تقوا کند، در حقیقت برای موعظه، سنگ تمام گذاشته است. آن‌گاه در مقام دعا گفت: خداوند با رحمت خویش، ما را از متقین قرار دهد؛ «... فَإِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ فَقَدْ أَحْرَزَ نَفْسَهُ مِنَ النَّارِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَصَابَ الْخَيْرَ كُلَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَنْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى فَقَدْ أَبْلَغَ الْمَوْعِظَةَ، جَعَلْنَا اللَّهَ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^۳.

ن) قرار داشتن در دایره رحمت الهی. عبدالعظیم حسنی از امام هادی (علیه السلام) نقل کرده که معنای رجیم بودن شیطان این است که او سنگسار شده با لعن و نفرین است و از مواضع خیر مطرود و محروم گشته است؛ «معنی الرجیم أنه مرجوم باللعن، مطرود من مواضع الخیر»^۴.

۱ - بحار، ج ۲، ص ۱۰۰.

۲ - همان، ص ۱۰۱.

۳ - همان، ج ۲۴، ص ۲۸۶.

۴ - همان، ج ۶۰، ص ۲۴۲.

س) کفالت و تربیت صحیح. مجاهد بن جَبْر، که از بزرگان تفسیر و علم است، می‌گوید: از نعمت‌های خدای متعال به علی بن ابی طالب (علیه السلام) و اراده‌های خیر او به آن حضرت این است که در کودکی آن حضرت، قریش گرفتار قحطی شد و به سبب عائله‌مند بودن ابوطالب [جعفر طیار به کفالت عباس و] علی (علیه السلام) به کفالت رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) درآمد. لذا از کودکی در دامن آن حضرت پرورش یافت.^۱

تذکر: آنچه از مصادیق خیر ذکر شد مربوط به امور معنوی بود. افزون بر این، عنوان «خیر» در امور مادی و مال نیز استعمال شده است:

(إِنْ تَرَكَ خَيْرًا)^۲؛ اگر میت خیری باقی گذاشت، که منظور، مال است. **(وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ)**^۳؛ انسان محبت شدیدی به خیر دارد. مال و حیات و... از مصادیق آن است.

(وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا)^۴؛ اگر خیری به انسان برسد بخل می‌ورزد. مال یکی از مصادیق بارز آن است.

(وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً)^۵؛ شما را با شر و خیر می‌آزماییم. مال‌داری از مصادیق روشن خیر است چنان که فقر از مصادیق روشن شر است.

* * *

۱ - بحار، ج ۱۸، ص ۲۰۸.
 ۲ - سوره بقره، آیه ۱۸۰.
 ۳ - سوره عادیات، آیه ۸.
 ۴ - سوره معارج، آیه ۲۱.
 ۵ - سوره انبیاء، آیه ۳۵.

و ساسة العباد؛ و سیاستمداران بندگان.

«ساسة» جمع سائس، اسم فاعل ساسَ يَسُوسُ از مصدر سياست است (مثل قالة و قائل). سياست در لغت به معنای تدبیر چیزی و به مصلحت آن اقدام کردن می‌آید^۱. این معنای عام شامل تدبیر امور شخصی، تدبیر منزل و تدبیر امور اجتماعی می‌شود، ولی در اینجا به قرینه اضافه ساسة به «العباد» ظاهراً همان تدبیر اجتماع و اداره آن مراد است^۲.

عباد جمع عبد از ریشه «عَبَدَ» است. عبد بودن نهایت تذلی است که انسان در مقابل مولا از خود نشان می‌دهد، در صورتی که این اظهار تذلل همراه با اطاعت باشد. این تذلل گاهی تکوینی است، مانند: **(إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا)**^۳، گاهی با اختیار تشریحی همراه است، مثل: **(قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ)**^۴ و گاهی با جعل و قرار داد بین انسان‌هاست، مانند:

۱ - (ساس) زيد الأمر (یسوسه) (سیاسة): دَبَّره وقام بأمره (المصباح المنير، ص ۲۹۵، «سوس»).

۲ - حکماء، حکمت را به دو دسته نظری و عملی تقسیم کرده، برای هر کدام از این دو نیز اقسامی قائل شده‌اند. اقسام حکمت نظری عبارت است از الهیات، ریاضیات، طبیعیات و منطقیات. چنان‌که تهذیب اخلاق، تدبیر منزل، سیاست مُدُن و جامعه در اقسام حکمت عملی داخل است (رك: رحيق مختوم، شرح حکمت متعالیه، ج ۱، ص ۱۲۳ و ۱۴۱).

۳ - کسی در آسمان‌ها و زمین نیست جز آن که بنده وار به سوی خدا می‌آید (سوره مریم، آیه ۹۳).

۴ - بگو: من مأمور هستم که خدا را عبادت کنم و به او شرک نوزم (سوره رعد، آیه ۳۶).

(الْحَزْرَ بِالْحَزْرِ وَالْعَبْدَ بِالْعَبْدِ)^۱. در این‌گونه موارد نه تشریح است، نه تکوین، بلکه قرارداد اجتماعی محض است. عبادت، عمل و حرکتی است که این تذلل را می‌نمایاند. در مقابل عبادت، استکبار و گردن‌کشی قرار دارد: **(خَزَّوْا سَجْدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ)**^۲، **(لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ)**^۳ و از اباکنندگان عبادت، تعبیر به مستکبر کرده است: **(إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي...)**^۴. بدین ترتیب عبد، کسی است که اعمال و حرکات همراه با اطاعت از مولی، از او سر می‌زند.

نیاز جامعه به حکومت

هدف نهایی از وحی و تشریح الهی، هدایت انسان‌ها و نورانی کردن آنهاست:

(يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)^۵؛ [کتاب مبینی از جانب خداوند عالم نازل شد] تا به وسیله آن هر کسی را که در پی تحصیل رضای او باشد به راه‌های سلامت هدایت کند و به فرمان خود، آنها را از تاریکی‌ها به سوی نور ببرد و به راه راست هدایتشان کند.

سایر مسایلی که گاهی به عنوان اهداف رسالت مطرح می‌شود، نظیر رفع

۱ - آزاد در برابر آزاد و برده در مقابل برده [باید قصاص شود] (سوره بقره، آیه ۱۷۸).

۲ - سجده‌کنان به رو می‌افتند و پروردگارش را با حمد و تسبیح یاد می‌کنند و گردن فرازی نمی‌کنند (سوره سجده، آیه ۱۵).

۳ - از عبادت خدا گردن‌کشی نمی‌کنند (سوره انبیاء، آیه ۱۹).

۴ - کسانی که از عبادت استکبار می‌ورزند... (سوره غافر، آیه ۶۰). ر.ک: التحقیق، ج ۸، ص ۱۴. «عبد».

۵ - سوره مائده، آیه ۱۶.

اختلاف^۱، اقامه قسط^۲ و امثال آن، اهداف متوسط رسالت است که در مسیر آن هدف اصلی و نهایی قرار می‌گیرد.

بنابراین، کار اصلی همه انبیا و ائمه طاهرین (علیهم السلام) که تعقیب‌کننده اهداف رسالت هستند، نورانی کردن بندگان خداست و کتاب آسمانی ابزار و وسیله‌ای است که در راستای همین هدف والا مورد استفاده قرار می‌گیرد:

(کتاب أنزلناه إليك لتخرج الناس من الظلمات إلى النور)^۳؛
کتابی بر تو نازل کردیم تا به وسیله آن مردم را از تاریکی‌ها به نور هدایت کنی.

خداوند درباره موسای کلیم (علیه السلام) نیز فرمود:

(و لقد أرسلنا موسي بآياتنا أن أخرج قومك من الظلمات إلى النور وذكّرهم بأيام الله)^۴؛ موسی را با آیات خود فرستادیم [و به او دستور دادیم] تا امت خود را از تاریکی‌ها به نور و روشنایی هدایت کن و ایام الله را به آنان یاد آور باش.

تذکر به «ایام الله» که در این آیه به آن اشاره شده، از آن جهت جزو وظایف کلیم الهی قرار گرفته که زمینه رسیدن به این هدف مقدس را فراهم کرده، برای نیل به مقصد کمک می‌کند. پس هر چیزی که می‌تواند در پیشبرد این هدف نقش داشته

۱ - «... فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وأنزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه»؛ ... پس خداوند، پیامبران را برانگیخت تا بشارت دهنده و اندازگر [باشند] و با آنان کتاب نازل کرد تا میان مردم در چیزهایی که اختلاف دارند، حکم کند (سوره بقره، آیه ۲۱۳).

۲ - «لقد أرسلنا رسلنا بالبينات وأنزلنا معهم الكتاب والميزان ليقوم الناس بالقسط»؛ پیامبرانمان را با بینات و دلیلهای روشن فرستادیم و با آنان کتاب و میزان سنجش حق و باطل نازل کردیم تا مردم قیام به قسط و عدل کنند (سوره حدید، آیه ۲۵).

۳ - سوره ابراهیم، آیه ۱.

۴ - سوره ابراهیم، آیه ۵.

باشد، در اختیار انبیا (علیهم السلام) قرار می‌گیرد. مانند معجزه، عصمت، طیب مولد، حُسن صوت و صورت، سخاوت، تنظف، صبر و سایر کمالات و همچنین نداشتن نقص عضو و هر چیزی که موجب تنفر و انزجار مردم می‌گردد و...^۱.

تشکیل حکومت و به عهده‌گرفتن اداره امور جامعه از مواردی است که نه تنها در هدایت انسان‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای دارد، بلکه در جهت زنده ماندن احکام و آیات الهی و نجات آنها از انزوا، اندراس، دفن شدن و محبوس گشتن در کتب و کتابخانه از سهم ویژه‌ای برخوردار است. البته مآل و بازگشت احیای احکام و آیات الهی نیز هدایت، حمایت و احیای جامعه بشری است. توضیح این مطلب طی چند نکته بیان می‌شود:

۱ - دین، تنها برخی نصایح و مواعظ محض نیست، بلکه مجموعه حکم و احکامی است که به منظور اداره جامعه در تمام شئون اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... از سوی خدای سبحان وضع شده است. این حکم و احکام اگر اجرا شود می‌تواند سعادت فرد و جامعه را تأمین کند اما اگر در حوزه گفتار متوقف گردد از عهده چنین رسالتی بر نخواهد آمد.

۲ - اختلاف بین انسان‌ها، که به اختلاف در استعدادها و قابلیت‌ها برمی‌گردد، امری طبیعی، بلکه ضروری است. از اینرو نه می‌توان توقع داشت که این اختلافات به وجود نیاید و نه می‌توان آن را از بین برد. راه حل عاقلانه، این است که به این اختلافات فکری و سلیقه‌ای سروسامانی داده شود تا موجب هرج و مرج نگردد.

۳ - تنها مسأله‌گویی، مصلحت‌اندیشی، انذار و تبشیر برای اجرای احکام و حل و فصل اختلافات کفایت نمی‌کند، بلکه همراه انذار و تبشیر، قدرت و توانی نیز

۱ - برای بسیاری از اینها روایاتی در جوامع روایی ما ذکر شده است. افزون بر این که ادله عقلی نیز مؤید آن است.

لازم است تا بتواند در کنار خیر خواهی، مصلحت اندیشی و نصیحت‌گری اقدام عملی کند و گرنه بدون چنین ضمانت اجرا، قوانین شرعی، زندانی کتاب و محاورات علمی و گفتگوی سمینارها و کنفرانس‌ها خواهد شد. در نتیجه شریعت، شریعت کامل نخواهد بود. این ضامن اجرا، چیزی جز تشکیل حکومت و به دست گرفتن حاکمیت نیست.

نتیجه این که: اصل ضرورت تشکیل حکومت برای نجات از هرج و مرج اجتماعی، جای هیچ‌گونه بحث و اختلافی نیست، هر چند که در تعیین شکل حکومت یا تعیین حاکم بحث و گفتگوی فراوانی وجود دارد. هر عقل سالمی این نکته را می‌فهمد که اگر تشکیل حکومت و اجرای قوانین، متولی خاص نداشته باشد و هر کسی که زودتر اقدام کرد و جلو افتاد متولی اجرا باشد نه تنها هرج و مرج از بین نمی‌رود، بلکه اوضاع، نسبت به زمان قبل از نزول احکام نیز وخیم‌تر خواهد شد.^۱ از این رو راه حل صحیح آن است که آورنده حکم، مجری و ناظر بر اجرا نیز باشد و قضا و حکم در صحت و سقم اجرا نیز بر عهده او باشد و دیگران هم تحت زعامت او عمل کنند.

این که گفته می‌شود: بدون تشکیل حکومت و به دست گرفتن نظام اداری جامعه، بسیاری از آیات قرآن کریم، نظیر آیات مربوط به حدود، دیات، قصاص، قضا، جهاد و... قابل اجرا و عمل نیست و فقط ثواب تلاوت آن برای قاری می‌ماند و بس، سرش همین است؛ چون این گونه آیات مانند سایر آیات قرآن کریم همیشه زنده است و اختصاص به عصر خاصی ندارد. از این رو تشکیل حکومت در هر عصری لازم است تا در پناه آن زمینه ادامه حیات و اجرای چنین آیاتی فراهم شود.

۱ - چون بعد از نزول احکام، عده‌ای از معتقدان به شریعت الهی برای حفظ احکام خدا قیام می‌کنند در حالی که اگر احکام الهی نازل نشده باشد چنین انگیزه‌ای نخواهد داشت.

شرط اصلي سياستمدار

قرآن كريم مبین هر چيزي^۱ و هدايتگر به استوارترين راه سعادت است.^۲ از سوي ديگر تبیین اصول سياست و اجراي صحيح آن يکي از عمده‌ترين راه‌هاي هدايت بشري است. از اين رو رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) که مبین قرآن^۳ و مجري احکام آن است، تحت تعليم و تأديب الهي و تأييد و تسديد فرشتگان قرار گرفت و آن‌گاه که مدال افتخار **(إِنَّكَ لَعَلِي خُلُقٍ عَظِيمٍ)**^۴ را بر سينه او زد زمام امور جامعه به وي سپرد تا سياستمدار و گرداننده آن شود. در مقابل، امت مأمور شدند تا با اطاعت از دستورهاي او به مقصد برسند. امام صادق (عليه السلام) فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهٖ فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ، فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ: **(وَإِنَّكَ لَعَلِي خُلُقٍ عَظِيمٍ)** ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لِيَسُوسَ عِبَادَهُ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: **(مَا أَتَيْكُمْ الرَّسُولَ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَيْكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)** وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ مَسْدُوداً مُوَفَّقاً مُؤَيِّداً بِرُوحِ الْقُدْسِ لَا يَزِلُّ وَلَا يَخْطِي فِي شَيْءٍ مِمَّا يَسُوسُ بِهِ الْخَلْقَ فَتَأَدَّبَ بِآدَابِ اللَّهِ؛ خَدَايَ عَزَّ وَجَلَّ يَخْمَبِرُشْ رَأْيَ أَدَبِ كَرْدٍ وَنِيكُو أَدَبِ كَرْدٍ، وَقَتِي كَه تَأَدِّبُ أَوْ رَأْيَ كَمَالِ رَسَانِدٍ، فَرَمُودُ: تَوَ آرَاسْتَه بَه اخلاق عظيم هستي، سپس امر دين و امت را

۱ - «نزلنا عليك الكتاب تبیاناً لكل شيء»؛ ماقرآن را بر تو نازل كرديم كه بيانگر هر چيزي است (سوره نحل، آيه ۸۹). حداقل دلالت آيه، اين است كه «كل شيء» شامل همه نيازهاي هدايتي انسان مي‌شود.

۲ - «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ أَعْيُنِنَا إِنْ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَارْتَابِينَ»؛ به راستي كه اين قرآن به استوارترين راه، هدايت مي‌كند (سوره اسراء، آيه ۹).

۳ - «أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»؛ ما ذكر (قرآن) را بر تو نازل كرديم تا براي مردم تبیین كني آنچه را كه به سوي آنها نازل مي‌شود (سوره نحل، آيه ۴۴).

۴ - سوره قلم، آيه ۴.

به او واگذارند تا بندگان او را سیاست و رهبری کند و به امت نیز فرمود: آنچه را که رسول به شما داد بگیرید و آنچه که شما را از آن نهی کرد بر حذر باشید. آنگاه امام (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) به وسیله روح القدس استوار، موفق و مؤید شده بود. از این رو در سیاست و رهبری امت دچار لغزش و خطا نشد.^۱

سیاستمداران بندگان

جمله «ساسة العباد» درباره ائمه اطهار (علیهم السلام) با دو مقدمه قابل تحلیل است:

۱ - امیرالمؤمنین (علیه السلام) به منزله جان رسول الله (صلي الله عليه و آله و سلم) بوده است: **(وأنفسنا وأنفسكم)**^۲. آنچه را که رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) القا می‌فرمود، آن حضرت بدون کم و کاست دریافت می‌کرد و در حقیقت او نیز تحت تعلیم الهی بود و سکه پر افتخار «خلق عظیم» به نام او نیز زده شد.

۲ - به مقتضای نور واحد بودن ائمه اطهار (علیهم السلام) همه آنها در شرایط عمومی امامت، همانند امیرالمؤمنین (علیه السلام) برخوردار از ودایع رسالت هستند: «فما فوض الله إلي رسوله صلي الله عليه و آله و سلم فقد فوضه إلينا»^۳. به بیان دیگر: آنها نیز به منزله جان رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) بوده، تحت تعلیم و تأدیب الهی و با تأیید و تسدید فرشتگان به مقام

۱ - بحار، ج ۱۷، ص ۴. ضمناً از این روایت معلوم می‌شود «خلق عظیم» تنها خوش اخلاقی در برخوردارهای اجتماعی نیست. بلکه معنای اعم آن، یعنی برخورداري از ملکات علمی، آشنایی با اصول و آیین کشورداری و... نیز مراد است و گرنه مناسب نبود بگوید: ابتدا او را به خلق عظیم رساند و با روح القدس تأیید و تسدید کرد، سپس امور مردم را به او واگذار نمود. این مطلب نیز معلوم می‌شود که «ما ءاتیکم الرسول...» (حشر، اطلاق دارد و شامل هر يك از احکام فردی، اجتماعی، سیاسی و... می‌شود و اختصاص به مورد آیه (فیء) ندارد.

۲ - سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۳ - آنچه را که خدا به رسولش عطا و تفویض کرده، به ما نیز داده است (کافی، ج ۱، ص ۲۶۸، ح ۹).

خلق عظیم رسیده اند و آن مقام پر افتخار به آنان نیز عطا شده است. در نتیجه، آنها نیز سیاستمداران بندگان خدا گردیده اند. تذکر: مقصود از تفویض در این‌گونه احادیث تفویض مصطلح «مقابل جبر» نیست؛ چون آن معنا از اساس، باطل و محال است و در هیچ موردی فرض صحیح نخواهد داشت.

اشارات

۱ - هدف صالحان و طالحان از حکومت

در طول تاریخ، سران شرك و استكبار به قصد استعمار، استعباد، استعمار و استثمار مردم برای تصاحب حکومت و مناصب حکومتی تلاش می‌کردند. در مقابل، انبیا (علیهم السلام) در کنار دعوت به توحید و تبلیغ از احکام و معارف الهی به منظور نجات انسان‌ها از قید بندگی غیر خدا، جهاد و پیکار می‌کردند تا به حکومت دست یابند. حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ عِبَادِهِ إِلَى عِبَادَتِهِ؛ خدایا پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) را برانگیخت تا بندگان را از پرستش بندگان به طاعت خدا و از تعهدات آنها به بندگان به تعهدات الهی و از طاعت آنها به طاعت خدا ببرد.

چنان که آیه معروفه سوره حدید نیز تشکیل حکومت را جزو اهداف همه انبیا (علیهم السلام) می‌داند:

(لقد أرسلنا رسلنا بالبينات وأنزلنا معهم الكتاب والميزان ليقوم الناس بالقسط)^۱؛ به راستی فرستادگانمان را با دلیلهای روشن فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان، یعنی معیار سنجش حق و باطل نازل کردیم تا مردم به عدالت قیام کنند.

تشکیل حکومت و اجرای قسط و عدل هدف متوسط انبیاست، هدف نهایی آنان نورانی کردن انسان‌هاست که در آیه ۹ سوره حدید و آیات ۱ و ۵ سوره ابراهیم و بسیاری از آیات دیگر قرآن کریم به آن اشاره شده است.

کلیم حق (علیه السلام) در راستای تشکیل حکومت، ابتدا برای براندازی نظام سلطه فرعونیان مبارزه می‌کرد. پس از آن برای تشکیل حکومت کریمه الهی براساس وحی آسمانی^۲ به مجاهده پرداخت. از این رو وقتی به دربار فرعونیان می‌رود اولین سخن او به سران ستم کاخ بی‌دادگری این است:

(أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنَّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ)^۳؛ بندگان خدا را به من واگذارید که من فرستاده‌ای امین هستم.

به صورت صغرا و کبرای منطقی استدلال کرد و فرمود: جامعه انسانی امانت خداست، امانت را باید به امین سپرد و من امین خدا هستم، پس امانت الهی را به من بسپارید.

۱ - سوره حدید، آیه ۲۵.

۲ - «رسالت» و «نبوت» همانند امامت، «عهد الهی» است که نه با نبوغ و استعداد به دست می‌آید و نه با تلاش و مجاهده، همان طور که با انتخابات و امثال آن قابل عزل و نصب نیست. چنان که به حضرت ابراهیم (علیه السلام) فرمود: «إني جاعلك للناس إماماً» (سوره بقره، آیه ۱۲۴)؛ من تو را امام مردم قرار دادم و در جواب مشرکان حجاز نیز، که ایمان آوردن را مشروط به نزول وحی بر خودشان کرده بودند فرمود: «لله أعلم حيث يجعل رسالته» (سوره انعام، آیه ۱۲۴)؛ خدا بهتر می‌داند که رسالتش را کجا قرار دهد.

۳ - سوره دخان، آیه ۱۸.

منطق حضرت موسی (علیه السلام) این نبود که چرا معادن مردم محروم و مستضعف بنی اسرائیل را در اختیارشان قرار نمی‌دهید؟ بلکه در همان ابتدا از سپردن امانت الهی به دست امین او سخن گفت، تا بندگان خدا را از قید عبودیت و بندگی غیر خدا برهاند. آن‌گاه همین امانت‌های تأدیه شده و آزاد گشته از طاغوت، به پیروی و تبعیت از امین خدا در مقابل بی‌دادگری‌ها مقاومت کردند که سرانجام فراعنه مبتلا به قهر دریا و طعمه قعر آن گردیدند و بدین صورت با برچیده شدن بساط ظلم و نظام سلطه و واژگون گشتن کاخ استبداد، همه منابع دریایی و صحرایی در اختیار مردم رنج‌دیده بنی اسرائیل قرار گرفت: **(وَأَوْثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا)**^۱.

بنابراین، نقش اصیل سیاستمداران الهی هدایت و نورانی کردن جامعه است، اما قیام به قسط، حفظ آب، خاک، معدن و امثال آن، فرع هدایت انسانی است. اگر انسان در جان خود احساس استقلال از بیگانه کرد و با سر ساییدن به درگاه یگانه هویت خویش را یافت، از همه چیز خود دفاع می‌کند و برای اقامه قسط به مجاهده برمی‌خیزد.

۲ - اصول سیاست اسلام

قبلاً اشاره شد که تشکل اجتماعی و برپا کردن حکومت، لازمه حیات اجتماعی انسان است. اصل تشکیل حکومت و موفقیت در آن به اموری بستگی دارد که تدبیر و مدیریت صحیح و آشنایی بنیان‌گذار آن با رجال سیاسی داخل و خارج و اصول سیاست و قدرت تدبیرشان بر اداره مجموعه تحت فرمان، یکی از اصلی‌ترین

۱ - قومی را که به استضعاف کشیده شده بودند، وارث مشرق‌ها و مغرب‌های زمین گردانیدیم (سوره اعراف، آیه ۱۳۷).

آنهاست تا حدي که مي‌توان گفت: هرج و مرج حاصل از بي‌تدبيري رهبر سياسي، کمتر از هرج و مرج حاصل از نبود اصل حکومت نيست. اصول سياست هر بينشي بر اساس تفکر آن بينش استوار است. بينش توحيدى اصول سياست خود را بر پايه توحيد در همه مراتب آن و پذيرش وحى و نبوت و معاد استوار مي‌کند. از اين رو به محورهاي، مانند تهذيب نفس، تصحيح روابط فردي و اجتماعي، قيام به قسط و عدل، ترجيح غير بر خويشتن، محوريت تقوا در تکریم انسان (نه رنگ، قوم، نژاد، مال و...)، ظالم و منظم نبودن، احسان به همه افراد جامعه (منهاي فتنه‌جویان و فسادانگيزان)، اتحاد، برادري، منع از تفرق و... مي‌انديشد. در مقابل، بينش مادي و غير توحيدى شالوده سياستش را براساس منافع مادي و سود بيشتر بنیان مي‌نهد. به بيان ديگر: بينش اول، براساس **(قد أفلح من تزكى)** حرکت مي‌کند و بينش دوم براساس **(قد أفلح اليوم من استعلي)**^۲ به میدان مي‌آيد.

بدین ترتیب زیربنای سیاست اسلامي را تفکر در این نکته که جهان چگونه پدید آمد و انسان از کجا آمده، در کجاست و به کجا مي‌رود و خلاصه تفکر در حقيقت توحيد تشکيل مي‌دهد. چنین سياستي هرگز نمي‌گويد انسان را هرگونه که ممکن بود يا هرگونه که دلش خواست بايد اداره کرد. روي اين اصل، دمکراسي را در محدوده شرع و چهارچوب حاکميت «الله» مي‌پذيرد، نه مطلق و نامحدود؛ زیرا مردم امانت الهي هستند و حاکم اسلامي اميني الهي است که بايد بعد از تعليم کتاب و حکمت به آنها، مصالح و مفاسدشان را به آنها بشناساند و فقر فکري و مالي را در همين راستا از آنها بزدايد و از حدود و ثغورشان دفاع کند.

۱ - قطعاً پاكان رستگارند (سوره اعلي، آيه ۱۴).

۲ - [اطرافيان فرعون گفتند:] امروز كسي رستگار است كه برتري پيدا كند (سوره طه، آيه ۶۴).

دلیلش این است که به تعبیر هشام بن حکم^۱ امام به منزله قلب امت است که مصالح و مفساد هر عضوی را هم به صورت جداگانه و هم به صورت جمعی می‌شناسد و به آنها می‌شناساند. آشنا بودن امین به امانت تحت اختیار، رابطه مستقیم با موفقیت او در حفظ امانت و نگه‌داری آن دارد. امین جامعه، یعنی حاکم باید امانت تحت اختیار خود، که انسان است را بشناسد تا بتواند در جهت مصالح او اقدام کند. بنابراین، شناخت سیاست اسلامی و آشنایی با اصول آن ارتباط مستقیم با شناخت اسلام، انسان، مبدأ و منتهای او دارد و هر چه شناخت در این قسمت بیشتر باشد، شناخت در آن قسمت نیز بیشتر خواهد بود^۲.

۳ - تجلی توحید در سیاست

ائمه (علیهم السلام) سیاستمدارانی هستند که سیاست آنان نیز مانند سایر کارهایشان بر محور توحید است. لذا برخی از حرکتهای سیاسی و اجتماعی نه با معیارهای سیاستمداران دغل آن روز سازگاری داشت و نه با معیارهای سیاست‌بازان امروز. سالار شهیدان، حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در ابتدای ورود به کربلا پیشنهاد اصحابش مبنی بر جنگیدن با حرّ را نپذیرفت و فرمود:

من [در این پیکار] هرگز آغازگر جنگ نخواهم بود [و قبل از آنان دست به قبضه شمشیر و چله کمان نخواهم بُرد]؛ «صدقته یا زهیر و لکن ما کنت لأبدأهم بالقتال حتی یبدأونی»^۳.

۱ - در مناظره با عمرو بن عبید در مسجد بصره (ر.ک: اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶۹، باب الإضطرار إلی الحجّة، ح ۳).

۲ - تفصیل این بحث را در رساله «العناصر الرئیسیة فی السیاسة» مطالعه فرمایید.

۳ - مقتل الحسین للخوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۴.

با این که اگر آنان جنگ را آغاز می‌کردند بر حسب ظاهر، احتمال پیروزی‌شان زیاد بود. براساس همین بینش است که سیاست، حکمرانی، جنگ، دفاع، صلح و... باید در خدمت هدایت و راهنمایی انسان‌ها قرار گیرد، نه این که وسیله‌ای برای رسیدن به قدرت، تکیه زدن بر سریر حکومت و زعامت یا دستیابی به بیت‌المال و حیف و میل کردن آن باشد. نمونه این سیاست را در موارد زیادی از واقعه کربلا و هم چنین در زندگی سایر ائمه (علیهم‌السلام) خصوصاً در زندگی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) و حکومت پنج‌ساله آن حضرت به وفور می‌توان مشاهده کرد. چنان که نظام الهی ایران اسلامی بعد از پیروزی بر نظام سلطه طاغوت و استقرار نظام عدل به ویژه در دوران هشت ساله دفاع مقدس این گونه عمل کرده است. حکم ارتداد سلمان رشیدی مرتد و فتوا به وجوب قتل او که عکس العمل شدید کشورهای غربی را به دنبال داشت نمونه کوچکی است که آن پیر بُرنادل، یعنی امام رضوان مقام (قدس‌سره) بدان اقدام کرد.

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در نامه‌ای خطاب به معاویه فرمود:
شما کجا و سیاست و تدبیر امور رعیت کجا؟ شما کجا و ولایت پیدا کردن بر سرنوشت امت کجا؟؛ «متی کنتم یا معاویه ساسة الرعية وولاة أمرا الأمة»^۱؟

معلوم می‌شود آنچه که امویان داشتند سفاهت و دغلکاری بود، نه سیاست و رهبری؛ چون آن را در مسیر هدایت، اصلاح و ارشاد جامعه انسانی به کار نمی‌گرفتند.

سیاست و تدبیر امور امت شرایطی دارد که سیاستمدار، بدون برخورداري از آن شرایط نمی‌تواند نقش صحیح الهی خود را ایفا کند، در نتیجه به خشم و قهر الهی

۱ - نهج البلاغه، نامه ۱۰.

گرفتار می‌شود. یکی از آن شرایط، برخورداری از صبر، تحمل و شرح صدر است: «آلة الرئاسة سعة الصدر»^۱.

کلیم حق تعالی، حضرت موسی (علیه السلام) هنگامی که مأموریت ابلاغ پیام الهی به فرعونیان را پیدا کرد در ضمن خواسته‌های خود از خدا شرح صدر طلبید: **(رَبِّ اشرح لي صدري)**^۲. سرّ این تقاضا آن است که حتی اگر پیغمبری از پیامبران الهی در امر تبلیغ و هدایت مردم کم‌صبری کند مورد عتاب خداوند قرار می‌گیرد، مثلاً وقتی که حضرت یونس (علیه السلام) بعد از سی سال تبلیغ تنها دو نفر به او ایمان آوردند، امتش را نفرین کرد. لیکن خدای متعال به او فرمود:

امت خود [را زود نفرین کردی و با آنان] همانند سیاست انبیا و مرسلین رفتار نکردی؛ «ولم تَسْأَلْهُمْ بِسِيَاةِ الْمُرْسَلِينَ»^۳.

با آن که در موارد بسیاری سیره انبیاي سلف را برای رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نقل کرد و به او دستور پیروی از آنها را داد، اما از پیروی سیره یونس (علیه السلام) نهی کرد و فرمود:

[ای رسول ما! برای پیاده شدن احکام پروردگارت] صبر و شکیبایی پیشه کن و همانند همدم و معاشر ماهی (یونس) (علیه السلام) نباش...: **(فاصبر لحکم ربّك ولا تکن کصاحب الحوت)**^۴.

بنابر این، محور اساسی سیاست انبیا و پیام آوران الهی و سالکان خط توحید، هدایت مردم به معالی توحید و قسط و عدل است.

۱ - نهج البلاغه، حکمت ۱۷۶.

۲ - سوره طه، آیه ۲۵.

۳ - بحار، ج ۱۴، ص ۳۹۳. البته آن پیامبر خدا برای خدا بر آنها غضب و نفرین کرد چنان که در ذیل روایت آمده است که گفت: «یا ربّ إنّما غضبتُ علیهم فیک و إنّما دعوتُ علیهم حين عَصَوْک» ولی می‌توانست صبر بیشتری پیشه کند. از این رو خدای سبحان به او فرمود: بنده من، نوح صبرش از تو بیشتر بود؛ «وعبدی نوح کان أصبر منك علی قومه».

۴ - سوره قلم، آیه ۴۸.

شعار شوم «جدایی دین از سیاست» ساخته نیرنگ سیاسیون سیاسی‌کار دغل باز و پرداخته جمود و جهل تسبیح به دستان عافیت‌طلب و روشنفکر نمایان غافل، وابسته یا غیروابسته، است و گر نه هیچ سیاستمدار حکیمی، سیاست را از دین جدا نمی‌داند، بلکه آن دو را کاملاً به هم پیوسته و مرتبط می‌شمرد. سیاسیون هوامدار و هوس پرست در راستای اعمال سلطه سیاسی و حاکمیت فکری و فرهنگی خود برای مقابله با ادیان حقیقی که نسبت به سلطه‌گران حالت پرخاشگری و تهاجم دارند اقدام به دین‌سازی، مذهب‌تراشی و انحراف ادیان راستین الهی با نام قرائت جدید و امثال آن می‌کنند و در این راه همت می‌گمارند و از آن به عنوان زمینه‌ساز حضور فکری و سیاسی سلطه‌گرانه خود استفاده می‌کنند. اسلام آمریکایی و مسیحیت آمریکایی نمونه تحریف ادیان، بهائیت در عالم شیعه و وهابیت در دنیای تسنن، نمونه‌های مذهب‌تراشی است. از يك سو غذاره‌بندان سیاسی‌کار خنجر را از روبرو بسته و مسلح به انواع سلاح‌های سیاسی، فکری، فرهنگی، نظامی، اقتصادی و... در پناه آتش تهیه فراهم آمده از مساعدت، همکاری و هم‌فکری عافیت‌طلبان و روشنفکر نمایان داخلی و با استفاده از غفلت و خواب آلودگی ملتها حمله گسترده، فراگیر و همه‌جانبه خود را برای درهم ریختن بنیادهای دینی و اعتقادی جبهه متدینان و دین‌باوران آغاز کرده، به افساد و اهلاك حرث و نسل پرداخته‌اند. از دیگر سو عده‌ای با اعلام آتشبس

۱ - همان گونه که امام راحل عظیم‌الشأن (قدس‌سره) با قیام و اقدام خود، مسلمانان را از شر اسلام آمریکایی خلاص و با دم روح الهی خود اسلام ناب محمدی (صلي الله عليه و آله و سلم) را احیا و به دنیا معرفی کرد، مسیحیت راستین عیسی بن مریم (علیها السلام) نیز احتیاج به «روح الله» دارد که با دم عیسوی خود دنیای غرب را از فتنه و فساد مسیحیت محرف و منحرف آمریکایی نجات بخشد و مسیحیت ناب عیسوی را به جهانیان شناساند.

يكطرفه سلاح بر زمين نهاده، دستها را بالا گرفتند و عملاً تسليم بيگانه شده اند. از سوي سوم گروهی با تهاجم فرهنگي قدح منحرفانه زيركان و عده اي با دلبستگي به مدح منصرفانه [مبالغه آميز و ناآگاهانه] غافلان، صحنه فرهنگ ناب را رها کرده و ميدان سباق و محاوره و مناظره علمي را ترك گفتند.

اينها نه تنها سلاح هجوم به بيگانه را به دست نگرفته اند، بلکه سلاح دفاع از خود را نيز زمين نهادند. در مقابل، قلم غفلت يا تسبيح تحجر به دست گرفته، لباس رزم را درآورده، لباس عافيت كاذب كه در واقع ثوب مذلت است^۱ به تن کرده اند، آيه **(وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ)**^۲ و امثال آن را فراموش کرده، به اذكار و اوراد شخصي، كه هيچ كس ترس و واهمه اي از آن ندارد، روي آورده اند و برخي نيز با بيان و بنان نشان شعارهاي انحرافي و بيگانه از فرهنگ اسلام را تکرار مي کنند و خلاصه به جاي حل مسئله، صورت مسأله را پاك کرده اند.

هر دو گروه بايد جواب بدهند، عهدنامه مالک اشتر نخعي^۳ كه حقا اصول سياسي اسلام ناب محمدي (صلي الله عليه و آله و سلم) و علوي (عليه السلام) است با نغمه ناموزون جدائي دين از سياست چگونه قابل جمع است؟

چطور مي توان اقدام رسول اكرم (صلي الله عليه و آله و سلم) براي تشكيل حكومت اسلامي در اولين فرصت ممكن پس از هجرت و تلاش اميرالمؤمنين (عليه السلام) براي تصدي امر خلافت پس از رحلت آن حضرت راديد و تصوير صحيحي از اسلام منهاي سياست ارائه داد؟

۱ - «فمن تركه (الجهاد) رغبةً عنه ألبسه الله ثوب الذلّ» (نهج البلاغه، خطبه ۲۷)؛ كسي كه آن را از روي بيميلي ترك كند، خداوند لباس ذلت بر او مي پوشاند.

۲ - هر چه در توان داريد براي مقابله و مبارزه با دشمنان آماده سازيد و نيز اسبهاي ورزيده و هر گونه سلاحي كه بتوانيد به وسيله آن دشمنان خدا و دشمنان خودتان را بترسانيد (سوره انفال، آيه ۶۰). طبعاً آشنائي با سياست و اصول آن يكي از آن وسايل است.

۳ - نهج البلاغه، نامه ۵۳.

چطور می‌توان موضع‌گیری‌های امیرالمؤمنین و امام مجتبی (علیهما السلام) در مقابل معاویه ملعون و موضع‌گیری حسین بن علی (علیهما السلام) در مقابل معاویه و فرزند سگ‌بازش یزید و نیز موضع‌گیری سایر ائمه (علیهم السلام) در مقابل سلاطین و حکام جور را شاهد بود^۱ و شعارجدایی دین از سیاست را همراه با شعار پیروی از آن ذوات مقدس سرداد؟

چگونه می‌توان کلام امام رضا (علیه السلام) را در مسجد جامع مرو، با جدایی دین از سیاست جمع کرد؟ آن حضرت، در حضور جمعیتی انبوه، صفت «علم و آشنایی با سیاست» را از شرایط امام و امامت دانسته و فرمود: امام باید «عالم بالسیاسة، مفروض الطاعة قائم بأمر الله عزوجل، ناصح لعبادالله، حافظ لدین الله» باشد^۲. در حالی که سیاستمداران برای نابودی دین خدا، انحراف آن و خام کردن بندگان خدا هر روز و هر لحظه نقشه‌ای جدید می‌کشند و طرحی نو در می‌اندازند؛ آیا می‌توان بدون دخالت در سیاست و بدون آشنایی با اصول سیاست و حتی سیاسیون^۳، قائم به امر خدا، خیرخواه بندگان او و حافظ دینش بود؟

از این رو مطالعه واقع‌بینانه، عمیق و گسترده در معارف اسلام ما را به این واقعیت روشن و بی‌غبار می‌رساند که «دیانت ما عین سیاست ماست و سیاست ما عین دیانت ما». همان شعاری که «شهید» راه اسلام خواهی و «مدرّس» حریت و آزادی، آن را نصب‌العین خود قرار داده، پیوسته تکرارش می‌کرد.

۱ - بررسی دقیق و واقع‌گرایانه و ملاحظه شرایط زمانی و مکانی نشان می‌دهد که موضع‌گیری هر امامی در عصر خودش معقول‌ترین و پسندیده‌ترین روش ممکن بوده و هر حرکت و موضع‌گیری دیگری غیر از آن ممکن بود ضربه جبران‌ناپذیری به اسلام و تشیع وارد کند. کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) به فاطمه زهرا (علیها السلام) که اگر می‌خواهی صدای اذان باقی بماند باید صبر کنیم (شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۴۷۵، شماره ۷۳۵) نمونه کوچکی از آنهاست.

۲ - اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۲.

۳ - این تعبیر از امام راحل (قدس سره) است که در تعریف اجتهاد و مجتهد به کار برده‌اند (صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۸، تاریخ پیام: ۶۷/۱۲/۳).

و أركان البلاد ؛ و أركان و پایه های سرزمین ها .

أركان جمع ركن از مصدر «ركون» و ركون به معنای میل همراه با سکون است^۱. رُكن بر وزن فُعَل، اسم است برای چیزی که مایه سکون و آرامش باشد^۲.

البلاد جمع بلدة است، مانند كِلاب و كَلْبَة. بلد به قطعه محدودی از زمین گفته میشود، خواه آباد باشد یا موات^۳. از این جهت قرآن کریم به سرزمین مرده ای که گیاه و علفی ندارد، بلد اطلاق کرده است: **(إلي بلد میت)**^۴. بدین ترتیب ترکیب اركان البلاد به معنای پایه های زمین است که مایه آرامش و استقرار آن میشود. از آنجا که «البلاد» جمع محلی به الف و لام است و اشاره به سرزمین خاصی ندارد، دلالت بر عموم میکند و شامل همه قسمت های زمین میشود.

پایه های آرامش زمین

هر مرکبی دارای اجزایی است. برخی از این اجزا نسبت به اجزای دیگر حالت محوری دارد که در حقیقت تکیه گاه بقیه اجزاست، به گونه ای که اگر این اجزای

۱ - هو الميل مع السكون إليه (التحقیق، ج ۴، ص ۲۲۳، «ركن»).

۲ - اسمٌ مما يُرکن إليه (همان).

۳ - قطعةٌ محدودةٌ من الأرض مطلقاً عامرة أو غيرها (التحقیق، ج ۱، ص ۳۱۱ «بلد»).

۴ - سورة فاطر، آیه ۹. وفي التنزيل «إلي بلدٍ میت» أي إلي أرض ليس بها نباتٌ ولا مرعي (المصباح المنیر، ص ۶۰، «بلد»).

محوري وجود داشته باشد، بقيه اجزا مي‌توانند وجود داشته باشند و اگر اين اجزاي محوري موجود نباشند، وجود و عدم بقيه اجزا تفاوتی ندارد. رکن هر چيزی مناسب حال اوست. مثلاً در میان اعضا و جوارح انسان که مرکب حقيقي است، سر، گردن، قلب و... داراي چنین نقش محوري هستند که اگر وجود نداشته باشند، انسان حیات خود را از دست مي‌دهد بر خلاف دست، پا، گوش، چشم، زبان، بيني و امثال آن، که ادامه حیات بدون اين اعضا نیز ممکن است.

اجزاي نماز نیز که مرکب اعتباري است، به دو دسته رکن و غير رکن تقسیم مي‌شود. در فقه گفته‌اند: کم و زياد کردن رکن، مانند نیت، تکبيرة الاحرام و... نماز را باطل مي‌کند، خواه عمدي باشد يا سهوي، در حالی که کم و زياد کردن غير رکن تنها در صورتي که عمدي باشد نماز را باطل مي‌کند. هم چنین در مناسک حج که مانند نماز داراي ترکیب اعتباري است برخي از اعمال، مانند وقوف به عرفات و مشعر جزو ارکان حج شمرده مي‌شود و برخي از مناسک جزو ارکان نیست.

با توجه به آنچه گذشت و با دقت در اين جمله زیارت معلوم مي‌شود که مردم به لحاظ تأثیر وجودي خود در زمین به دو دسته قابل تقسیم هستند:

۱ - برخي جزو ارکان زمین هستند که نقش محوري براي آن دارند و مایه آرامش، سکون و استقرار آن هستند که البته عده این‌گونه افراد بسیار اندک است.

۲ - بعضي چنین نقش محوري ندارند و وجود و عدمشان يكسان است. تعبیر مزبور در برخي روایات این‌گونه تعلیل شده است: «جعلهم الله أركان الأرض أن تميد بأهلها»، يعني خدا ائمه (عليهم السلام) را ارکان زمین قرار داد تا اهلش را به اين طرف و آن طرف نلغزاند؛ زیرا اين لغزش و تحرك موجب مي‌شود که زمین اهلش را فروبرد. بنابر اين، امام معصوم (عليه السلام) مایه آرامش زمین است بدین معنا که اگر او

نباشد، زمین اهلش را میبلعد. شاید یکی از معانی توقیع شریف حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) که میفرماید: من، برای اهل زمین [مایه‌ی] امان و آرامش هستم، چنان که ستاره‌ها امان برای آسمانیان است؛ «إِنِّي لِأَمَانٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ»^۱ همین باشد.

توجیه دومی که برای این جمله زیارت می‌توان ذکر کرد، این است: اولاً، آنچه زمینیان از آن بهره‌مند می‌شوند و به کمک آن به حیات مادی و معنوی خود استمرار می‌بخشند، از خزانه غیب نازل می‌شود. به گونه‌ای که بدون این فیوضات غیبی، زمین رو به انهدام خواهد گذاشت، چنان که نظام هستی نیز بدون این فیوضات منهدم خواهد شد. ثانیاً، ائمه اطهار (علیهم السلام) رابط بین زمین مادی و آسمان معنا هستند و به برکت آنها زمین و نظام هستی از فیوضات غیبی برخوردار است. در حقیقت بقای ظاهری و معنوی نظام هستی از جمله زمین از برکت وجود امام معصوم (علیه السلام) است. بنابر این، آنان ارکانی هستند که زمین به یمن وجود و برکت آنها قابل سکونت و بهره‌برداری برای ساکنان آن است. این مقام، از شؤون ولایت کلیه الهیه آنان است و حضور و غیبت امام (علیه السلام) در این جهت تفاوتی ندارد؛ زیرا از سنخ تکوین و حقیقت است نه تشریح و اعتبار. لذا نه در غدیر و مانند آن نصب می‌شود^۲ و نه در سقیفه و نظیر آن غصب می‌گردد. تذکر: برخی از موجودات، موجب نزول تفضلات و نعمت‌های الهی بوده، مایه دفع بلاها می‌گردند. در روایات آمده است:

۱ - بحار، ج ۵۳، ص ۱۸۱. این تعبیر راجع به همه امامان (علیهم السلام) وارد شده است: «و نحن أمان أهل الأرض كما أن النجوم أمان لأهل السماء» (بحار، ج ۲۳، ص ۶).

۲ - آنچه در صحرائی غدیر اتفاق افتاد، اعلام و ابلاغ نصب الهی به وسیله پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود.

اگر بهایم و چهارپایان چرنده، اطفال شیرخوار و پیران قد خمیده نمی‌بودند، بی‌درنگ باران عذاب الهی بر شما می‌بارید و با ضربات سنگین و سهمگین خود، شما را می‌کوبید و خرد می‌کرد؛ «... فلولا بهائم رثع و صبیه رضع و شیوخ رقع لصب علیکم العذاب صباً تُرضون به رضاً»^۱.

مرحوم علامه مجلسی ذیل این حدیث می‌گوید:

عجز و ذلت انسان بر اثر بدرفتاری بدانجا می‌رسد که پروردگار کریم به برکت چهارپایان و اطفال، آنها را مشمول رحمت فراگیر خود قرار می‌دهد^۲.

به بیان دیگر: انسان‌های تبه‌کار از برکت وجود چهارپایان، اطفال و پیران روزی می‌خورند، لیکن آنچه در این‌گونه موارد وجود دارد ترحم محض یا احترام است، در حالی که ائمه اطهار (علیهم‌السلام) به لحاظ خلافت الهی رابط زمین و آسمان و واسطه در نزول و ریزش رحمت خدا هستند.

قابل توجه این که: اگر مقصود از شیخ راکع، خصوص سالمند مُنحني و خمیده هر چند گنه‌کار بوده باشد، سهم او در دفع عذاب، فقط از جهت ترحم است و اگر منظور از آن، خصوص سالمندی باشد که عمر خود را در طاعت خدا سپری کرده و از وی به عنوان «ذات شیبه فی الاسلام»^۳ یاد می‌شود، تأثیر او در رفع عذاب از سنخ احترام است نه ترحم؛ اما اگر مطلوب جامع بین دو صنف یاد شده باشد سهم هر

۱ - بحار، ج ۷۰، ص ۳۴۴ به نقل از اصول کافی، ج ۲، ص ۲۷۶.

۲ - کافی، همان؛ مرآة العقول، ج ۹، ص ۴۳۰.

۳ - قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «من إجلال الله إجلال ذی الشیبة المسلم» (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۵ و ۱۶۸)؛ از اجلال خدای عزوجل تجلیل از پیرمرد مسلمان است [که ریش خود را در اسلام سفید کرده است].

کدام بعد از انحلال، مشخص خواهد بود که یکی از باب ترحم و دیگری از باب احترام است.

علما، ارکان زمین

علما وارث انبیا هستند و علوم و احادیث انبیا (علیهم السلام) را به ارث می‌برند: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»^۱ و نقش انبیای الهی را در مقیاسی کوچکتر ایفا می‌کنند: «العلماء منار»^۲. از این جهت آنان نیز ارکان زمین هستند که زمین را از لغزش‌های ویرانگر حفظ می‌کنند، لیکن امامان معصوم (علیهم السلام) در سطحی وسیع‌تر و گسترده‌تر رکن و امان هستند.

برخی روایات، کاستن اطراف زمین در آیه شریفه **(أُولَئِكَ يَرْوُونَ الْأَنْبِيَاءَ مِنَ الْأَرْضِ نَقْصَهَا مِنْ أَطْرَافِهَا)**^۳ را بر مرگ علما و از دست دادن آنها تطبیق کرده است: «و هو ذهاب العلماء»^۴، «فقد العلماء»^۵. تذکر: اگر عنوان «اطراف» بر عالمان دینی تطبیق شد (نه تفسیر) در چنین فضای تطبیقی «اطراف»، مناسب طریف و طارف و طرفه خواهد بود نه طرف اقلیمی یا طرف جغرافیایی.

* * *

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲.

۲ - همان، ص ۳۳.

۳ - آیا نمی‌بینند که ما پیوسته به سراغ زمین می‌آییم و از اطراف آن می‌کاهیم؟ (سوره رعد، آیه ۴۱).

۴ - نور الثقلین، ج ۲، ص ۵۲۰.

۵ - همان.

و أبواب الإيمان: و دروازه‌های ایمان.

أبواب جمع باب است. اصل باب بَوَّبَ بر وزن فَعَلَ بوده، که بعد از اعلال بدین صورت درآمده است.^۱ باب به محل ورود و خروج يك محدوده گفته می‌شود که در زبان فارسی از آن به «دروازه» و «در» تعبیر می‌شود. وضع اولی بابْ مربوط به امور مادی و محسوسات است، مانند باب المدينة، باب الدار و باب البيت: **(وَأَلْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ)**^۲، **(لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ)**^۳، لیکن گاهی امور معنوی و غیر محسوس را همانند امور مادی دارای چهار دیواری فرض می‌کنند و برای آن نیز راه ورود و خروج قرار می‌دهند. در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) آمده است: «أنا مدينة العلم وعليٌّ بابها»^۴ «معاشر الناس أنا مدينة الحكمة وعليٌّ بن أبي طالب بابها»^۵، با آن که شهر و دروازه‌های آن‌گونه که در امور محسوس و مادی

۱ - فی تقدیر فَعَلَ بفتح الحاء وفتح العين ولهذا قلبت الواو ألفاً ويجمع علي أبواب مثل سَبَّب وأسباب (المصباح المنير، «باب»، ص ۶۵).

۲ - [يوسف(عليه السلام) و زليخا] در حال گریز و تعقیب، شوهر آن زن را بر در منزل یافتند (سورة يوسف، آیه ۲۵).

۳ - يعقوب (عليه السلام) به فرزندان خود گفت: از يك در وارد شهر نشويد، بلکه از درهاي متعدّد وارد شويد (سورة يوسف، آیه ۶۷).

۴ - من شهر علم هستم و علي دروازه آن است (بحار، ج ۱۰، ص ۱۲۰).

۵ - اي مردم! من شهر حکمت هستم و علي بن ابي طالب دروازه آن است (بحار، ج ۳۷، ص ۱۰۹).

معهود و شناخته شده است برای علم وجود ندارد. این نام‌گذاری از آن جهت است که چیزی وسیله و راه رسیدن به چیز دیگر می‌شود^۱.

ایمان مصدر باب افعال از ریشه «امن» است. امن به معنای طمأنینه نفسانی و زوال ترس می‌آید^۲. یکی از معانی باب افعال، تعدیه است و اطلاق ایمان بر عقاید از آن جهت است که مؤمن، اعتقادات خود را از آفات آن، یعنی ریب، اضطراب و شک می‌رهاند و ایمن می‌سازد. چنان که ایمان نیز شخص مؤمن را در دژ مستحکم قرار می‌دهد تا از گزند گناه در دنیا و از آسیب دوزخ در آخرت در امان باشد.

معنای ابواب ایمان بودن ائمه (علیهم‌السلام)

حقیقت ایمان تسلیم است. انسان مؤمن، از خود عزم مستقل و تصمیم جداگانه و خودسرانه‌ای ندارد، بلکه تسلیم اراده و تصمیم خداوند عالم است تا ذات اقدس الهی، تکلیف او را به وسیله پیامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) روشن کند: **(وما كان لمؤمن ولا مؤمنة إذا قضی الله ورسوله أمراً أن یکون لهم الخیرة من أمرهم ومن یعص الله ورسوله فقد ضلّ ضلالاً مبیناً)**^۳.

مؤمن واقعی، نه تنها تسلیم محض در مقابل فرمان خدا و دستور رسول اوست و کلمه‌ای را از روی اعتراض بر زبان جاری نمی‌کند، بلکه پس از داوری و قضاوت

۱ - الباب يقال لمدخل الشيء وأصل ذلك مداخل الأمكنة كباب المدينة و الدار والبيت... ومنه يقال في العلم: باب كذا وهذا العلم باب إلي علم كذا أي: به يتوصل إليه وقال صلى الله عليه و آله و سلم: «أنا مدينة العلم وعلى بابها» أي: به يتوصل (مفردات، «بواب»).

۲ - طمأنينة النفس وزوال الخوف (مفردات، «امن»).

۳ - هیچ مرد و زن مؤمنی حق ندارد که در برابر فرمان خدا و پیامبرش برای خود اختیاری قائل باشد. هرکسی که نافرمانی خدا و رسولش کند [و برای خود اختیاری قائل باشد] بی‌تردید در گمراهی آشکاری گرفتار شده است (سوره احزاب، آیه ۳۶).

پیامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) هیچ‌گونه گرفتگی و ناراحتی در اندرون خود نیز احساس نمی‌کند و از صمیم قلب به قضاوت او رضایت می‌دهد: **(فلا وربك لا يؤمنون حتي يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجاً مما قضيت ويسلموا تسليماً)**^۱.

از این رو فرمود: پیامبر، نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر، برتر و صاحب اختیارتر است؛ **(النبي أولى بالمؤمنين من انفسهم)**^۲.

از امام باقر (عليه السلام) نقل شده است:

پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) در بعضی از سفرهای خود به گروهی برخورد کرده پرسید: شما چه کسانی هستید؟ گفتند: ما مؤمن هستیم. فرمود: حقیقت ایمان شما چیست؟ گفتند: راضی به قضای الهی هستیم، کارهایمان را به خدا واگذار کرده، تسلیم امر او هستیم. پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود: اینها گروهی عالم و حکیم هستند که گویا از کثرت حکمت به درجه انبیا نزدیک شده‌اند. آن‌گاه خطاب به آنان فرمود: اگر صادق هستید، بنایی نسازید که در آن سکونت نمی‌کنید و مالی جمع نکنید که خودتان آن را به مصرف نمی‌رسانید و پروا داشته باشید از خدایی که به سوی او باز می‌گردید؛ بینا رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم في بعض أسفاره إذ لقيه ركب. فقالوا: السلام عليك يا رسول الله! فقال صلي الله عليه و آله و سلم: ما أنتم؟ فقالوا: نحن مؤمنون يا رسول الله! قال صلي الله عليه و آله و سلم: فما حقيقة إيمانكم؟ قالوا: الرضا بقضاء الله والتفويض إلي الله والتسليم لأمر الله. فقال رسول الله صلي الله عليه و آله

۱ - سورة نساء، آية ۶۵.

۲ - سورة احزاب، آية ۶.

و سلم: علماء حکماء کادوا أن يكونوا من الحکمة أنبياء. فإن كنتم صادقين فلا تبنوا ما لا تسکنون ولا تجمعوا ما لا تأکلون واثقوا الله الذی إليه ترجعون^۱.

بنابر این، ایمان نورانی است که اگر در اندرون آدمی مستقر گردد، او را به تسلیم محض در برابر خدا و وحی وادار می‌کند و آثار این تسلیم قبل از هر چیز در اندیشه و فکر آدمی ظاهر می‌شود و سپس بر تمایلات وی اثر می‌گذارد و ثمره آن بر تک تک اعضا و جوارح انسان ظاهر می‌گردد. درجه تسلیم انسان هر چه بیشتر باشد، ایمان او بیشتر است، همانند خونی که از قلب حرکت کرده، از طریق رگهای مختلف، خود را به یکایک سلولهای بدن می‌رساند و آنها را تغذیه می‌کند. آثار این تغذیه همان حیات و نشاطی است که در اعضا، جوارح و سلولها مشاهده می‌شود. چنان که می‌توان ایمان را به چراغ روشنی تشبیه کرد که در محدوده‌ای بزرگ قرار دارد و پرتو آن از همه پنجره‌ها و منافذهای آن قابل مشاهده است. آن چراغ هر چه پرنورتر باشد، پرتو افشانی آن از منفاها بیشتر و درخشش آن بهتر خواهد بود.

امام صادق (علیه السلام) ایمان را برترین عمل و بهترین پشتوانه‌ای که بدون آن، سایر اعمال مورد قبول واقع نمی‌شود، معرفی کرد. آنگاه راوی پرسید: چگونه ممکن است ایمان کم و زیاد شود؟ فرمود:

خدای متعال ایمان را بر همه اعضا و جوارح انسان واجب کرد. هیچ عضوی نیست جز این که سهمی از ایمان و تکلیف بر عهده اوست؛ زیرا واجبهایی قلب غیر از کارهای واجب گوش، واجبهایی گوش غیر از مسایل واجب بر چشمها، امور واجب بر چشمها غیر از چیزی است که بر زبان واجب است و... خدای

متعال با نزول آیاتی وظایف هر يك از اعضا را مشخص کرده است؛ قلت: إِنَّ الْإِيمَانَ لَيَتِمُّ وَيَنْقُصُ وَيَزِيدُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «نَعَمْ قُلْتُ: كَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَرَضَ الْإِيمَانَ عَلَيَّ جَوَارِحَ ابْنِ آدَمَ وَقَسَّمَهُ عَلَيْهَا وَفَرَّقَهُ فِيهَا فَلَيْسَ مِنْ جَوَارِحِهِ جَارِحَةٌ إِلَّا وَقَدْ وَكَلْتُ مِنَ الْإِيمَانِ بَغِيرَ مَا وَكَلْتُ بِهِ أُخْتَهَا...» ينطق به الكتاب لها ويشهد به عليها. ففرض علي القلب غير ما فرض علي السمع وفرض علي السمع غير ما فرض علي العينين وفرض علي العينين غير ما فرض علي اللسان و...»^۱.

تذکر: تکلیف الهی فقط متوجّه هويت اصیل انسانی، یعنی روح اوست و اعضا و جوارح، ابزار امثال تکلیفاند، نه مخاطب و مکلف. البتّه به دید دیگر که اعتقاد دارد هر موجودی دارای ادراک خاص خود است و از این جهت نیز مسؤولیت مخصوص دارد لذا اعضا و جوارح در معاد شهادت می‌دهند توجیه خطاب به اعضا و تکلیف آنها معنای خاص خود را خواهد داشت.

نه تنها کاملترین مرحله ایمان، یعنی تسلیم کامل بودن همه اعضا و جوارح، نیاز به معرفت و شناخت وظایفی که بر عهده هر يك از اعضاست، دارد، بلکه مراحل ابتدایی این تسلیم نیز به سهم خود نیاز به این شناخت و معرفت دارد. از سوی دیگر شناخت وظایف اعضا نیز متّکی به برخی معارف مقدماتی، مانند شناخت مبدأ، معاد، رسالت، اسما و صفات الهی و... است، به گونه‌ای که بدون آشنایی با این معارف، ایمان تحقق پیدا نمی‌کند.

چنان که کراراً اشاره شد اگر ائمّه (علیهم‌السلام) نبودند امت اسلامی اطلاعی از این‌گونه معارف نداشت و طبعاً راهی برای رسیدن به سرچشمه‌های ایمان پیدا نمی‌کرد.

۱ - کافی، ج ۲، ص ۳۳، باب أَنْ الْإِيمَانَ مَبْتُوثٌ لِّجَوَارِحِ الْبَدَنِ كُلِّهَا.

حضرت امام عسکری (علیه السلام) فرمود:

اگر محمد (صلي الله عليه و آله و سلم) و اوصیای او نبودند شما همانند چهارپایان حیران و سرگردان می‌ماندید؛ زیرا واجبی از واجبات الهی را نمی‌شناختید. آن ذوات مقدس دروازه معارف و احکام هستند و همان‌گونه که وارد شدن به شهر علم، معارف و احکام دروازه آن ممکن نیست، وارد شدن به شهر علم، معارف و احکام الهی جز از دروازه اهل بیت (علیهم السلام) امکان ندارد؛ ولولا محمد صلی الله علیه و آله و سلم والأوصیاء من وُلده کُنتم حیاری کالبهائم، لا تعرفون فرضاً من الفرائض؛ و هل تُدخل قرية إلا من بابها^۱.

از امام باقر (علیه السلام) پرسیدند چرا به علی (علیه السلام) امیرالمؤمنین گفته می‌شود، در حالی که قبل از او کسی بدین نام خوانده نشد و بعد از او نیز نامیده نمی‌شود؟ فرمود:

زیرا علی بن ابیطالب (علیه السلام) طعام علم برای مردم می‌آورد و کسی جز او این کار را نمی‌کند؛ لم سُمی علی علیه السلام أمیرالمؤمنین وهو اسم ما سُمی به أحد قبله ولا یحل لأحد بعده؟ قال علیه السلام: «لأنه ميرة العلم یمتار منه ولا یمتار من أحد غیره»^۲.

تذکر ۱: «میره» و «یمتار» از ریشه «میر» به معنای تحرک و جنبشی است که کسی با انگیزه به دست آوردن طعام برای اهل خود یا شهر خود نشان می‌دهد^۳. برادران حضرت یوسف (علیه السلام) هنگامی که آهنگ دوباره مصر داشتند، به پدر خود گفتند: ما به مصر می‌رویم و برای اهل خودمان مواد غذایی می‌آوریم؛ **(و نمیر اهلنا)**^۴. «مازهم

۱ - نور الثقلین، ج ۱، ص ۵۹۰.

۲ - علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۹۱، باب ۱۲۹.

۳ - هو حركة فی جلب الطعام إلی بلده أو أهله (التحقیق، ج ۱۱، ص ۲۲۵، «میر»).

۴ - سورة یوسف، آیه ۶۵.

میراً» یعنی برای آنان، میره (طعام) آورد^۱. بنابر این، امیرالمؤمنین، یعنی کسی که برای مؤمنان میره و طعام علمی می‌آورد.

۲ - با توجه به این که «أمیر» و «میره» از لحاظ ریشه لغوی با یکدیگر تفاوت دارند، چنین تفسیری فقط از معصومین (علیهم السلام)، که عدل قرآن کریم هستند، قابل قبول است. البته ممکن است برخی از انحای اشتقاق، این توجیه علمی را تحمل کند، لیکن بدون حجت معتبر نمی‌توان معنای اخیر را از لفظ «امیر» استفاده نمود.

افزون بر گشودن دروازه‌های علم و معارف الهی، آنان الگوهای چگونه زیستن جامعه هستند. بنابر این، ائمه اطهار (علیهم السلام) دروازه‌هایی هستند که برای رسیدن به حقایق ایمان، باید از منبع علومشان بهره‌جست و از سیره عملی آنان مدد گرفت.

اشارات

۱ - معیار استعمال حقیقی و مجازی

همان طور که در مطاوی بحث قبلی گذشت و در ثنائیای مطالب آینده خواهد آمد در وضع الفاظ از لحاظ لغت شناسی اختلاف است که آیا الفاظ برای ارواح معانی و اهداف و اغراض حاصل از مصادیق وضع شده‌اند یا برای مصادیق خاص موجود در خارج. اگر مبنای اول مقبول باشد الفاظ در همان معانی عام و جامع استعمال خواهند شد و تطبیق آنها در طول اعصار و امصار بر مصادیق گونه‌گون تأثیری در قلمرو استعمال ندارد؛ زیرا استعمال یاد شده حقیقت است نه مجاز. مانند استعمال الفاظ «مصباح» «میزان» «صراط» «وزن» و... در معانی عام و تطبیق آنها بر مصادیق سنتی و صنعتی از یک سو و بر افراد مجرد و مادی از سوی دیگر. اما اگر مبنای دوم

۱ - مارهم میراً من باب باع: أتاهم بالمیرة (المصباح المنیر، ص ۵۸۷، «میر»).

پذیرفته شد استعمال الفاظ در همان محدوده بسته و مفاهیم ویژه کهن حقیقت است و تطبیقشان بر غیر فرد سنتی و بر غیر مصداق مادی نیازمند عنایت، قرینه و... خواهد بود؛ زیرا مجاز در لغت است و چنین تجویزی نیازمند علاقه از یک سو و قرینه از سوی دیگر است. و چون مبنای اول اولی و مقبول است لذا لفظ «باب» در معنای جامع خود استعمال می‌شود و تطبیق آن بر انسان کاملی چونان علی بن ابی طالب (علیه السلام) محتاج قرینه نخواهد بود چنان که اطلاق آن بر درهای صنعتی که در عصر وضع کلمه «باب» نه در عین بود و نه در ذهن، نیازمند قرینه نیست.

۲ - عقد علمی و عقیده قلبی

تفاوت عقد و عقیده این است که رابطه بین موضوع و محمول در ذهن انسان، که اصطلاحاً قضیه نامیده می‌شود، عقد علمی است و انسان به سبب برقراری این رابطه در ذهن، عالم می‌گردد ولی مؤمن نخواهد بود. زمانی شخص مؤمن می‌شود که محصول قضیه علمی را، با جان خود گره بزند و روح او به عصاره قضیه معتقد شود. گاهی ممکن است عقد علمی باشد ولی اعتقاد قلبی نباشد. قرآن کریم درباره فرعونیان می‌فرماید:

[با آن که عقد علمی در ذهنشان ایجاد شده بود و علم و یقین پیدا کردند که کارهای خارق العاده حضرت موسی (علیه السلام) معجزه است ولی] بر اثر ستم پیشگی و برتری طلبی [موجود در نهاد آنها، عقد ایمانی حاصل نشد. از این رو] راه جحد و انکار را پیش گرفتند؛ **(وجحدوا بها واستيقنتها أنفسهم ظلماً وعلواً)**^۱.

۱ - از روی ستم و برتری طلبی آن را انکار کردند، در حالی که بدان باور داشتند (سوره نمل، آیه ۱۴).

خلاصه آن‌که: عقد علمی بین موضوع و محمول جزو اندیشه عقل نظری است و عقد عملی بین نفس و عصاره قضیه، جزو انگیزه عقل عملی است: «العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان»^۱؛ عقل آن است که خدای رحمان با آن پرستش شود و بهشت با آن کسب گردد. اندیشه در اختیار نفس نیست مگر به لحاظ مبادی ولی انگیزه، فعل اختیاری نفس است.

۳ - جایگاه ایمان

در روایات پیشوایان دینی، ایمان دارای جایگاهی ویژه است. پیامبر اکرم (صلى الله عليه و آله و سلم) آن را یکی از سه چیزی که محبوب درگاه الهی است، معرفی کرده است: «ما من شيء أحب إلي الله من الإيمان»^۲.

از امام صادق (علیه السلام) پرسید:

کدام عمل نزد خدا برتر است؟ أى الأعمال أفضل عند الله؟ فرمود: چیزی که پشتوانه اعمال است و خداوند هیچ عملی را بدون آن قبول نمی‌کند. قال علیه السلام: «ما لا يقبل الله شيئاً إلا به».

منظور کدام عمل است؟ قلت: وما هو؟

ایمان به خدای یگانه‌ای که غیر از او معبودی نیست؛ قال علیه السلام: الإيمان بالله الذى لا إله إلا هو...»^۳.

از این رو ایمان در بیان علی (علیه السلام) این‌گونه معرفی شده است: ایمان بالاترین

۱ - کافی، ج ۱، ص ۱۱۱.

۲ - بحار، ج ۶۴، ص ۷۱، ح ۳۷. دو محبوب دیگر، یعنی عمل صالح و ترک محرمات الهی: «والعمل الصالح وترك ما أمر أن يترك» که در دنباله روایت آمده، از آثار ایمان یا از اجزای آن است.

۳ - همان، ج ۶۶، ص ۲۳.

مقصود و برترین شرف است؛ «الإيمان أعلى غاية»^۱، «لا شرف أعلى من الإيمان»^۲. ایمان امان است؛ «الإيمان أمان»^۳ کسی بدون ایمان نجات پیدا نمی‌کند؛ «لا نجات لمن لا إيمان له»^۴ راه رسیدن به قلۀ سعادت و نهایت درجۀ سرور و شادمانی، ایمان است؛ «بالإيمان يرتقي إلى ذروة السعادة ونهاية الحبور»^۵.

تذکر: برای ایمان به لحاظ درجۀ معرفت و میزان اعتقاد، مراتبی است، چنان که می‌توان برای آن از منظر متعلق که ایمان به او تعلق می‌گیرد نیز درجاتی را ترسیم کرد، مثلاً می‌توان گفت: ایمان به وجود خداوند و به یکتایی و یگانگی او بالاتر از ایمان به وجوب واجب معین یا حرمت حرام معلوم است.

۴ - آثار ایمان

ایمان دارای آثار و برکات فراوانی است که برخی از آنها در دنیا ظاهر می‌شود و برخی در قیامت. رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نظر به کعبه کرد و فرمود:

خوشا به حال تو ای خانه کعبه! چقدر عظمت داری و احترام تو در نزد خداوند چه قدر بزرگ است! لیکن به خدا سوگند! احترام مؤمن از تو نیز بیشتر است؛ زیرا خداوند يك چیز را از تو محترم شمرده، ولی از مؤمن سه چیز را محترم شمرده است: مال، خون و [آبروی او]. بدین‌گونه که [سوء ظن به وی را حرام شمرده است؛ ان رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم نظر إلى الكعبة فقال: «مرحباً

۱ - شرح غرر الحكم، ج ۱، ص ۲۱۳.

۲ - همان، ج ۶، ص ۳۷۹.

۳ - همان، ج ۱، ص ۲۶.

۴ - همان، ج ۶، ص ۴۰۲.

۵ - همان، ج ۳، ص ۲۳۴.

بالبیت ما أعظمك وأعظم حرمتك علي الله! والله للمؤمن أعظم حرمةً منك، لأنّ الله حرّم منك واحدةً ومن المؤمن ثلاثة: ماله ودمه وأن يظنّ به ظنّ السوء»^١.

يكي از آثار ایمان، هیبت و عظمتی است که از او در دل دیگران می‌افتد. حضرت امام باقر (علیه السلام) فرمود:

خداوند سه خصلت به مؤمن عطا کرده است: عزّت در دنیا و دین، رستگاری در آخرت و هیبت در قلب عالمیان؛ إنّ الله أعطي المؤمن ثلاث خصال: العزّ في الدنيا وفي دینه، والفلح في الآخرة، والمهابة في صدور العالمين^٢.

حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

إنّ المؤمن يخشع له كلّ شيءٍ حتّي هوامّ الأرض وسباعها وطيّر السماء^٣؛ هر چیزی در برابر مؤمن خشوع می‌کند حتّی حشرات زمین و درنده‌های آن و پرندگان آسمان.

تذکّر: راز چنین خوفي آن است که مؤمن نسبت به ساحت قدس ربوبی خاشع است و هر کس از خدا خائف باشد اشیای دیگر از او هراسناک‌اند و بازگشت ترس و خضوع اشیای دیگر به اخافه الهی است، یعنی خداوند آنها را در آستانه مؤمن، خائف می‌گرداند.

۵ - حقیقت ایمان

ایمان، حقیقتی است که ارکان و پایه‌های متعددی دارد و بدون آن ارکان تحقق پیدا

۱ - بحار، ج ۶۴، ص ۷۱.

۲ - مشکاة الأنوار، ص ۴۶.

۳ - بحار، ج ۶۴، ص ۷۱.

نمی‌کند. وقتی از علی بن ابی طالب (علیه السلام) از حقیقت ایمان سؤال کردند، آن حضرت در پاسخ فرمود:

ایمان بر چهار پایه صبر، یقین، عدل و جهاد استوار است و هر يك از این چهار رکن اصلی و اساسی دارای چهار شعبه است که مجموع آن شانزده شعبه خواهد بود؛ سئل عن الإیمان فقال علیه السلام: «الإیمانُ علی أربع دعائم [شعب] : علی الصبر والیقین والعدل والجهاد...»^۱.

آنچه در این روایت آمده، بیان پایه‌های اساسی ایمان است، لیکن ایمان شاخه‌های فرعی فراوانی دارد که موجب تکمیل آن خواهد شد. پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود: ایمان مؤمن کامل نمی‌شود جز آن که صد و سه خصلت در او باشد؛ روی آن رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم قال: «لا يكمل المؤمن إيمانه حتى يحتوى علي مائة وثلاث خصال: فعلٍ وعملٍ ونيّةٍ وباطنٍ وظاهرٍ». آن‌گاه علي (عليه السلام) پرسید این صد و سه خصلت چیست؟ پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) آنها را این‌گونه شماره کرد: يا علي! من صفات المؤمن أن يكون: جوال الفكر؛ از صفات مؤمن این است که جوالان فکری داشته باشد. جوهری الذکر؛ پیوسته به یاد خداست.

تذکر: گرچه در برخی نسخه‌ها به جای این جمله، «جهوری الذکر» آمده، لیکن به نظر می‌رسد مناسب با فکر جوال، ذکر جوهری است. یعنی نام خدا بر لب، باید مسبوق به یاد خدا در قلب و مصبوغ به حضور خدا در سر باشد؛ زیرا بدون آن سبق و این صبغه، ذکر الهی، همچون عَرَضُ زوال پذیر است، نه همچون جوهر پایدار. اما اگر «جهوری الذکر» صحیح باشد معنایش این است که: مؤمن ذکر و یاد خدا

را اعلان می‌کند یا بدین معناست که: مؤمن، بلند آوازه است، چنان که در وصف پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود: **(ورفعنا لك ذكرك)**^۱.

کثیراً علمه؛ علم او زیاد باشد.

عظيماً حلمه؛ حلمش فراوان است.

جميل المنازعة؛ در نزاع و دعوا زیبا برخورد می‌کند.

كريم المراجعة؛ در مراجعه به دیگران یا رجوع دیگران به او با کرامت و بزرگواری است.

أوسع الناس صدراً؛ سینه‌ای فراخ و گسترده در مواجهه با مشکلات دارد و از شرح صدر برخوردار است. از این رو در برابر مشکلات بزرگ از پا در نمی‌آید.

و أذلهم نفساً؛ نفس ذلیلی دارد و فروتن است؛ گر چه فرومایه نیست.

ضحك تَبَسَّماً؛ خنده‌اش در حدّ تَبَسَّمَ است [اهل قهقهه نیست؛ زیرا قهقهه، دل را می‌میراند و از شیطان است]. چنان که فرموده‌اند: اکثر خنده‌های پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) تَبَسَّمَ بود؛ «جَلَّ ضحكه التَّبَسُّم»^۲.

و اجتماعه تَعَلِّماً؛ اجتماعش برای تعلّم و یادگیری است [تا به غیبت، تهمت، کلام بی‌فایده و... آلوده نگردد و عمرش هدر نرود]. مَذَكَّرَ الْغَافِلَ؛ یادآوری کننده و تذکّر دهنده به غافل است، تا از یاد خدا باز نماند].

مَعْلَمَ الْجَاهِلِ؛ جاهل را تعلیم می‌دهد.

لا يُؤْذِي مَنْ يُؤْذِيهِ؛ به کسی که او را اذیت کرده، آزار نمی‌رساند [، بلکه از وی اغماض می‌کند].

۱ - [آیا] نام و آوازه‌ات را بلند نکردیم؟ (سوره شرح، آیه ۴).

۲ - بحار، ج ۱۶، ص ۲۹۸.

ولا يخوض فيما لا يعنيه؛ در چیزی که مهم و مقصود نیست و مشکلی را حل نمی‌کند، فرو نمی‌رود؛ زیرا کارهای انسان باید حاجتی از حواجی دنیا یا آخرت او را برآورده کند].
ولا یشمت بمصیبة؛ در غم کسی شاد نمی‌شود.

گر بمُرد عدو، جای شادمانی نیست *** که زندگانی ما نیز جاودانی نیست^۱

ولا يذكر أحداً بغيبة؛ با غیبت از کسی یاد نمی‌کند.

بريئاً من المحرمات؛ از محرمات مبراً و پاک است.

واقفاً عند الشبهات؛ در برخورد با امور شبهه ناک توقف می‌کند؛ زیرا این‌گونه امور، قرق‌گاه محرمات الهی است که اگر انسان، رعایت این حریم را نکند از خطر ابتلای به حرام و ورود به این منطقه ممنوعه، مصون نیست]. پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) به ابوذر فرمود:

پرواپیشگان از ارتکاب برخی از اموری که اجتناب از آن لازم نیست، پروا دارند تا مرتکب امور شبهه ناک نشوند؛ یا اباذر! إِنَّ الْمُتَّقِينَ يَتَّقُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الشَّيْءِ الَّذِي لَا يَتَّقِي مِنْهُ خَوْفًا مِنَ الدَّخُولِ فِي الشَّبْهَةِ^۲.

کثیرالعطاء؛ عطایش فراوان است.

قليل الأذي؛ اذیتش به دیگران قلیل و نادر است [، آن مقدار کم نیز از روی سهو، غفلت، فراموشی یا ناخواسته از او سر می‌زند].
عوناً للغريب؛ یاور و یاری رسان غریبان است.

و أباً للیتيم؛ برای یتیم‌ها پدر است [و دست لطف و محبت برسر آنان می‌کشد،

۱ - گلستان، ص ۴۹، باب اول، حکایت ۳۷.

۲ - بحار، ج ۷۴، ص ۸۶.

خواه یتیم علمی باشند یا یتیم عرفی؛ یتیم علمی را می‌آموزد و یتیم عرفی را می‌نوازد].

بشره فی وجهه؛ خوشحالی او در چهره‌اش نمایان است، تا از نعمت پروردگارش یاد کند: **(و أمّا بنعمة ربّك فحدّث)**^۱.

و حزنه فی قلبه؛ اندوه و غم دنیا و ناپسندی‌های آن را در اندرون خود زندانی می‌کند، تا از اجر صابران برخوردار باشد. متبشراً بفقره؛ فقر را بشارت می‌انگارد [فقر را با آغوش باز می‌پذیرد و بر او گران نمی‌آید؛ زیرا احساس افتقار به درگاه الهی همراه با علم به بی‌نیازی از ماسوا سبب فخر و بشارت است].

أحلي من الشهد؛ [محضر او] شیرین‌تر و گواراتر از شهد است؛ چون مظهر اسمای حسنای الهی و پیرو ائمه اطهار (علیهم السلام) است که در همین زیارت جامع به آنها می‌گوییم: نامتان چه قدر شیرین است: «فما أحلي أسمائکم».

وأصلد من الصلد؛ از سنگ، سخت‌تر است [و غیر حق، نفوذی در او ندارد، امّا در برابر حق خاضع، نرم و نفوذ پذیر است].
لا یکشف سراً؛ رازی را از کسی فاش نمی‌کند.

ولا يهتك سترأ؛ پرده کسی را نمی‌درد [و مظهر ستار العیوب است].
لطيف الحركات؛ حرکاتش با لطافت و حساب شده است، نه بی‌نظم و بی‌حساب که بدون ارزیابی حکم و موضوع دست به کاری بزند. چنان که اصحاب کهف گفتند: مأمور تهیه غذا باید لطافت به خرج دهد؛ **(ولیتلطف)**^۲ تا اسرار ما فاش نگردد.

حلو المشاهدة؛ مشاهده‌اش مسرت بخش و شیرین است. امیرمؤمنان (علیه السلام)

۱ - از نعمت پروردگارت سخن بگو (سوره ضحی، آیه ۱۱).

۲ - سوره کهف، آیه ۱۹.

فرمود: به گونه‌ای زندگی کنید که اگر زنده ماندید، مردم مشتاق دیدار شما باشند؛ «خالطوا الناس مخالطَةً... وإن عثتم حنّوا إليکم»^۱.

کثیر العبادة؛ عبادتش فراوان است.

حسن الوقار؛ از هیبت و متانتی نیکو برخوردار است.

لین الجانب؛ به راحتی می‌توان به وی نزدیک شد و با او انس گرفت. فَظٌ وَغَلِيظٌ دل نیست، بلکه به اسوۀ جامعۀ انسانی، یعنی رسول گرامی (صلي الله عليه و آله و سلم) تأسی می‌کند و دستور **(لَبِثَ لَهُمْ)**^۲، را همواره مطاع می‌داند.

طویل الصمت؛ سکوت طولانی دارد. سکوت، انسان را از گناهان بسیاری باز می‌دارد. از این جهت در روایات به آن توصیه شده است. پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) به ابوذر فرمود: کسی که سکوت کند، نجات پیدا می‌کند؛ «من صَمَتَ نَجِيَ»^۳. هم چنین آن را نخستین مرحله و ریشۀ عبادت معرفی کرد؛ «وهو أول العبادة»^۴.

سخن گرچه هر لحظه دلکشتر است **** چو بینی، خموشی از آن خوشتر است

دَرِ فتنه بستن، دهان بستن است **** که گیتی به نیک و بد آبستن است

پشیمان ز گفتار دیدم بسی **** پشیمان نگشت از خموشی کسی^۵
صَمَتٌ یکی از پنج وظیفه‌ای است که سالکان آن را رعایت می‌کنند:
صَمَتٌ و جُوعٌ و سَهَرٌ و خلوت و ذکر به دوام **** نا تمامان جهان را کند این پنج، تمام

حلیماً إذا جُهل عليه؛ وقتی کسی برخورد جاهلانه با او کند، حلم از خود نشان

۱ - نهج البلاغه، حکمت ۱۰.

۲ - سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۳ - بحار، ج ۷۴، ص ۸۸.

۴ - همان.

۵ - کشکول شیخ بهایی، ج ۱، ص ۶۹، به نقل از امیر خسرو دهلوی.

می‌دهد. انسان، موجودی اجتماعی است که باید در جامعه زندگی کند. به طور طبیعی برخی از افرادی که در جامعه زندگی می‌کنند، دست به کارهای جاهلانه می‌زنند. انسان مؤمن اگر در برابر این کارهای جاهلانه بردباری از خود نشان ندهد، گرفتار زلت و لغزش خواهد شد. پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) حلم در برابر سفیهان را یکی از سه چیزی دانست که اگر انسان از آن برخوردار نباشد در روز قیامت خسران خواهد دید: «یا أباذر! من لم یأت یوم القیامة بثلاثٍ فقد خسرَ... و حلمٍ یُرَدُّ به جهل السفیه»^۱.

صبوراً علی من أساء إلیه؛ کسی را که به او بدی کند، تحمل می‌کند و به انتقام مبادرت نمی‌ورزد.

یَبْجَلُ الْكَبِيرَ؛ به بزرگان و پیران احترام می‌گذارد]؛ زیرا به گفته پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) تجلیل پیران، تجلیل خدای سبحان است^۲.

و یرحم الصغیر؛ با کوچکترها مهربانی می‌کند. اَمیناً علی الأمانات؛ بر امانتها امین است]، خواه امانتهای مالی، خواه امانتهای عِرضی و حیثیتی و خواه امانتهای علمی]. بعیداً من الخیانات؛ از خیاناتها گریزان است. رعایت امانت، مصداقهای فراوانی دارد که به تناسب موارد آن، گستره خیانت نیز روشن می‌گردد.

إلفه التقی؛ دوست و یار او تقواست.

و حلفه الحیاء؛ همنشین او حیاست.

کثیر الحذر؛ حذر، پرهیز و هوشمندی او فراوان است، یعنی همیشه از خودش مراقبت می‌کند، مانند کسی که در زمین پر خار و پر تیغ راه می‌رود. چنان که نسبت به دشمن بیرون هم همواره حذر و هوشیار است: **(خُدُوا حِذْرَکُمْ)**^۳.

۱ - بحار، ج ۷۴، ص ۸۷.

۲ - همان، ج ۷۲، ص ۱۳۶.

۳ - سوره نساء، آیات ۷۱ و ۱۰۲.

قلیل الزلل؛ لغزش‌های او کم است، اگر چه امکان دارد گاهی بر اثر جهل، فراموشی یا... پایش بلغزد.

حرکاته أدب؛ حرکاتش مؤدبانه است و گران‌مایه‌ترین سرمایه انسان، یعنی ادب را کاملاً رعایت می‌کند: «لا میراث کالأدب»^۱.

از خدا جوییم توفیق ادب **** بی‌ادب محروم گشت از لطف ربّ بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد **** بلکه آتش در همه آفاق زد^۲ و کلامه عجب؛ گفتارش شگفت آور است؛ زیرا معارف نغز و معانی پر مغز و آموزنده را به همراه دارد.

مقیل العثرة؛ از عثرات و لغزش‌ها می‌گذرد و استقاله و عذرخواهی دیگران را حرمت می‌نهد و لجاجت نمی‌ورزد.

ولا یتتبّع العورة؛ زشتی‌های دیگران را پی‌گیری نمی‌کند، تا خدا پی‌گیر زشتی‌های او نباشد؛ زیرا اگر خدا پی‌گیر عیوب کسی باشد بالاخره او را رسوا خواهد کرد: «لا تتبّعوا عورات المؤمنین فإنّه من تتبّع عورات المؤمنین تتبّع الله عورته ومن تتبّع الله عورته فضّحه ولو فی جوف بیته»^۳.

وقوراً؛ بسیار با وقار است.

صبوراً؛ بسیار صابر است.

رضیاً؛ همیشه راضی است؛ زیرا می‌داند خدای حکیم و مهربان، شرایط موجود را برای او پسندیده است گر چه طبق وظیفه سعی و کوشش می‌کند.

۱ - نهج البلاغه، حکمت ۵۴.

۲ - مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۷۸.

۳ - پی‌گیر زشتی‌های مؤمن نباشید؛ زیرا هر کس از زشتی‌های مؤمن پی‌گیری کند خداوند پی‌گیر زشتی‌های او خواهد بود و هر کس که خداوند از زشتی‌هایش پی‌گیری کند، او را رسوا می‌کند، هر چند که در داخل خانه‌اش باشد (بحار، ج ۷۲، ص ۲۱۴).

به دست آهك [آهن] تفته کردن خمیر **** به از دست بر سینه پیش
امیر

عمر گران مایه در این صرف شد **** تا چه خورم صیف و چه پوشم
شتا

ای شکم خیره به نانی بساز **** تا نکنی پشت به خدمت دوتا^۱
شکورا؛ بسیار شکرگزار است.

قلیل الکلام؛ کم حرف است؛ زیرا مراعات حدود الهی از کلام آدمی
می‌کاهد. علی (علیه السلام) فرمود: اگر عقل انسان، کامل شود و
بخواهد رعایت ضوابط شرعی بکند از کلام او کاسته می‌گردد؛ «إذا
تمّ العقل نقص الکلام»^۲. کلام، وسیله ارتباط انسان با دیگران
است تا نیازمندی‌های او را برطرف و خواسته‌هایش را به دیگران
منتقل کند. از این رو پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم)
به ابوذر فرمود: زواید کلام را ترک کن و تنها به مقداری که
رفع حاجت از تو می‌کند، اکتفا کن؛ «أترك فضول الکلام وحسبک من
الکلام ما تبلغ به حاجتک»^۳.

براً؛ نیکوکار است.

مصوناً؛ [از انحرافات فکری، اخلاقی و عملی و همچنین آبروی او]
محفوظ است.

حلیماً؛ بُردبار است. حلیم را بُردبار گویند، چون بار صبر و
شکیبایی آنقدر وزین است که حمل آن دشوار خواهد بود لذا بُردن
چنین بار وزینی میسور هرکس نیست.

رفیقاً؛ نرم خو، خوش خلق و مدارا کننده است.
عفیفاً؛ اهل عفت است.

۱ - گلستان، ص ۴۹، باب اول، حکایت ۳۶.

۲ - نهج البلاغه، حکمت ۷۱.

۳ - بحار، ج ۷۴، ص ۸۵.

شریفاً؛ با شرافت است.
لا لعان؛ اهل لعن و نفرین نیست، بلکه همانند پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) برای همگان رحمت است: «إني لم أبعث لعاناً وإنما بُعثت رحمةً»^۱.

ولا كذاب؛ دروغگو نیست. پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) به ابوذر فرمود: وای بر کسی که هنگام سخن گفتن، دروغ می‌گوید تا دیگران را بخنداند، وای بر او، وای بر او، وای بر او؛ «يا أباذرٍ ويلٌ للذي يحدث فيكذب ليضحك به القوم ويلٌ له، ويلٌ له»^۲.

ولا مغتاب؛ اهل غیبت نیست؛ چون غیبت برادر مؤمن، به مثابه خوردن گوشت مرده اوست: **(أَيحِبُّ أَحَدَكُمُ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً)**^۳. غیبت نابود کننده حسنات است: «الغيبة تَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»^۴.

و لا سبّاب؛ اهل سبّ و ناسزا نیست؛ زیرا سبّ مسلمان موجب فسق است: «سباب المسلم فسوقٌ وقتاله كفرٌ»^۵.

ولا حسود؛ حسود نیست. حسادت آن است که متنعم بودن دیگران، باعث رنجش خاطر انسان شود و خواهان زوال نعمت از آنان باشد. شور بختان به آرزو خواهند **** مُقبلان را زوال نعمت و جاه گر نبیند به روز «شب پره چشم» **** چشمه آفتاب را چه گناه؟ راست خواهی، هزار چشم چنان **** کوز بهتر که آفتاب سیاه^۶

۱ - صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۴.

۲ - بحار، ج ۷۴، ص ۸۸.

۳ - سورة حجرات، آیه ۱۲.

۴ - غیبت، حسنات را می‌خورد، چنان که آتش، هیزم را می‌خورد (بحار، ج ۷۲، ص ۲۰۷).

۵ - بحار، ج ۷۴، ص ۸۹.

۶ - گلستان، ص ۲۱، باب اول، حکایت ۵.

حسادت نه نفعي به حال حسود دارد: «لا راحة لحسود»^۱، الحسود لا يسود^۲ و نه ضرري به ديگران مي‌رساند، بلکه به خودش آسيب مي‌رساند:

إصبر علي حسد الحاسد فإنّ صبرك قاتله *** فالنار تأكل نفسها
إن لم تجد ما تأكله^۳

توانم آن که نیازم اندرون کسی *** حسود را چه کنم؟ که او ز خود به رنج است
بمیرتابرهي اي حسود، که این رنجي است *** که از مشقت آن جز به مرگ نتوان رست^۴

بنابر این، مؤمن حسود نیست، ولي غبطه مي‌خورد و خدا را بر نعمتي که به برادر ديني او داده، شکر مي‌گزارد و همان نعمت را براي خويش نيز طلب مي‌کند.

ولا بخيل؛ بخيل نیست.

هشاشاً؛ نرم خوست.

بشاشاً؛ خوش روست و همیشه لبخند بر لب دارد.

لا حسّاس؛ اهل تحسّس و محسوس کردن نهان و نهاد ديگران نیست.

ولا جسّاس؛ تجسّس کننده نیست؛ زیرا جاسوسي نه تنها خود گناه است، بلکه زمينه بسياري از گناهان ديگر را فراهم مي‌کند.

يطلب من الأمور أعلاها؛ از میان کارها برترين و بالاترين آن را انتخاب مي‌کند، همت بلند دارد و براي امور بزرگ همت مي‌گمارد.
از امام صادق (عليه السلام) رسیده است:

۱ - حسود، هرگز راحتی را نخواهد دید (بحار، ج ۷۰، ص ۲۵۷).

۲ - حسود به سيادت و آقايي نمي‌رسد (همان، ص ۲۶۲).

۳ - بر حسادت حسود صبر کن؛ زیرا صبر تو قاتل اوست. چنان که آتش اگر چيزي براي خوردن پيدا نکند، خودش را مي‌خورد (بحار، ج ۷۰، ص ۲۶۱).

۴ - گلستان، ص ۲۱، باب اول، حکايت ۵.

خداوند کارهای بزرگ و همتهای بلند را دوست می‌دارد و از کارهای حقیر و پست ناخرسند است؛ «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَحِبُّ مَعَالِي الْأُمُورِ وَيَكْرَهُ سَفْسَافَهَا»^۱.

قیامت که بازار مینو نهند *** منازل به اعمال نیکو دهند
ومن الأخلاق أسناها؛ از اخلاقیات، عالی‌ترین و روشن‌ترین آن را بر
می‌گزینند.

تذکر: آنچه در این‌گونه توصیه‌های اخلاقی مطرح می‌شود اقتباسی از قرآن کریم است که دستور داده انسان سالک و متخلّق، به حدّ اقل یا متوسط از کمال بسنده نکند، بلکه بهترین آن را تحصیل نماید: **(وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ)**^۲. از این جهت فرمود: ای کسانی که ایمان آورده‌اید در راه پروا پیشگی، باید حق تقوا را رعایت کنید، یعنی از عبودیت خالصی برخوردار بشوید که هرگز مشوب با هیچ‌گونه غفلت، معصیت، خودبینی و... نباشد و بر همین صراط سیر کنید تا بمیرید و از آن منحرف نگردید: **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ)**^۳. در آیه دیگری سفارش کرده که برای رسیدن به چنین مقصد بلند و مقصود عالی به قدر توان و استعدادتان کار کنید. نه فتور و سستی به خود راه دهید و نه ذرّه‌ای از توان و استعداد خویش را نادیده بگیرید، بلکه با تمام قدرت و استطاعت برای رسیدن به «حق التقوی» حرکت کنید: **(فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ)**^۴.

مشمولاً بحفظ الله؛ در برابر شرّ شیطان و هوای نفس مشمول حفظ و نگه‌داری خداست.

مؤیداً بتوفیق الله؛ با توفیقات الهی تأیید شده است.
ذاقوة فی لین؛ با داشتن قدرت و قوت نرم خوست. «با قوت پیل
مور باید بود».

۱ - بحار، ج ۴۷، ص ۳۲۳.

۲ - از بهترین چیزهایی که بر شما نازل می‌شود، تبعیت کنید (سوره زمر، آیه ۵۵).

۳ - سوره آل عمران، آیه ۱۰۲.

۴ - سوره تغابن، آیه ۱۶.

و عزيمة في يقين؛ با علم و يقين تصميم مي‌گیرد و گام بر مي‌دارد، نه از روي شك و تردید.

لا يحيف علي من يبغض؛ به کسی که مبعوض اوست، ظلم نمی‌کند. ولا يَأثم فيمن يحب؛ در باره اشیا و افرادی که محبوب اوست و آنها را دوست دارد، مرتکب گناه نمی‌شود. به بیان دیگر: انسان مرزشناسی است، نه همچون حیوانات که «اکل لم»^۱ داشته باشد و هر چه به دستش رسید، مصرف کند. هرگز در حبّ و بغض گرفتار افراط یا تفریط نمی‌شود.

صبوراً في الشدائد؛ در تنگی‌ها و سختی‌ها صابر است.

لا يجور ولا يعتدي؛ ظلم و تجاوز نمی‌کند.

ولا يأتي بما يشتهي؛ براساس شهوت و اشتهاي نفساني کار نمی‌کند، بلکه به وظیفه خودش می‌اندیشد. از پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) رسیده است: کسی که هر چه دلش خواست و اشتهايش کشید بخورد، بپوشد یا سوار شود خداوند به او نظر [تشریفی] نخواهد کرد تا این که از آنها دل بکند یا ترك کند؛ «من أكل ما يشتهي و لبس ما يشتهي و ركب ما يشتهي لم ينظر الله إليه حتي ينزع أو يترك»^۲.

الفقر شعاره؛ فقر، لباس ظاهر اوست [با فقر زندگی می‌کند].

والصبر دثاره؛ صبر، لباس زیرین اوست [ملازم با صبر است و از آن جدا نمی‌شود].

قليل المؤنة؛ کم هزینه است و به تجملات دنیا نمی‌اندیشد، همانند علي (عليه السلام) که با آن همه کار اقتصادی، به نان جوین قناعت می‌کرد.

كثير المعونة؛ كمك او نسبت به دیگران زیاد است، يعني بين كوشش فراوان در

۱ - اشاره به: سورة فجر، آية ۱۹.

۲ - بحار، ج ۷۴، ص ۱۴۲.

تولید و قناعت در مصرف جمع می‌نماید. هزینه او اندک است؛ چون با حیات طیب قناعت به سر می‌برد. خدمت وی به نظام اقتصادی جامعه فراوان است؛ چون در تولید سعی منیع دارد. کثیر الصیام؛ فراوان، روزه می‌گیرد. طویل القيام؛ نمازهایش طولانی است. قلیل المنام؛ کم خواب است.

قلبه تقی؛ قلبش با تقواست. یعنی از تقوای باطنی و حقیقی برخوردار است، نه این که ظاهری باشد و فقط از اعضا و جوارح او نمایان گردد.

عمله زکی؛ عملش پاک است. إذا قدر عفی؛ وقتی قدرت پیدا کرد از دشمن عفو می‌کند و به فرموده علی (علیه السلام) عفو را شکر قدرت قرار می‌دهد؛ «إذا قدرت علی عدوِّك فاجعل العفو عنه شُكراً للقُدرة علیه»^۱. و إذا وعد وفی؛ اگر وعده دهد، وفا می‌کند.

یصوم رغباً؛ بامیل و رغبت روزه می‌گیرد. ویصلي رهباً؛ با رهبت و ترس از خدا نماز می‌گذارد. و یحسن فی عمله كأنه ناظر إليه؛ در کارهایش، نیک عمل می‌کند به گونه‌ای که گویا ناظری دقیق بر اعمال خویش و مراقب آن است [، نه این که بی‌توجه و چشم‌بسته عمل کند].

تذکر: آنچه که در توضیح این جمله می‌توان گفت، این است: ۱ - حُسن عمل، در این است که کامل و تام باشد، یعنی عملی را می‌توان از هر عیب، منزّه و از هر نقص، مبرا دانست که واجد همه اجزا و شرایط صحت باشد

و از جهت ساختار درون، نظام مند و کامل و از لحاظ ثمربخشی تامّ گردد و اگر در بعضی از جهات یاد شده به نصاب نرسد، حُسن آن نیز به نصاب نخواهد رسید.

۲ - نیّت و انگیزه الهی، روح عمل است. پس اگر نیّت عامل، خالص و عزم او راسخ نباشد از کمال عمل و تمامیت آن کاسته می‌شود و سبب کاهش حُسن آن خواهد شد. گاهی این کاهش به گونه‌ای است که موجب می‌شود عمل زیر خطّ فقر حُسن قرار گیرد و هیچ بهره‌ای از آن نداشته باشد.

۳ - مراقبت عامل، سهم تعیین‌کننده‌ای در صیانت از حُسن عمل دارد. مراقبت عامل، مراتبی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

یکم: نظارت بر حُسن فعلی. نظارت مستقیم بر خود عمل و شهود ارکان، اجزاء، شرایط و سایر اموری که در قوام آن دخیل‌اند، به گونه‌ای که چیزی از آنها فوت نشود یا برخلاف نظم عقلی و نضد نقلی واقع نگردد. اگر چنین نظارتی از طرف خود عامل اعمال شود از گزند توبیخ **(فویل للمصلین * الذین هم عن صلاتهم ساهون)**^۱ مصون خواهد بود.

باید توجه داشت که اگر چه سهو در نماز سبب سرزنش و تهدید به «ویل» نمی‌شود ولی سهو از نماز چنین خطری را در پی دارد و نیز سهو از هر عملی به اندازه همان عمل، موجب توبیخ است هر چند سهو از هیچ عملی، خطر سهو از نماز را ندارد؛ زیرا نماز عمود دین است و دیگر اعمال، متکی به عمود و وابسته به آن. بنابراین، نظارت عامل بر عمل مانع پدید آمدن پدیده تلخ سهو از عمل است در نتیجه عملی که به هیچ وجه سهو از آن رخ ندهد، از حُسن برخوردار است.

دوم: نظارت بر حسن فاعلی. نظارت مستقیم عامل و شهود جزم علمی و عزم

۱ - وای بر نمازگزاران. کسانی که از نماز خویش غافل و ساهی هستند [و به آن توجه نمی‌کنند]. (سوره ماعون، آیات ۵ - ۴).

عملي صحنهٔ عقل و نفس خود، که مبادا در آن محدوده شك علمي،
 تردید عملي، ریا، سمعه و مانند آن راه یابد. اگر حُسن فاعلي
 بر اثر نفوذ اینگونه بیماری‌های علمي و عملي کاهش یابد یا
 زایل گردد، حُسن فعلی عمل نیز کم می‌شود یا به طور کلی از بین
 می‌رود. حُسن عمل وقتی به نصاب لازم می‌رسد که حُسن فعلی با حُسن
 فاعلي هماهنگ باشد و هر کدام در حدِّ معتبر خویش تحقق یابد.
 سوم: توجه و التفات علمي به نظارت الهي و اِشراف او، برای
 بهره‌مند شدن از نگاه تشریفی و لطفی خدا. نظارت عامل بر خود و
 بر عمل گرچه تعیین‌کنندهٔ حُسن عمل است ولي اگر عامل ناظر، تحت
 قیومیّت مبدأ دیگری باشد که اصل دستور از او، امثال تکلیف به
 فرمان او، قبول و نکول عمل به اراده و کراهت وي، وعد و وعید،
 ثواب و عقاب، بهشت و دوزخ و تمام شؤون مربوط به آغاز و انجام
 احکام و حکم کار، به علم و قدرت و مشیئت اوست، برای حُسن
 نظارت بر خود و بر عمل وظیفه دارد که حضور قیّم خویش را
 فراموش نکند و نظارت او را منظور دارد و بداند که صدر و ساقهٔ
 عمل در مشهد او، بَدْء و ختم کار در محضر وي و حُسن فعلی و حُسن
 فاعلي هر دو مشهود اوست. ندای قرآن کریم در این‌باره چنین
 است: **(وما تكون في شأنٍ و ما تتلوا منه من قرآنٍ ولا تعملون من
 عملٍ إلا كنا عليكم شهوداً إذ تفيضون فيه وما يعزبُ عن ربك من
 مثقالِ ذرّةٍ في الأرض ولا في السماء ولا أصغر من ذلك ولا أكبر إلا
 في كتابٍ مبينٍ)**^۱. در این مرحله که عامل می‌داند خدای سبحان او
 را می‌بیند و به حال او نظر علمي دارد، می‌کوشد عمل خود را با
 حُسن کامل و تامّ

۱ - [اي رسول ما!] در هیچ حال و کاری نمی‌باشی و هیچ آیه‌ای از قرآن تلاوت نمی‌کنی و
 [همچنین شما ای امت!] هیچ عملی را انجام نمی‌دهید، مگر آن که ما گواه و شاهد بر
 شما هستیم آن‌گاه که بدان مبادرت می‌ورزید. هیچ ذره‌ای در آسمان و زمین از پروردگار
 تو پنهان نمی‌ماند. نه کوچکتر از ذره و نه بزرگتر از آن [وجود ندارد]، مگر آن که
 جملگی در کتاب مبین [حق تعالی و علم قاهرانهٔ او ثبت شده] است (سورهٔ یونس، آیهٔ
 ۶۱).

انجام دهد به امید آن که از نَظَرِ تشریفیِ خدای سبحان طرفی ببندد و از منظور علمی خدا بودن به منظر لطفی و تشریفی او رسیدن، بار یابد. لذا هماره براساس آیه کریمه **(أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرِي)**^۱ عمل می‌کند، یعنی کار را بر محور علم به این که خداوند ناظر است انجام می‌دهد. قهراً چنین عملی، از حُسن ویژه برخوردار خواهد بود.

چهارم: دیدن خود خدا و دیدن مشاهده و اِشراف او بر عمل. نظارت عامل نسبت به اصل عمل و نیز علم عامل به نظارت قیّم و اِشراف او، گرچه در تأمین حُسن عمل سهم بسزایی دارد ولی اگر نظارت دیگری بر آن افزوده شود در تحصیل کمال حُسن و تمامیت آن، تأثیر عمیق‌تری می‌گذارد و آن این که عامل، عمل قُربی را به‌گونه‌ای انجام دهد که قیّم خود را ببیند. یعنی نه تنها بداند که او می‌بیند، بلکه او را مشاهده کند و شهودش را نیز بنگرد. در این حال صحنه عمل محفوف به شهود عامل و شهود قیّم خواهد بود. اگر این مقام منیع که شهود انسان کاملی، چونان امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که فرمود: «ماکنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أُرَهُ»^۲ بهره‌مند نشد، مناسب است مرحله نازل آن که معروف به مقام «احسان» است نصیب وی شود. مقام احسان، طبق حدیث رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) این است: «الإحسان أن تعبدالله كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه يراك»^۳. در این مقام گویا عامل، خدای سبحان را می‌بیند و چون خداوند، شاهد و قیّم است پس گویا عامل، کسی را می‌نگرد که ناظر عمل اوست؛ در نتیجه گویا خود و عمل خود را در منظر خدا می‌بیند. در این حال نهایت سعی را مبذول می‌دارد که چیزی از حُسن فعلی یا حُسن فاعلی کاهش نیابد؛ زیرا کسی که به این مقام والا نایل شد بیش از دیگران از مَلَکة حیا برخوردار است.

۱ - آیا نمی‌داند که خدا می‌بیند (سوره علق، آیه ۱۴).

۲ - من آن نیستم خدایی را که نمی‌بینم عبادت می‌کنم (بحار، ج ۴، ص ۵۲).

۳ - احسان، آن است که خدا را به گونه‌ای عبادت کنی که گویا او را می‌بینی. اگر تو او را نبینی، او تو را می‌بیند (همان، ج ۶۴، ص ۳۱۳).

حیا نسبت به شهود خداوند، با تَأْدُبِ ویژه همراه است و از آن با نام اَدَبِ با خدا، یاد می‌شود. اَدَب، همان هنرمندی ویژه در مقام عمل است که مایهٔ زیبایی او و پایهٔ جمال و کمال آن خواهد بود و عمل انسان مؤدّب، همواره زیباست و کار عاملِ با حیا، بی‌عیب و نقص است. لذا واجد حُسن لازم خواهد بود.

گفتنی است آنچه تاکنون رقم خورد و برای وجوه دیگر نیز مجال وجود دارد، همگی در محور بیان مرجع ضمیرهای متعددی است که در جملهٔ «ویحسن فی عمله کأَنَّهُ ناظر إلیه» دور می‌زند که بخشی از آنها راجع به تعیین ناظر است و بخشی از آنها راجع به تشخیص منظور. در بین ارقام و وجوه یاد شده برخی از آنها به لحاظ معنا از اتقان بیشتر برخوردار است، گرچه بعضی به لحاظ لفظ و سیاق جمله از استحکام بیشتری بهره می‌برد.

غَضَّ الطرف؛ چشم از حرام باز می‌دارد.

سَخَى الكَفَّ؛ دست بخشنده‌ای دارد.

لا یردّ سائلاً؛ نیازمندی را ردّ نمی‌کند.

ولا یبخل بنائل؛ نسبت به عطا و بخشش دیگران بخل نمی‌ورزد.

متواصلاً إلی الإخوان؛ با برادران خود مواصلت دارد و قطع رابطه نمی‌کند.

مترادفاً للإحسان؛ مداومت بر احسان دارد.

یزن کلامه؛ کلام خود را با ترازوی حق می‌سنجد تا اگر دارای اجر و ثواب است مطرح و گرنه ترك کند؛ زیرا کلام پاکیزه، صدقه^۱ است، چنان که هرگام انسان به سوی نماز، صدقه است؛ «یا أباذر الكلمة الطیّبة صدقة، وكلّ خُطوة تخطؤها إلی الصلاة صدقة»^۲.

۱ - صدقه، به معنای چیزی است که تصدیق کنندهٔ ایمان انسان باشد و صدقهٔ اصطلاحی یا انفاق یکی از مصادیق این معنای عام است.

۲ - بحار، ج ۷۴، ص ۸۵.

و یخرس لسانه؛ زبانش را لال و ناگویا می‌کند تا بی‌جهت و بی‌فایده تکلم نکند و در بیشتر از حدّ ضرورت سخن گفتن، زبانش را حبس می‌کند: «یا أباذر! ما من شیءٍ أحقّ بطول السّجن من اللسان».

لایغرق فی بغضه؛ در بغض و دشمنی غرق نمی‌شود. ولا یهلك فی حبه؛ در دوستی خود هلاک نمی‌گردد؛ یعنی در جذب و دفع، ارادت و کراهت، تولی و تبری معتدل بوده، از افراط و تفریط مصون است.

ولا یقبل الباطل من صدیقه؛ باطل را از دوستش نیز نمی‌پذیرد. ولا یردّ الحقّ علی عدوّه؛ در برابر دشمن خود نیز حق را زیر پا نمی‌گذارد.

ولا یتعلّم إلاّ لیعلم؛ برای دانستن دنبال تعلّم و یادگیری می‌رود [نه برای فخر فروشی، خودنمایی و...].

ولا یعلم إلاّ لیعمل؛ جز برای عمل کردن نمی‌آموزد تا از برکات و ثمرات آن محروم نگردد.

علم، چندان که بیشتر خوانی *** چون عمل در تو نیست، نادانی نه محقق بود نه دانشمند *** چارپایی بر او کتابی چند آن تهی مغز را چه علم و چه خبر *** که بر او هیزم است یا دفتر^۲

قلیلاً حقدّه؛ حقد و کینه‌اش اندک است. کثیراً شکره؛ شکر گزاری او فراوان است.

یطلب النهار معیشته؛ روز دنبال معیشت می‌رود [، تا سربار جامعه نباشد و زندگی‌ش محترمانه اداره شود].

ویبکی اللیل علی خطیئته؛ شب هنگام بر گناهانش اشک می‌ریزد.

۱ - ای ابوذرا! هیچ چیز به اندازه زبان به زندانی طولانی مدت شدن سزاوار نیست (بحار، ج ۷۴، ص ۸۵).

۲ - گلستان، ص ۱۸۶، باب هشتم.

إن سلك مع أهل الدنيا كان أكيسهم؛ اگر با اهل دنیا باشد،
 زیرکترین آنهاست.
 وإن سلك مع أهل الآخرة كان أروعهم؛ اگر با اهل آخرت باشد با
 ورعترین آنان است.
 لا یرضی فی کسبه بشبهة؛ در کسب و کارش به شبهه‌ها رضایت
 نمی‌دهد.
 ولا یعمل فی دینه برخصة؛ اهل تساهل، سهل‌انگاری و اباحه‌گری در
 دین نیست.
 یعطف علی أخیه بزئته؛ در مقابل لغزش برادر دینی خود با
 مهربانی رفتار می‌کند.
 و یرعی ما مزی من قدیم صحبتہ؛ حقوق هم نشینی و هم صحبتی با
 دیگران و سابقه دوستی با آنان را مراعات می‌کند و زیرپا
 نمی‌گذارد.^۱
 تذکر ۱: آنچه در این روایت آمده، بیش از ۱۰۳ خصلت است، که
 ممکن است علت‌های زیر ریشه این اختلاف باشد:
 الف) راوی اشتباهاً برخی را تکراری بیان کرده باشد.
 ب) راوی در شنیدن یا بیان کردن عدد ۱۰۳ اشتباه کرده باشد.
 ج) پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) در برخی موارد چند
 صفت را تلفیق فرموده و به صورت يك وصف ارائه کرده باشد.
 ۲: اوصافی که برای مؤمن شمرده می‌شود گاهی بیشتر از این مقدار
 است و گاهی کمتر از این؛ چون هیچ‌کدام از نصوص وارد شده در
 این باره به منظور حصر حقیقی نیست، بلکه در صدد اهداف مقطعی
 است. لذا جمع بدون تعارض آنها سهل است.
 ۳: کسی که جامع همه صفات اعتقادی، اخلاقی و رفتاری باشد از
 دیگر مؤمنان کاملتر خواهد بود.
 ۴: مصداق اتم و اکمل همه این صفات کمال، اهل‌بیت عصمت و طهارت
 (علیهم السلام) هستند.

و أمناء الرّحمن: و امانتداران [خدای] رحمان.

أمناء: امناء جمع امین از ریشه امن است که به معنای طمأنینه نفسانی و زوال ترس می‌آید.^۱ امین صفت مشبّهه است که گاهی به معنای فاعل می‌آید و گاهی به معنای مفعول، مانند: قتیل. بنابر این، امین به معنای مؤتمن و مؤتمن خواهد بود^۲، لیکن بیشتر موارد در مؤتمن، یعنی معنای مفعولی به کار می‌رود. فرق مؤتمن و امین این است که مؤتمن به کسی گفته می‌شود که مورد اعتماد و اطمینان دیگران قرار گیرد، هر چند شخص خائنی باشد، اما امین به کسی گفته می‌شود که وصف امانت در او ثبوت و استقرار پیدا کرده، واقعاً صلاحیت اعتماد و اطمینان دیگران را داشته باشد. از این رو به کسی که مورد اعتماد و اطمینان است و امانتی را جهت حفظ و نگهداری به وی می‌سپارند، امین گفته می‌شود. القابی از قبیل «امین الاسلام» که به صاحب مجمع البیان گفته می‌شود یا «امین الشریعة»، «امین الدین» و... از آن جهت بر برخی از علما یا شخصیت‌های مهم اجتماعی اطلاق می‌شود، که مورد آزمون‌های حساس قرار گرفتند و هرگز به امت اسلامی و جامعه بشری خیانت نکرده و نمی‌کنند. به همین لحاظ، اهالی مکه قبل از رسالت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به آن حضرت

۱ - طمأنينة النفس وزوال الخوف (مفردات، «امن»).

۲ - مقایس، ج ۱، ص ۱۳۴، «امن».

«محمّد امین» می‌گفتند.

الرحمن: رحمان همانند رحیم از ریشهٔ رحمت است. تفاوت این دو اسم در روایت امام صادق (علیه السلام) این‌گونه بیان شده است: الرحمان، اسمٌ خاصٌ بصفةٍ عامّةٍ؛ و الرحيم، اسمٌ عامٌ بصفةٍ خاصّةٍ؛ رحمان اسم خاص خدای سبحان است [و دیگران را نمی‌توان به این اسم نامید]، لیکن بیانگر رحمت عامه است. رحیم اسم عام است [که بر دیگران نیز اطلاق می‌شود]، اما شامل رحمت‌های ویژه‌ای می‌گردد که اختصاص به مؤمنان دارد.

ائمّه (علیهم السلام) امنای الهی

در این جمله زیارت، ائمّه اطهار (علیهم السلام) به عنوان «أمناء الرحمان» مطرح شده‌اند. امین رحمان بودن هر يك از امامان (علیهم السلام) این‌گونه قابل تبیین است: امانت‌دارها در معرض دو آسیب هستند:

۱ - به سبب محدودیتی که در توانایی و ظرفیت دارند، قدرت پذیرفتن هر امانتی را ندارند، چنان که آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها به لحاظ سنگینی و عظمت امانت از تحمل آن ابا ورزیدند؛ **(إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا)**^۲.

۲ - هراس از خیانت در امانت دارند که مبادا آن را به نحو شایسته، به مقصد نرسانند.

۱ - مجمع البیان، ج ۲ - ۱، ص ۹۴؛ نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۲۵، سورهٔ حمد، ذیل «بسم الله...».

۲ - ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم پس از پذیرش آن سرباز زدند و ترسیدند (سورهٔ احزاب، آیهٔ ۷۲).

هیچ يك از این دو آسیب، ائمه اطهار (علیهم السلام) را تهدید نمی‌کند؛ زیرا اولاً، ظرفیت وجودی آنها به قدری گسترده است که هر چه از مقام فیض ربوبی تنزل کند، آن ذوات مقدس قدرت تحمل آن را دارند. از این رو واسطه بین واجب تعالی و عالم امکان هستند و هر فیضی که از غیب تنزل می‌کند با عبور از مجرای وجودی آن انوار مقدّس به سایر موجودات می‌رسد.

ثانیاً، آن ذوات نورانی، معصوم از هر گناه و مصون از هر خطایی هستند و قصور و تقصیر در ایصال امانت از جانب آنان فرض ندارد.

با توجه به آنچه گذشت اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) نه تنها در رساندن رحمت‌های رحیمیه واسطه فیض می‌شوند، بلکه در تنزل رحمت رحمانیه الهی نیز وساطت می‌کنند.

دشمنان خدا حتی در دشمنی با خدا از فیض حق تعالی مدد می‌گیرند و با بهره‌گیری از نعمت‌های الهی و اذن تکوینی پروردگار عالم با او مخالفت و دشمنی می‌کنند و خداوند حتی در آن حال نیز فیض خود را از آنان قطع نمی‌کند: «ابن آدم!... و بقوتی أدیت إلی فرائضی و بنعمتی قویت علی معصیتی»^۱. «عملت المعاصی بقوتی الّتی جعلتُ فیك»^۲. دشمنان ائمه اطهار (علیهم السلام) نیز در دشمنی با آن ذوات مقدّس از مجرای وجود آنان فیض خدا را دریافت می‌کنند و ائمه (علیهم السلام) حتی در آن حال از وساطت فیض نسبت به دشمنان خود کوتاهی نمی‌کنند.

به بیان دیگر: همان‌طور که دشمنان خدا در حال دشمنی با خدا بر خوان گسترده نعمت الهی نشسته‌اند، دشمنان ائمه اطهار (علیهم السلام) نیز در حال عداوت بر سر سفره

۱ - با توانی که من به تو داده‌ام، واجبات مرا ادا می‌کنی و با نعمتی که من به تو بخشیده‌ام، توان معصیت مرا پیدا می‌کنی (بحار، ج ۵، ص ۵۶).

۲ - با توانی که من در تو قرار داده‌ام معصیت کردی (همان).

وساطت آنان نشسته‌اند و همان‌گونه که خدای سبحان برای تکیه زدن بر عرش فرمانروایی عالم با اسم مبارک «رحمان» جلوه می‌کند، ائمه (علیهم‌السلام) نیز برای وساطت در فیض عام و گسترده الهی به عنوان مظهر «رحمان» ظاهر می‌شوند.

تذکر: البته روشن است کسی که امین خدای رحمان است هم در رساندن فیض به مستمندان امانت را رعایت می‌کند و هم در ارائه نیاز محتاجان و ابلاغ مسئلت سائلان، گرچه ذات اقدس خداوند در هر دو جهت اقرب و اعلم و اقدر است، لیکن در بحث وساطت، ویژگی امین همان است که بیان شد.

اشارات

۱ - جایگاه امانت در اسلام

حفظ امانت و ادای آن یکی از توصیه‌های اساسی و محوری اسلام است. قرآن کریم می‌فرماید: اگر کسی شما را امین شمرد، باید امانت را به او برگردانید؛ **(فإن أمن بعضكم بعضاً فليؤدّ الذي أوّتمن أمانته)**^۱. در برخی آیات، خیانت در امانت در کنار خیانت به خدا و رسول ذکر شده است: **(لا تخونوا الله والرسول وتخونوا أماناتكم)**^۲. خداوند نه تنها ادای امانت و رد آن را لازم دانسته، بلکه تلاش برای حفظ امانت و نگهداری از آن را ضروری شمرده است. از این رو یکی از خصال مؤمنان و نمازگزاران واقعی را حفظ امانت و تلاش برای نگهداری آن از هرگونه گزند و آسیب معرفی کرده است: **(والذين هم لأماناتهم و عهدهم راعون)**^۳.

۱ - سوره بقره، آیه ۲۸۳.

۲ - سوره انفال، آیه ۲۷.

۳ - سوره مؤمنون، آیه ۸؛ سوره معارج، آیه ۳۲.

در بسیاری از روایات، ملاک تمایز ایمان راستین از ایمان ادعایی، ادای امانت معرفی شده است. پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود:

آن کس که امانت‌دار نیست، ایمانی ندارد؛ «لا ایمان لمن لا أمانة له»^۱.

نیز فرمود:

به کثرت نماز، روزه، حج، زکات، کارهای نیک و طنین ناله‌های شبانه افراد نگاه نکنید، به راستگویی و ادای امانت آنان بنگرید؛ لا تَنْظُرُوا إِلَي كَثْرَةَ صَلَاتِهِمْ وَصِيَامِهِمْ وَكَثْرَةَ الْحَجِّ وَالزَّكَاةِ وَكَثْرَةَ الْمَعْرُوفِ وَطَنْطِنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ، أَنْظُرُوا إِلَي صِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ^۲.

حضرت در حدیث دیگری، ادای امانت را از عوامل خیر دیدن امت یاد کرد:

لا تَزَالُ أُمَّتِي بِخَيْرٍ مَا تَحَابَبُوا وَتَهَادَوْا وَادَّوَا الْأَمَانَةَ وَاجْتَنَبُوا الْحَرَامَ وَقَرَّوْا الضَّيْفَ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوَا الزَّكَاةَ فَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوا ذَلِكَ ابْتَلَوْا بِالْقَحْطِ وَالسَّنِينِ^۳؛ تا زمانی که امت من یکدیگر را دوست بدارند، به همدیگر هدیه بدهند، ادای امانت کنند، از حرام پرهیز داشته باشند، مهمان را گرامی شمارند، نماز را برپا دارند و زکات بپردازند بر سبیل خیر خواهند بود. اما اگر این امور را زیر پا بگذارند گرفتار قحطی و خشکسالی خواهند شد.

امام صادق (علیه السلام) در پیامی که برای عبدالله بن ابی‌عفور فرستاد، ادای امانت و راستگویی را نردبان ترقی معرفی کرد. ابی‌کهمس گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: عبد الله بن ابی‌عفور به شما سلام می‌رساند. امام (علیه السلام) فرمود:

۱ - بحار، ج ۷۲، ص ۱۱۶.

۲ - همان، ص ۱۰، ج ۱۱۵.

۳ - همان.

سلام بر تو و بر او باد. وقتی او را دیدی سلام مرا به او ابلاغ کن و به او بگو: جعفر بن محمد به تو می‌گوید: نگاه کن و ببین که علی (علیه السلام) چگونه و با چه وسیله‌ای نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) منزلت پیدا کرد، پس تو نیز بدان ملتزم باش. علی (علیه السلام) با دو خصلت صداقت در گفتار و ادای امانت، آن منزلت رفیع را نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پیدا کرده است؛ اَبی کَهِمَس قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إذا أتيت عبد الله فاقراه السلام وقل له: إن جعفر بن محمد يقول لك: انظر ما بلغ به عليُّ عليه السلام عند رسول الله صلِّي الله عليه و آله و سلَّم فالزمه. فإنَّ علياً عليه السلام إنَّما بلغ ما بلغ به عند رسول الله صلِّي الله عليه و آله و سلَّم بصدق الحديث وأداء الأمانة»^۱.

امیر عارفان (علیه السلام) نیز ادای امانت را یکی از اسباب پیروزی، غلبه و دولتیابی معرفی کرده است: «سیدالون منکم... وبأدائهم الأمانة إلي صاحبهم وخيانتكم»^۲.

۲ - حق بین المللی

حفظ امانت و ادای آن یکی از حقوق بین المللی اسلام است، که نه ایمان و عدالت شرط آن است، نه کفر و فسق مانع آن^۳. البته شخص امین در پذیرش امانت، مختار است و می‌تواند بگوید: از غیر مؤمن، غیر مسلمان، غیر عادل یا... امانت نمی‌پذیرم، لیکن اگر پذیرفت، خیانت در آن هرگز روا نیست. امانتگذار هر کس که باشد در این جهت فرقی ندارد.

۱ - نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۹۶.

۲ - نهج البلاغه، خطبه ۲۵، بند ۲.

۳ - نهایه شیخ طوسی، ص ۴۳۵.

از این رو در برخی روایات، ادای امانت فاجر نیز لازم شمرده شده است. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

امانت را نسبت به نیک و فاجر ادا کنید و در آن خیانت نورزید. اگر پسر ملعون ملجم مرادی که قاتل امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود مرا بر امانتی امین گرداند به وی باز می‌گردانم؛ اَدُوا الْأَمَانَةَ إِلَى الْبِرِّ وَالْفَاجِرِ، فَلَوْ أَنَّ قَاتِلَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ائْتَمَنَنِي عَلَيَّ أَمَانَةً لِأَدِّيْتَهَا إِلَيْهِ^۱.

سید ساجدان و زینت عابدان نیز فرمود:

اگر قاتل پدرم، حسین بن علی (علیهما السلام) شمشیری که پدرم را با آن کشته، پیش من امانت بگذارد، به او بر می‌گردانم؛ علیکم بأداء الأمانة فوالذي بعث محمداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ أَنَّ قَاتِلَ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ائْتَمَنَنِي عَلَيَّ السِّيفِ الَّذِي قَتَلَهُ بِهِ لِأَدِّيْتُهُ إِلَيْهِ^۲.

تذکر ۱ - منظور امام صادق و امام سجّاد (علیهما السلام) این است که خبث طینت ابن ملجم یا شمر مانع ردّ امانت نمی‌شود. بنابر این، اگر ابن ملجم یا شمر ملعون شمشیر خود را نزد آنان امانت می‌گذاشت و سپس آن را مطالبه می‌کرد تا امیرالمؤمنین (علیه السلام) را شهید کند، در صورتی که از نیت او با خبر بودند، قطعاً به او بر نمی‌گردانند. از این رو مال کافر حربی که در حال جنگ بالفعل با اسلام و نظام اسلامی است، احترام ندارد و مباح است، هر چند که امانت باشد. این قانون، در تمام مرام‌ها و مسلک‌ها پذیرفته شده و مقبول است. استدلال آنها این است که نباید موجبات

۱ - بحار، ج ۷۲، ص ۱۱۵.

۲ - همان، ص ۱۴۴.

تقویت دشمن جنگجو و جنگ افروز را فراهم کرد.

۲ - اگر امانتگذار ظالمی است که مال غصبی را نزد کسی امانت گذاشت، امین نمیتواند مال مغضوب را به غاصب برگرداند، بلکه باید آن را به صاحب اصلی بازگرداند؛ زیرا امانت در صورتی احترام دارد که مال خود مستأمن و امانتگذار باشد، نه مال دیگران لذا هر مالی باید به صاحب اصلی آن برگردانده شود مگر آن که بر جان و مال خود یا جان و مال مؤمنی بترسد که در این صورت چاره ای جز بازگرداندن مال مغضوب به غاصب ندارد^۱.

۳ - محدوده امانت

برخی از افراد گمان میکنند حفظ امانت تنها به این است که اگر کسی مثلاً کتابی را نزد آنها به رسم امانت گذاشت در آن تصرف غیر مجاز نکنند و هنگام مطالبه به او برگردانند، در حالی که دایره امانت با توجه به شمول آن نسبت به عاریه بسیار وسیعتر از این است. برخی از مصادیق آن که در آیات و روایات آمده، از این قرار است:

۱ - اموال و ثروت مردم: «فإن أمن بعضكم بعضاً فليؤدّ الذي أوّتمن أمانته»^۲.

۲ - پست و مقام. حضرت علی (علیه السلام) به یکی از کارگزاران خود نوشت: «إنّ عمّلك ليس لك بطعمه ولکنه فی عنقك أمانة»^۳.

۳ - اعضا، جوارح و جان: «اللّهم اجعل نفسی أوّل کریمه تنزعها من کرائمی

۱ - نهاییه شیخ طوسی، ص ۴۳۶.

۲ - اگر کسی از شما، دیگری را امین شمرد، آن امین باید امانت را برگرداند (سوره بقره، آیه ۲۸۳).

۳ - کاری که بر عهده توست، لقمه چرب و شیرین برای تو نیست، بلکه امانتی در گردن توست (نهج البلاغه، نامه پنجم).

وأول وديعةٍ ترتجعها من ودائع نعمك عندي»^١.
٤ - مجالس و محافل دوستانه: «المجالس بالأمانة وإفشاء سرّ أخيك خيانة»^٢.

٥ - وحي الهي: «أمين وحيه وخاتم رسله»^٣.

٦ - دين و قرآن: «إنّ الله بعث محمّداً صلّي الله عليه و آله و سلّم نذيراً للعالمين وأميناً علي التنزيل»^٤.

و.....

خلاصه هر چیزی که از آن انسان نباشد و به منظور استفادة صحیح از آن و بازگرداندن به صاحب اصلي یا رساندن به دست دیگران در اختیار او قرار داده باشند، عاریه یا امانت است و هر کس به مقتضای شغل و زندگی خود، امانتهای متعدّی را در اختیار دارد که باید به صاحب اصلي آن برگرداند. به بیان دیگر: تنها ذات اقدس باری تعالی است که امانتدار کسی نیست و گر نه مجموعه نظام هستی امانت دارانی هستند که دیر یا زود باید امانتهایشان را تحویل مالک اصلي بدهند و آن کس که در نهایت از همگان تحویل میگیرد، خدای سبحان است: **(إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ)**^٥، **(لله ميراث السماوات والأرض)**^٦.

١ - خدایا! جان مرا اولین نعمت با ارزشی قرار بده که از میان نعمتهایت از من میستانی و نخستین امانتی باشد که بر میگردانی [یعنی قبل از هر چیز جان مرا بستان، نه این که بعد از آن که چشم، گوش و... از من گرفته شد و کور، کر، زمینگیر و... شدم، بمیرم] (نهج البلاغه، خطبه ٢١٥، بند ٥).

٢ - مجالس، امانت است و افشای سرّ برادر مؤمن، خیانت شمرده میشود (بحار، ج ٧٤، ص ٨٩).

٣ - [پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم)] امین وحي خدا و خاتم رسولان اوست (نهج البلاغه، خطبه ١٧٣).

٤ - خداوند، محمد (صلي الله عليه و آله و سلم) را برانگیخت تا عالمیان را انذار کند و امین بر آیات او باشد (نهج البلاغه، خطبه ٢٦).

٥ - ما زمین و آنچه بر آن است را ارث میبریم و به سوي ما برمیگردند (سوره مریم، آیه ٤٠).

٦ - میراث آسمانها و زمین از آن خداست (سوره آل عمران، آیه ١٨٠؛ سوره حدید، آیه ١٠).

۴ - رحمت فراگیر و رحمت خاص

تقسیم رحمت الهی به عام و خاص، برگرفته از آیه کریمه **(رحمتی وسعت کلّ شيء فسأکتبها للذین یتّقون ویؤتون الزکوة والذین هم بایاتنا یؤمنون)**^۱ است؛ زیرا در این آیه خداوند سبحان در جواب موسای کلیم (علیه السلام) فرمود: رحمت من اختصاص به موجودی معین ندارد، بلکه عام است و هر چیزی را فرا می‌گیرد؛ **(وسعت کلّ شيء)**. سپس فرمود: آن را برای پروا پیشگان، زکات دهندگان و مؤمنان به آیاتمان مهیا می‌کنم؛ **(فسأکتبها... یؤمنون)**. بنابراین، خدای سبحان دو رحمت دارد:

۱ - رحمت عام، گسترده و فراگیر که حتّی غضب را در بر می‌گیرد و به بیان دیگر غضب پروردگار نیز از این قسم رحمت او ناشی می‌گردد. مجموعه نظام هستی اعم از جنّ، انس، فرشته، جماد و حیوان در سایه این رحمت وسیع خلق شده و روزی می‌خورند. دنیا و آخرت، بهشت و نعمت‌های آن، جهنّم و عذاب‌های آن را در بر می‌گیرد. این رحمت که مقابل ندارد، بلکه مقابل آن عدم است رحمت رحمانیه نامیده می‌شود. سرّ این نام‌گذاری آن است که قرآن کریم برای شمارش رحمت‌های گوناگونی که در نظام احسن، وجود دارد با نام مبارک **(الرحمن)** شروع می‌کند. این، بدان معناست که رحمت عام و فراگیری که در سوره مبارکه اعراف از آن خبر داده، از برکت ظهور نام مقدّس رحمان است.

۲ - رحمت خاص و ویژه‌ای که به پروا پیشگان و مؤمنان وعده داده است: **(فسأکتبها للذین یتّقون...)**. در سوره مبارکه احزاب در بیان یکی از رحمت‌های ویژه، می‌فرماید: او (خدا) کسی است که با فرشتگان خود بر شما درود می‌فرستد تا

۱ - رحمت من هر چیزی را فرا می‌گیرد و به زودی آن را برای کسانی مقرر می‌کنم که پروا پیشه کنند، زکات بپردازند و به آیات ما ایمان آورند (سوره اعراف، آیه ۱۵۶).

شما را از ظلمت‌ها به نور هدایت کند. آنگاه در پایان آیه استدلال می‌کند که چون بر مؤمنان «رحیم» است، چنین لطف ویژه‌ای در حق آنان دارد: **(هو الَّذِي يَصْلِي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا)**^۱. این رحمت به لحاظ محدود بودنش، دارای مقابل است و عنوان «غضب» در مقابل آن قرار دارد.

به بیان دیگر: اگر ذات اقدس الهی با اسم مبارک رحمان جلوه کند زمین و آسمان می‌آفریند، جنّ، انس، ملک، بهشت و دوزخ خلق می‌کند، به کافر و مؤمن روزی می‌رساند، به فاسق و عادل، طالح و صالح توجه می‌کند و خلاصه، جمیع موجودات و مخلوقات نظام هستی به برکت آن ظاهر می‌شوند، اما اگر با نام مبارک «رحیم» تجلّی کند تنها مؤمنان، صالحان و تقوا پیشگان را مورد عنایت ویژه قرار می‌دهد.

بنابر این، آنچه نظام هستی را با جمیع متعلقات مربوط به آن اداره می‌کند، تجلّی نام مبارک «الرحمن» است. در حقیقت، اسم مبارک رحمان برزخ و واسطه میان ذات باری تعالی و سایر اسما و صفات الهی است که فیض را به صورت اجمال از ذات اقدس حق تعالی می‌گیرد و به صورت تفصیلی بین اسما و صفات او تقسیم می‌کند. از این رو فرمود: رحمان بر عرش تکیه زده است؛ **(الرحمن علي العرش استوي)**^۲.

۵ - معنای عرش

عرش که در آیاتی چند از قرآن کریم به عنوان محل جلوس و تکیه الهی مطرح شده، کنایه از مُلک، سلطنت و مقام فرمانروایی خدای سبحان بر نظام هستی است، یعنی

۱ - سوره احزاب، آیه ۴۳.

۲ - سوره طه، آیه ۵.

همان‌گونه که پادشاهان و سلاطین اعتباری از مقام سلطنت و حاکمیت خویش بر تمام افراد و امور مملکت خود احاطه و سلطه دارند، خالق هستی که سلطان حقیقی و واقعی است نیز، بر تمام اجزای عالم حکومت و سلطه دارد و چیزی از محدوده سلطنت، قدرت، علم، تدبیر و زمامداری او خارج نیست. با این تفاوت که سلطه سلاطین اعتباری، به لحاظ محدودیتی که در علم، قدرت و... دارند، محدود و فرار از سلطنت آنها ممکن بوده، اساس سلطنت و حاکمیت آنان بر اعتبار عقلایی تکیه دارد و برپایه واقعیت استوار نیست، در حالی که خدای سبحان از سویی دارای علم و قدرت نامحدود است و از سوی دیگر خالق نظام هستی است. از این جهت سلطنت و حاکمیت او مطلق و نامحدود است و همه نظام هستی را در بر می‌گیرد؛ **(له ملك السموات والأرض)**^۱، چنان که فراتر از سلطنت اعتباری بوده، برپایه‌های حقیقت استوار است. در نتیجه نه کسی توان فرار از حاکمیت فراگیر او را دارد؛ «ولا يمكن الفرار من حكومتك»^۲ و نه کسی از حیطة علم قاهرانه او خارج می‌ماند؛ **(وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا)**^۳.

این احاطه و اداره گسترده و فراگیر متفرع بر افاضه گسترده و فراگیر است. از این رو در مقام بیان حاکمیت بی‌مانند الهی با تکیه بر نام مبارک «الرحمن» که هیچ نامی در افاضه فیض به گستردگی آن نبوده و نزدیکترین اسم به اسم مبارک «الله» است فرمود: **(الرحمن علي العرش استوي)**^۴.

* * *

۱ - سورة حدید، آیه ۲.

۲ - مفاتیح الجنان، ص ۱۲۸، دعای کمیل.

۳ - سورة طلاق، آیه ۱۲.

۴ - سورة طه، آیه ۵. ذیل جمله «فجعلکم بعرشه محققین» در این باره، بیشتر بحث خواهیم کرد.

و سلاله النبیین و صفوة المرسلین و عترة خیرة رب العالمین؛
عصاره انبیاء، برگزیده و خلاصه رسولان و خاندان برگزیده
پروردگار عالم‌ها.

سلالة از ریشه «سلل» به معنای خروج چیزی از چیز دیگر می‌آید،
چنان که شمشیر از غلاف خارج می‌شود^۱. سلاله به چیزی گفته می‌شود
که از چیز دیگری خارج شده باشد^۲. نطفه انسان را از آن جهت
سلاله می‌گویند که از صلب او خارج می‌شود^۳. بدین ترتیب، سلاله به
خلاصه و عصاره‌ای گفته می‌شود که از چیزی گرفته شده باشد^۴.
النبیین جمع النبى است. قبلاً گذشت که نبی به کسی گفته می‌شود
که اخبار آسمانی را دریافت می‌کند^۵. بنابر این، سلاله النبیین
به معنای «عصاره و خلاصه انبیاء» است.
صفوة از ریشه «صفو» است که دلالت بر خلوص از هر گونه ناخالصی
می‌کند^۶.

۱ - التَّخَصُّلُ والخروج من شيء، كَسَلَّ السيف من الغمد (التحقيق، ج ۵، ص ۲۱۳ «سلل»).

۲ - السلالة اسمٌ لما يسَلُّ من الشيء (مجمع البيان، ج ۸ - ۷، ص ۱۶۰، ذیل آیه ۱۲، سورة مؤمنون).

۳ - يسمي ماء الرجل سلالَةً لانسلاله من صلبه (همان، ص ۵۱۲، ذیل آیه ۸، سورة سجده).

۴ - فالسلالة صفوة الشيء التي يخرج منها (همان، ص ۱۶۰).

۵ - این، یکی از دو معنای نبی بود. ر.ک: ص ۱۲۰.

۶ - يدلُّ علي خلوص من كلِّ شوب (مقاييس اللغة، ج ۳، ص ۲۹۲ «صفو»).

«صفاء» ضد کدورت و خالص شدن از هر شائبه‌ای است.^۱ تصفیه نیز که به معنای خالص کردن از ناخالصی‌ها می‌آید از همین ماده است. بدین ترتیب «صفوة» که گفته شده صاد آن را به فتحه، کسره و ضمه می‌توان قراءت کرد به معنای خالص هر چیز است.^۲

المرسلین جمع المرسل از ریشه «رسل» اصطلاحاً به کسانی گفته می‌شود که افزون بر دریافت وحی و اخبار آسمانی، وظیفه ابلاغ آن را نیز بر عهده دارند، که در زبان فارسی به «پیامبران» ترجمه می‌شود.^۳

خالص کردن هر چیزی یا خلاصه کردن آن در حقیقت نوعی گزینش است. کسی که با شیوه‌ای خاص، عصاره گل را خارج می‌کند و خرمنی از گل را در شیشه‌ای جای می‌دهد، در حقیقت به نوعی گزینش دست می‌زند. هر چند که تصفیه کردن، گاهی با اخراج ناخالصی‌ها و بیگانه‌ها ملازم است چنان که تهیه عطر از خرمن گل به همین معناست؛ زیرا بعد از گرفتن عطر و گلاب، سایر اجزای گل، تفاله است و به زباله دان ریخته می‌شود. ولی گاهی به معنای گزیده گزینی و انتخاب احسن است، همان‌طور که انتخاب نهج البلاغه از گلزار سخنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) به همت والای سید رضی (رحمه الله) نوعی گزینش برتر و انتخاب احسن از غیر احسن است، نه انتزاع حسن از قبیح و نه به معنای ناخالص و بیگانه بودن سایر کلمات علی بن ابی طالب (علیه السلام).

بدین ترتیب می‌توان گفت: «صفوة المرسلین» به معنای «گزینش شده و برگزیده از پیامبران» است و چون سفیران الهی با توجه به عصمتی که دارند، چیزی جز

۱ - ومن ذلك الصفاء وهو ضد الكدر (همان). فالصفاء هو الخلوص عن الكدورة (التحقیق، «صفو»).

۲ - صفو الشيء خالصه و الصفوة بالهاء والكسر مثله وحكى التثليث (المصباح المنير، «صفو»).

۳ - ر.ك: ص ۱۱۶.

فضایل ندارند، عصاره و برگزیده آنها در حقیقت به منزله گلابی است که عطر فضایل آن خرمن‌های گل را در خود گردآورده است. به عبارت دیگر: همان‌گونه که شیشه حاوی عطر را می‌توان خلاصه و برگزیده خرمن گل دانست، به اهل بیت وحی و نبوت نیز که صفوة المرسلین‌اند، می‌توان گفت شما خلاصه فضایل پیامبران الهی و برگزیده آنان هستید.

عترت. فیومی می‌گوید: عترت انسان همان نسل اوست. سپس با واسطه از ابن اعرابی نقل کرده که اگر فرزند انسان، ذریه و عقبه او از صلبش باشد عترت وی محسوب می‌شود و عرب معنای دیگری جز این برای عترت نمی‌شناسد.^۱

تذکر: مراد ابن اعرابی این است که: قبیله، گروه، اقربا و بستگان سببی و نسبی، عترت انسان محسوب نمی‌شوند، مگر آن که از صلب او باشند.^۲

خیره. این واژه از ریشه خیر است. تحلیل و بررسی «خیر» پس از این خواهد آمد.^۳ آنچه که در اینجا می‌توان گفت، این است که برای واژه «خیره» دو معنا ذکر شده است:

۱ - معنای مصدري که همان اختیار باشد.^۴ «خیره» در آیه (و **ماکان لمؤمن ولا مؤمنة إذا قضی الله ورسوله أمراً أن یکون لهم الخیره من أمرهم**)^۵ به همین معناست.

۲ - معنای وصفی که همان اختیار شده و برگزیده را گویند. «خیره الله» که در

۱ - العترة نسل الانسان. قال الأزهری و روي ثعلب عن ابن اعرابی أن العترة ولد الرّجل وذریته وعقبه من صلبه ولا تعرف العرب من العترة غير ذلك (المصباح المنیر، «عتر»).

۲ - در اشارات راجع به این مطلب بیشتر بحث خواهد شد (ر.ک: ص ۳۲۳).

۳ - ر.ک: ذیل فقرة «إن ذکر الخیر کنتم أوله...».

۴ - قال الزجاج: الخیره التخییر وقال علی بن عیسی: الخیره إرادة اختیار الشیء علی غیره (مجمع البیان، مج ۸ - ۷، ص ۵۶۲، ذیل آیه ۳۶، سورة احزاب).

۵ - هیچ زن و مرد مؤمنی حق ندارد که چون خدا و رسول او به کاری فرمان دهند در کار خود اختیاری داشته باشد (سورة احزاب، آیه ۳۶).

روایات، بر پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) اطلاق شده، به همین معناست.^۱ البته خَيْرَة وَخَيْرَة به يك معناست.^۲ معنای موردنظر در این جمله زیارت، معنای دوم است و مصداق آن نبی اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) است.

رَبّ. ربوبیت، سوق دادن چیزی به سمت کمال و رفع نقایص از آن است، خواه به تخلیه و برطرف کردن مانع باشد یا به تحلیه و آراستن.^۳ بنابر این، رَبّ به کسی گفته می‌شود که اشیا را به سمت کمال و رفع نقایص سوق می‌دهد و کار و شأن او همین است.^۴ العالمین. این کلمه جمع «العالم» است. عالم همانند عِلْم و علامت به ابزار و آلاتی گفته می‌شود که چیزی به واسطه آن دانسته می‌شود.^۵ زمخشری می‌گوید:

برخی گفته‌اند: «عالم» اسم برای ملائکه، جنّ و انس است که از علم برخوردارند؛ اسم لذوی العلم من الملائكة والثقلین.^۶ در ادامه می‌گوید برخی گفته‌اند:

هر چه که به وسیله آن خالق شناخته می‌شود، عالم نامیده می‌شود، خواه از اجسام باشد یا از اعراض؛ و قيل: كل ما عِلِم به الخالق من الأجسام والأعراض.^۷

۱ - و يقال: هي اسم من تخيرت الشيء مثل الطيرة اسم من تطير (المصباح المنير، «خير») هي الإسم من قولك: اختاره الله تعالى وفي الحديث: محمد صلي الله عليه و آله و سلم خيرة الله من خلقه (لسان العرب، ج ۴، ص ۲۶۶؛ صحاح اللغة، «خير»).

۲ - لسان العرب، همان.

۳ - سوق شيء إلى جهة الكمال ورفع النقائص بالتخلية والتحلية (التحقيق، ج ۴، ص ۱۹ «رَبّ»).

۴ - همان. برای توضیح بیشتر درباره معنای رَبّ ر.ک: تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۳۳۱، ذیل آیه «الحمد لله رب العالمین».

۵ - فالعِلْم اسم لما يُعلم به... والعالم والعلام بمعني العِلْم (التحقيق، «علم»).

۶ - كشاف، ج ۱، ص ۱۰.

۷ - همان.

آن‌گاه اشکال می‌کند که اگر واژه «عالم» همه چیز را شامل می‌شود چرا به صورت جمع آمده و به مفرد بسنده نشده است؟ سپس جواب داده که جمع آوردن برای تأکید و مبالغه است تا همه اجناس را شامل شود^۱. افزون بر این، چنان که در علم نحو گفته‌اند: آمدن الف و لام برسر جمع افاده عموم می‌کند و این، تأکیدی است بر عمومیتی که زمخشری ادعا کرده است. بدین ترتیب می‌توان هر موجودی از موجودات نظام هستی را، عالم نامید؛ زیرا نشانه و آیت خداوند متعال است.

پس ربّ العالمین، کسی است که عهده دار به کمال رساندن تمام موجودات نظام هستی و رفع نقص از آنان است.

تذکراً - با آن که پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) خَيْرَةُ الرحمان، خَيْرَةُ الرحيم، خَيْرَةُ الكريم، خَيْرَةُ الغفور وبالآخر از همه خیره الله است، در اینجا تعبیر به «خیره ربّ العالمین» شد تا دلالت کند بر این که ربوبیت خدای سبحان، چنین گزینشی را اقتضا کرده است^۲.

۲ - عدم اختصاص ربوبیت به صنف خاصی از موجودات و گسترش آن به سراسر هستی، یعنی «العالمین» دلالت می‌کند که این برگزیده خدا مأموریتی در راستای به کمال رساندن تمام موجودات نظام هستی دارد و اساساً نقش «خلیفة الله» که واسطه بین واجب تعالی و ممکنات است، بهره‌مند کردن ماسوی الله از فیض ربوبی حق تعالی است. از این رو از قرآن کریم که برنامه تربیتی و تکاملی برای همگان است به **(تنزیل من رب العالمین)**^۳ تعبیر شده است.

۱ - فإن قلت: لِمَ جُمِعَ؟ قلت: ليشمل كلّ جنس ممّا سمّی به (کشاف، ج ۱، ص ۱۰).

۲ - اصطلاحاً می‌گویند: تعلیق حکم بر وصف، مُشعر به علیت است.

۳ - سورة واقعه، آیه ۸۰.

چنان که پیامبران بزرگی همچون نوح، هود، موسی و هارون (علیهم السلام) خود را **(رسول من رب العالمین)**^۱ معرفی کرده اند. بنابر این، عترت خیره رب العالمین، به معنای «فرزندان برگزیده رب العالمین» است و آن برگزیده کسی جز پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نیست.

خلاصه فضایل انسان‌های کامل

اوصاف سه‌گانه‌ای که در این بخش برای اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) آمده، به ترتیب اهمیت است؛ زیرا ابتدا به عنوان عصاره انبیا معرفی شدند و سپس به عنوان برگزیده از مرسلین، که مقامی بالاتر از انبیا دارند و در نهایت به عنوان فرزندان پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) که برترین و بالاترین مخلوق است. بدین ترتیب سلاله انبیا و صفوة مرسلین بودن برای امامت و جانشینی پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) کفایت نمی‌کند، بلکه عترت خیره رب العالمین بودن شرط است. در نتیجه لَهَبی‌ها، اموی‌ها و عباسی‌ها خارج می‌شوند؛ زیرا اگر چه آنها نیز از طریق عبد المطلب و عبد مناف (علیهما السلام) به سلسله با جلالت انبیا و مرسلین می‌رسند^۲، لیکن عترت خیره رب العالمین نیستند.

برداشت اولی از این جملات این است که اجداد ائمه اطهار (علیهم السلام) به انبیا و مرسلین ختم می‌شود و بسیاری از پیامبران بزرگ الهی در سلسله اجداد آن ذوات مقدس هستند. این مطلب، اگر چه حق است، لیکن به نظر می‌رسد این جملات به مطلب

۱ - سورة اعراف، آیه ۶۱ و ۶۷ و ۱۰۴؛ سورة شعراء، آیه ۱۶؛ سورة زخرف، آیه ۴۶ (با تفاوت اندک).

۲ - البته این‌گونه افراد از سلاله انبیا و صفوة مرسلین محسوب نخواهند شد؛ زیرا همان‌طور که خدای سبحان درباره فرزند نوح (علیه السلام) فرمود: او عمل غیر صالحی است که اهل تو شمرده نمی‌شود؛ «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» (سورة هود، آیه ۴۶) افراد طالح یاد شده نیز هیچ‌گونه پیوندی با انبیا و مرسلین نداشته و نخواهند داشت، هر چند که به صورت ظاهری از صلب آنان باشند.

مهم‌تری اشاره دارد، یعنی در راستای تطهیر این سلسله جلیله است که نه تنها خودشان انسان‌های مطهر و معصومی هستند، بلکه از جهت پدران و اجداد نیز مطهرند و هیچ مشکلی ندارند. توضیح این که:

صاحبان مناصب مختلف باید دارای شرایط و توانایی‌های متناسب با آن باشند، چنان که برخی موانع نیز باید در آنها مفقود باشد. مثلاً کسی که می‌خواهد رئیس جمهور کشوری شود باید از بینش سیاسی، تدبیر، قدرت برنامه‌ریزی و اداره کشور، توانایی لازم جسمی و... برخوردار باشد، همان‌طور که وجود برخی شرایط دیگر برای رئیس یک اداره، کارخانه، نهاد آموزشی و... ضرورت دارد. بر همین اساس در فقه و حقوق اسلامی آمده است: کسی که می‌خواهد عهده‌دار منصب قضا شود افزون بر شرایط عمومی از برخی شرایط اختصاصی نیز باید برخوردار باشد. فقیه نامور امامیه، مرحوم محقق حلی می‌گوید:

قاضي بايد از کمال عقل برخوردار باشد؛ و یشرط فیه... و کمال العقل و...^۱.

شارح کلام او، مرحوم صاحب‌جواهر می‌گوید:

کسي از فقها را مخالف هیچ يك از این شرایط نیافتم؛ بلا خلاف آنچه فی شیء منها^۲.

بدین ترتیب اگر قاضی، اجمالاً از عقلی که در شرایط عام تکلیف مطرح است، برخوردار باشد، کافی نیست، بلکه کمال عقل شرط است. همچنین گفته‌اند: یکی از شرایط قاضی، حلال زاده بودن است^۳. چنان که در

۱ - شرایط الاسلام، ج ۴، ص ۶۷؛ جواهر، ج ۴۰، ص ۱۲.

۲ - جواهر، ج ۴۰، ص ۱۲.

۳ - همان.

امام جماعت، شاهد بودن در امور مهم^۱، مرجعیّت تقلید در امور دینی^۲ نیز شرط است، لیکن باید توجه داشت که در این موارد، حرام زادگی مانع است، نه آن که احراز حلال زادگی شرط باشد. از این جهت فقیه یزیدی (رحمه الله) می‌گوید: مرجع تقلید نباید از زنا متولد شده باشد؛ و آن لا یکون متولّداً من الزنا^۳.

چنان که در بیان شرایط امام جماعت نیز مشابه این تعبیر را به کار برده است؛ و آن لا یکون ابن زنا^۴.

بنابر این، اگر کسی مشهور به حرام زادگی باشد نمی‌تواند عهده دار این مناصب شود. اما احراز حلال زادگی شرط نیست، یعنی ضرورت ندارد که نمازگزار ابتدا درباره حسب و نسب امام جماعت تحقیق کند و سپس به او اقتدا کند یا قاضی از کسی که می‌خواهد در امر مهمی شهادت دهد شناسنامه و نسبنامه مطالبه کند. بله، اگر معلوم باشد که کسی از راه نامشروع متولّد شده است، شایستگی منصب امامت جمعه و جماعت، مرجعیّت و شهادت را ندارد. از این جهت گفته‌اند:

حلال زادگی شرط تصدی امور یاد شده نیست، بلکه حرام زادگی مانع آن است؛ و علی الجملة لیست الطهارة شرطاً للإمامة بل المانع كونه ولد الزنا فالقید المعتبر عدمی لا وجودی^۵.

مهم‌ترین استدلالی که بر مانعیّت حرام زادگی اقامه شده، این است: حرام زادگی، منقصتی است که شارع مقدّس وجود آن را در قاضی، امام جماعت، مرجع تقلید و سایر کسانی که می‌خواهند صاحب چنین مناصب معنوی باشند،

۱ - جواهر، ج ۴۰، ص ۱۳.

۲ - عروة الوثقی، باب تقلید، مسئله ۲۲.

۳ - همان.

۴ - همان، باب صلاة، شرایط امام جماعت.

۵ - مستند العروة الوثقی، ج ۵، قسمت دوم، ص ۴۰۱.

نمی‌پسندد، هر چند فرزند نامشروع، گناهی از این جهت ندارد، لیکن این منقصت موجب محرومیت از تصدی چنین مقامات معنوی و روحانی می‌گردد^۱.

جامعه اسلامی نیز، بر خلاف برخی جوامع غیر دینی، فرزند نامشروع بودن را نوعی سرشکستگی می‌داند و از نزدیک شدن به او و پیروی از او نفرت دارد، در حالی که صاحبان این‌گونه مناصب معنوی و روحانی باید بر قلبها حکومت کنند. در مقام تشبیه می‌توان گفت: مثل او مثل گلی است که در مزبله بروید. گلی که در باغ و بوستان می‌روید با گلی که در مزبله می‌روید، تفاوت بسیار دارد؛ زیرا اولاً، روییدن گل در مزبله، بسیار نادر است. ثانیاً، اگر بروید، همانند گلی که در باغ و بوستان می‌روید، دماغ پرور نیست. ثالثاً، اگر ذاتاً بوی دماغ پروری داشته باشد، بوی تعفن مزبله، موجب اشمئزاز از آن خواهد شد^۲.

افزون بر این توجیه عقلی، برخی ادله نقلی نیز از امامت کردن چنین افرادی در نماز جماعت نهی کرده است. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است:

پنج گروه نمی‌توانند در نماز جماعت، امامت کنند، که ولد زنا و مجنون از جمله آنهاست؛ «خمسة لا يؤمّون الناس علی کلّ حالٍ: وعدّ منهم المجنون وولد الزنا»^۳.

ناگفته پیداست که طبع جامعه از دیوانه و ولد الزنا متنفر است، چنان که از افراد

۱ - التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ج ۱، ص ۲۳۶.

۲ - امام صادق (علیه السلام) از پدران خود نقل کرده است که پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) به مردم فرمود: از سبزه‌ای که در زباله‌دان می‌روید پروا داشته باشید. گفتند: یا رسول الله! منظور شما از سبزه‌ای که در مزبله می‌روید، چیست؟ فرمود: منظور، زن زیبارویی است که در خانواده بد پرورش یافته باشد؛ «إیاکم وخصراء الدمن. قیل: یا رسول الله! وما خصراء الدمن؟ قال: المرأة الحسناء فی منبت السوء» (بحار، ج ۱۰۰، ص ۲۳۲).

۳ - وسائل، ج ۸، ص ۳۲۱، کتاب الصلاة، أبواب صلاة الجماعة، باب ۱۴، ج ۱.

دیگری که در دیگر روایات آمده، نظیر مرتد، شارب الخمر، حدّ شرعی خورده و... نیز تنفر دارد.

عشق و ارادت قلبی، لازمه امامت

همان‌طور که می‌دانیم امامت ملکوتی، مقامی نیست که به ریاست مادی و دنیایی ختم شود، بلکه مقامی معنوی است که از ذات اقدس باری تعالی نیابت می‌کند و خلیفه رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) است، سراسر هستی در حوزه ولایت اوست، ملائکه از او فرمان می‌برند، از او دستور می‌گیرند و افتخار شاگردی او را دارند و خلاصه امام کسی است که روابط اسمای حسنی الهی را به اذن خدا تنظیم می‌کند.

چنین کسی قبل از هر چیز به تسخیر قلوب نیاز دارد تا عشق و ارادت قلبی مردم را متوجه خویش گرداند و بر قلبها حکومت کند، چنان که پیامبران نیز به همین عشق و ارادت نیاز دارند. در صلح حدیبیه، عروه بن مسعود ثقفی جهت مذاکره با رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) به لشکرگاه آن حضرت آمد. پس از مدتی مذاکره، پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) برای وضو گرفتن برخاست. عروه بن مسعود، مشاهدات خویش را از وضوی آن حضرت این‌گونه برای قریش بیان کرد:

ای گروه قریش! من کسرا، قیصر و نجاشی را در مُلک و سلطنتشان مشاهده کردم، لیکن هیچ پادشاهی را در قوم خود، چونان محمد [صلي الله عليه و آله و سلم] در میان اصحابش عزیز و محترم نیافتم؛ زیرا هرگز وضو نگرفت مگر آن که برای ربودن قطرات آب وضوی او بر یک دیگر سبقت می‌گرفتند. به آب دهان او تبرک می‌جستند و تارمویی از او نیفتاد مگر آن که آن را برمی‌گرفتند. ای گروه قریش! گروهی را دیدم که هرگز پیامبرشان را تسلیم حوادث

نخواهند کرد و تا پای جان برای دفاع از او خواهند جنگید. پس تصمیم خود را بگیرید که آیا با او می‌جنگید یا صلح می‌کنید.^۱ زید بن دثنه به دست مشرکان اسیر شد. ابوسفیان و گروهی از مشرکان برای کشتن وی گرد آمدند. ابوسفیان گفت: آیا دوست داری محمد [صلي الله عليه و آله و سلم] نزد ما می‌بود و گردنش را می‌زدیم و در مقابل، تو در جمع خانواده و اهل خویش می‌بودی؟ گفت: به خدا سوگند! دوست ندارم در جمع خانواده‌ام باشم در حالی که، پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) در هر جا که هست به وسیله خاری آزار ببیند. آن‌گاه ابوسفیان گفت:

هرگز ندیدم کسی، دیگری را به اندازه‌ای که اصحاب محمد [صلي الله عليه و آله و سلم] او را دوست می‌دارند، دوست داشته باشد.^۲ نیز آورده‌اند: روزی پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) از مشکی آب خوردند. دهانه آن مشک را بردند و به قصد تبرک بردند.^۳

علمای علم کلام گفته‌اند:

نه تنها وجود برخی شرایط اثباتی و جذّاب، مانند عصمت، کمال عقل، ذکاوت و... در انبیا ضرورت دارد، بلکه نبود امور نفرت آور نیز لازم است؛ و يجب فی النبی العصمة... وکمال العقل والذکاء والفتنة وقوة الرأي وعدم السهو وكل ما ينفر عنه من دنائة الآباء وعهر الأمهات والفظاظة والغلظة والأبنة وشبهها والأكل علي

۱ - سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۲۸.

۲ - أسد الغابة، ج ۲، ص ۳۵۸، ش ۱۸۳، ترجمه زید بن دثنه؛ بهج الصباغة، ج ۲، ص ۲۰۰.

۳ - بهج الصباغة، ج ۲، ص ۲۰۰ به نقل از الاستيعاب، ج ۴، ص ۳۹۵.

الطریق وشبهه^۱.

نابکاری امر نفرت آوری است که سفیر الهی کاملاً باید از آن مبرا باشد، یعنی نه خود به آن آلوده شود، نه پدر و مادر و حتی همسر وی. از ابن عباس نقل شده است:

دامن همسر هیچ پیامبری به نابکاری آلوده نشد؛ زیرا این شناخت، موجب نفرت از آن پیامبر و الحاق ننگ و عار به او می‌شود؛ ما زنت امرأة نبی قط لما فی ذلك من التنفیر عن الرسول وإلحاق الوضمة به^۲.

از این جهت گفته‌اند:

ایمان نیاوردن همسر پیامبر، محال نیست؛ زیرا کفر همسر، نقص و عیب برای پیامبر نیست. اما نابکاری او محال عادی است؛ زیرا مایه و هن و هتک حرمت شوهرش خواهد بود^۳.

بدین ترتیب کسی که می‌خواهد بر چنین مسند با عظمتی تکیه بزند، باید معلوم النسب باشد و پیروان او به سلامت و طهارت او از جهت تولد اطمینان داشته باشند. به بیان دیگر: طهارت مولد برای احراز چنین مقامی شرط است. این که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نامه به معاویه از سیاهی‌ها و تباهی‌های دودمان اموی سخن‌ها

۱ - کشف المراد، مقصد چهارم، مسأله سوم، ص ۳۴۹؛ شرح مقاصد، ج ۵، ص ۶۱. واجب است که پیامبر از این امور برخوردار باشد: عصمت...، کمال عقل، هوش، زیرکی، قدرت اندیشه، اشتباه نکردن و هر چیزی که موجب تنقیر جامعه از او می‌شود، مانند دون صفتی پدران، نابکاری مادران، درشت خویی، سنگ دلی، کینه و دشمنی، غذا خوردن در خیابان و....

۲ - جوامع الجامع، ج ۲، ص ۶۳۰، ذیل آیه ۱۰ سوره تحریم. این سخن با اندکی اختلاف در تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰ - ۹، ص ۴۷۹، ذیل همین آیه آمده است و گرچه به صورت روایت نقل نشده، ولی با توجه به این که ابن عباس شاگرد مکتب تفسیر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود، بعید نیست که این جمله را از آن حضرت آموخته باشد. متن کلام ابن عباس نیز شهادت بر این مدعا دارد.

۳ - همان.

گفت^۱ و سالار شهیدان، ابا عبد الله الحسین (علیه السلام) از دشمن خود به عنوان نابکار فرزند نابکار نام می‌برد: «ألا وإنّ الدعی ابن الدعی قد رکزنی بین اثنتین: بین السلّة والذّلة وهیهات منّا الذّلة...»^۲ قصد زخم زبان وهتاکي نداشت، چنان‌که امام سجّاد (علیه السلام) نیز با حرام زاده خواندن اطرافیان یزید: «... لا یقتل الأنبیاء وأولادهم إلاّ أولاد الأذعیاء»^۳ قصد فحاشی نداشت. در مقابل، تعریف‌های ائمه اطهار (علیهم السلام) از جمله نامه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به معاویه^۴ و کلمات امام حسین (علیه السلام) در طول سفر تا کربلا و تعریف‌های امام سجّاد (علیه السلام) در مسجد جامع شام به انگیزه خودستایی نبود، بلکه برای بیان قابلیت خویش برای احراز مقام امامت و عدم صلاحیت گروه مقابل برای دستیازیدن به چنین مقام بلند بود. یعنی مقصود اصلی این ذوات مقدس اولاً، بیان شرط اساسی رهبری امت اسلامی بود. ثانیاً، اینکه دوده طاهها و یاسین واجد آن شرط مهم‌اند. ثالثاً، اینکه دودمان آكلة الاکباد فاقد این شرط اساسی‌اند.

بدین ترتیب جملات سه‌گانه مورد بحث در واقع در صدد بیان یکی دیگر از شرایط امامت، یعنی طهارت مولد است و این که اهل بیت عصمت و طهارت این شرط را دارا هستند.

۱ - نهج البلاغه، نامه ۲۸.

۲ - نابکار فرزند نابکار مرا بین دو چیز مخیر کرده است: بین مرگ و ذلت. ما و ذلت؟ هرگز... (تحف العقول، ص ۲۴۱؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷، با اندک اختلاف).

۳ - پیامبران و فرزندان‌شان را جز فرزندان افراد نابکار نمی‌گشتند (اثبات الوصیة، ص ۱۴۵ - ۶، باب ماجری فی ایام علی بن الحسین علیهما السلام).

۴ - نهج البلاغه، نامه ۲۸. علی (علیه السلام) در این نامه، پس از آن که از معاویه به عنوان سرگردان در گمراهی و منحرف از حد اعتدال نام می‌برد، به انگیزه شکر الهی و یادآوری نعمت‌های او به افتخارات خانوادگی خویش، نظیر شهادت حمزه و جعفر طیار اشاره می‌کند و سپس این گونه دو طایفه هاشمی و اموی را با یک دیگر مقایسه کرده است: «منّا النبیّ و منکم المکذّب، و منّا أسد الله و منکم أسد الأحلاف، و منّا سیّد اهل الجنة و منکم صبیّة النار و منّا خیر نساء العالمین و منکم حمالة الحطب فی کثیر ممّا لنا و علیکم». (شرح این جملات را در ص ۲۸۹ حماسه و عرفان مطالعه فرمایید).

۱ - معنای عترت

شیخ صدوق (رحمه الله) از کتاب «یاقوته» محمد بن عبد الواحد (غلام ابوالعبّاس ثعلب) نقل می‌کند که ابن اعرابی ده معنا برای عترت ذکر کرده است. آن‌گاه خود ایشان هر یک از این معانی ده‌گانه را بر خاندان پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) تطبیق نموده است. معنای اولی که نقل کرده، این است: عترت به قطعات بزرگ مشک^۱ گفته می‌شود که در نافه آهو تشکیل می‌شود؛ العترة قطاع المسك الكبار في النافجة^۲. آن‌گاه گفته است:

این، از آن جهت است که از میان بنی‌هاشم و جمیع فرزندان ابوطالب، ائمه (علیهم السلام) مثل قطعات بزرگ مشک هستند؛ وذلك أنّ الأئمة عليهم السلام من بين جمیع بنی‌هاشم و من بین جمیع ولد أبي طالب كقطاع المسك الكبار في النافجة^۳. این تطبیق صدوق امت (رحمه الله) را با بیانی دیگر می‌توان تلطیف کرد:

۱ - ائمه (علیهم السلام) به منزله قطعات بزرگ مشک هستند که در نافه آهو تشکیل می‌شود.

۲ - ولایت کلیه الهیه، بسان همان نافه آهوست که محلّ تکون این مشک‌های خوشبو است.

۳ - قرار گرفتن قطعات مشک در نافه آهو همانند قرار گرفتن چند تکه سنگ و کلوخ در داخل يك ظرف نیست که ارتباط و اتصالی با يك دیگر نداشته باشند، بلکه این قطعات به وسیله مویرگ‌هایی با يك دیگر ارتباط دارند،

۱ - به ضمّ میم و کسر آن هر دو صحیح است.

۲ - معانی الأخبار، ص ۹۱، باب معنی الثقلین والعترة.

۳ - همان، ص ۹۲.

چنان که مجموع آنها به وسیله همین مویرگها با نافه مرتبطاند و به سبب اتصال به نافه، تکون و رشد پیدا میکنند. ائمه اطهار (علیهم السلام) با رشته های ولایت با یک دیگر، با نبی اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) و با ولایت کلیه الهیه در ارتباطاند و با همین اتصال و ارتباط، تکون و تکامل پیدا میکنند و به آن مقامات میرسند.

۲ - نکاتی چند

۱ - آنچه زیباست تشبیه مشک به ولایت است، نه تنظیر ولایت به مشک.

گفتم که مشک ناب است آن جعد زلف تو **** گفت: به بوی و رنگ عزیزست مشک ناب^۱

۲ - فاقد ولایت، اگر دعوی مشکي کند، ادعای او بی بیّنه است؛ زیرا ولایت، روح و معنای انسانیت است و فاقد معنا از لفظ تهی خبر میدهد.

مشک باشد لفظ و معنا، بوی او **** مشک بیبوی، ای پسر خاکستر است^۲

بیتردید باید از مشک فروشان خاکستر ده و مشک نمایان پیشک فروش جداً پرهیز کرد.

مشک نادانان مبوی، خمر نادانان مخور **** کاندین عالم، ز جاهل عَطْرِيّ و خَمَّارِ نِيست^۳

۳ - معطر بودن أسرة ولایت برای تغذیه شامه مردم ولایتمدار است؛ زیرا بهترین غذا برای حس بویایی همانا استشمام رایحه دل انگیز است. همانطور که حس بویایی ظاهری را آهوی تّار با مشک ختن تأمین میکند، شامه عقلي و باطني را ولایت نبوي (صلي الله عليه و آله و سلم) و امامت علوي (عليه السلام) تضمین مینماید. باید از بسته بودن بینی و زکام

۱ - عنصری.

۲ - ناصر خسرو.

۳ - همان.

شدن مصون ماند و جویا، بویا و پویا بود تا معلوم شود که نسیم حامل رایحه دلپذیر از کدام کوی می‌آید و بدون معارضة با آن و با پرهیز از هرگونه اعتراض بر آن در معرض وی قرار گرفت و آن را استشمام نمود و لذت برد.

مشك را بيهوده حق خوش دم نكرد *** بهر حسّ كرد او پي آخشم
نكرد^۱

۴: عقل خدا داد براي تمايز رخدادهاي متشابه روزگار است همان‌طور که باصره چنین رسالتي دارد که راه مستقیم را از کژ راه تمیز دهد. کور ظاهر از تفکیک راه و چاه عاجز است و کور باطن از تمیز چاه و جاه راجل و ناتوان. لذا نَعْل را به جای لعل می‌گیرد و خرمهره را فیروزه می‌انگارد و مشك عَلَوي را با پشك آموي اشتباه می‌کند.

ورنه پُشك و مُشك پيش اخشمي *** هر دو يكسان است چون نبود
شمي^۲

آه آه از دست صرافان گوهر ناشناس *** هر زمان خرمهره را با
دُرّ برابر می‌کنند

گر چه مرغزار تار و مرتع ختن *** سنبل سبز چشم نواز فراوان
دارد

غزال ختن از سنبل تار اغذا می‌کند، لیکن هر چه به چنین آهویی نسب نامه داشته باشد معطر نیست و هر چه به چنین غزالی شناسنامه بگیرد خوش بو نیست. لذا پشك آهوي ختن به صرف ختنی بودن همسان مشك غزال تار نخواهد بود. ای‌کاش تاریخ می‌فهمید، ای کاش نظام طبیعت درست درک می‌کرد. ای‌کاش امت اسلامی خردورز بود. ای کاش و صد ای کاش صرف قرشی بودن، محض حجازی بودن، مجرد انتساب به دوده و اُسره اصلی رسول گرامی (صلي الله عليه و آله و سلم) عامل اشتباه نمی‌شد، سقیفه ورزان، بین مشك ولایت و پشك عداوت فرق می‌گذاشتند و شامه جامعه بشری را تا هم اکنون معطر می‌کردند، به امید ظهور نافه ملکوتی فاطمه (عج‌الله‌تعالی‌فرجه).

* * *

۱ - مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۵. آخشم: آن که بوی بد و خوب را در نمی‌یابد (فرهنگ معین).

۲ - همان، دفتر چهارم، بیت ۳۴۶۵. پشك و پُشك: سرگین حیوانات (فرهنگ معین).

و رحمة الله و برکاته؛ و رحمت و برکات او بر شما باد.

در شرح فقره «ومعدن الرحمة» به معنای رحمت اشاره شد^۱. «برکات» جمع برکت از ریشه بَرَكْ (بر وزن بَرگ) است. بَرَكْ به سینه شتر گفته می‌شود و بَرَكْ البعیر، یعنی شتر سینه‌اش را به زمین زد. كَرَكْ سینه شتر را بَرَكْ و پارچه تهیه شده از آن را بَرَكِي می‌گویند. از این کلمه به تدریج معنای دوام، بقا و عدم زوال فهمیده شد. لذا به محلی که آب در آن جمع می‌شود و برای مدتی طولانی باقی می‌ماند «برکه» گفته می‌شود. «برکت» به نما و زیاده‌ای گفته می‌شود که دارای دوام و بقاست. «تبریک» دعای به برکت است، یعنی دعا برای ثبات و بقای نعمت^۲.

این دو کلمه عطف بر «السَّلام» است در نتیجه معنای مجموع جمله چنین است: سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما باد.

با جمله «السَّلام علیکم» سلامت قلب و بی‌نقص و عیب بودن آن طلب می‌شود، لیکن سلامت و بی‌نقصی قلب، هدف نیست؛ زیرا اولاً، این قلبها ظرف است و بهترین ظرف آن است که وسعت و ظرفیتش بیشتر باشد؛ «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبُ أَوْعِيَةٌ

۱ - ر.ک: ص ۱۵۹.

۲ - أصل البرک صدر البعیر وإن استعمل فی غیره ویقال له بَرَكَةٌ وبَرَكْ البعیر ألقى بَرَكَه واعتبر منه معنی اللزوم... وسمی محبس الماء بَرَكَةٌ والبركة ثبوت الخیر الإلهی فی الشیء... (ر.ک: مفردات، ص ۱۱۹؛ العین، «برک»).

فخیرها أوعاها»^۱.

ثانیاً، ارزش ظرف سالم خالی هر چند که از سلامت کامل برخوردار باشد و هیچگونه شکستگی ظاهری و آلودگی نداشته باشد تنها در حد ظرف بودن و استعداد و قدرت نگه‌داری از مظروف و محتوای با ارزش داشتن، است، نه بیشتر از آن. بنابر این، تمام هنر قلب سالم این است که عیب ندارد و می‌تواند حاوی افاضات الهی باشد اما در جهت کمال‌جویی و ترقی‌طلبی گامی برنداشته است؛ چون کمال و تعالی قلب به این است که افزون بر سلامت، مظروف با ارزشی هم در آن وجود داشته باشد و هر چه که آن مظروف، با ارزش‌تر و زیباتر باشد قلب را با ارزش‌تر و زیباتر می‌کند.

این‌که بعد از «السلام علیکم» جمله «ورحمة الله وبرکاته» را اضافه می‌کنیم برای آن است که می‌خواهیم بعد از طلب سلامتی برای قلب، مظروف با ارزشی نیز برای آن طلب کنیم؛ تا هم ظرف، ظرف خوبی باشد و هم مظروف، مظروف با ارزشی. این مظروف، همان رحمت ویژه و برکات خاصه الهی است. از این رو در این زیارت بعد از هر پنج مرتبه سلام، که در هر مرتبه به یک سلسله از صفات و کمالات ائمه (علیهم السلام) اشاره می‌کنیم، جمله «ورحمة الله وبرکاته» را نیز اضافه می‌کنیم.

تذکر همان گونه که اشاره شد، رحمت مطلوب در اینجا، رحمت خاصه است؛ زیرا رحمت عامه الهی شامل همه موجودات می‌شود: **(رحمتی وسعت کل شیء)**^۲ و نیازی به طلب این قسم از رحمت نیست. تذکر از بحث لغوی استفاده می‌شود که در طلب برکات نه تنها افزایش و زیادی نعمت، مطلوب است بلکه دوام و بقای آن نیز طلب می‌شود.

۱ - نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۲ - سوره اعراف، آیه ۱۵۶.

پاسخ نیکوتر به نیکی

یکی از توصیه‌های اخلاقی دین مقدس اسلام این است که احسان و نیکی دیگران، بدون پاسخ نماند. کسی که در حق او نیکی شد باید تلاش، جبران آن نیکی باشد و در صورت امکان، افزون‌تر از اصل نیکی پاسخ دهد^۱: **(وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا)**^۲. چنانکه قبلاً اشاره شد تحیت، معنای عام و گسترده‌ای دارد که سلام کردن یکی از مصادیق آن است، در روایات نیز، آن امر کلی بر این مصداق تطبیق شده است. ردّ سلام به این است که مانند همان جمله سلام کننده، تکرار شود اما جواب احسن این است که انسان چیزی هم بر آن اضافه کند، مثلاً در جواب «السلام علیکم»، بگوید: «السلام علیکم ورحمة الله» و در جواب «السلام علیکم ورحمة الله»، بگوید: «السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته». همان گونه که این معنا از ابن عباس نقل شده است^۳. اگر چه فرموده‌اند: «السلام علیکم» ده حسنه، «السلام علیکم ورحمة الله»

۱ - البته به بعضی از احسان‌ها حتماً باید پاسخ داد و انتظار پاسخ داشتن نیکی‌کننده یا انتظار نداشتن او فرقی در این ضرورت و لزوم ندارد، مثل جواب سلام. اما در احسان‌هایی که جواب آن وجوب شرعی ندارد و احسان‌کننده نیز انتظار پاسخ ندارد، خوب است بی‌پاسخ نماند. چنان که موسی (علیه السلام) در کمک به دختران شعیب (علیه السلام) در ماجرای آب دادن به گوسفندان، انتظار اجر نداشتند ولی شعیب (علیه السلام) به فکر پاداش افتاد و با فراخواندن او به خانه خود اجر و مزد کار نیکش را داد (سوره قصص، آیات ۲۳ به بعد).

۲ - سوره نساء، آیه ۸۶.

۳ - مجمع البیان، ج ۴ - ۳، ص ۱۳۱، ذیل آیه ۸۶ سوره نساء.

بیست حسنه و «السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته» سی حسنه^۱ دارد ولی به سلام‌کننده توصیه شده است به گونه‌ای سلام کند که برای جواب دهنده تحیت اضافه امکان داشته باشد.

شخصی بر رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) وارد شد و گفت: «السلام عليك». حضرت جواب داد: «وعليك السلام ورحمة الله». دومی وارد شد و گفت: «السلام عليك ورحمة الله» آن حضرت در جواب گفت: «السلام عليك ورحمة الله وبرکاته». سومی وارد شد و گفت: «السلام عليك ورحمة الله وبرکاته». حضرت جواب داد: «وعليك السلام ورحمة الله وبرکاته»^۲. بعضی از حاضران به آن حضرت گفتند: یا رسول الله! چطور در جواب نفر اول و دوم چیزی اضافه کردید اما برای نفر سوم چیزی اضافه نکردید؟ حضرت رسول (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود: چون او چیزی برای ما باقی نگذاشت^۳.

* * *

۱ - اصول کافی، ج ۲، ص ۶۴۵.
 ۲ - در بعضی از نقلها آمده است که آن حضرت فرمودند: «وعليك» که از جهت معنا تفاوتی با آنچه در متن آمده، ندارد.
 ۳ - مجمع البیان، ج ۴ - ۳، ص ۱۳۱، ذیل آیه ۸۶ سوره نساء.

السلام علي ائمة الهدى؛ سلام بر امامان هدايت.

بحث‌هاي مربوط به «سلام» در ص ۸۹ گذشت. نکته قابل تذكر در اينجا اين است كه سلام مطلق، ذات اقدس باري تعالي است: **(السلام المؤمن)**^۱. هرگونه سلام كه به غير خداوند نسبت داده مي‌شود از او نشأت مي‌گيرد، سپس به ديگران مي‌رسد و در نهايت، مانند همه كمال‌هاي وجودي ديگر به او بر مي‌گردد: «اللهم أنت السلام ومنك السلام ولك السلام وإليك يعود السلام»^۲. بنا بر اين، اگر ديگران بهره‌اي از آن دارند همان مقداري است كه از فيض الهي دريافت کرده‌اند. از اين رو با استفاده از حرف «علي» اين تحيت ويژه را براي هر كس كه بخواهيم از خداوند طلب مي‌كنيم، مانند: **(سلام علي ابراهيم)**^۳، سلام عليك، سلام علي...، در حالي كه هرگز گفته نمي‌شود: سلام علي الله.

اين تعبيرها نشان مي‌دهد هر كس كه براي او طلب تحيت مي‌كنيم مخلوق الهي بوده، محتاج فيض اوست. بنا بر اين، زيارت ائمه طاهرين (عليهم السلام) با كلمه‌اي شروع مي‌شود كه شائبه هرگونه غلو را درباره آن ذوات مقدس برطرف مي‌كند، چنان كه

۱ - سورة حشر، آية ۲۳.

۲ - من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۲۱ (شرح اين دعا را در ص ۹۰ مطالعه فرماييد).

۳ - سورة صافات، آية ۱۰۹.

جمله «ورحمة الله وبركاته» که مکمل و متمم این تحیت است نیز همین مطلب را افاده می‌کند.

«ائمّه» جمع امام است، امام از ریشه «أمم» می‌آید. هر چه که مورد قصد و توجه باشد اُمّ نامیده می‌شود.^۱ لذا گفته‌اند: هر کس که مورد اقتدا باشد و در کارها جلو انداخته شود، امام است.^۲

«هدی» و هدایت که در مقابل ضلال و ضلالت است، به معنای بیان راه رشد و دلالت و راهنمایی کردن به چیزی می‌آید.^۳

امامان نور و ظلمت

با توجه به معنایی که در لغت برای واژه امام و امامت بیان شد، می‌توان گفت: با اختلاف موارد، جهات، اعتبارات، توجه کنندگان و... استعمال لفظ امام مختلف می‌گردد.^۴ از این جهت پیامبر، امام امت است، همان‌طور که خلیفه، امام رعیت و قرآن، امام مسلمانان است...^۵ بنابر این، امام بودن اختصاص به انسان ندارد، بلکه غیر انسان (مانند قرآن و...) نیز می‌تواند امام باشد. چنان که خود قرآن کریم، عنوان امام را بر جاده‌ای که بزرگ راه موصلاتی مکه به شام بود و دو شهر قوم لوط و اصحاب الأیکه در مسیر آن قرار داشت، اطلاق کرده است: **(وإنهما**

لبإمامٍ

۱ - ما یكون مورداً للقصد والتوجه (التحقیق، «أم»).

۲ - كل من اقتدى به وقدم في الأمور فهو إمام (العین، «أمم»). إمام... أطلق علي ما يتوجه إليه ويقصد (التحقیق، «أم»).

۳ - بیان طریق الرشده والتمکن من الوصول إلى الشئ، أي دلالتہ إليه (التحقیق، «هدی»). به تصریح فیومی در لغت اهل حجاز «هدی» بدون حرف جرّ، متعدی است اما در لغات دیگر با حرف، متعدی می‌شود؛ هذه لغة الحجاز و لغة غیرهم يتعدی بالحرف (المصباح المنیر، «هدی»).

۴ - و یختلف الإمام باختلاف الموارد والقاصدين والمتوجهين والجهات والإعتبارات (التحقیق، «أم»).

۵ - والنبي (صلي الله عليه و آله و سلم) إمام الأمة، والخلیفة إمام الرعیة... والقرآن إمام المسلمین... (العین، «أمم»).

مُبِين)^۱. همان گونه که اختصاص به رهبران هدایت شدگان و ره یافتگان ندارد، بلکه پیشوایان ضلالت و گمراهی نیز امام، به معنای رهبر تبه کاران هستند^۲: **(فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ)**،^۳ **(وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ)**^۴.

امام صادق از پدر خود، امام باقر (علیهما السلام) نقل کرده که با استشهاد به این آیه و آیه ای دیگر فرمود:

امام در کتاب خدا دو قسم است: امام عدل و امام ظلم. خدای تعالی می فرماید: **(وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا)**^۵ یعنی از میان آنان امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند، امر خدا و حکم او را بر امر و حکم خود و مردم می دارند. در مقابل فرمود: **(وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ)**^۶ اینها امر و حکم خود و امر و حکم مردم را بر امر و حکم خدا مقدم می دارند و بر خلاف آنچه در کتاب خدا وجود دارد، مطابق هوای نفس خودشان حکم می کنند؛ الأئمة في كتاب الله إمامان: إمام عدل و إمام جور. قال الله: **(وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا)** لا بأمر النَّاسِ يقدِّمون أمر الله قبل أمرهم و حکم الله قبل حکمهم. قال: **(وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ)** يقدِّمون أمرهم قبل أمر الله و حکمهم قبل حکم الله

۱ - سورة حجر، آية ۷۹.

۲ - والإمام المؤمن به إنساناً كان يُقتدي بقوله أو فعله أو كتاباً أو غير ذلك مُجَقّاً كان أو مُبْطِلاً (مفردات، «أم»).

۳ - پس با سران کفر، نبرد کنید (سورة توبه، آية ۱۲).

۴ - و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به سمت آتش فرا می خوانند (سورة قصص، آية ۴۱).

۵ - و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند (سورة انبیاء، آية ۷۳).

۶ - و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش دعوت می کنند (سورة قصص، آية ۴۱).

ویأخذون بأهوائهم خلافاً لما فی کتاب الله^۱.

طبق این حدیث معیار عادل یا جائز بودن امام، حکم راندن بر اساس کتاب خدا یا مطابق هوای نفس و تمثیلات حیوانی و شیطانی است. البته بیشترین استعمال این کلمه در قرآن کریم مربوط به پیشوایان نور و رهبران الهی است.

امامت در علم کلام

آنچه گذشت معنای لغوی واژه «امامت» بود، لیکن در اصطلاح علم کلام، امامت معنایی خاص دارد که همان ریاست عامه و همگانی شخصی معین بر امور دینی و دنیایی مردم است^۲. برخی قید «خلافة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم»^۳ و برخی دیگر قید «بحق الإصالة» را بر این تعریف اضافه کرده اند، لیکن نیازی به این دو افزوده نیست^۴.

اقسام هدایت

هدایت، اقسام گونه‌گون دارد: گاهی تکوینی است و در امر مادی صورت می‌پذیرد، مانند: **(أَلْقِي فِي الْأَرْضِ رَوَاسِي أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهَاراً وَ سَبلاً لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ)**^۵ و گاهی تکوینی و تشریحی است و در امر معنوی تحقق پیدا می‌کند،

۱ - بحار، ج ۲۴، ص ۱۵۶ به نقل از تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۱، ذیل سوره سجده، آیه ۲۴.

۲ - ریاسة عامّة فی أمور الدین والدنیا لشخص انسانی (باب حادی عشر، ص ۴۰؛ نیز ر.ک: شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵).

۳ - شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۲.

۴ - ر.ک: باب حادی عشر، ص ۴۰.

۵ - در زمین کوههایی مستحکم افکند تا شما را نلغزاند و نهرها و راههایی [قرارداد] تا راه خود را پیدا کنید (سوره نحل، آیه ۱۵).

مانند: **(جعلناهم أئمة يهدون بأمرنا)**^۱. چنان که گاهی راهنمایی به سوی خیر است، مانند هر دو مورد قبلی و گاهی به سوی شر، مانند: **(كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مِنْ تَوَلَّاهَ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ)**^۲. لیکن آن‌گاه که به خدا نسبت داده می‌شود جز به امور خیر نخواهد بود.

نیز، گاهی به معنای نشان دادن راه می‌آید، مانند: **(هَدِيٍّ لِلنَّاسِ)**^۳ و گاهی به معنای ایصال و رساندن به مطلوب و مقصود استعمال می‌شود، مانند: **(يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ)**^۴. هدایت به معنای نشان دادن راه، اختصاص به مؤمن ندارد و خدا در این قسم از هدایت، گروه خاصی را اراده نکرده است، بلکه پیامبران را برای راهنمایی تمام انسان‌ها فرستاده است، اما هدایت به معنای ایصال به مطلوب، اختصاص به عده‌ای خاص دارد و خدا درباره آنها بر اساس مصلحتی که به هر دلیل وجود دارد اراده‌ای خاص کرده است.

همچنین هدایت گاهی خصوص تکوینی است، مانند: **(الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدِيٍّ)**^۵ و گاهی خصوص تشریحی است، مثل: **(إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا)**^۶.

همان‌طور که گفته شد واژه امام، مطلق است و بر هر يك از پیشوایان نور و پیشروان ظلمت اطلاق می‌شود. از این رو در این جمله زیارت، با وصف «الهدی»

۱ - سوره انبیا، آیه ۷۳.

۲ - بر او (شیطان) نوشته و مقرر شد که هر کس وی را سرپرست خودگیرد او را گمراه کند و به سوی آتش فروزان هدایتش کند (سوره حج، آیه ۴).

۳ - سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۴ - خدا هر کس را که بخواهد به نور خود هدایت می‌کند (سوره نور، آیه ۳۵).

۵ - [پروردگار ما] کسی است که به هر چیزی خلقت درخور وی را عطا کرده و سپس هدایتش نموده است (سوره طه، آیه ۵۰).

۶ - ما راه را به وی نمایانیم یا شاکر می‌شود یا کفر می‌ورزد (سوره انسان، آیه ۳).

مشخص کرده که اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) پیشوایان نور هستند.

دروازه های هدایت

چنان که بارها اشاره شد برای یافتن هدایت جز به سراغ خانه اهل بیت (علیهم السلام) نمیتوان رفت. پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود:

در میان شما دو گوهر گران بها به یادگار گذاشته ام کتاب خدا، که يك طرف آن به دست من و طرف دیگر آن به دست شماست و دیگری عترت من هستند؛ پس از آنان بپرسید و به سراغ غیر آنها نروید که گمراه خواهید شد؛ إني تارك فيكم الثقلين: کتاب الله و عترتي، طرفه بیدی و طرفه بآیدیکم، فاسألوهم ولا تسألوا غیرهم فتضلوا^۱. در بیان دیگری از آن حضرت (صلي الله عليه و آله و سلم) رسیده است: اي مسلمانان! به مخالفت با علي بنخيزيد که گمراه مي گردید؛ يامعشر المسلمين! لا تخالفوا علياً فتضلوا^۲.

خودستایی در سخنان ائمه (علیهم السلام)

ائمه (علیهم السلام) در پاره ای از روایات، به تعریف و تمجید خود پرداخته اند، چنان که از علي (عليه السلام) رسیده است: قبل از آن که مرا از دست دهید، هر چه می خواهید از من بپرسید؛ زیرا من خزینه رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) هستم. از من بپرسید که من چشم فتنه را در آوردم. از کسی بپرسید که علم بلایا، منایا، وصایا و فصل

۱ - بحار، ج ۳۷، ص ۱۶۸.

۲ - همان، ج ۲۲، ص ۴۹۹.

الخطاب نزد اوست. از من بپرسید که بی‌تردید رئیس مؤمنان من هستم...؛ سلونی قبل أن تفقدونی فأننا عیبة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سلونی فأننا فقأت عین الفتنة بباطنها وظاهرها، سلوا من عنده علم البلیا والمنايا والوصایا وفصل الخطاب، سلونی فأننا یعسوب المؤمنین حقاً...^۱.
و ده‌ها نمونه دیگری که از آن حضرت یا سایر امامان (علیهم‌السلام) رسیده است.

این تعریفها بخشی از هدایت مردم به صراط حق است؛ زیرا پیشوایان نور نه تنها باید به تبیین معارف کلی الهی، احکام شریعت، اصول اخلاق و حقایق مکتب بپردازند، بلکه باید سالکان طریق هدایت، راهیان سبیل معرفت و واصلان کوی حقیقت را معرفی کنند تا الگوی عملی برای حق جویان و حقیقت طلبان باشند. از این رو معرفی کردن خود، بخشی از وظیفه هدایتی آن پیشوایان نور است وگرنه هیچ‌گونه انگیزه خودستایی که اصطلاحاً تزکیه نفس گفته می‌شود و با مقام منیع عصمت تضاد دارد در آنان وجود ندارد. شاهدش آن است که وقتی ابن کواء در مجلس حضرت علی (علیه‌السلام) برخاست و به آن حضرت گفت: از خود برایم بگو، در جواب او فرمود:

وای بر تو! آیا می‌خواهی که من تزکیه نفس خویش کنم^۲، در حالی که خدای متعال از این کار، یعنی خودستایی کردن نهی کرده است؟

۱ - بحار، ج ۲۶، ص ۱۵۲.

۲ - نیاز به توضیح ندارد که تزکیه نفس در این اصطلاح که به معنای خود ستایی و برگرفته از آیه شریفه «فلا تزکوا أنفسکم» (نجم، ۳۲) است با تزکیه‌ای که در علم اخلاق مطرح است و قرآن کریم آن را مایه فلاح و رستگاری می‌داند: «قد أفلح من زکیها» (شمس، تفاوت دارد؛ زیرا مرجع تزکیه ممدوح خودستانی است و بازگشت تزکیه مذموم به خودستایی است.

با این حال اشاره‌ای به فضیلتی از فضایل خود کرد تا حقیقت برای ابن کوّاء و دیگران روشن شود و نیز بدانند ادعای آن حضرت که فرمود: هر چه می‌خواهید از من بپرسید بی‌اساس نبوده است، بلکه از پیامبر خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) ابوابی از علوم را فراگرفته است. لذا فرمود:

وقتی از رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) می‌پرسیدم، جوابم را می‌داد و آنگاه که سکوت می‌کردم او آغاز به سخن می‌کرد. در قلب من علم فراوانی موج می‌زند و ما اهل بیت با کسی مقایسه نمی‌شویم؛ فقام ابن الكوّاء إلی أمير المؤمنين وهو یخطب النّاس فقال: یا أمير المؤمنين أخبرنی عن نفسك. فقال علیه السلام: «ویلک أتريد أن أزکی نفسی وقد نهی الله عن ذلك؟ مع أنّي كنت إذا سألت رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم أعطانی وإذا سکت ابتدأني وبين الجوانح مني علمٌ جمٌّ ونحنُ أهل البيت لانقاسُ بأحدٍ»^۱.
بنابر این، چنین معرفی‌هایی در حقیقت معرفی علم‌های تقوا و مناره‌های هدایت است.

اشارات

۱ - امامت، قلّه بی‌نظیر برتری

ستیغ معنویت، اوج عظمت و رفیع‌ترین مقام در فرهنگ اسلام، امامت است. عالم آل محمد (صلي الله عليه و آله و سلم)، ثامن الحجج، حضرت علي بن موسي الرضا (عليه السلام) در جامع مرو امامت و امام را این‌گونه معرفی کرد:

۱ - بحار، ج ۲۶، ص ۱۵۲.

... امامت، منزلت انبیا و ارث اوصیاست. امامت، خلافت خدای عزوجل، خلافت رسول، مقام امیرالمؤمنین ومیراث امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) است. امامت، زمام دین، نظام مسلمین، صلاح دین و عزت مؤمنان است. امامت، ریشه رشد یابنده اسلام و شاخه بالنده آن است.

به وسیله امام (علیه السلام) نماز، روزه، حج و جهاد تمام می‌گردد، فیه و صدقات جمع می‌شود و احکام و حدود اجرا گردیده، مرزها محفوظ می‌ماند. امام، حلال خدا را حلال، حرام او را حرام، حدود الهی را اجرا و از دین خدا دفاع می‌کند و با حکمت، موعظت و حجت بالغه به راه پروردگار فرا می‌خواند. امام، آفتاب عالم تاب است و در افقی قرار دارد که دست‌ها به وی نمی‌رسد و چشم‌ها حقیقتش را درک نمی‌کند. امام، ماه منور، چراغ روشن، نور تابان و ستاره هدایتگر در تاریکی‌های گمراه کننده، در بیابان‌های بی‌آب و علف و در میان امواج سهمگین دریاهاست.

امام، آب خوش گوار بر جگر تفتیده، دلیل راه هدایت و نجات دهنده از پستی‌هاست. امام، آتش روشنی بخش بر بلندی است که هر کس به آن نزدیک شود، او را گرم می‌کند. در مهلکه‌ها راهنماست هر کس از آن جدا شود، هلاک می‌گردد.

امام، ابر پرباران، باران درشت قطره [و پر آب]، آفتاب روشنی بخش، آسمان سایه افکن، زمین گسترده، چشمه پر آب، تالاب [و آبگیر ذخیره آب] و باغ [پر ثمر] است. امام، پدري نرم خو و مدارا کننده، برادري دل سوز و پناهگاه مردم در سختی‌های روزگار است.

امام، امین خدا در زمین، حجت او بر بندگان، خلیفه او در شهرهایش، دعوت کننده به سوی خدا و دفاع کننده از محرمات الهی است [تا ضایع نشود و هتك حرمت نگردد]. امام، پاك شده از گناهان، مبرّاي از عیوب، مخصوص به علم، موسوم به حلم، نظام دین، عزت مسلمانان، غیظ منافقان و مرگ کافران است.

امام، یگانه دوران است که کسی [از اندیشوران و صاحب نظران و صاحب بصران] در نزدیکی افق او نیست. نه عالمی معادل او وجود دارد و نه بدلی برایش یافت میشود؛ نه مانندی دارد و نه نظیری. از فضایل مخصوصی برخوردار است که نه آنها را طلب کرده و نه برای به دست آوردن آنها خود را به زحمت انداخته، بلکه خدای وهاب به او عطا کرده است. چه کسی میتواند به کنه معرفت امام برسد و او را برگزیند؟... إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنْزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَإِثْرُ الْأَوْصِيَاءِ. إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلافةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَخِلافةُ الرَّسُولِ وَمَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَمِيرَاثُ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ، وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ، وَصِلاحُ الدُّنْيَا وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ. إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي، وَفِرْعَةُ السَّامِي. بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّيَامِ وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ وَتَوْفِيرُ الْفِيءِ وَالصَّدَقَاتِ وَإِمْضَاءُ الْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ وَمَنْعُ الثُّغُورِ وَالْأَطْرَافِ.

والإمام يحلّل حلال الله ويحرّم حرام الله، ويقىم حدود الله، ويذبّ عن دين الله ويدعو إلى سبيل ربّه بالحكمة والموعظة الحسنة والحجّة البالغة. الإمام كالشمس الطالعة للعالم وهي في الأفق

بحيث لا تناله الأيدي والأبصار. الإمام البدر المنير والسراج
الزاهر والنور الساطع والنجم الهادي في غياهب الدجى والبلد
القفار ولجج البحار.

الإمام الماء العذب علي الظمأ والدالّ علي الهدي والمنجى من
الردي. الإمام النار علي اليفاع، الحارّ لمن اصطلّي به، والدليل
في المهالك من فارقه فهالك.

الإمام السحاب الماطر والغيث الهاطل والشمس المضيئة والسماء
الظليلة والأرض البسيطة والعين الغزيرة والغدير والروضة،
الإمام الأمين الرفيق والأخ الشفيق ومفزع العباد في الداهية.

الإمام أمين الله في أرضه وحجته علي عباده وخليفته في بلاده
الداعي إلي الله والذاب عن حرم الله، الإمام المظهر من الذنوب
المبرراً من الغيوب مخصوص بالعلم موسوم بالجلم نظام الدين وعز
المسلمين وغيظ المنافقين وبوار الكافرين.

الإمام واحد دهره لا يدانيه أحد ولا يُعادله عالم ولا يوجد منه بدل
ولا له مثل ولا نظير مخصوص بالفضل كله من غير طلب منه له ولا
اكتساب، بل اختصاص من المفضل الوهاب. فمن ذا الذي يبلغ معرفة
الإمام ويمكنه اختياره؟

قرآن كريم يكي از خواسته هاي **(عباد الرحمن)** را امامت بر
پروايشگان معرفي مي كند: **(واجعلنا للمتقين إماماً)**^۲. ابراهيم
(عليه السلام) در مسير تكامل معنوي هنگامي كه برپايه بلند
امامت گام نهاد، خود را در انتهاي ترقي و آخرين پله نردبان
كمال

۱ - بحار، ج ۲۵، ص ۱۲۲.

۲ - ما را امام براي متقيان قرار بده (سورة فرقان، آية ۷۴).

دید. لذا این مقام را برای ذریه خود نیز طلب کرد: **(وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَّهِنَّ قَالَ إِنَّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)**^۱.

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

... وقتی عبودیت، نبوت، رسالت، خلیل حق تعالی بودن در ابراهیم (علیه السلام) جمع شد خدای متعال به او فرمود: تو را امام برای مردم قرار دادم. چون مقام امامت در نظر ابراهیم (علیه السلام) بزرگ آمد، گفت: آیا از ذریه من نیز کسی به این مقام می‌رسد؟ خدا فرمود: عهد من به ستم پیشگان نمی‌رسد، یعنی سفیه نمی‌تواند امام اتقیا باشد: ... فلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ: **(إِنَّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا)** قَالَ: فَمَنْ عَظَمَهَا فِي عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: **(وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)** قَالَ: لَا يَكُونُ السَّفِيهَ إِمَامَ التَّقَى^۲.

حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نیز فرمود:

ابراهیم (علیه السلام) بعد از رسیدن به این مقام از روی خوشحالی گفت: آیا از ذریه من نیز کسی به این مقام می‌رسد؟ ... فقال الخلیل علیه السلام سروراً بها: **(وَمِنْ ذُرِّيَّتِي)** قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: **(لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)**^۳.

حاصل آنچه گفته شد را می‌توان در سه نکته خلاصه کرد:

۱ - هنگامی که پروردگار ابراهیم، وی را با کلماتی [چند چیز] آزمود و او آنها را به اتمام رسانید [و سرفراز بیرون آمد. آن‌گاه به وی] گفت: من تو را برای مردم امام قرار داده‌ام. [ابراهیم] گفت: آیا از ذریه من [نیز کسانی را برای این مقام برگزیده‌ای؟ خدا] گفت: عهد من به ظالمان نمی‌رسد (سوره بقره، آیه ۱۲۴).

۲ - بحار، ج ۱۲، ص ۱۲ به نقل از اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۵.

۳ - بحار، ج ۲۵، ص ۱۲۲.

اول: امامت عهده دار تبیین، تعلیل، اجراء، حمایت و دفاع از احکام و حکم الهی در دایره تشریح و تنظیم کننده رابطه اسمای حسنی الهی و برخورداري از ولایت کلیه الهیه در مدار تکوین است.

دوم: چنین مسؤلیتی مستلزم داشتن برترین علم و والاترین قدرت عادلانه است.

سوم: چنین مقامی اکتسابی و درخواست کردنی نیست، بلکه موهبت ویژه الهی است.^۱

۲ - شرایط و ویژگی‌های امام

شیعه معتقد است کسی که می‌خواهد عهده دار مقام منیع امامت شود باید از شرایط و ویژگی‌هایی برخوردار باشد که عمده آن، دو شرط است:^۲

یک: عصمت

دلایلی بر لزوم عصمت امام اقامه کرده اند که عمده‌ترین آنها از این قرار است:

الف) انسان پیوسته در معرض خطا و گرفتار آن است. از این رو باید نمونه و الگویی مصون از خطا، نسیان و سهو به او ارائه شود تا مقتدای وی قرار گیرد. این مقتدا همان امام است. اگر سهو، نسیان و خطا در آن الگو نیز راه داشته باشد و مصون و معصوم از هرگونه لغزشی نباشد، لازمه اش تسلسل یا الگو نداشتن است که هیچ کدام قابل قبول نیست؛ زیرا الگو داشتن برای انسان‌ها ضروری است و تسلسل نیز باطل است.

۱ - این نکته نیاز به بحث بیشتری دارد که توضیح آن ذیل جمله «عصمکم الله من الزلزل» خواهد آمد.

۲ - ر.ک: کشف المراد، المقصد الخامس فی الإمامة، المسألة الثانية والثالثة، ص ۳۶۴ و ۳۶۶.

ب) کتاب خدا، یعنی قرآن به تنهایی نمی‌تواند حافظ شریعت باشد؛ زیرا بسیاری از احکام شرعی را به صورت کلی ذکر کرده که نیاز به تبیین، تفسیر، تشریح و بیان جزئیات دارد. چنان که سنت پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نیز به همین امور نیازمند است. از این جهت باید انسان معصومی متولی تبیین و تفسیر دین باشد تا انحراف در دین پدید نیاید. به تعبیر دیگر: امام حافظ شریعت است اگر خطا و نسیان بر او نیز روا باشد، وثوقی به تعبدیات و احکام تکلیفی که او بیان می‌کند، نخواهد بود.

ج) اگر خطا، نسیان و عصیان برای امام روا باشد، نهي از منکر کردن او و مخالفت کردن با او در همان موارد بر امت واجب است، در حالی که خدای متعال در آیه **(أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)**^۲ اطاعت اولی الامر را همانند اطاعت از خدا و رسول بدون قید و شرط واجب کرده است و اگر مخالفت و نهي از منکر جایز نباشد، لازمه اش آن است که امام غیر معصوم با رفتار غیر معصومانۀ خود امر به معاصی و نهي از طاعات بکند و... مردم نیز از او اطاعت کنند!

د) هدف از نصب امام، اطاعت بی‌قید و شرط امت و تسلیم محض بودن در برابر اوست؛ چون حجّت ویژه الهی بر مردم است^۳

۱ - گاه نیز ممکن است این انسان معصوم غایب باشد ولی در جای خود اثبات شده که در پس پرده غیبت نیز نقش خود را ایفا می‌کند، چنان که آفتاب پشت ابر نور می‌بخشد.

۲ - سوره نساء، آیه ۵۹.

۳ - یکی از شیعیان امام صادق (علیه السلام) به نام حمزة بن الطیار به آن حضرت گفت: اگر اناری را نصف کنی و بگویی نصف آن حلال و نصف دیگر حرام است، بدون چون و چرا می‌پذیرم (قاموس الرجال، ج ۴، ص ۳۱).

و اساساً قوام امامت و امت به همین تسلیم محض بودن است. اگر امام جامعه، معصوم نباشد، امت در برابر او تسلیم محض نخواهند بود و غرض از نصب امام نقض خواهد شد^۱.

ه) امام از لحاظ عقل و معرفت در مرتبه بالاتری از امت خویش قرار دارد. از این رو ثواب او بیشتر و عقاب وی شدیدتر از دیگران است. پس اگر معصوم نباشد باید در شرایطی وخیمتر از امت قرار داشته باشد و این، موجب نقض غرض و به هم ریختن اوضاع می‌شود^۲.

و) قرآن کریم نیز عصمت را از شرایط امامت می‌داند. زمانی که ابراهیم (علیه السلام) گفت: آیا از ذریه من نیز کسی به امامت می‌رسد؟؛ **(قال ومن ذریّتی)** خداوند به او فرمود: عهد من به ستم پیشگان نمی‌رسد؛ **(قال لا ینال عهدی الظّالمین)**^۳. آنچه در این آیه مانع امامت معرفی شده، ظلم است، نه فسق. کسی که فسق فعلی ندارد عادل است لیکن نمی‌توان گفت: «غیر ظالم» است. غیر ظالم به کسی گفته می‌شود که در تمام عمر مرتکب خلاف نشود. مرحوم استاد علامه طباطبایی با استدلال به این آیه بر لزوم عصمت امام می‌گوید:

از برخی اساتید ما (قدس سرهم) سؤال شد: چگونه این آیه بر لزوم عصمت امام دلالت دارد؟ در جواب فرمود: مردم در يك تقسیم عقلي چهار گروه هستند:

۱ - این دلیل با دلیل قبل تفاوت ظریف و اندکی دارد.

۲ - کشف المراد، ص ۳۶۴، المسألة الثانية فی أنّ الإمام يجب أن یكون معصوماً.

۳ - سورة بقره، آیه ۱۲۴.

- ۱ - کسی که در تمام عمر خود ظالم بوده است.
- ۲ - کسی که در لحظه‌ای از عمر خود ظالم نبوده است.
- ۳ - کسی که فقط در اول عمر خود ظالم بوده ولی توبه کرده و در آخر عمر خود ظالم نیست.
- ۴ - کسی که در اول عمر ظالم نبوده ولی در آخر عمر خود ظالم شده است.

شأن ابراهیم (علیه‌السلام) بالاتر از آن است که برای گروه اول و چهارم از ذریه خویش امامت طلب کند. پس قطعاً برای این دو گروه طلب نکرده است. از دو قسم باقی مانده، خداوند متعال امامت گروه سوم را نفي کرده و فقط گروه دوم را لایق دانسته است.^۱ حاصل آن‌که ضرورت عصمت را با دو بیان می‌توان تقریر کرد:

اول: معرفت انسانی درجاتی دارد که آغاز آنها حس و تجربه، سپس ریاضی، بعد از آن حکمت و کلام و فراتر از همه اینها عرفان نظری است و سلطان همه علوم و ملکه همه معارف، وحی الهی است. هر کدام از این رشته‌های معرفتی، میزان سنجش مخصوص به خود دارد که در حقیقت خطکش آن علم است و به کمک آن صواب و خطای آنها معلوم می‌شود، مثل منطق برای فلسفه، اصول برای فقه، حکمت برای عرفان و... ولی برای ارزیابی وحی که خود، عین میزان است هیچ ابزار سنجشی وجود ندارد، یعنی نه با میزان برهان عقلي و ریاضی توزین می‌شود و نه با آلات حسی مورد آزمون قرار می‌گیرد؛ زیرا احکام و حکم آن، غیبی و جزئی است و چنان که می‌دانیم احکام و حکم غیبی با آلات و ابزار حسی ادراک نمی‌شود تا مورد سنجش قرار گیرد همان‌طور که احکام و حکم جزئی با برهان عقلي و ریاضی تحلیل

۱ - المیزان، ج ۱، ص ۲۷۴، ذیل آیه ۱۲۴ سوره بقره.

نمی‌شود. لذا چاره‌ای جز معصوم بودن دریافت‌کننده وحی نیست. دوم: اهمیت هیچ علمی معادل احکام دین نیست؛ زیرا احکام طبّ هر چند مهم است ولی مرز اهتمام آن محدوده حیات دنیاست چنان که سایر علوم این‌گونه‌اند ولی منطقه حکومت احکام دین، اعم از دنیا و آخرت است. لذا اشتباه در آن هرگز قابل اغماض نیست. صیانت از احکام دین که به وسیله وحی الهی ابلاغ می‌گردد جز به وسیله عصمت انسان کامل و حیاب نمی‌تواند باشد و چون مهم‌ترین وظیفه خلیفه رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) تبیین، تعلیم، تعلیل، تبلیغ، املا و اجرای وحی است. از این جهت چاره‌ای جز عصمت خلیفه رسول گرامی (صلي الله عليه و آله و سلم) نیست.

دو: افضلیت

خواجه خطه طوس و نصیر ملت و دین رضوان الله تعالی علیه در کشف مراد ضرورت ویژگی دوم امام، یعنی افضلیت را این‌گونه تعلیل کرده است:

امام باید افضل از رعیت خویش باشد؛ زیرا اگر مساوی دیگران باشد ترجیح او بر آنان بدون مرجح و محال است، چنان که اگر پایین‌تر از دیگران باشد، تقدیم مفضول لازم می‌آید، که عقل آن را قبیح می‌شمارد. آن‌گاه می‌گوید:

به مقتضای این حکم، امام باید از همه جهات (علم، دین، کرامت، شجاعت و...) برتر از دیگران باشد^۱.

تذکر ۱: برخی از علمای اهل سنت گفته‌اند: از نظر شیعه شرط است که امام، هاشمی بلکه علوی باشد. آن‌گاه جواب داده‌اند که این شرط، نه تنها دلیلی ندارد،

۱ - کشف المراد، ص ۳۶۶، المسألة الثالثة أن يكون أفضل من غيره.

بلکه مخالف اجماع است^۱.

جواب: اولاً، شیعه معتقد است امام باید از جانب خدای سبحان معین شود؛ چون فقط او می‌داند چه کسی معصوم و برتر از دیگران است و هاشمی یا علوی بودن به عنوان شرط امامت در کتب کلامی شیعه مطرح نشده است، هر چند منصوبین و تعیین شدگان از جانب خدای متعال، هاشمی و علوی هستند.

ثانیاً، آنچه در برخی کتب آمده، مانند سایه نداشتن امام، دیدن از پشت سر، برخورداری از ویژگی‌هایی در هنگام ولادت، در اختیار داشتن سلاح پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم)، در اختیار داشتن جفر و جامعه، خوشبوتر بودن از مشك و... که از عالم آل محمد، حضرت علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) نقل شده^۲، از خصایص، ویژگی‌ها و علامت‌های امام است، نه از شرایط او، که مثلاً وقتی مردم تحقیق کردند و این شرایط را در کسی دیدند، به او رأی بدهند، با او بیعت کنند و...، بلکه بدین معناست: امامی که خدای متعال برای هدایت مردم برگزیند، دارای چنین ویژگی‌هایی است. بنابر این، اگر هاشمی یا علوی بودن در جایی آمده باشد، به عنوان علامت و ویژگی است نه شرط، بدان معنایی که بیان شد.

تذکر ۲: برخی از علمای اهل سنت اقدام به جواب دادن از ادله لزوم عصمت و افضلیت امام کرده‌اند، لیکن باید گفت: اساساً تلقی و تعریف دو مکتب از امام و امامت متفاوت است. در مکتب شیعه، امامت خلافت خدا و ریاست معنوی بر دین و دنیاست. امام، انسان کاملی است که واسطه فیض خدا و تنظیم کننده رابطه اسمای حسنی الهی است. در حالی که در مکتب اهل سنت امامت از حد سلطنت و ریاست جمهوری فراتر نمی‌رود. از این رو در این مکتب، امام کُشان

۱ - شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۴۶؛ شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۵۰.

۲ - احتجاج، ج ۲، ص ۴۴۸.

اموي و عباسي، خلفاي واجب الاطاعة هستند و پيروان آن از بي‌مهري شيعه نسبت به بني‌عباس گله‌مندند.^۱ اگر با توجه به اين اصل اساسي به جواب‌هاي آنان نگاه شود، ناصوابي و بي‌پايگي بسياري از آنها آشکار مي‌گردد.

۳ - تعيين امام

همان‌گونه که اشاره شد عصمت و افضليت، دو ويژگي اساسي امام در چشم‌انداز شيعه است. از اين رو اماميه اعتقاد دارد که امامت فقط با نصب و تعيين الهي صورت مي‌گيرد؛ زيرا عصمت و افضليت فقط با علم لايزال الهي قابل شناخت است و هيچ کس بدان دسترسي ندارد. امام رضا (عليه السلام) مي‌فرمايد:

چگونه مي‌توان حقيقت امامت و امام را شناخت در حالي که او همانند ستاره‌اي است که دور از دسترس قرار دارد. چگونه مي‌توان او را وصف کرد؟ چگونه مي‌توان او را انتخاب کرد؟ عقل چه کسي مي‌تواند در اين ميدان کارآيي داشته باشد؟؛ أَنِّي وَهُوَ بِحَيْثِ النُّجْمِ مَنْ أَيْدَى الْمُتَنَاوِلِينَ وَوَصَفِ الْوَاصِفِينَ؟ فَأَيْنَ الْإِخْتِيَارِ مِنْ هَذَا؟ وَأَيْنَ الْعُقُولِ عَنْ هَذَا؟^۲.

اهل سنت نیز با استناد به همین عدم امکان شناخت، اشتراط این دو ويژگي (عصمت و افضليت) را تکليف ما لا يطاق دانسته، ضرورت آنها را انکار کرده‌اند.^۳

۱ - شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۶۸.

۲ - بحار، ج ۲۵، ص ۱۲۵.

۳ - الثالث: إن الأفضلية أمرٌ خفيٌّ قلَّمَا يَطَّلِعُ عَلَيْهِ أَهْلُ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ، وَرَبَّمَا يَقَعُ فِيهِ النِّزَاعُ وَيَتَشَوَّشُ الْأَمْرُ (شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۴۷). ... بِأَنَّ الْعَصْمَةَ مِمَّا لَا سَبِيلَ لِلْعِبَادِ إِلَى الْإِطْلَاعِ عَلَيْهِ. فَأِيْجَابُ نَصْبِ إِمَامٍ مَعْصُومٍ يَعُودُ إِلَيَّ تَكْلِيْفٌ مَالِيْسُ فِي الْوَسْعِ (همان، ص ۲۴۹).

اهل سنت و راه‌هاي انتخاب امام در مقابل اماميه، اهل سنت معتقدند تعيين امام، تكليفي بر مردم است كه از راه‌هاي گوناگون امكان تحقق دارد:

(الف) بيعت اهل حل و عقد از علما، رؤسا و سراني كه در مركز حكومت هستند. حتي اگر يك نفری كه داراي حيثيت اجتماعي و مُطاع ديگران است، اقدام به بيعت با كسي كند، كافي است و آن شخص خليفه مي‌شود.

(ب) استخلاف، يعني تعيين امام بعدي به وسيله امام پيشين. البته اگر امامي حق تعيين امام پس از خود را به شورايي واگذار كند، اين واگذاري، به منزله تعيين امام است.

(ج) قهر و استيلا. اگر امامي بميرد و كسي كه داراي شرايط و ويژگي‌هاي امامت است بدون بيعت و استخلاف، بلكه با قهر و غلبه متصدّي مقام امامت شود، حائز اين مقام مي‌گردد!^۱

انك تأملي در اين گفته‌ها نشان مي‌دهد كه گوينده اين سخنان براساس مباني قرآني و روايي سخن نگفته است، بلكه تلاش کرده تا وقايع تاريخي سلف خود را توجيه كند و خلافت خلفا را مشروع جلوه دهد. از اين رو اولاً، مقام منيع رهبر و پيشواي جامعه اسلامي را از عرش امامت الهي به فرش خلافت بشري تنزل داده‌اند. سعد الدين تفتازاني با آن كه عنوان بحث را «امامت و راه‌هاي انعقاد آن» قرار داده، ليكن در پايان گفته است: «انعقدت الخلافة له»^۲. بنابر اين، بايد توجه داشت كه

۱ - شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۳۳.

۲ - همان.

هرگاه واژه امامت یا امام را استعمال کردند، مرادشان خلافت و خلیفه بشری است و نباید با معنای بلندی که نزد شیعه معهود است، اشتباه شود. به بیان دیگر: چون نتوانستند امام و به عبارت صحیح‌تر خلیفه را بالا ببرند برای آن‌که سوابق و ثنای و صنمی برخی از مدعیان، معلوم بود مقام امامت و خلافت پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) را پایین آوردند تا در دسترس قرار گیرد. از این رو در شرایط امام گفته‌اند:

لازم است امام مکلف، مسلمان، عادل^۱، آزاد، مرد، مجتهد^۲، شجاع، صاحب رأی و کفایت، شنوا، بینا، برخوردار از قدرت تکلم و قریشی باشد و اگر از قریش کسی واجد این شرایط نباشد مردی از بنی کنان و گرنه مردی از فرزندان اسماعیل و گرنه مردی از عجم، این مقام را احراز می‌کند^۳.

این ویژگی‌ها کم‌ترین شرایطی است که برای یک مدیر یا مسؤول در نظام اسلامی می‌توان قایل شد. یعنی اگر کسی بخواهد رئیس دنیایی مملکت اسلامی باشد نیز باید این شرایط (غیر از قریشی بودن) را دارا باشد.

ثانیاً، معتقد به عدالت صحابه شدند و ادعا کردند هر کس که پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) را دید و به او ایمان آورد، عادل است.

ثالثاً، به اجتهاد صحابه تمسک کرده، بدون در نظر گرفتن شرایط اجتهاد می‌گویند: همه کشته‌شدگان صفین و جمل اهل بهشت هستند؛ زیرا معاویه،

۱ - اگر چه عدالت را جزو شرایط قرار داده‌اند، لیکن می‌گویند: اگر خلیفه، ظالم نیز باشد، اطاعت از او واجب است، مگر آن که بر خلاف شرع حکم کند که در همان مورد، اطاعت از او واجب نیست؛ و یجب طاعة الإمام مالم یخالف حکم الشرع سواء کان عادلاً أو جائراً (شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۳). نیز گفته‌اند: امام حتی با فاسق شدن نیز منعزل نمی‌شود؛ ولا ینعزل الإمام بالفسق (همان).

۲ - مراد از مجتهد، معنای معهود امروزی نیست، بلکه مراد، کسی است که آشنایی اجمالی با مبانی شرع داشته باشد، چنان که خلفای سه‌گانه این‌گونه بوده‌اند.

۳ - شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۳.

طلحه، زبیر و... همانند علی بن ابی طالب [علیه السلام] اجتهاد کردند.

با این سه مقدمه، نه تنها به خلافت خلفای راشدین مشروعیت می‌بخشند، بلکه حکومت معاویه، که با تزویر و نیرنگ به حکمرانی دست یافت و به تبع او خلافت پسر سگ بازش یزید، که با استخلاف پدر خود بر مسلمانان مسلط شد نیز نزد آنان مشروع است.

ادله انتخاب امام به وسیله مردم

سعد الدین تفتازانی با این ادعا که تعیین امام بر مردم واجب است، به چهار دلیل استدلال کرده است:

۱ - اجماع مسلمانان، تا آنجا که تعیین خلیفه را بر دفن پیامبر اسلام (صلي الله عليه و آله و سلم) مقدم داشتند.

۲ - اقامه حدود الهی، حفظ مرزهای مملکت اسلامی و نظایر آن به تعیین امام وابسته است.

۳ - تعیین خلیفه موجب جلب منافع فراوان و دفع مضار بسیاری می‌گردد.

۴ - براساس کتاب و سنت، اطاعت و معرفت امام واجب است. این وجوب اقتضا می‌کند که تعیین او نیز واجب باشد.

عالم عظیم الشأن شیعه، شیخ اعظم انصاری که به حق خاتم فقها و اصولیان نام گرفت درباره اجماع می‌گوید:

از يك سو عامه (اهل سنت) بنیان‌گذار اجماع هستند و از آن سوی دیگر اجماع ریشه و اساس آنهاست. بدین معنا که اگر اجماع

نباشد آنها دلیلی بر مشروعیت خود ندارند، هم الأصل له وهو الأصل لهم^۱.

معنای اجماع چنان که از واژه اش پیداست و به تعبیر شیخ اعظم تعریف‌های بسیاری از علمای فریقین با فریاد رسا آن را ندا می‌دهد این است که تمام علمای یک عصر بر مسأله‌ای اتفاق نظر داشته باشند^۲، لیکن اهل سنت با حجت دانستن اجماع معتقدند اگر اهل حلّ و عقد (علماء، رؤسا و سران قوم) در بیعت با کسی اتفاق نظر داشته باشند، اجماع تحقق می‌یابد و آن شخص به خلافت می‌رسد. و چون دیدند اتفاق نظر اهل حلّ و عقد سراسر مملکت اسلامی مقدور نیست، گفتند:

اتفاق نظر سران مرکز حکومت کفایت می‌کند و نیازی به اتفاق سران سایر بلاد نیست؛ ولا اتفاق من فی سایر البلاد^۳.

و آن‌گاه که دیدند سران و بزرگان مرکز حکومت، همانند علی (علیه السلام) در سقیفه حاضر نبودند، گفتند:

بیعت یک نفر از سران و بزرگان نیز کفایت می‌کند؛ بل لو تعلق الحلّ و العقد بواحد مطاع کفت بیعت^۴.

این‌گونه سخن گفتن و استدلال کردن، به ابتذال کشیدن استدلال است. این چه اجماعی است که با یک نفر نیز تحقق پیدا می‌کند؟ چنین اجماعی شبیه آن است که از یک نفر خواسته شود تا به تنهایی صف تشکیل دهد یا مانند آن شیر بی‌سر و دم و شکم است که فقط آرزوی شیربودن را همراه خود دارد:

۱ - فرائد الأصول، ج ۱، ص ۱۱۹.

۲ - همان.

۳ - شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۳.

۴ - همان.

شیر بی‌دم و سر و اشکم که دید؟ *** این چنین شیری خدا خود نافرید^۱

تذکر: اجماع، در نظر شیعه زمانی ارزش دارد که کاشف از قول معصوم باشد وگرنه اتفاق علمای تمام اعصار و امصار خود به خود ارزشی ندارد. از این رو اجماع را باید از ادله نقلی و از اقسام سنت به حساب آورد و اشتراك آن با اجماع اهل سنت در حد اشتراك لفظی است اما از نظر معنا تفاوت ماهوی و جوهری دارد. حقیقت این است که ادله فوق بر فرض تمامیت و صحت، بر اصل وجود امام و ضرورت امامت دلالت دارد، نه بر وجوب تعیین آن از سوی مردم و به اصطلاح، دلیل اعم از مدعاست. آری، اگر اثبات شود که امام و به تعبیر عامه، خلیفه از طریق دیگری تعیین نشده است، نوبت به تعیین آن از طرف مردم می‌رسد.

مغالطه‌های گمراه کننده

متکلمان اهل سنت تلاش کرده‌اند تا به زعم خود اثبات کنند از جانب خدای سبحان برای مردم امامی تعیین نشده است تا از این طریق جایگاهی برای تعیین خلیفه از سوی مردم پیدا کنند. سعدالدین تفتازانی ادله آنان را اینگونه نقل کرده است^۲:

۱ - عباس، عموی پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) به علي (عليه السلام) گفت: دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم. این کلام عباس نشان می‌دهد که او می‌خواست با بیعت خویش، خلیفه تعیین کند. اگر واقعاً خلیفه‌ای از جانب خدا تعیین شده بود، کلام عموی پیامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) چه معنا داشت؟

جواب: اساساً بیعت از ریشه بیع به معنای فروش است و در علوم اجتماعی به

۱ - مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۱.

۲ - ر.ک: شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۵۸.

معنای پیمان بر یاری رسانی و اطاعت پذیری است. بنابر این، پیشنهاد بیعت از طرف عباس، عموی پیامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) منافاتی با تعیین امام از جانب خدا ندارد.

۲ - عمر به ابوعبیده گفت: دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنم، چنان که ابوبکر گفت: با عمر یا ابوعبیده بیعت کنید. هم چنین ابوبکر گفت: کاش از پیامبر سؤال می‌کردم خلیفه بعد از تو کیست تا نزاعی پیش نیاید.

جواب: اولاً، ابوبکر و عمر مدعی و ذینفعی هستند که کسی درباره آنان ادعای عصمت نکرده است. چنان که درباره عباس که در استدلال قبل نامش آمده ادعای عصمت نشده است. از این رو کلامشان حجت نیست.

ثانیاً، آن همه تصریحاتی که از پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) رسیده و ابوبکر و عمر شاهد آن بودند و حتی در ماجرای غدیر نخستین تبریک را آنان به علی (علیه السلام) گفتند، جای توجیهی برای «ای کاش» گفتن وی باقی نمی‌ماند.

۳ - علی (علیه السلام) [نیز به تصمیم شورا رضایت داد و خلیفه منتخب آن را پذیرفت.

جواب: اولاً، به روال عادی و ظاهری احتمال داشت که شورا به امامت علی (علیه السلام) گردن نهد. از این جهت بر امام علی (علیه السلام) لازم بود که به این احتمال، ترتیب اثر دهد و در شورا شرکت کند؛ زیرا اگر شرکت نمی‌کرد تحلیل‌گران تاریخ می‌گفتند: علی (علیه السلام) حاضر به پذیرش خلافت نبود؛ زیرا اگر شرکت می‌کرد حتماً شورا به او رأی می‌داد. هر چند که علی (علیه السلام) با علم غیب خود می‌دانست که شورا پذیرای او نیست، لیکن علم غیب معیار تکلیف نیست.

ثانياً، علي (عليه السلام) که در میان امت محمد (صلي الله عليه و آله و سلم) حریصترین فرد بر حفظ وحدت و الفت امت اسلامي بود؛ «وليس رجل فاعلم أحرص علي جماعة أمة محمد صلي الله عليه و آله و سلم وألفتها مئتي»^۱ و براي پرهیز از تفرقه، بیشترین تلاش را داشت. کسی که حاضر بود از حق شخصي خود بگذرد و خار در چشم و استخوان در گلو يك ربع قرن صبر را به ستوه آورد، چاره اي جز پذیرش فرمان خلافت و اطاعت از اوامر حکومت نداشت؛ زیرا از نظر آن امام همام، وجود پیشوای ستم پیشه، از رهبر نداشتن و پدید آمدن هرج و مرج بهتر است:

وإنه لابد للناس من أميرٍ برٍّ أو فاجرٍ يعمل في أمرته المؤمن ويستمتع فيها الكافر ويبلغ الله فيها الأجل ويجمع به الفئ ويقاتل به العدو وتأمين به السُّبُل ويؤخذ به للضعيف من القوى حتي يستريح برُّ ويستراح من فاجرٍ؛ مردم، ناچار از داشتن امير هستند، خواه نيك باشد يا فاجر. [اين، براي آن است که] در حکومت وي مؤمن به کار خود پردازد، کافر بهره مند گردد، خداوند اجل [افراد] را برساند [، نه اين که بر اثر نا امني يك ديگر را بکشند]، فيء [و بيت المال] جمع آوري شود، با دشمن پيكار و راهها ايمن گردد. در پناه او حق ضعيف از قوي گرفته شود تا نيكو کردار در آسایش باشد و از شرّ تبه کار در امان باشند.^۲

بنابر اين، شرکت آن حضرت در شورا دليل مشروع دانستن آن و معين نبودن امام از طرف خدای سبحان نيست. چنان که کنار کشيدن فرزند گرامی او، حضرت امام مجتبی (عليه السلام) از حکومت و واگذار کردن آن به معاويه براي حفظ اسلام از خطرهای

۱ - نهج البلاغه، نامه ۷۸، بند ۳.

۲ - همان، خطبه ۴۰.

داخلي و خارجي دليل مشروع دانستن طاغوت شام نيست.
٤ - علي (عليه السلام) به طلحه گفت: اگر مايل باشي، حاضرم با تو بيعت کنم.

جواب: اولاً، اثري از اين كلام در كتب معتبر شيعه نيست.
ثانياً، طلحه در نظر اميرالمؤمنين (عليه السلام) مغروري است كه هرگز حاضر نيست به حرف حق گوش فرا دهد. علي (عليه السلام) قبل از شروع جنگ جمل به پسر عموي خود، ابن عباس مأموريت داد تا با سران ناكثان ملاقات و مذاكره كند، ليكن به او فرمود:
به سراغ طلحه نرو، كه او را چون گاو نري مي يابي كه شاخش دور گوش هاش پيچ خورده است.^١ بر مركبي چموش سوار است، اما مي گويد: مركبي راهوار است. سپس به وي فرمود: به سراغ زبير برو، كه او نرم خوتر است...^٢ : لا تلقين طلحة فإنك إن تلقه تجده

١ - گوياء كنايه از غرور، خودپسندي، حق ناپذيري و ايستادگي و مقاومت در برابر آن است.

٢ - اگر چه زبير بن عوام نرم خوتر از طلحه بود و آمادگي بيشتري براي پذيرش حق داشت، ليكن متأسفانه با آن سابقه طولاني در اسلام، عاقبت به خير نشد. زراره از امام باقر يا امام صادق (عليهما السلام) پرسيد: آيا زبير در جنگ بدر حضور داشت؟ فرمود: آري، حضور داشت، ليكن در روز جمل فرار كرد. اگر شركت او در جنگ جمل براي نبرد با مؤمنان [و پيروان علي (عليه السلام)] بود، بي ترديد هلاك شد و اگر براي ياري حق و نبرد با كفار شركت کرده بود، فرار او از جنگ، مایه غضب الهي بر او گرديد [پس در هر دو صورت عاقبت به خير نشد]؛ عن زرارة عن أحدهما عليهما السلام قال: قلت: الزبير شهد بدرأ؟ قال عليه السلام: «نعم ولكنه فر يوم الجمل، فإن كان قاتل المؤمنين فقد هلك بقتاله إياهم وإن كان قاتل كفاراً فقد باء بغضب من الله حين ولأهم دبره» (تفسير عياشي، ج ٢، ص ٥١، ذيل آيه ١٦ انفال). همين بد فرجامي سبب شد كه وقتي سر آن سردار فاتح نبردهاي پيامبر اكرم (صلي الله عليه و آله و سلم) و شمشير وي را پيش پسر دايمي او، يعني علي (عليه السلام) آوردند، آن حضرت بر بدعاقبتي پسر عمه خويش تأسف خورد و دردمندانه فرمود: چه غم هايي را كه اين شمشير از چهره پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) زدود، ليكن افسوس كه صاحب آن عاقبت خوشي نداشت: «طال ما جلي به الكرب عن وجه رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم ولكن الحين ومصارع السوء» (بحار، ج ٣٢، ص ٢٠٠ و ٣٣٥). نيز از آن حضرت رسیده است: پيشوايان كفر در اسلام، پنج نفر هستند: طلحه، زبير، معاويه، عمرو عاص و ابوموسي اشعري؛ «ألا إن أئمة الكفر في الإسلام خمسة طلحة والزبير ومعاوية وعمرو بن العاص وأبوموسي الأشعري» (همان).

كالثَّور عاقِصاً قَرْنَه يركب الصَّعب ويقول: هو الذَّلُول، ولكن القَّ
الزَّبِير فَإِنَّه أَلِين عريكةً...^١.

ابن ابي الحديد ميگويد:

طلحه گرفتار چنين خصلت ناپسندي بود، چنان كه عمر نيز او را
به اين ويژگي وصف كرد. آن گاه ميگويد: كبر و غرور، خصلتي نبود
كه در روز جمل به سراغ طلحه آمده باشد، بلكه در روز اُحُد نيز
گريبان گير او بود.^٢

بنابر اين، چگونه مي توان پذيرفت كسي مانند علي (عليه السلام)
پيش نهاد بيعت به مغرور و متكبري، مانند طلحه داده باشد.^٣
ه - هنگامي كه مردم براي بيعت در خانه آن حضرت گرد آمدند،

١ - نهج البلاغه، خطبة ٣١.

٢ - شرح نهج البلاغه، ج ٢ - ١، ص ٣٧١، ذيل خطبة ٣١.

٣ - از امام باقر (عليه السلام) نقل شده است: علي (عليه السلام) بر طلحه گذشت در
حالي كه او بر زمين افتاده بود. فرمود: او را بنشانيد، وقتي كه او را نشانند،
فرمود: سابقه خوبي داشتي، ليكن شيطان در بيني تو داخل شد (در تو نفوذ كرد) و تو
را وارد آتش كرد؛ «مَرَّ أمير المؤمنين عليه السلام بطلحة وهو صريع فقال: أقعدوه
فأقعد فقال عليه السلام: لقد كانت لك سابقة لكن دخل الشيطان في منخريك فأدخلك
النَّار» (بحار، ج ٣٢، ص ٢٠٠ و ٣٣٨). نيز نقل شده است كه آن حضرت خطاب به طلحه فرمود:
اي طلحه! آنچه را كه پروردگارم به من وعده داده بود، به حقيقت دريافت كردم، آيا
آنچه را كه پروردگارم به تو وعده داده بود، دريافت كردي؟! «يا طلحة بن عبيدالله لقد
وجدت ما وعدني ربِّي حقاً فهل وجدت ما وعدك ربك حقاً؟» (همان، ص ٢٠٠). در اين هنگام
برخي از كساني كه با آن حضرت بودند، گفتند: اي امير مؤمنان! با طلحه سخن مي گويي
در حالي كه او مرده است؟ فرمود: به خدا سوگند! كلام مرا شنيد آن گونه كه لاشه هاي
كفَّار قريش در چاه بدر، كلام رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) را شنيدند؛ فقال
بعض من كان معه: يا امير المؤمنين! أتكلّم طلحة بعد قتله؟ فقال صلي الله عليه و آله و
سلم: «أما والله لقد سمع كلامي كما سمع أهل القليب كلام رسول الله صلي الله عليه و آله و
سلم يوم بدر» (همان). بدين ترتيب آن سردار فاتح نيز عاقبت به خير نشد هر چند كه
به يمين دلاوريها و پايمرديهاي خود، به لقب «طلحة الخير» (در مقابل «طلحة الشر»،
كه از كفَّار بود) مفتخر شده بود (أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج ٣، ص ٨٥، ش ٢٦٢٧) و
علي (عليه السلام) با او آن گونه سخن گفت كه رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) با
اسلام ستيزان قريش سخن گفت.

فرمود: مرا رها کنید و به سراغ دیگران بروید.^۱
جواب: کسی که دید مردم بیست و پنج سال او را کنار گذاشتند، قدرش را ندانستند و حتی به کژ پنداری‌ها و کژ کرداری‌های خلیفه اول و دوم و حاتم بخش‌های عثمان عادت کردند، مطمئن است که پذیرای عدالت او نیستند. نیز می‌داند اجتماع بسیاری از آنها در خانه او ناشی از احساسات است و به طور طبیعی از پذیرش قلبی بیعت با او استنکاف دارند، چنان که وقایع بعد از بیعت، صحت و اتقان پیش بینی آن حضرت را تأیید می‌کند.
۶ - علی (علیه السلام) [حکومت را یاری می‌کرد و برای حل مشکلات آن، مشاوره می‌داد.

جواب: چنان که گذشت علی (علیه السلام) به اصل اسلام و حکومت اسلامی می‌اندیشید و حاضر بود در این راه از حق شخصی خود نیز بگذرد. شارح معتزلی، ابن ابی الحدید در ضمن کلماتی که در آخر شرح نهج البلاغه نقل کرده و به آن حضرت نسبت داده است، می‌گوید:

فاطمه (علیها السلام) شوهرش را از نشستن و دفاع نکردن از حق خویش ملامت کرد. سرزنش او طولانی شد ولی آن حضرت سکوت می‌کرد تا این که مؤذن شروع به اذان گفتن کرد. وقتی به جمله «أشهد أن محمداً رسول الله» رسید، علی (علیه السلام) به همسرش گفت: آیا دوست می‌داری این دعوت رخت بربندد؟

حضرت زهرا (علیها السلام) گفت: هرگز!
علی (علیه السلام) گفت: من نیز نگران همین هستم؛ لامته فاطمه علی قعوده وأطالت تعنيفه وهو ساكت حتى أذن المؤذن فلما بلغ إلي

۱ - این دلیل فقط در شرح آمده است (ر.ک: شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۶۲).

قوله: «أشهد أن محمداً رسول الله» قال لها: «أتحبين أن تزول هذه الدعوة من الدنيا؟ قالت: لا قال: فهو ما أقول لك»^١.

٧ - علي [عليه السلام] در نامه به معاویه از بیعت مردم نام برده است، نه نص پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم).
جواب: گویا کلام موردنظر، همان است که در نامه آن حضرت به معاویه آمده:

إنه بايعني القوم الذين بايعوا أبابكر وعمر وعثمان علي ما بايعوهم عليه فلم يكن للشاهد أن يختار ولا للغائب أن يرُد؛ كساني که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کردند به همان صورت با من نیز بیعت کردند. بنابر این، نه کسانی که در ماجرای بیعت حضور داشتند، مانند طلحه و زبیر، اختیار فسخ و مخالفت دارند و نه کسانی که غایب بودند، مانند معاویه و اهالی شام اجازه رد کردن و نپذیرفتن^٢.

این سخن، جدال است، نه برهان^٣؛ زیرا آن حضرت به طاغوت شام نوشت: اطاعت از من بر تو لازم است؛ زیرا تو از جانب عمر به ولایت شام گماشته شده‌ای. اگر بگویی: با بیعت مردم خلافت خلیفه، مشروعیت پیدا نمی‌کند، تو هیچ‌گونه مشروعیتی نخواهی داشت؛ چون پذیرفته‌ای کسی که تو را بر آن دیار گمارد، مشروعیت نداشته است؛ ولی اگر بگویی: بیعت مردم موجب مشروعیت

١ - ملحقات شرح نهج البلاغه، ج ٢٠ - ١٩، ص ٤٧٥، کلمه ٧٣٥.

٢ - نهج البلاغه، نامه ششم.

٣ - در منطق می‌گویند: «جدال» قیاس یا استدلالی است که برای مغلوب کردن و به تسلیم واداشتن طرف مقابل باشد. از این رو از مقدمات مورد قبول خصم تشکیل می‌شود، هر چند غیر یقینی و غیر قابل قبول برای استدلال کننده باشد. اما برهان، استدلالی است که برای کشف حقیقت اقامه می‌شود و در آن از مقدمات یقینی و مورد قبول همگان استفاده می‌کنند.

خليفة مي‌شود اکنون من نیز با بیعت مردم در رأس حکومت هستم، آن گونه که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت شد. اگر چنین است، بیعت و اطاعت من بر تو واجب است و نمی‌توانی بگویی: مدینه با تو بیعت کرد ولی شام با تو بیعت نکرد.

شاهد این تحلیل، کلامی است که نامه‌ی علی (علیه السلام) با آن شروع می‌شود و ابن ابی الحدید ذکر کرده است. آن جمله این است: **أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ بَيْعَتِي بِالْمَدِينَةِ لَزِمَتْكَ وَأَنْتَ بِالشَّامِ؛ لِأَنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا...^۱**.

از این رو در پایان نامه نوشت:

جریر بن عبدالله بَجَلِّي از جانب من به سوی تو می‌آید، با او [به عنوان نماینده من] بیعت کن.^۲

بنابر این، علی (علیه السلام) در نامه خود، با زبان خصم با او سخن گفته است وگرنه در سخنان آن حضرت استدلال به تصریحات پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) برای اثبات خلافت خود کم نیست. مرحوم علامه امینی (رحمه الله) چند مورد از احتجاج‌های آن حضرت به تصریحات پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) را بدین شرح نقل کرده است: روز شورا (سال ۲۳ یا ۲۴)؛ زمان عثمان؛ روز رحبه (سال ۳۵)؛ روز جمل در مقابل طلحه (سال ۳۶)؛ روز صفین (سال ۳۷).^۳

در ادامه نامه‌ی علی (علیه السلام) به معاویه آمده است:

وإنَّما الشوري للمهاجرين والأنصار فإن اجتمعوا علي رجلٍ وسمّوه إماماً كان ذلك لله رضي فإن خرج عن أمرهم خارجٍ بطعنٍ أو بدعةٍ

۱ - شرح نهج البلاغه، ج ۱۴ - ۱۳، ص ۲۴۲، ذیل نامه ۶.

۲ - همان، ص ۲۴۳.

۳ - ر.ک: الغدير، ج ۱، ص ۱۵۹ به بعد.

رَدَّوهُ إِلَىٰ مَاخْرَجَ مِنْهُ، فَإِنَّ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَيَّ اتِّبَاعَهُ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلَاةَ اللَّهِ مَا تَوَلَّيْتُ^١؛ شورا، از آن مهاجران و انصار است. اگر آنان گرد آمدند و بر شایستگی کسی اجتماع کردند و او را امام خود نامیدند، رضا و خشنودی خداوند در آن است. پس اگر کسی (مانند معاویه) با طعن یا (مانند طلحه و زبیر) با بدعت خارج شود، او را به جای اولش بر می‌گردانند. اگر سرباز زد و امتناع ورزید با او پیکار می‌کنند که چرا راهی غیر از راه مسلمانان می‌رود و خدا او را بر آنچه پذیرفت وا می‌گذارد. ظاهر این جمله نیز مشروعیت دادن به شورا است، لیکن حق آن است که این سخن نیز از باب جدال است، نه برهان و استدلال. شاهدش آن است که آن حضرت به صحابت، قرابت و فامیلی نیز اشاره کرده است:

وَإِعْجَابَهُ! أَتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَلَا تَكُونُ بِالصَّحَابَةِ وَالْقَرَابَةِ؟^٢؛ شگفتا! آیا خلافت از راه صحابت و هم نشینی به دست می‌آید ولی با صحابت و قرابت به دست نمی‌آید؟ سید رضی (رحمه الله) می‌گوید: همچنین شعری به این مضمون از آن حضرت نقل شده که خطاب به صاحبان قدرت فرمود:

فَإِنَّ كُنْتَ بِالشُّورِيِّ مَلَكْتَ أُمُورَهُمْ **** فَكَيْفَ بِهَذَا وَالمَشِيرُونَ غُيَّبُ؟
وَإِنْ كُنْتَ بِالقُرْبِيِّ حَجَجْتَ خَصِيمَهُمْ **** فَغَيْرِكَ أَوْلِيَّ بِالنَّبِيِّ وَأَقْرَبُ^٣

١ - نهج البلاغه، نامه ششم.

٢ - همان، حکمت ١٩٠.

٣ - همان.

اگر با حکم شورا زمام امور مردم را به دست گرفتی، این چه شورایی است که طرفهای مشورت غایب بودند؟ و اگر با قرابت و فامیلی به پیامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) بر مدعیان خلافت احتجاج کردی، دیگران از تو به آن حضرت نزدیکتر و سزاوارتر هستند.

روشن است که این کلام از حد جدال بالاتر نمی‌رود، یعنی با زبان خصم با او سخن گفته است؛ زیرا می‌فرماید: اگر معیار خلافت به نظر شما صحابت با رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) است باید مرا برگزینید که افزون بر صحابت، از قرابت با آن حضرت نیز برخوردارم و اگر معیار چیز دیگری است، مشروعیت شما زیر سؤال می‌رود.

اصل کلی در کلام هر گوینده‌ای آن است که هنگام برخورد با متشابهات کلام او به سراغ محکمت کلماتش برویم و در پناه آن محکمت این متشابهات را که ممکن است به دلایل مختلفی از او صادر شده باشد تحلیل و تفسیر کنیم. مثلاً نویسنده یا شاعری را که عمری در توحید و یکتا پرستی سپری کرده، اهل عبادت و پرستش پروردگار عالم است و...، نمی‌توان با چند بیت شعر مبهم یا چند جمله مغلط محکوم به ارتداد و کفر کرد، بلکه باید این چند بیت یا چند جمله متشابه را کنار سایر اشعار و آثار محکم او قرار داد و معنا کرد. چنان که آیات قرآن کریم این‌گونه است.

در کنار آن همه آیاتی که خدای سبحان را منزّه از جسم بودن و شبیه سایر مخلوقات بودن می‌داند^۱ آیاتی نظیر **(یدالله فوق ایدیهم)**^۲، **(الرحمن علی العرش استوی)**^۳ نیز وجود دارد. از این جهت نمی‌توان با دیدن چنین آیاتی گفت: قرآن کریم، خدا را جسم می‌داند، بلکه باید با کمک گرفتن از محکماتی، نظیر **(لیس**

۱ - نظیر «لیس کمثله شیء»؛ هیچ چیز همانند او نیست (سوره شوری، آیه ۱۱).

۲ - دست خدا بالای دستهای آنان است (سوره فتح، آیه ۱۰).

۳ - خدای رحمان بر عرش استیلا یافته است (سوره طه، آیه ۵).

کمثله شيء) دست خدا، استوای او بر عرش و... را معنا کرد. کلمات قرآن ناطق، امیر عارفان، حضرت علی (علیه السلام) نیز همانند آیات امام صامت، یعنی قرآن کریم است. نامه‌ای که آن حضرت برای معاویه و مردم شام می‌نویسد^۱ به یقین با خطبه ششقیه که در زمان خلافت خود القا می‌کند، تفاوت دارد. متن خطبه ششقیه نشان می‌دهد که آن حضرت در کمال آرامش و آزادی سخن گفته و از بیان حقیقت ابایی نداشته است. از این رو رفتار حکمرانان قبلی را نقد کرده و تعبیراتی راجع به هر یک از آنان به کار برده است. بنابر این، اگر چه ممکن است کلماتی مانند نامه ششم نهج البلاغه (آن هم با تقطیعی که مرحوم سید رضی کرده) موهم مشروعیت بخشیدن شورا، اجماع و امثال آن باشد، لیکن اگر مجموع کلمات آن حضرت کنار یک دیگر قرار گیرد، این توهم برطرف می‌گردد.

خلاصه این که: چون بنای معاصران آن حضرت و مبنای سقیفه مداران در مسایل حقوقی، تأثیر شورا و اجماع در مشروعیت رهبری بود و در مسایل کلامی نیز این‌گونه امور، یعنی شورا و اجماع را موجب جلب رضای خداوند می‌دانستند لذا در سخنان امیرمؤمنان (علیه السلام) آمده است: ... رضای خداوند در آن است.

تذکر: بدون تردید اعتقاد به امامت و خلافت علی بن ابی طالب (علیه السلام) رضای خداوند را به دنبال خواهد داشت؛ زیرا نصوص کتاب که به کمک سنت نبوی تفسیر و تبیین شده، دلیل روشن بر امامت امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) است. بدین ترتیب هر چند که آن حضرت در کلام مورد بحث به جدل سخن گفته است، لیکن کلام حقی

۱ - زندگی معاویه به گونه‌ای بود که وقتی خلیفه دوم وارد شام شد و اوضاع وی را دید گفت: این، کسرای عرب است؛ هذا کسری العرب (أسد الغابة، ج ۵، ص ۲۰۲). اوضاع شام نیز با تبلیغات سوء او چنان آشفته بود که تلقی مردم آن دیار از اسلام و مسلمانی چیزی فراتر از امپراطوری نبود. نتیجه این تبلیغات آن شد که وقتی اسرای اهل بیت (علیهم السلام) وارد شام شدند، مردم شام به دید خارجی، یعنی آشوبگر و خروج کننده بر امیرمؤمنان و حکومت اسلامی، به آنان نگاه می‌کردند.

را بیان کرده است.
۸ - علي (عليه السلام) در هیچ يك از خطبه‌ها، نامه‌ها و مناظرات خویش به تصریح پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) اشاره نکرده است.

جواب: نویسنده محترم یا جاهل است و از تاریخ آگاهی ندارد یا این که جاهل می‌کند و خود را به ناآگاهی می‌زند. این همه احتجاجات به مآثورات نبوی که از آن حضرت نقل شده و برخی از آنها را علامه امینی نقل کرده است^۱، چگونه قابل انکار است؟ علي (عليه السلام) حتی در زمان خلافت خود نیز سکوت نکرد و با خطبه شقشقیه و امثال آن فریاد اعتراض خویش را از ظلمي که بر او رفته بود، به گوش تاریخ رسانید. در آن خطبه ضمن شرح ماجراهاي بیست و پنج سال خانه نشینی، با جمله «صبرتُ وفي العين قذي وفي الحلق شجي»^۲ بیان کرد که صبر و سکوت طولانی او به انگیزه حفظ اسلام و نظام اسلامی بوده است.

روزي در جامع کوفه جمعی را مورد خطاب قرار داد و گفت: شما را به خدا سوگند! کدام يك از شما در بازگشت از حجّة الوداع از پیغمبر خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) شنید که گفت: «من كنت مولاة فعلى مولاة»؟ گروهی شهادت دادند. انس بن مالك که در زمان حیات پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) خادم آن حضرت بود در جمع حضور داشت ولی شهادت نداد. علي (عليه السلام) به او فرمود: تو که در آن صحنه حضور داشتی، چرا شهادت نمی‌دهی؟ گفت: پیر شدم و فراموشم شد. علي (عليه السلام) فرمود: اگر دروغ می‌گویی، خدا تو را گرفتار مرضی کند که عمایه نیز نتواند آن را بپوشاند. به نفرین آن حضرت، انس گرفتار برص شد. لذا پس از آن نفرین هرگز بدون نقاب مشاهده نشد^۳. این

۱ - ر.ک: ص ۳۶۰.

۲ - خاشاک در چشم و استخوان در گلو صبر کردم (نهج البلاغه، خطبه ۳ «شقشقیه»، بند ۳).

۳ - شرح نهج البلاغه، ج ۲۰ - ۱۹، ص ۱۲۹، ذیل حکمت ۳۱۷.

روز به نام «يوم الرحبه» شناخته مي‌شود. شارح معتزلي در ادامه مي‌گويد:

ابن قتيبه که درباره آن حضرت نه تنها متهم نيست، بلکه طبق مشهور منصرف نیز هست اين ماجرا را نقل کرده است.^۱

شارح مذکور ذيل خطبه ۵۶ فصلي دارد با عنوان «منحرفان از علي (عليه السلام)» که در ابتدای آن، پس از نقل اين ماجرا مي‌گويد:

در اواخر عمر انس بن مالك كسي درباره علي (عليه السلام) از او چيزي پرسيد. انس گفت: بعد از ماجرای يوم الرحبه قسم خوردم حديثي را درباره علي (عليه السلام) كتمان كنم. از پیامبر خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) شنيدم که فرمود: علي در روز قيامت رئيس پروا پيشگان است.^۲

نظير اين ماجرا براي زيد بن ارقم پيش آمد و پس از كتمان، علي (عليه السلام) او را نفرين به كوري كرد. زيد پس از آن که چشمش را از دست داد، فضائل علي (عليه السلام) را بيان مي‌کرد.^۳

۹ - زيد بن علي و بسياري از بزرگان اهل بيت وجود چنين نسي را انكار کرده اند.

جواب: در هيچ منبع معتبر شيعي چنين انكاري وجود ندارد و اساساً مسأله نصّ خلافت قابل انكار نيست.

۱۰ - صحابه پیامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) در مدت حيات ابوبكر او را خليفه رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) مي‌ناميدند.^۴

۱ - شرح نهج البلاغه، ج ۲۰ - ۱۹، ص ۱۲۹.

۲ - همان، ج ۴، ص ۲۹۰.

۳ - همان، ص ۲۹۱.

۴ - ادله قبلي در متن آمده بود اما اين دليل فقط در شرح آمده است (ر.ك: شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۶۲).

جواب: مگر کسی در خلافت ظاهری آنان تردید داشته یا دارد؟ اکنون نیز از ابوبکر، عمر و عثمان به عنوان خلیفه اول، دوم و سوم تعبیر می‌شود. بالاخره از راه صحیح یا ناصحیح زمام امور جامعه اسلامی را به دست گرفتند. کلام در خلافت ظاهری نیست، بلکه کلام در امامت است که شیعه آن را مقامی عرشی می‌داند و اعتقاد دارد که در زیر سایه سقیفه بنی ساعده نمی‌گنجد و بیعت سقیفه‌ای یا شورایی آن چنانی توان نصب یا عزل آن را ندارد. بنابراین این، هیچ یک از ادله‌ای که بر عدم نصب امام از جانب خدای سبحان اقامه کرده‌اند دلالت بر مدعایشان ندارد.

انتخاب امام (علیه السلام) در نظر شیعه در مقابل، امامیه ادله‌ای اقامه می‌کنند که اثبات می‌کند تعیین امام بر عهده خداوند است و خدا نیز آنها را تعیین و به وسیله پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) به مردم ابلاغ کرده است.

۱ - نخستین دلیل، به قاعده لطف معروف است. در تقریر آن گفته‌اند:

وجود امام لطف و رحمت است، خداوند لطف و رحمت را بر خودش واجب کرده است: **(کتاب ربکم علی نفسہ الرّحمة)** پس خدای سبحان نصب امام را بر خودش واجب کرده است.

توضیح استدلال:

هر چیزی که بنده را به طاعت خدا نزدیک و از معصیت او دور می‌کند، لطف نامیده می‌شود. خدای سبحان مردم را به اطاعت از خویش فراخوانده و از معصیت نهی کرده است و چون در این خواست جدی است، باید مقدمات آن را نیز فراهم کند

وگرنه غرض خود را نقض کرده است. چنان که اگر پدری به طور جدی خواستار تحصیل فرزند خویش است، باید مقدمات آن از جمله کتاب، دفتر، قلم، معلم و... را فراهم کند. یکی از مقدمات و اسباب تقرّب بندگان به خدا و دوری آنان از عصیان او وجود امامی است که طاعت و معصیت را به انسان معرفی نماید، ابعاد آن را تشریح گرداند، زوایای آن را تبیین کند و... بدین ترتیب بر خدا لازم است که چنین امام و راهنمایی را نصب کند و این، همان قاعدهٔ لطف است.^۱

تذکر: اگر چه در برخی کتب کلامی آمده است: بر خدا واجب است: «يجب علي الله»، لیکن در کتب دقیق حکمی تعبیر به «يجب عن الله» یا «يجب من الله» می‌شود، یعنی از خداوند واجب است یا ترك آن از خدا ممتنع است.^۲ سعدالدین تفتازانی نیز چنین نقل کرده است: معتزله می‌گویند لطف، بر خدا واجب است و حکما می‌گویند: از خدا واجب است.^۳ به بیان دیگر: این ضرورت و وجوب از حاکمیت بعضی اسمای الهی بر اسمای دیگر، پدید می‌آید.

۲ - یکی از شرایط امام، عصمت در بینش نظری و روش عملی است تا در مقام بیان و عمل گرفتار نسیان، عصیان و خطا نگردد؛ زیرا در غیر این صورت پیروانش در پیروی از او گرفتار تردید خواهند شد و او نیز قابلیت وساطت میان خلق و خالق را نخواهد داشت. از سوی دیگر می‌دانیم عصمت از اموری است که اطلاع بر آن جز از طریق علم غیب ممکن نیست چنان که افضلیت مطلق نیز از شرایط امام است و آگاهی از

۱ - این دلیل، بخشی از جایگاه امام را روشن می‌کند. عَرَفَا، دلیلی عمیق‌تر از این دارند و جایگاه او را به عنوان انسان کامل، همان جایگاه انبیا (علیهم السلام) می‌دانند (ر.ک: حماسه و عرفان، ص ۹۳).

۲ - گوهر مراد، ص ۳۴۹؛ اسرار الحکم، ج ۱، ص ۳۷۵؛ مجموعهٔ رسائل حاج ملا هادی سبزواری، ص ۱۸۰.

۳ - شرح المقاصد، ج ۵، ص ۵.

آن تنها به وسیله علم غیب امکان خواهد داشت. از این رو امام باید از جانب علام الغیوب تعیین و به وسیله رسول او به مردم ابلاغ شود.

تذکر: اهل سنت، عصمت و افضلیت مطلق را در امام شرط نمی‌دانند و می‌گویند: اگر شرط هم باشد ظن به عصمت و افضلیت کافی است^۱. لیکن، چنان که گذشت، آنان امامت را از عرش خلافت الهی به فرش خلافت ظاهری و مادی تنزل داده‌اند. لذا لزوم این شرایط را در آن انکار می‌کنند. آن که عصمت و افضلیت مطلق ندارد، رئیس ظاهری کشور است، نه امام. این که گفته‌اند: ظن بر عصمت و افضلیت کفایت می‌کند، صحیح نیست؛ زیرا اصل در ظن، عدم حجیت و اعتبار است: **(وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً)**^۲ مگر ظنی که دلیل خاص بر اعتبار آن اقامه شده و در کتابهای اصول فقه از آن بحث می‌شود.

افزون بر این که اگر وجود قید یا وصفی برای کسب مقام مادی یا معنوی و امثال آن شرط باشد، باید وجود آن به طور جزم احراز گردد، نه این که به ظن اکتفا شود. مثلاً اگر گفتیم: برای به دست گرفتن مقام ریاست کشور، مدیر و مدبر بودن، آشنایی با سیاست و... شرط است، باید وجود این اوصاف در افرادی که برای نیل به آن کاندیدا می‌شوند، احراز شود، نه این که بیعت کنندگان یا رأی دهندگان بگویند: ان شاء الله این افراد واجد این شرایط هستند، فکر می‌کنیم دارای این اوصاف باشند و امثال آن.

۳ - امامت عهد خداست، نه امر مردم: **(قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)**^۳ شور و مشورت مربوط به امور مردم است، نه راجع به امر خدا: **(وَأْمُرْهُمْ شُورِي بَيْنَهُمْ)**^۴

۱ - شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۵۳.

۲ - بی‌تردید ظن و گمان برای شناخت حقیقت هیچ سودی ندارد (سوره نجم، آیه ۲۸).

۳ - عهد من به ظالمان نمی‌رسد (سوره بقره، آیه ۱۲۴).

۴ - کار آنان با مشورت میان خودشان است (سوره شوری، آیه ۳۸).

همان‌گونه که مردم نمی‌توانند با شور و مشورت پیغمبر تعیین کنند، حکم فقهی صادر نمایند حلالی را حرام یا حرامی را حلال گردانند و...، با شور، مشورت، رأی دادن، اجماع و نظایر آن نمی‌توانند تعیین امام کنند. گرچه می‌توانند با این راه‌ها امام تعیین شده را بشناسند و کشف نمایند.

برخی احتمال داده‌اند مراد از عهد در اینجا نبوت و رسالت باشد، نه امامت^۱.

جواب: اولاً، قرآن کریم به صراحت دلالت دارد که این عهد، امامت بود؛ زیرا می‌گوید: **(إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...)**. از این جهت این ادعا خلاف ظاهر قرآن کریم است. اگر بنا بر این باشد که هر جا بر خلاف عقیده انسان، دلیلی اقامه شد فوراً ایجاد احتمال کند حتی بر خلاف ظاهر صریح قرآن سنگی روی سنگ بند نمی‌شود.

ثانیاً، استدلال به این آیه به منظور اثبات امامت در کلام قرآن‌های ناطق و صادقان مصدق، یعنی ائمة اطهار (علیهم السلام) آمده است. از این جهت جای هیچ‌گونه تردیدی باقی نمی‌ماند.

۴ - امامت، خلافت از جانب خدا و رسول اوست. به طور طبیعی هر خلیفه‌ای باید از سوی مُستخلف عنه تعیین شود. بنابر این، کسی که از سوی مردم انتخاب می‌شود، خلیفه مردم است نه خلیفه خدا و رسول او.

برخی گفته‌اند:

دلیل اقامه شده بر این که اگر کسی با اجماع مردم انتخاب شود، خلیفه خدا و رسول او خواهد بود، چنان که فتوای مفتی حکم خدا محسوب می‌شود نه حکم او؛ قضای قاضی، قضای الهی به

۱ - شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۵۱.

حساب می‌آید و...^۱.

جواب: اولاً، چنین اجماعی وجود ندارد.

ثانیاً، بر فرض وجود، دلیلی بر حجّیت چنین اجماعی نداریم.

ثالثاً، معنای این کلام آن است که خدا و رسول هیچ اقدامی ندارند، بلکه منتظر می‌مانند تا مردم برایشان خلیفه تعیین کنند و حتی اگر فاسقی را تعیین کنند یا کسی را تعیین کنند که بعدها فاسق شود^۲ خدا و رسول باید خلافت او را بپذیرند. **(سبحانه و تعالی عما یقولون علواً کبیراً)**^۳.

تذکر: اگر چه در فقه شیعه گفته‌اند: ولیّ فقیه با رأی مردم حاکمیت پیدا می‌کند، لیکن اثر رأی مردم، فعلیت بخشیدن به حاکمیت فقیه است اما مشروعیت حاکمیت او از عدالت و فقاہت ناشی می‌شود. بدین معنا که هرگاه شرایط حاکمیت که عمده آن فقاہت و عدالت است در کسی پدید آمد خلافت وی، از جانب خدا مشروعیت پیدا می‌کند و مردم با رأی و بیعت خود، حاکمیت مشروع او را فعلیت می‌بخشند. بنابر این، خدا منتظر رأی مردم نیست، بلکه مردم با رأی خویش، تکلیف خودشان را تعیین می‌کنند که حاضر به پذیرش حاکمیت این شخص هستند یا شخص دیگر. پس رأی مردم مقبولیت بخش است، نه مشروعیت دهنده؛ مگر آن‌که توسعه‌ای در معنای مشروعیت قائل شویم و آن را به معنای اقتدار ملی و مانند آن تفسیر کنیم که در این‌هنگام رأی مردم سبب اقتدار فقیه جامع شرایط می‌گردد و او با پشتوانه اقتدار ملی توان رهبری می‌یابد.

۵ - پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) هرگاه به مسافرت هر چند کوتاه مدت می‌رفت برای خود

۱ - شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۵۶.

۲ - راجع به شرط عدالت در خلیفه ر.ک: ص ۳۵۰.

۳ - پاک، منزه و برتر است خداوند از آنچه که آنان می‌گویند، برتری بزرگ (سوره اسراء، آیه ۴۳).

جانشین تعیین می‌کرد، چگونه ممکن است که به سفر بی‌بازگشت قیامت برود و کسی را به جانشینی خود برنگزیند؟ برخی گفته‌اند: وقتی پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) راه تعیین خلیفه را بیان کرد (اجماع اهل حلّ و عقد و... در حقیقت به وظیفه خود عمل کرده است و اشکالی بر او نیست).
جواب: بیان راه تعیین خلیفه به تنهایی کافی نیست. شاهدش آن است که:

اولاً، دختر او، یعنی فاطمه زهرا (علیها السلام) که نزدیکترین فرد به آن حضرت بود، خلافت خلیفه تعیین شده از جانب سقیفه را نپذیرفت.

ثانیاً، پسر عمّ و داماد او که اهل سنت اگر همه چیز را انکار کنند، صحابت علی (علیه السلام) را با پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) و قرب منزلت او در نزد آن حضرت را نمی‌توانند انکار کنند زیرا چنان خلیفه‌ای نرفت. چنان که بسیاری از بزرگان صحابه نیز زیر بار نرفتند.

ثالثاً، خلفای ثلاثه نیز بیان راه را کافی نمی‌دانستند. از این جهت خلیفه اول در زمان حیات خود اقدام به تعیین خلیفه پس از خود کرد. عمر نیز با تشکیل شورای آن چنانی خلیفه پس از خود را معین نمود و عثمان چون محاصره شد، مدینه و سایر شهرها برضد او قیام کردند و... می‌دانست تعیین خلیفه بعدی ثمری ندارد وگرنه او نیز چنین می‌کرد. این، همان است که برخی گفته‌اند: درایت و دوراندیشی خلفا بیش از پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) بوده است! (نعوذ بالله و نستجیر به).

۶ - اگر بنا باشد تعیین جانشین پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) بر عهدۀ مردم باشد و فرض کنیم مردم اجتماع کردند و هیچ‌گونه خلاف و اختلافی در مرکز و سایر بلاد نبود و... روال طبیعی انتخاب این است که پس از رحلت نبی اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) گروهی زیر سایه سقیفه بنی ساعده گرد هم آیند، افراد صاحب نفوذ و به اصطلاح اهل حلّ و عقد را

فراخوانند، بحث‌های مقدماتی مطرح شود، از ملاک‌ها و معیارها بحث کنند، نامزدهای خلافت مطرح شوند، راجع به صلاحیت و واجد شرایط بودن آنها گفت‌وگو کنند و... در نهایت رأی بگیرند. این بحث‌ها و تبادل نظرها اگر یک یا چند روز زمان نیاز نداشته باشد، حداقل چند ساعت طول می‌کشد، مگر آن که انتخاب، صوری و ظاهری باشد، نه واقعی. اکنون سؤال این است که در همان چند ساعت چه کسی باید وظایف امام را انجام دهد؟ اعضای سقیفه و خلیفه انتخابی آن در طول آن چند ساعت تحت قیادت و امامت چه کسی باید باشند؟

این، در حالی است که امام، فردی عادی در نظام هستی نیست که بود و نبود وی چندان تأثیری برای جامعه بشری نداشته باشد. او خلیفه خدا، حجت و مجرای فیض او، فرمانده فرشتگان و تنظیم کننده روابط اسمای حسناي الهي است، به گونه‌ای که به برکت وجود او باران می‌بارد، آسمان پابرجاست، همه موجودات، حتی کافران و دشمنان خدا و رسول و دشمنان امامان روزی می‌خورند و نظام هستی لحظه‌ای نمی‌تواند از وجود او بی‌نیاز باشد. از این جهت در روایات آمده است:

پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) به علي (عليه السلام) فرمود: آنچه را که به تو املا می‌کنم و برایت می‌خوانم، بنویس. علي (عليه السلام) پرسید: آیا می‌ترسی که فراموش کنم؟ فرمود: نه [از این جهت نگران نیستم؛ زیرا] از خدا خواسته‌ام که نسیان و فراموشی به سراغ تو نیاید، لیکن برای شرکای امامت خودت بنویس که فرزندان تو هستند و خداوند به وسیله آنها بر امت من باران می‌فرستد، دعایشان را به اجابت می‌رساند، از مردم بلا را دور می‌گرداند و رحمت خویش را از آسمان نازل می‌کند. آن‌گاه در حالی که اشاره به امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) می‌کرد، فرمود: این، اولی آنان [شرکای امامت علي (عليه السلام)] است

و این، دومی‌شان و بقیه امامان از فرزندان او هستند که خدا از آنان راضی باشد؛ قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا عَلِيُّ! أَكْتُبُ مَا أَمَلَى عَلَيْكَ. قلت: يَا رَسُولَ اللهِ! أَتَخَافُ عَلَيَّ النَّسِيَانَ؟ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَا وَقَدْ دَعَوْتُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَجْعَلَكَ حَافِظًا وَلَكِنْ أَكْتُبُ لَشُرَكَائِكَ الْأَثْمَةَ مِنْ وَلَدِكَ بِهِمْ تَسْقِي أُمَّتِي الْغَيْثَ وَبِهِمْ يَسْتَجَابُ دَعَائِهِمْ وَبِهِمْ يَصْرِفُ اللهُ عَنِ النَّاسِ الْبَلَاءَ وَبِهِمْ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ مِنَ السَّمَاءِ وَهَذَا أَوْلَهُمْ وَأَشَارَ إِلَيَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: وَهَذَا ثَانِيَهُمْ وَأَشَارَ إِلَيَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ قَالَ: وَالْأَثْمَةُ مِنْ وَلَدِهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ^١.

پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) روزي در خطبه خود بعد از حمد و ثنای الهی فرمود:

ای مردم! ... از اهل بیت من بیاموزید و به آنها چیزی یاد ندهید که آنها از شما اعلم و آگاه‌ترند و زمین از آنان خالی نمی‌شود و اگر خالی شود، اهلش را فرومی‌برد. سپس فرمود: بارالها! یقیناً تو زمین را از حجت خود [امام] خالی نمی‌کنی تا حجت تو [دین] باطل نشود و اولیا و دوستانت بعد از آنکه هدایتشان کردی گمراه نگردند...؛ ... فتعلموا منهم ولا تعلموهم فإنهم أعلم منكم ولا تخلو الأرض منهم ولو خلت لأنساخت بأهلها ثم قال: اللهم إنك لا تخلو الأرض من حجة علي خلقك لئلا تبطل حجتك ولا تضل أوليائك بعد إذ هديتهم^٢.

هم‌چنین در جوامع روایی شیعه آمده است:

١ - ينابيع المودة، ص ٢٠.

٢ - همان.

اگر زمین به اندازه چشم به هم زدن از حجّت خدا خالی گردد، اهلش را فرو خواهد بُرد؛ لو خَلت الأرضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ من حجّةٍ لساخت بأهلها^۱.

در روایت دیگری حضرت ثامن الحجج (علیه السلام) از نبود امام حتّی برای يك لحظه به خدا پناه می‌برد؛ معاذ الله لاتبقي ساعة إذا لساخت^۲.

امام صادق (علیه السلام) از پدر بزرگوار خود و او از حضرت علی بن الحسین، امام سجّاد (علیهما السلام) روایتی را ذکر می‌فرمایند که آن حضرت پس از ذکر فضایلی از خاندان خود و منشأ خیرات بودن آنان می‌فرماید:

اگر کسی از ما بر روی زمین نباشد، زمین اهلش را فرو می‌برد؛ ولولا ما فی الأرض منّا لساخت بأهلها^۳.
آن گاه فرمود:

همواره زمین از نعمت حجّت خدا برخوردار است و هرگز از آن خالی نخواهد شد. از زمان آدم (علیه السلام) تاکنون چنین بود و تا قیام قیامت نیز چنین خواهد بود. اگر زمین خالی از حجّت شود، خدا عبادت نخواهد شد. البتّه این حجّت گاهی ظاهر و شناخته شده است و گاهی غایب و مستور؛ ولم تخل الأرض منذ خلق الله آدم من حجّةٍ لله فیها ظاهر مشهور أو غائب مستور ولا تخلو إلی أن تقوم الساعة من حجّة الله فیها ولولا ذلك لم یُعبد الله^۴.

۱ - بحار، ج ۲۳، ص ۲۹.

۲ - همان، ص ۳۵.

۳ - همان، ص ۵.

۴ - همان؛ ینابیع المودة، ص ۲۱.

امیر مؤمنان، علی (علیه السلام) نیز می‌فرماید:
آری، هرگز زمین از حجت الهی خالی نخواهد شد، خواه ظاهر و
آشکار باشد یا ترسان و پنهان از دیده‌ها. [این، برای آن است
که] دلایل و نشانه‌های الهی باطل نگردد؛ اللهم بلی، لاتخلوا
الأرض من قائم لله بحجة: إما ظاهراً مشهوراً وإما خائفاً مغموراً
لئلا تبطل حجج الله وبيئاته^۱.

* * *

۱ - نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷، بند ۱۱.

و مصابيح الدّجی؛ و چراغ‌های [روشنی بخش در] ظلمت‌ها و تاریکی‌ها.

مصباح جمع مصباح از ریشه «صَبَحَ» به معنای انکشافی است که در ظلمت و تاریکی مادی یا معنوی رخ می‌دهد و روشنایی ظاهری یا باطنی ایجاد می‌گردد. به همین مناسبت، ظهور فجر را صُبْح گفته‌اند^۱. بدین ترتیب «مصباح» اسم برای وسیله‌ای است که به کمک آن انکشاف و روشنایی رخ می‌دهد^۲.

دُجی جمع دُجیة از ریشه «دَجَى» است^۳ دُجی به معنای فراگیری و گستردگی است. دَجَى الإسلام، یعنی اسلام شیوع و گسترش پیدا کرد. این، معنای اصلی این واژه است، لیکن در معنای خاصی از گستردگی به کار گرفته شد. از این رو گفته‌اند: دَجَى اللَّیْلِ، یعنی تاریکی شب گسترش یافت و هر چیزی را دربرگرفت^۴.

برخی گفته‌اند: دجی به معنای ظلمت یا تاریکی شب همراه با ابر فراگیر است به گونه‌ای که ماه و ستاره‌ای قابل رؤیت نباشد^۵. علامه مجلسی (ره) نیز می‌گوید:

۱ - هو انکشاف فی ظلمة مادیة أو معنویة و حصول تنور ظاهری أو باطنی. ومن مصادیق الأصل ظهور الفجر بذهاب اللیل (التحقیق، «صبح»).

۲ - والمصباح اسم آلة... فالمصباح ما یكون به التنور وینکشف به الظلام (همان).

۳ - صحاح اللغة «دجی».

۴ - لسان العرب، «دجی».

۵ - الدّجی: الظلمة أو سواد اللیل مع غیم لا تری نجماً ولا قمراً (اقرب الموارد، ج ۱، ص ۳۲۱ «دجی»).

«لیل داج» از «دجی اللیل» به معنای ظلمانی شدن و به نهایت رسیدن تاریکی شب است^۱.

بدین ترتیب «مصباح الدجی» به معنای چراغی است که تاریکی‌ها و ظلمت‌ها را روشن می‌کند. خواه چراغ، روشنایی و تاریکی مادی باشد، مانند **(و زینا السماء الدنيا بمصابیح)**^۲ خواه معنوی، مانند **(فألف بين قلوبكم فأصبحتم بنعمته إخواناً)**^۳.

پیشوایان نور

مراد از ظلمتی که در این جمله زیارت آمده یا ظلمت عدم است که پس از شکافته شدن آن به وسیله نور وجود، موجودات پدید آمده‌اند؛ یا ظلمت جهل، نادانی، کفر و... است که با نور علم و آگاهی شکافته می‌شود. هر يك از این دو معنا مراد باشد، ائمه (علیهم السلام) به عنوان مصباح و چراغی که به برکت آنها این روشنایی ایجاد شد، مطرح خواهند بود. چنان که ممکن است هر دو معنا یا جامع آنها مراد باشد. توضیح این که:

ائمه اطهار (علیهم السلام) از يك سو با خدا مرتبط هستند و ازسوی دیگر با سایر موجودات. بدین‌گونه که فیض الهی را از ذات اقدس ربوبی دریافت می‌کنند و به سایر موجودات می‌رسانند. از این جهت می‌گوییم: آنان واسطه فیض خدا هستند و هر فیضی که در هر نقطه عالم هستی در هر زمان و هر مکان به هر موجودی می‌رسد، به برکت وساطت آنان است. علم و آگاهی، بخشی از این فیض است که به برکت آن،

۱ - لیل داج بالتخفيف، من دَجِي اللَّيْلِ دَجْوًا إِذَا أَظْلَمَ وَتَمَّتْ ظَلْمَتُهُ (بحار، ج ۸۴، ص ۱۸۸).

۲ - و آسمان دنیا (پایین‌ترین آسمان) را به چراغ‌هایی زینت دادیم (سوره فصلت، آیه ۱۲).

۳ - پس خداوند بین دل‌هایتان الفت برقرار کرد و با نعمت پروردگارتان با يك دیگر برادر گشتید (سوره آل عمران، آیه ۱۰۳).

ظلمت جهل و تردید شکسته می‌شود، چنان که اصل وجود و هستی نظام، بخش دیگری از این فیض است که از یمن آن، ظلمت عدم و نیستی رخت بر می‌بندد، همان‌طور که چنین شد. امام صادق (علیه السلام) به ابو‌خالد فرمود:

نور امام در قلب مؤمنان از نور خورشید روشنی بخش در روز بیشتر است. به خدا سوگند! قلوب مؤمنان را آنان نورانی می‌کنند خداوند به مشیت و حکمت خود نورشان را از عده‌ای دریغ می‌کند. در نتیجه ظلمت و تاریکی، قلب‌های آنان را فرا می‌گیرد؛ لَنُورَ الإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرَ مِنْ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ، وَهَمَّ وَاللَّهِ يَنْوِرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَحْجُبُ اللَّهُ نَوْرَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتُظْلَمُ قُلُوبُهُمْ^۱.

بنابر این، وصف «مصباح الهدی» رابطه آن ذوات نورانی را با ماسوی الله بیان می‌کند، چنان که «سراج منیر» نیز بیانگر همین رابطه است: **(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا)**^۲ اگر چه قرآن کریم این وصف را از سِمَت‌های پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) می‌داند، ولی اختصاص به آن حضرت ندارد، بلکه سایر امامان نیز در آن، شريك هستند.

شرط بهره‌مندی از نور هدایت

کسی که خواهان روشنایی در دل تاریکی است ناچار به استفاده کردن از چراغ است. از این جهت انسان هدایت طلب باید از نور هدایت ائمه (علیهم السلام) استفاده کند.

۱ - بحار، ج ۲۳، ص ۳۰۸.

۲ - ای پیامبر! ما تو را [به سِمَت] گواه و بشارت دهنده و بیم کننده فرستادیم. و [نیز] دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغ فروزان [فرستادیم] (سوره احزاب، آیات ۴۶ - ۴۵).

چنان که نمی‌توان از چراغ، پیش‌تر رفت بلکه باید چراغ را روشن کرد و سپس در پناه روشنایی آن راه را از بیراهه تشخیص داد، انسان حقیقت طلب نیز باید در پناه هدایت ائمه (علیهم‌السلام) به راهش ادامه دهد.

پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) در سفارشات خود، امت را از سبقت گرفتن از ائمه اطهار (علیهم‌السلام) و طلب هدایت نکردن از آنان و هدایت طلبیدن از دیگران بر حذر داشته است: «فلا تسبقوهم فتهلكوا»^۱ در بیان دیگری از آن حضرت درباره اهل بیت وحی و نبوت رسیده است:

آن کس که دوست دارد بر کشتی نجات سوار شود، به دستگیره محکم تمسک جوید و به ریسمان ثابت و پایدار الهی چنگ بزند، پس از من چاره‌ای جز دوستی با علی (علیه‌السلام) [و دشمنی با دشمنان او ندارد و برای هدایت خواهی باید به سراغ فرزندان او برود؛ من أحبّ أن یركب سفینة النجاة و یستمسک بالعروة الوثقی و یعتصم بحبل الله المتین فلیوال علیاً بعدی ولیعاد عدوّه و لیأتم بالهداة من ولده...^۲.

و در بیان دیگر آنان را پیشوایان هدایت و چراغ‌های روشنی بخش بعد از خود معرفی کرده است: «... فلیتولّ علی بن ابی طالب وذریّته الطّاهرین أئمة الهدی ومصابیح الدّجی من بعده...»^۳.
سالك راه حق بیا همّت از اولیا طلب *** همّت خود بلند كن سوي
حق ارتقا طلب

۱ - بحار، ج ۲۳، ص ۱۴۲.

۲ - همان، ص ۱۴۴.

۳ - همان، ص ۱۴۳.

سَرور اوليا نبي است و ز پس مصطفي علي است *** خدمت مصطفي کن
و همت مرتضي طلب
پيروي رسول حق، دوستي حق آورد *** پيروي رسول کن، دوستي خدا
طلب
چشم بصيرتت بخود نور پذير کي شود؟ *** نور بصيرت دل از صاحب
(إِنَّمَا) طلب^۱
شرع سفينه نجات، آل رسول ناخداست *** ساکن اين سفينه شو،
دامن ناخدا طلب
دل به دم به گوش هوش ميکنند اين سروش *** معرفت ار طلب
کني از برکات ما طلب^۲

یگانگی قرآن و عترت

کراراً اشاره شد که دو یادگار بزرگ رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم)، يعني قرآن و عترت دو جلوه از يك حقيقت و دو نمود از يك واقعيت هستند که در حديث ثقلين و مانند آن مورد اشاره و تأکید آن حضرت قرار گرفته است. اين يگانگی در عرصه ها و اوصاف گوناگون بروز و ظهور کرده است. يکي از اين اوصاف، روشني بخشي اين دو گوهر گران سنگ است. در اين جمله زیارت از ائمه (عليهم السلام) به عنوان چراغهاي روشني بخش در تاريخها یاد شده است: «و مصابيح الدجی».
از سوي ديگر از قرآن کریم نیز اینگونه تعبیر شده است:

۱ - اشاره است به آیه شریفه «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لُجُوهَ اللَّهِ...» (سوره انسان، آیه یا آیه شریفه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» (سوره مائده، آیه ۵۵).
۲ - دیوان فیض کاشانی، ص ۳۲ و ۳۳.

«فامنوا بالله ورسوله والنور الذي أنزلنا»^۱؛ پس ایمان آورید به خدا و رسول او و به نوری که نازل کردیم، «فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۲؛ پس کسانی که به او [یعنی نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)] ایمان آوردند و بزرگش داشتند و او را یاری کردند و پیروی نمودند از نوری که با او نازل شد، آنان همان رستگارانند.

در بیان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در جواب سؤال جناب مقداد آمده است:

هنگامی که فتنه‌ها، همانند پاره‌های گمراه کننده شب، امور را بر شما مشتبه [وفاق را تاریک] گردانید، به قرآن رو آورید و در پناه آن هدایت بجویید؛ فَإِذَا التَّبَسُّتَ عَلَيْكَ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ^۳.

سرّ این هماهنگی و یگانگی آن است که هر يك از این دو مشعل فروزان، یعنی قرآن ناطق و قرآن صامت مأموریت هدایت از جانب خدایی دارند که نور آسمان و زمین است؛ **(الله نور السموات والأرض...)**^۴. و چون هر دو، پیام نور را به همراه دارند پس نورانی‌اند و فضای زندگی را روشن می‌کنند.

يك نور در چهارده چراغ

مصابیح جمع است و اشاره به تعدّد دارد، لیکن این تعدّد منافاتی با نور واحد بودن ائمه (علیهم السلام) ندارد؛ زیرا وحدت، از آن نور است نه چراغ. از باب تشبیه می‌توان گفت:

۱ - سورة تغاین، آیه ۸.

۲ - سورة اعراف، آیه ۱۵۷.

۳ - بحار، ج ۸۹، ص ۱۷.

۴ - سورة نور، آیه ۳۵.

لامپي که جريان الکتريسيته را به نور تبديل و اطراف خود را روشن مي‌کند، ممکن است آسيب ببيند و به جاي آن لامپ ديگري نصب گردد، اما جريان الکتريسيته و نوري که از آن ساطع مي‌گردد يکي بيش نيست. تعدّد و دوگانگي از آن لامپ و ابزار منعکس کننده نور است، نه روشنايي و جريان الکتريسيته. و چون لامپها متناسب با شرايط زماني و مکاني انتخاب مي‌شود، اشکال و ألوان گوناگون پيدا مي‌کند: گاهي بزرگ، گاهي کوچک، گاهي سبز، گاهي قرمز، گاهي سفيد، گاهي بنفش و... انتخاب مي‌گردد. پس يك نور است که شدت و ضعف پيدا مي‌کند و به رنگهاي گوناگون جلوه گر مي‌شود.

ائمّه (عليهم السلام) که حامل حقيقت امامت هستند به اقتضاي شرايط زماني و مکاني جلوه هاي مختلفي داشته و دارند: گاهي صبر، سکوت و خانه نشيني، گاهي صلح و سوزش، گاهي قيام و نبرد خونين، گاهي عبادت و دعا، گاهي تشکيل حوزه تدریس، تربيت شاگرد و بيان احکام، حکم و معارف، گاهي تحمل زندان و حبس، گاهي... حقيقت امامت يك چيز است و تنها يك هدف دارد که چيزي جز هدايت مردم، نورانيت آنها و الهي کردن جامعه نيست، اما در هر عصري به مقتضاي همان عصر جلوه مي‌کند.

* * *

و أعلام التَّقِي؛ ونشانه هاي پروايشگي.

أعلام جمع «عَلَم» از ريشه «عِلْم» است. عَلَم اسم براي هر چيزي است که به وسيله آن مطلبي دانسته شود.^۱ از اين رو به تابلوها و نشانه هايي که در راه ها نصب مي شود تا علامت باشد و مایه هدايت گردد، عَلَم گفته مي شود.^۲

تَّقِي و تقوي هر دو مصدر است؛ اصل اين دو وَقِي و وَقِي بُوْدَه، و او به تاء تبديل شده است.^۳ وَقِي عبارت است از دفع کردن خطر از چيزي به وسيله چيز ديگر [و نگه داري و حفاظت از آن].^۴ سپر را از آن جهت که انسان را از خطر حفظ مي کند، وَقَايَة مي گويند.^۵ در روايتي از پيغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) رسیده که فرمود: «هر چند با پاره اي خرما خودتان را از آتش حفظ کنید»؛ «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ»^۶. صاحب

۱ - إسمٌ لما يُعَلَم به (التحقيق، ج ۸، ص ۲۱۰، «علم»).

۲ - ما ينصب في الطريق ليكون علامة يُهتدي بها (العين، ج ۲، ص ۱۲۷۵ «علم»).

۳ - اين تبديل، سماعي است و اختصاص به اين كلمات ندارد، بلکه كلمات ديگري نيز وجود دارد که چنين دگرگوني و تبديلي در آنها ايجاد شده است، نظير: وَجَاه: ثُجَاه، وَهَمَّة: ثَهْمَة، وَقَاة: ثَقَاة، وَتَرِي: ثَتْرِي، وَوَرَاة: ثَوْرَاة، وَوَأْم: ثَوَأْم، أَخُو: أَخْتُ، بِنْتُ: بِنْتُ و... (شرح شافيه ابن حاجب، ج ۳، ص ۲۱۹ و ۲۲۰).

۴ - الواو والقاف والياء: كلمة واحدة تدلّ علي دفع شيء عن شيء بغيره (مقاييس اللغة، ج ۶، ص ۱۳۱، «وقى»).

۵ - والوقاية: ما يقى الشيء (همان).

۶ - من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۸۰.

مقایس اللغة در شرح این حدیث می‌گوید: گویا اراده کرده که آن را سپر میان خودتان و آتش قرار دهید.^۱ راز پوشی و حفظ اسرار را از آن جهت تقیّه گفته‌اند که انسان را از گزند مخالف حفظ می‌کند.

برخی تقوا را به معنای ترس گرفته‌اند که از باب استعمال سبب در مسبب است وگرنه تقوا به معنای ترس نیست.

نشانه‌های تقوا

در تمام کشورها، مرام‌ها، مسلک‌ها و... متداول است که نشانه‌ها و علامت‌هایی را برای برخی معانی قرار می‌دهند به گونه‌ای که هر کس با آن علایم آشنا باشد با دیدن آنها معانی موردنظر را درمی‌یابد و به مقصود نصب‌کننده علامت پی می‌برد. پرچم عزا، شادی و جشن، پرچم کشورها، شرکت‌ها، تیم‌های ورزشی و... از این قبیل است. همچنین در جاده‌هایی که محل تردد افراد مختلف است تلاش می‌کنند افزون بر تأمین روشنایی، خطراتی مانند پیچ، تقاطع، گردش به چپ و راست، لغزنده بودن، شیب دار بودن، محل ریزش کوه و... را با نصب آینه و تابلو، به راننده گوشزد کنند تا با آگاهی و شناخت کامل رانندگی کند و خطری برای او پیش نیاید. امروزه ارتباط ملتها با یک دیگر آن قدر زیاد و تنگاتنگ شده که تمام ساکنان کره زمین را به اهالی یک دهکده تشبیه می‌کنند و بر این اساس مجموع کشورهای دنیا را «دهکده جهانی» می‌نامند. از این رو سعی و تلاش بر این است که در وضع علایم و نشانه‌ها از نوشته که اختصاص بیشتری به ملیتها و اقوام دارد کمتر استفاده شود تا علایم، جهانی‌تر و همگانی‌تر باشد.

۱ - و كأنه أراد: اجعلوها وقایةً بینکم و بینها (مقایس اللغة، ج ۶، ص ۱۳۱، «وقی»).

در مسیرهای معنوی نیز چنین مهلکه‌هایی وجود دارد، بلکه از لحاظ کمیت بیشتر و از لحاظ کیفیت خطرناک‌تر است. از این جهت گفته‌اند:

بر روی جهنم صراطی نصب می‌شود که از مو باریک‌تر و از شمشیر برنده‌تر است؛ ثمّ یوضع علیها الصّراط أدقّ من الشعرة وأحدّ من السّیف^۱.

این خطرات و مهالك همان است که در بیان شرع مقدّس به صورت احکام واجب، حرام، حلال و... بیان شده و سالک این مسیر موظّف به انجام واجبات، پرهیز از محرّمات و رعایت سایر احکام است. هر عالم دینی که احکام الهی را بیان و مردم را با مرزهای واجب و حرام آشنا می‌کند، در حدّ خود علم هدایت و تقواست، لیکن ائمه اطهار (علیهم السلام) در این زمینه نیز مانند سایر زمینه‌ها در مرتبه و مرحله‌ای هستند که دیگران را نمی‌توان با آنها مقایسه کرد؛ زیرا:

اولاً، دیگران هر چه دارند از آنها آموخته‌اند و فقط واسطه‌ای هستند که علوم الهی و احکام و حکم را از آنها می‌گیرند و به مردم منتقل می‌کنند ولی ائمه (علیهم السلام) در مکتب کسی تلمذ نکرده‌اند، بلکه علومشان را به صورت ارثی و با واسطه پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) از خدای سبحان گرفته‌اند.

ثانیاً، دیگران در آنچه دارند، ناقصند، یعنی نسبت دانایی‌هایشان از آنچه نمی‌دانند بسیار اندک است، در حالی که ائمه اطهار (علیهم السلام) نقصی در این جهت ندارند.

ثالثاً، ائمه (علیهم السلام) گذشته از عصمت در مقام علم، در مقام عمل نیز معصوم هستند و نه تنها گفتارشان حجّت شرعی و مبین احکام الهی است، اعمالشان نیز حجّت

۱ - بحار، ج ۸، ص ۶۵. اگر چه این حدیث مربوط به قیامت است و ضمیر «ها» در «علیها» به جهنم بر می‌گردد، لیکن قیامت و جهنم باطن دنیا است و آنچه در اینجاست در آنجا ظهور می‌کند.

شرعی و مبین احکام است، چنان که سکوتشان در مقام امکان تکلم و قدرت بر نفی و اثبات که اصطلاحاً تقریر معصوم نامیده می‌شود حجت و مبین احکام است.

رابعاً، یگانگی و پیوند ائمه اطهار (علیهم السلام) با قرآن که آن نیز علم تقواست و مبین و مفسر آن بودن، خصوصیت دیگری است که ائمه (علیهم السلام) را از دیگران ممتاز می‌کند.

افزون بر آنچه گذشت، علم و پرچم نشانه تعلق و وابستگی است. يك هواپیما یا کشتی از کشوری حرکت می‌کند و ده‌ها کشور را در می‌نوردد و سپس به مبدأ بر می‌گردد یا محصول کارخانه‌ای از يك کشور به کشورهای مختلف صادر می‌شود، هر کس که علامت آن کارخانه را بر آن کالا یا پرچم آن کشور را بر هواپیما یا کشتی ببیند، می‌فهمد که این کالا، کشتی یا هواپیما به کجا تعلق دارد.

زندگی برخی از انسان‌ها با هر آیین و مسلکی سازگار است. از این رو وابستگی و تعلق به آنها بیانگر موضع و مرام انسان نیست. برخی دیگر از انسان‌ها کفر ممثل هستند که وابستگی به آنها مبین موضع الحادی انسان است. نمونه آن فرعون است که قرآن کریم می‌فرماید:

آل فرعون [یعنی کسانی که به او وابستگی و تعلق خاطر دارند] را در شدیدترین عذاب‌ها درآورید؛ **(أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ)**^۱.

گروه سوم دارای مرام و مسلک الهی و توحیدی هستند و تعلق و وابستگی به آنها بیانگر موضع ایمانی است؛ چنان که ابراهیم (علیه السلام) به عنوان بانی بنای توحید و سمبل یگانه پرستی شناخته می‌شود. از این رو نه تنها خود او الگوی خدا پرستی است، بلکه تبعیت و پیروی از آن خلیل حق تعالی موجب بهره‌مندی از این اسوه و الگو بودن است:

۱ - سوره غافر، آیه ۴۶.

(قد كانت لكم أسوة حسنة في إبراهيم والذين معه)؛ به تحقیق برای شما در [شیوهی] ابراهیم و کسانی که با او بودند، الگویی پسندیده وجود دارد.

البته هر یک از این گروهها دارای درجات و مراتب هستند. ائمه اطهار (علیهم السلام) مصداق کامل و نمونه بارز علم تقوا و معیار ایمان هستند. از این جهت تعلق و وابستگی به آنان نشانه ایمان و تقواست، همانطور که بیگانگی، بغض، کینه و عداوت با آنان، علامت کفر، نفاق و بیگانگی از ایمان و تقواست. علی (علیه السلام) فرمود:

اگر با شمشیرم بر بینی مؤمن بکوبم تا بغض و کینه ام را به دل بگیرد، چنین نخواهد کرد و اگر همه دنیا را [با متعلقات آن] در حلقوم منافق بریزم تا مرا دوست بدارد هرگز محبت مرا به دل نخواهد گرفت. و این، از آن جهت است که قضای الهی بر زبان رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) [اینگونه] جاری شد که فرمود: ای علی! هرگز مؤمن دشمن تو نخواهد شد و منافق دوستی تو را نخواهد پذیرفت؛ لو ضربت خيشوم المؤمن بسيفي هذا علي أن يُبغضني ما أبغضني ولو صببت الدنيا بجمّاتها علي المنافق علي أن يحبني ما أحبني وذلك أنه قضى فانقضى علي لسان النبي الأمي (صلي الله عليه و آله و سلم) أنه قال: يا علي! لا يُبغضك مؤمنٌ ولا يُحبُّك منافقٌ»^۲.

براساس این روایت، حبّ و بغض علی (علیه السلام) معیار و ملاک ایمان و نفاق است؛ چنان که در بیانی دیگر به عنوان امام متّقین معرفی شده است. رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود:

۱ - سورة ممتحنه، آية ۴.
۲ - نهج البلاغه، حکمت ۴۵.

در قیامت، سواره‌ای جز ما چهار نفر نخواهد بود. عبّاس، عموی آن حضرت برخاست و گفت: غیر از تو چه کسانی هستند؟ فرمود: من بر براق سوار می‌شوم... صالح بر ناقه خدای عزّ وجلّ که قوم او آن را پی کرده بودند، سوار می‌شود... عمویم حمزة بن عبد المطلب که شیر خدا و شیر رسول او و سید شهیدان است بر ناقه من، یعنی «عضباء» سوار می‌شود... و برادرم، علی بر شتری از شترهای بهشتی سوار می‌شود... خلیق با دیدن آن می‌گویند: این شخص، جز نبی مُرسَل یا فرشته‌ای مقرب نیست. پس منادی از باطن عرش ندا می‌دهد: این، نه فرشته مقرب است و نه نبی مرسل و نه حامل عرش. این، علی بن ابی طالب، وصی رسول ربّ العالمین و امام متّقین و... است؛ ... هذا علی بن أبی طالب وصی رسول ربّ العالمین و إمام المتّقین...^۱.

اشارات

۱ - حقیقت تقوا

تأمل و اندیشه در واقعیت‌های موجود در عالم نشان می‌دهد که هر متحرّکی در مسیر حرکت خود در معرض خطر و آستانه سقوط و هلاکت قرار خواهد گرفت. از این رو به کنترل کننده‌ای نیاز دارد تا از سقوط و انحطاط نجات پیدا کند، که نمونه ساده و محسوس آن وسایط نقلیه، مانند اتومبیل، موتور، دوچرخه و... است. بی‌گمان وسیله کنترل کننده باید متناسب و هماهنگ با قدرت و سرعت وسیله نقلیه و موقعیت

مسیر آن باشد. چنان که ترمز اتومبیلها با يك دیگر متفاوت است و هیچ کدام در غیر جای خود قابل استفاده نیست. انسان نیز موجودی متحرک است که حیاتش حرکت وی است. در این مسیر مهلکه‌هایی وجود دارد که او برای حرکت در آن ناچار به داشتن کنترل کننده و بازدارنده است. به بیان دیگر: حیات عقلي و انسانی انسان که حی متألّه است او را به پیروی از اصولی معین که برگرفته از عقل، یا نقل است، و می‌دارد به گونه‌ای که ناچار است در چهار چوبی معین حرکت کند و از آن تجاوز و تعدی نکند. لازمه این تقید و پای بندی آن است که نیرویی درونی هنگام تحریک هواها و هوسهای درونی و بیرونی او را نگه‌داری کند. این نیروی نگه‌دارنده را اصطلاحاً تقوا می‌نامند که برای افراد مختلف، گونه‌گون است؛ زیرا کسی که می‌خواهد شهری را اداره کند، لغزشهای بیشتر و خطرناک‌تری دارد نسبت به کسی که می‌خواهد روستا یا خانه‌ای را اداره کند. هم چنین است کسی که می‌خواهد کشوری را اداره کند در مقایسه با کسی که می‌خواهد شهر یا استانی را اداره کند. از این جهت برای انسان کاملی که می‌خواهد نظام هستی را اداره کند، عصمت را شرط دانسته‌اند. در حقیقت عصمت، مرتبه نهایی ملکه تقوا و عالی‌ترین مرحله آن است.

۲ - ضرورت تقوا

افعال و حرکات انسان برخاسته از گرایشات درونی اوست. این گرایشات به دو دسته اصلی تقسیم می‌شود: گذرا و راسخ. امیال‌گذرا به آن دسته از خواسته‌ها اطلاق می‌شود که بر اثر حادثه‌ای خاص یا در شرایطی معین بروز و ظهور می‌کنند. مثلاً خطیبی توانا و زبردست با سخنرانی خود احساسات عده‌ای را تحریک می‌کند و از آنها جهت ساختن بیمارستان یا اعانت به

درمانده‌ای استمداد می‌جوید و سرانجام مقصود خود را عمل می‌کند. در اینجا صفت جود و بخشش مستمعان منشأ افعالی به نام کمک، همدردی، اعانت و دستگیری شده است، اما در بسیاری از این افراد شاید همین یک مرتبه باشد و هرگز تکرار نگردد؛ زیرا وصفی که منشأ این افعال شده، گذرا و غیر راسخ است. آری، اگر هنرمند دیگری بتواند بار دیگر احساساتشان را تحریک کند، می‌تواند اعانت دیگری از آنها بگیرد.

امیال و اوصاف راسخ و پایدار که به آنها ملکات نفسانی نیز گفته می‌شود، بر آن گروه از خواسته‌ها اطلاق می‌گردد که برای همیشه در انسان وجود دارد و همواره منشأ افعال و اعمال مربوط به آن وصف می‌گردد، چنان که بخشش حاتم طایی چنین بود. البته زایل کردن صفات راسخ و ملکات گرچه امکان دارد، لیکن بسیار دشوار است.

انسانی که در مسیر سیر و سلوک است و تلاش می‌کند خود را به ضوابط و چهارچوب‌های شرع مقدس مقید کند همواره در معرض تهاجم دشمن عنود و پرکینه‌ای است که به عزت خدا قسم یاد کرده تا راه را بر او ببندد: **(قال فبعزتك لأغوينهم أجمعين)**^۱. از این رو در تمام لحظات به سپر گرفتن و مبارزه کردن در پناه آن نیاز دارد. از سوی دیگر دشمنی شیطان همه جانبه و به اندازه قدرت و استطاعت اوست: **(قال فبما أغويتني لأقعدن لهم صراطك المستقيم * ثم لآتينهم من بين أيديهم ومن خلفهم وعن أيمنهم وعن شمائلهم ولا تجد أكثرهم شاكرين)**^۲. در نتیجه مبارزه و سپر گرفتن انسان نیز باید همه جانبه و به اندازه قدرت و استطاعت او

۱ - [شیطان] گفت: به عزت تو سوگند! که همه آنان را گمراه خواهم کرد (سوره ص، آیه ۸۲).

۲ - [شیطان] گفت: به سبب این که مرا گمراه ساختی، [برای گمراه کردن] آنان بر سر راه مستقیم تو خواهم نشست. سپس از پیش رو، پشت سر و از راست و چپ آنان به سراغشان خواهم آمد [به گونه‌ای که] اکثر آنان را شاكر [نعمت‌های خود] نخواهی یافت (سوره اعراف، آیات ۱۷ - ۱۶).

باشد؛ **(فاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ)**^۱.

افزون بر این، معیت قیومیه و دائمی خداوند و نظارت او بر بندگان: **(وهو معكم أين ما كنتم والله بما تعملون بصير)**^۲ زمینه این تقوا و مراقبت دائمی و همیشگی را فراهم می‌کند. حضرت علی (علیه السلام) زمینه تقوا و ضرورت مراقبت همیشگی را اینگونه بیان کرده است:

از خدایی پروا داشته باشید که شما در مقابل دیدگان او هستید، زمام شما به دست او و حرکات و سکنات شما در قبضه قدرت وی است. اگر چیزی را کتمان کنید، می‌داند و اگر آشکار کنید، می‌نویسد. نگهبانان کریمی بر شما گمارده که حقی را زایل و باطلی را تثبیت نمی‌کنند؛ فاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بَعِينُهُ وَنَوَاصِيكُمْ بِيَدِهِ وَتَقَلَّبُكُمْ فِي قَبْضَتِهِ. إِنْ أَسْرَرْتُمْ عِلْمَهُ وَإِنْ أَعْلَنْتُمْ كِتْبَهُ قَدْ وَكَّلَ بِذَلِكَ حِفْظَهُ كِرَاماً لَا يَسْقُطُونَ حَقّاً وَلَا يَثْبُتُونَ بَاطِلاً^۳.

آن حضرت در کلامی دیگر زمینه و ضرورت تقوا را اینگونه تبیین کرده است:

مردم! از خدایی پروا کنید که اگر چیزی بگویید، می‌شنود و اگر چیزی را پنهان کنید، می‌داند؛ أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِنْ قَلْتُمْ سَمِعَ وَإِنْ أَضْمَرْتُمْ عَلِمَ^۴.

تمام انبیا که کار اصلی‌شان راهنمایی انسان‌ها در مسیر مبارزه با شیطان و هواپرستی، کیفیت مبارزه، پیمودن صراط توحید و امثال آن است، ترجیح بند دعوت خویش را تقوای الهی و اطاعت از خود قرار داده‌اند؛ **(فاتَّقُوا اللَّهَ)**

۱ - سورة تغابن، آیه ۱۶.

۲ - او با شماست هر جا که باشید و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست (سورة حدید، آیه ۴).

۳ - نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳، بند ۱۰.

۴ - همان، حکمت ۲۰۳.

وَأَطِيعُونَ) ۱. چنان که با تعجب از قوم خود می‌پرسیدند چرا تقوای الهی پیشه نمی‌کنید؟؛ **(أَفَلَا تَتَّقُونَ) ۲.**

در وصایای لقمان به فرزندش نیز دنیا به دریایی عمیق تشبیه شده که عوالم بسیاری را به کام خویش کشیده است و انسان برای نجات از آن، چاره‌ای جز استفاده از کشتی تقوا ندارد؛ «يَابُنَيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عميقٌ قد غرق فيه عالمٌ كثيرٌ، فَلْتَكُنْ سَفِينَتَكَ فِيهَا تقوي الله» ۳.

گناه، سمی است که روح انسان را مسموم می‌کند؛ «النظر سهمٌ من سهام إبليس مسمومٌ» ۴. از این رو باید از آن اجتناب کرد. این اجتناب، خود به خود مطلوب است، خواه به صورت ملکه باشد یا به صورت گذرا و غیر ملکه (حال)؛ زیرا در هر صورت باعث نجات انسان از هلاکت و مسمومیت است، لیکن تردیدی نیست که مطلوب اصلی شرع مقدّس، وجود ملکه تقواست تا انسان را از هر گناه بیمه کند. چنان که واکسینه کردن در مقابل بیماری و ایجاد مصونیت در برابر میکرب‌های بیماری‌زا از جایگاه ویژه‌ای در طبّ بدن برخوردار است.

۳ - دایره تقوا

تقوا بر حسب لغت، مطلق صیانت و نگه‌داری هر چیزی از هر امر ناپسند را شامل

۱ - سوره آل عمران، آیه ۵۰؛ سوره شعراء، آیات ۱۷۹، ۱۶۳، ۱۵۰، ۱۴۴، ۱۳۱، ۱۲۶، ۱۱۰؛ سوره زخرف، آیه ۶۳. این جمله از زبان عیسی، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب (علیهم السلام) نقل شده است.

۲ - سوره‌های اعراف، آیه ۶۵؛ یونس، ۳۱؛ مؤمنون، ۸۷، ۳۲، ۲۳؛ شعراء، ۱۷۷، ۱۶۱، ۱۴۲، ۱۲۴، ۱۰۶؛ صافات، ۱۲۴. این جمله از زبان نبی اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم)، نوح، هود، صالح، لوط، شعیب و الیاس (علیهم السلام) بیان شده است.

۳ - بحار، ج ۷۵، ص ۲۹۹.

۴ - کافی، ج ۵، ص ۵۵۹. اگر چه در این حدیث از نگاه گناه آلود به عنوان تیر مسموم شیطان یاد شده است، لیکن هر گناهی چنین است و نگاه گناه آلود خصوصیتی از این جهت ندارد.

می‌شود، خواه ناپسند بودن آن، شرعی باشد یا عرفی. و اعم از آن که دلیل آن عقلی باشد یا نقلی. نیز عبارت است از توجه به حق و جریان طبیعی و روال عادی عمل. چنان که فجور که در مقابل تقوا قرار دارد: **(فألهمها فجورها وتقویها)**^۱ دریدن این اعتدال و خارج شدن از جریان طبیعی و روال متعارف است. بنابر این، تلاش برای حفظ اعتدال و خارج نشدن از جریان طبیعی و روال متعارف که با اطاعت از اوامر و نواهی الهی تحقق پیدا می‌کند، همان تقوا، صیانت و سپر گرفتن است. همان‌گونه که مواظبت بر اوامر و نواهی عقلی و عرفی چنین است. از این جهت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

تقوا آن است که خدا تو را در واجبات و اوامر خودش حاضر و در منهیات و محرّمات خود غایب ببیند؛ أن لا یفقدك الله حیث أمرک ولا یراک حیث نهاک^۲.

بدین ترتیب تقوا، عصاره و خلاصه تمام فضایل و پرهیز از هرگونه رذیلت است. در نتیجه می‌توان گفت: عَلم تقوا در حقیقت عَلم هرگونه فضیلت و به عبارت دیگر مرز ارتکاب حلال و اجتناب حرام است و این، همان است که در زیارت حضرت علی (علیه السلام) از آن حضرت به عنوان میزان اعمال یاد شده است: «السلام علی میزان الأعمال»^۳.

۱ - پس فجور و تقوای نفس را به او الهام کرد (سوره شمس، آیه ۸).
 ۲ - والتقوی تختلف خصوصياته باختلاف الموارد والجامع هو صيانة الشيء عن المحرمات الشرعية والعقلية والتوجه إلى الحق وإلى تطهير العمل وإلى الجريان الطبيعي المعروف ويقابله الفجور: وهو انشقاق حالة الاعتدال والجريان الطبيعي المعروف وخروج أمر مخالف يوجب فسقاً وطغياناً (التحقیق، «وقی»).

۳ - بحار، ج ۶۷، ص ۲۸۵.

۴ - همان، ج ۹۷، ص ۲۸۷.

۴ - جایگاه تقوا

هر يك از عبادات از جایگاه ویژه‌ای در معارف اسلامی برخوردار است، مثلاً:

نماز ستون خیمهٔ دین و چهرهٔ آن است؛ «الصلاة عمود الدین...»^۱ ،
«لکل شیء وجهٌ ووجه دینکم الصلاة»^۲ .

روزه، سپر آتش جهنم است؛ «الصوم جنة من النار»^۳ .

زکات، زایل کنندهٔ گناهان است و همواره با نماز ذکر می‌شود؛
«... الزکاة لأنها قرنہا بها...» وقال صلی الله علیه و آله و سلم:

الزکاة تذهب الذنوب»^۴ .

جهاد، کوهان عظمت اسلام است؛ «... و ذروة سنامه الجهاد»^۵ .

امر به معروف و نهی از منکر که تمام اعمال نیک بندگان و حتی
جهاد در راه او در برابر آن دو به اندازهٔ نم دهان در مقابل

دریای پهنای است؛ «وما أعمال البر کلها والجهاد فی سبیل الله
عند الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر إلا کنفثة فی بحر لجی»^۶ .

ولایت، که نه تنها افضل از نماز، روزه، زکات و حج است، بلکه
کلید آنها شمرده می‌شود؛ «الولاية أفضل لأنها مفتاحهن...»^۷ .

با همهٔ اهمیتی که این عبادات و سایر عبادتها دارد، هیچ فقیهی
فتوا به وجوب یا استحباب خاص نسبت به توصیهٔ به نماز، روزه،
جهاد، امر به معروف و نهی از

۱ - بحار، ج ۷۹، ص ۲۱۸.

۲ - همان، ص ۲۲۷.

۳ - همان، ج ۶۵، ص ۳۳۳.

۴ - همان، ص ۳۳۲.

۵ - همان، ص ۳۳۱.

۶ - نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴.

۷ - بحار، ج ۶۵، ص ۳۳۲.

منکر، زکات و... در خطبه‌های نماز جمعه که همایش هفتگی مسلمانان است، نداده است، در حالی که توصیه به تقوا را در يك خطبه یا هر دو خطبه واجب دانسته‌اند. سرش در بیان امام متقیان آمده است که فرمود:

تقوا و پروايشگي، رئيس اخلاق [و ريشه آنها] است؛ التقي رئيس الأخلاق^۱.

و امام صادق (عليه السلام) نیز آن را خلاصه و عصاره انجام واجبات و ترك محرمات معرفي کرده است: «أن لايفقدك الله حيث أمرک ولا يراك حيث نهاك»^۲. بدین ترتیب توصیه به تقوا در واقع توصیه به نماز، روزه، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و خلاصه توصیه به انجام همه واجبات و ترك جميع محرمات است، چنان که حضرت علي (عليه السلام) هنگامی که شریح بن هانی را به فرماندهی لشکر نصب کرد تمام اخلاق فرماندهی (صبر، متانت، بردباري، وقار، انصاف، عدالت و...) را در يك توصیه جمع کرد و فرمود: در هر صبح و شب، یعنی همیشه از خدا پروا داشته باش؛ اتق الله في كل صباح ومساءً^۳.

۵ - مراتب در تقوا

اگر چه تقوا رئيس اخلاق و ريشه همه فضایل است، لیکن همانند سایر فضایل و کمالات اخلاقی سه درجه دارد: عام، خاص و اخص. تقوای عام پرهیز از محرمات، تقوای خاص اجتناب از مشتبهات و تقوای اخص دوری از مباحات در

۱ - نهج البلاغه، حکمت ۴۱۰.

۲ - بحار، ج ۶۷، ص ۲۸۵.

۳ - نهج البلاغه، نامه ۵۶.

پرتو اشتغال به واجبات و مستحبات است.

مرحوم فیض کاشانی می‌گوید: روزه سه درجه دارد:

روزه عموم، روزه خصوص و روزه خصوص الخصوص (اخص). روزه عموم بازداشتن شکم و حفظ دامن از مفطرات عمومی است. چنان که روزه خصوص، بازداشتن گوش، چشم، زبان، دست، پا و سایر اعضا و جوارح از گناهان است و روزه خصوص الخصوص (اخص) بازداشتن قلب و فکر از افکار دنیوی، همتهای پست و خلاصه نگه‌داری آن از ماسوی الله است^۱.

۶ - تقوای منفی و مثبت

تقوا را بر دو قسم منفی و مثبت تقسیم کرده، گفته‌اند: تقوای منفی آن است که انسان برای محفوظ ماندن از شرّ هوای نفس و وسوسه‌های شیطان، زندگی در اجتماع را رها کند و گوشه‌ عزلتی برگزیند تا دامنش آلوده نگردد.

بزرگی دیدم اندر کوهساری **** قناعت کرده از دنیا به غاری
چرا گفتم به شهر اندر نیایی **** که باری بندی از دل

برگشایی؟

بگفت: آنجا پری رویان نغزند **** چو گل بسیار شد، پیلان
بلغزند^۲

چنان که برخی برای رسیدن به این هدف، نیروها و امیال خود را سرکوب یا برای آن ایجاد مانع می‌کنند، مثلاً سنگریزه در دهان می‌گذارند تا از غیبت، دروغ، کلام لغو و... بر حذر باشند و گرفتار لغزش نشوند.

اما تقوای مثبت آن است که انسان نیرو و قدرتی در خود ایجاد کند تا بتواند به

۱ - المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۱۳۰، باب دوم.

۲ - گلستان سعدی، باب ۵ در عشق و جوانی، حکایت ۱۷، ص ۱۳۸.

کمک آن با کژی‌ها و انحراف‌های جامعه مبارزه کند و برای نجات از لغزش‌های اخلاقی و عقیدتی نیازی به عزلت نشینی و گوشه‌گیری نداشته باشد.

باید توجه داشت که تقوای مثبت از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ زیرا انسان مسلمان در برابر جامعه مسؤولیت دارد و باید با مبارزه کردن با کژی‌ها و انحرافات، برای اصلاح و هدایت آن تلاش کند. این مبارزه از کسی بر می‌آید که اولاً، صحنه جامعه را ترک نکند و ثانیاً، از صیانت و حفاظت درونی برخوردار باشد تا خود مبتلا نگردد. کسی که از صحنه اجتماع گریزان است، هرگز نمی‌تواند برای اصلاح آن تلاش و کوششی داشته باشد.

اساساً تقوای منفی را از اقسام تقوا شمردن، نوعی مسامحه و سهل‌انگاری است؛ زیرا تقوا سپر داشتن، مصونیت یافتن در برابر میکرب گناه و اندیشه و انگیزه تمرد و عصیان است. کسی که با فرار از صحنه زندگی اجتماعی، خود را از آلوده شدن حفظ می‌کند، واکسینه شده، سپر گرفته و برخوردار از حالت مصونیت نیست، بلکه فقط توانسته گلیم خویش را از آب بکشد.

صاحب دلی به مدرسه آمد ز خانقاه *** بشکست عهد صحبت اهل

طریق را

گفتم: میان عالم و عابد چه فرق بُود *** تا اختیار کردی از آن این فریق را؟

گفت: آن، گلیم خویش بَدَر می‌برد ز موج *** وین، جهد می‌کند که بگیرد غریق را^۱

افزون بر آن که نمی‌تواند به مسؤولیت خود در برابر جامعه عمل کند. البته قبلاً اشاره شد که ترک گناه به هر کیفیتی باشد، مطلوب است. از این جهت تقوای منفی

نیز در حد خود بهره‌ای از کمال را دارد، به ویژه آن که در اوایل کار می‌تواند زمینه را برای تقوای مثبت فراهم کند.

۷ - اهمیت تقوا

آثار و خواص ویژه تقوا و پرواپیشگی موجب شد که این عنصر با ارزش، مورد اهتمام جدی قرآن کریم و ائمه معصومین (علیهم السلام) قرار گیرد. نخستین آیاتی که امین وحی بفرراز غار حرا بر پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) تلاوت کرد، خدای سبحان را با عنوان «رَبِّ اَكْرَم» که معلم انسان‌هاست، وصف نمود؛ **(إِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ)**^۱. خدای سبحان با تذکر این نکته به انسان فهمانده است که چنین معلمی شاگرد خصوصی می‌طلبد تا او را پرورش دهد و به کرامت برساند؛ زیرا اگر گفته شود: معلم کریم درس می‌دهد، معنایش این است که درس کرامت می‌دهد. با توجه به این که به استناد آیه **(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيكُمْ)**^۲ تقوا محور کرامت است، اولین آیه در حقیقت انسان را به متقی شدن و پرواپیشه بودن فراخوانده تا به کرامت مطلوب برسد. از سوی دیگر در آخرین آیه نازل شده بر رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نیز دعوت به تقوا شده است: **(وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ)**^۳. پس قرآن کریم با توصیه به تقوا شروع شد و با همان توصیه ختم گردید.

۱ - سوره علق، آیه ۳.

۲ - گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست (سوره حجرات، آیه ۱۳).

۳ - از روزی پروا داشته باشید که به سوی خدا بازگردانده می‌شوید و سپس به هر کسی [پاداش] آنچه کسب کرده بدون کم و کاست داده شود و هیچ کس مورد ستم واقع نمی‌شود (سوره بقره، آیه ۲۸۱). اگر چه آخرین سوره کاملی که بر رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نازل شد، سوره نصر بود ولی آخرین آیه طبق نقل مشهور همین آیه بود (الإتقان، ج ۱، ص ۱۰۱، النوع الثامن) که پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) مطابق دستور خدا، فرمودند: آن را بعد از آیه ۲۸۰ سوره بقره قرار دهید.

هم چنین سفارش کرده است هر چه توان دارید در تحصیل مراتب تقوا تلاش کنید؛ **(فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ)**^۱. هر درجه از تقوا زمینه پیدایش درجه برتری از استطاعت را فراهم می‌کند، یعنی تقوا نه تنها از توان و استعداد انسان نمی‌کاهد، بلکه آن را افزایش می‌دهد. از این رو استعداد و استطاعت انسان محدود نیست تا به تقوای محدود بسنده کند. پس این آیه انسان را به تقوای نامحدود توصیه می‌کند.

روایات ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز اهتمام ویژه‌ای به تقوا داده است، به‌گونه‌ای که در اکثر خطبه‌های نهج البلاغه، سخنی از تقوا به میان آمده و به آن توصیه شده است. سید شریف رضی (رحمه الله) نقل کرده است:

کمتر اتفاق می‌افتاد که حضرت علی (علیه السلام) بر اریکه منبر صعود کند جز آن که مردم را به تقوا توصیه می‌کرد و می‌فرمود: هیچ کس عبث و بیهوده خلق نشد، تا به لهو و بازی بپردازد و هیچ کس رها شده نیست تا به کارهای لغو و بی‌ارزش سرگرم شود...؛ و روی آنکه علیه السلام قلما اعتدل به المنبر إلا قال أمام الخطبة: «أَيُّهَا النَّاسُ! اتَّقُوا اللَّهَ فَمَا خُلِقَ امْرَأٌ عَبَثًا فِلهو، وَلَا تُرِكَ سُدِّيَّ فِيلغو...»^۲.

چنان که در جواب تقاضای صحابی خویش، هم‌ام مبنی بر ذکر صفات متقین آن‌گونه از عمق جان سخن گفت که هم‌ام با شنیدن آن سخنان صیحه‌ای کشید و قالب تهی کرد^۳.

۸ - تقوا، معرفت و عمل صالح

اسحاق بن عمّار از امام صادق (علیه السلام) پرسید:

۱ - سوره تغابن، آیه ۱۶.

۲ - نهج البلاغه، حکمت ۳۷۰.

۳ - ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

مراد خدای سبحان از گرفتن با قوت در آیه **(خذوا ماء اتیناکم بقوة واذکروا ما فیه لعلکم تتقون)** ^۱ قوت بدنی است یا قوت قلبی؟ فرمود: هر دو مراد است؛ سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله: **(خذوا ماء اتیناکم بقوة)** أقوة في الأبدان أم قوة في القلوب؟ قال عليه السلام: «فيهما جميعاً»^۲.

این حدیث نشان می‌دهد که علم و معرفت، یعنی اخذ کتاب خدا با قلب قوی و نیز عمل صالح، یعنی اخذ آن با جسم توانمند و مصمم، زمینه تقوا را فراهم می‌کند. بدین معنا که باید معارف الهی، قوانین اخلاقی و فقهی دین را به خوبی فهمید، عقاید دینی را با برهان عقلی یا نقلی و استدلال محکم و متقن فراگرفت و پس از عالم شدن، در کمال متانت و استحکام به آن معتقد شد. پس از علم و اعتقاد باید در عمل دقیق و حساب شده به معتقدات کوشید و با قدرت از آن دفاع کرد، تا به هدف آن که برخوردار شدن از تقواست، نایل آمد. بنابر این، اگر مجموع معرفت صائب و عمل صالح حاصل شد، شرایط تحصیل تقوا فراهم می‌گردد. بدین ترتیب عمل صالح مهیا کننده، زمینه‌ساز و سرچشمه تقواست.

از سوی دیگر تقوای دینی تنها انگیزه‌ای است که به کار انسان صبغه الهی و عبادی می‌بخشد، بلکه می‌تواند بهترین و مهم‌ترین انگیزه و زمینه برای انجام اعمال صالح آن هم به بهترین شکل آن گردد^۳، هر چند که انگیزه‌های مختلفی برای انجام کار نیک وجود دارد، مانند: وجدان اخلاقی، شرافت انسانی، حیثیت اجتماعی، اخلاق جمعی، آداب معاشرت، ترحم، عظمت، نوع دوستی و... از

۱ - آنچه را که به شما دادیم با همه توان و قدرت بگیرید و به یاد آورید آنچه را که در آن است شاید پروا پیشه شوید (سوره بقره، آیه ۶۳؛ سوره اعراف، آیه ۱۷۱).

۲ - بحار، ج ۱۳، ص ۲۲۶؛ ج ۶۷، ص ۵۰.

۳ - البته انگیزه‌هایی نظیر عشق و ارادت به خدا و تحصیل رضای الهی از دایره این بحثها بیرون است.

این جهت در برخی از آیات، نتیجه عمل صالح رسیدن به تقوا معرفی شده است. مثلاً دربارهٔ روزه می‌فرماید:

روزه بر شما واجب شد، چنان که بر گذشتگان شما واجب شد. هدف از این برنامهٔ عبادی متقی شدن شماست؛ **(يا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)**^۱. دربارهٔ قصاص نیز فرمود:

ای خردورزان! حیات و زنده ماندنتان در اجرای حکم قصاص است. این حکم از آن جهت بر شما واجب شد که با تقوا شوید؛ **(لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَا اُولِي الِاَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)**^۲.

دربارهٔ اصل عبادت و عبودیت نیز فرمود:
ای مردم! پروردگاری را که شما و پیشینیانتان را آفرید، عبادت کنید تا زمینهٔ تقوا را در شما ایجاد کند؛ **(يا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)**^۳.

بنابر این، رابطهٔ تقوا با عمل صالح رابطهٔ طرفینی و متقابل است، یعنی از يك سو هر درجهٔ تقوا زمینهٔ درجهٔ بعدی عمل صالح را فراهم می‌کند و از سوی دیگر هر عمل صالحی پلهٔ بعدی برای تکمیل تقوا می‌شود. چنان که این رابطه بین تقوا و معرفت و همچنین بین علم و عمل وجود دارد: «من عمل بما يعلم علمه الله مالم يعلم»^۴.

۱ - سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۸۳.

۲ - سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۷۹.

۳ - سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۱.

۴ - کسی که به آنچه می‌داند عمل کند، خداوند به او می‌آموزد چیزی را که نمی‌داند (بحار، ج ۷۵، ص ۱۸۹).

«من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم يعلم»^۱.

تذکر: «لعلّ» از حروف شبیه فعل و به معنای ترجّی و امیدواری است که از تردید گوینده و عدم آگاهی او از آینده حکایت می‌کند، در حالی که شک و تردید درباره‌ی خدای سبحان معنا ندارد؛ زیرا او به هر چیزی آگاهی دارد؛ **(إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا)**^۲ و گذشته، حال و آینده برای او یکسان است.

از این جهت گفته‌اند: «لعلّ» در کلام خدای سبحان بدین معناست که فلان کار می‌تواند زمینه‌ی فلان نتیجه را فراهم کند. اما حتمی بودن آن چه بسا شرایط و مقدمات دیگری دارد که تحقق آن شرایط و مقدمات به دست خود مکلف است و به اراده و خواست او بستگی دارد. بدین ترتیب «لعلّ» برای بیان زمینه است. به بیان دیگر: «لعلّ» در کلام خدا بدین معناست که این مقام، مقام امیدواری است، هر چند که امیدواری گوینده کلام معنا ندارد.

۹ - آثار تقوا

کمتر موضوعی را می‌توان یافت که همانند تقوا مورد تأکید آیات و روایات قرار گرفته باشد. قرآن کریم و روایات اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) آثار تقوا را در چند محور مطرح کرده که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱ - بهره‌برداری از هدایت قرآن و موعظه و تذکرات آن: **(ذَلِكَ الْكِتَابُ لَازِبٌ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ)**^۳، **(وَإِنَّهُ لَتَذَكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ)**^۴، **(هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ**

۱ - بحار، ج ۶۵، ص ۳۶۳.

۲ - سوره نساء، آیه ۳۲.

۳ - آن کتاب [که شما از حریم آن دوریدو] شکی در آن وجود ندارد، هدایت برای متّقیان است (سوره بقره، آیه ۲).

۴ - بی‌تردید، قرآن پند و تذکری برای متّقیان است (سوره الحاقه، آیه ۴۸).

للمتقين)^۱. چنان که هر کتاب آسمانی یا پند دهنده دیگر نیز تنها برای اهل تقوا موعظه و تذکر است: **(... وء اتیناه الإنجیل... وموعظةً للمتقين)**^۲، **(ولقد ءاتینا موسی وهارون الفرقان و ضیاءً و ذکرأً للمتقین)**^۳، **(فجعلناها نکالاً لما بین یدیهما وما خلفها وموعظةً للمتقین)**^۴. سرش آن است که اهل تقوا سرمایه اصیل خود را حفظ می‌کنند، به کتاب خدا ایمان می‌آورند، دستورهای او را به کار می‌بندند و... از این جهت بشارت‌های قرآن نیز اختصاص به اهل تقوا دارد: **(لتبشّر به المتقین)**^۵ و گرنه قرآن کریم برای هدایت همگان نازل شده است: **(هدیً للناس)**^۶.

۲ – برخورداري از معیت خاصه خدا: **(واتقوا الله واعلموا أن الله مع المتقین)**^۷، **(إن الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون)**^۸. البته معیت قیومی خداوند همگانی است و اختصاص به اهل تقوا ندارد: **(وهو معکم این ماکنتم والله بما تعملون بصیر)**^۹.
 ۳ – محبوب خدا شدن: **(إن الله یحبّ المتقین)**^{۱۰}. تقوای کامل در تبعیت کامل از رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) است و تبعیت از آن حضرت موجب می‌شود که انسان

۱ – این [کتاب]، بیان برای مردم و هدایت و موعظت برای متقیان است (سوره آل عمران، آیه ۱۳۸).
 ۲ – سوره مائده، آیه ۴۶.
 ۳ – به موسی و هارون فرقان (جداکننده حق و باطل)، روشنایی و پندی برای متقیان دادیم (سوره انبیاء، آیه ۴۸).
 ۴ – پس آن [کیفر] را عبرتی برای حاضران و آیندگان و اندرز برای پرواپیشگان قرار دادیم (سوره بقره، آیه ۶۶).
 ۵ – تا پرواپیشگان را به وسیله آن بشارت دهی (سوره مریم، آیه ۹۷).
 ۶ – سوره بقره، آیه ۱۸۵.
 ۷ – پروای خدایشه کنید و بدانید که خدا با پرواپیشگان است (سوره بقره، آیه ۱۹۴).
 ۸ – خدا با پرواپیشگان و نیکوکاران است (سوره نحل، آیه ۱۲۸).
 ۹ – و او (خدا) با شماست، هر جا که باشید و [بدانید] خدا به آنچه انجام می‌دهید، بیناست (سوره حدید، آیه ۴).
 ۱۰ – خدا متقیان را دوست دارد (سوره توبه، آیات ۴ و ۷).

محبوب خدا گردد. از این جهت فرمود:

اگر دوست دارید محبوب خدا شوید از من که حبیب خدا هستم،
تبعیت کنید، خدا شما را دوست خواهد داشت؛ **(قل إن كنتم تحبون الله فاتبعوني يحبكم الله)** .^۱

پیروی رسول حق، دوستی حق آورد *** پیروی رسول کن، دوستی خدا طلب^۲

۴ - سرانجام نیک: **(والعاقبة للمتقين)** ،^۳ **(والعاقبة للتقوي)** ،^۴
(والآخرة عند ربك للمتقين) .^۵ در برخی از آیات، این فرجام نیک
به صورت نجات از جهنم معرفی شده است: **(ثم ننجي الذين اتقوا ونذر الظالمين فيها جثياً)** ،^۶ **(وينجي الله الذين اتقوا بمفازتهم لا يمسهم السوء ولا هم يحزنون)** .^۷

در برخی دیگر از آیات آن عاقبت نیک به عنوان رسیدن به بهشت و
نعمت‌های بی‌زوال آن تبیین شده است: **(وإن للمتقين لحسن مئاب * جنات عدن مفتحة لهم الأبواب * متكئين فيها...)** ،^۸ **(إن للمتقين لممتقين مفازاً * حدائق وأعناباً * وكواعب أتراباً...)** ،^۹ **(و سيق الذين اتقوا ربهم إلي الجنة زمراً حتى إذا جاءوها وفتحت أبوابها)**

۱ - سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۲ - دیوان فیض کاشانی، ص ۳۲.

۳ - سوره اعراف، آیه ۱۲۸؛ سوره قصص، آیه ۸۳.

۴ - سوره طه، آیه ۱۳۲.

۵ - سوره زخرف، آیه ۳۵.

۶ - سپس پروا پیشگان را نجات می‌دهیم و ستم پیشگان را در آنجا (جهنم) به زانو درآمده رها می‌کنیم (سوره مریم، آیه ۷۲).

۷ - خداوند، پرهیزگاران را با رستگاری و کامیابیشان رهایی می‌بخشد [به گونه‌ای که] نه بدی به آنها می‌رسد و نه اندوهگین می‌شوند (سوره زمر، آیه ۶۱).

۸ - پرهیزگاران بازگشت و سرانجامی نیک‌دارند. بهشت‌های جاودان که دره‌ایش به روی آنان گشوده است [برای آنان مهیاست]، در حالی که تکیه زده‌اند... (سوره ص، آیات ۵۱ - ۴۹).

۹ - برای پرهیزگاران رستگاری است. باغ‌های سرسبز و تاک‌های انگور. حوریان جوان همسال و... [برای آنان فراهم است] (سوره نبأ، آیات ۳۱ به بعد).

وقال لهم خزنتها سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين^١، (لكن الذين اتقوا ربهم لهم غرف من فوقها غرف مبنية تجري من تحتها الأنهار)^٢، (و لنعم دار المتقين * جنات عدن يدخلونها تجري من تحتها الأنهار لهم فيها ما يشاءون كذلك يجزي الله المتقين)^٣، (إن المتقين في مقام أمين * في جنات و عيون * يلبسون من سندس وإستبرق متقابلين * كذلك وزوجناهم بحور عين * يدعون فيها بكل فاكهة آمنين *...)^٤.

در برخی از آیات، دیدار خدای رحمان به عنوان عاقبت اهل تقوا و رانده شدن به سوی دوزخ به عنوان عاقبت مجرمان معرفی شده است، مانند (یوم نحشر المتقين إلى الرحمن وفداً * ونسوق المجرمين إلى جهنم ورداً)^٥.

٥ - اساسی‌ترین و استوارترین بنیان: (أفمن أسس بنيانه علي تقوي من الله ورضوان خير أم من أسس بنيانه علي شفا جُرْفِ هارِ فانهار به في نار جهنم...)^٦.

١ - پروا پیشگان گروه گروه به سوی بهشت برده می‌شوند. هنگامی که به آنجا (بهشت) رسند، درهای آن به رویشان گشوده می‌شود و نگهبانان آن به آنها گویند: سلام علیکم! گوارایتان باد. داخل شوید و جاودانه باشید (سوره زمر، آیه ٧٣).

٢ - لیکن برای پروا پیشگان غرفه‌هایی است که برفراز آن غرفه‌هایی بنا شده است و نهرها از زیر آن جاری است (سوره زمر، آیه ٢٠).

٣ - و چه نیکوست سرای پرهیزگاران. بهشت‌های جاودانی داخل می‌شوند که نهرها از زیر آن جاری است در آنجا هر چه بخواهند هست. خداوند، پرهیزگاران را این‌گونه پاداش می‌دهد (سوره نحل، آیات ٣٠ و ٣١).

٤ - همانا پروا پیشگان در جایگاه امنی قرار دارند. در بوستان‌ها و چشمه سارها. از لباس‌های حریر نازک و ضخیم می‌پوشند و مقابل یکدیگر می‌نشینند. این‌چنین [است حال آنان] و آنها را با حورالعین‌ها تزویج می‌کنیم. هر نوع میوه‌ای که بخواهند در آنجا برایشان فراهم است و در امنیت هستند (سوره دخان، آیات ٥١ به بعد).

٥ - روزی که پرهیزگاران را به سوی خدای رحمان محشور می‌کنیم. و مجرمان را تشنه‌کام به سوی دوزخ می‌رانیم (سوره مریم، آیات ٨٥ و ٨٦).

٦ - آیا کسی که بنیان خود را بر اساس تقوا و رضای الهی بنا نهاده بهتر است یا کسی که اساس خود را بر پرتگاه بی‌بنیادی بنا کرده که ناگهان در آتش دوزخ فرو میریزد؟ (سوره توبه، آیه ١٠٩).

در بیان حضرت علی (علیه السلام) آمده است:

بنیان تقوا چنان استوار و مستحکم است که چیزی آن را نابود نمی‌کند و زراعتی که بذر آن بر سرزمین تقوا پاشیده شود و از آن آب خورد هرگز تشنه نمی‌ماند؛ لا يَهْلِكُ عَلِيَّ التَّقْوَى سِنْخٌ أَصْلٍ وَلَا يَظْمَأُ عَلَيْهَا زَرْعٌ قَوْمٍ^۱.

۶ - برخورداري از ولایت الهی: **(وَاللَّهُ وَلِيٌّ الْمُتَّقِينَ)**^۲.

۷ - بهترین لباس: **(و لِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ)**^۳. لباس، نه تنها انسان را از ناملايمات، گرما و سرما حفظ می‌کند: **(وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ)**^۴، بلکه زشتی‌ها و ناپسندی‌های بدن انسان را می‌پوشاند: **(يَابَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْءَ أَتِكُمْ)**^۵، هم چنین مایهٔ زینت انسان است: **(وَرِيشًا)**^۶. شاید سرّ این که قرآن کریم زن و شوهر را لباس يك دیگر می‌داند: **(هِنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ)**^۷ همین امور باشد؛ زیرا زن و شوهر يك دیگر را از انحرافات و آسیب‌های اجتماعی، اخلاقی و مانند آن حفظ می‌کنند، عیوب هم‌دیگر را می‌پوشانند و موجب زینت يك دیگر می‌شوند. با این همه هیچ لباسی همانند تقوا حافظ انسان نیست؛ زیرا تقوا انسان را از ناملايمات، زشتی‌ها

۱ - نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۶، بند ۹.

۲ - خدا ولي و سرپرست متّقیان است (سورهٔ جاثیه، آیهٔ ۱۹).

۳ - سورهٔ اعراف، آیهٔ ۲۶.

۴ - خلق کرد براي شما پیراهن‌هایی که شما را از گرما حفظ می‌کند و پیراهن‌هایی که شما را از [خطرات و سختی‌های] جنگ نگه می‌دارد (سورهٔ نحل، آیهٔ ۸۱).

۵ - ای فرزندان آدم! لباسی برای شما نازل کردیم که زشتی‌های شما را می‌پوشاند و مایهٔ زینت شماست (سورهٔ اعراف، آیهٔ ۲۶).

۶ - سورهٔ اعراف، آیهٔ ۲۶.

۷ - آنان (زنان) لباس برای شما هستند و شما لباس برای همسرانتان هستید (سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۸۷).

و ناپسندی‌های معنوی حفظ می‌کند که با هیچ چیز قابل مقایسه نیست، چنان که هیچ زینتی همانند تقوا نیست.

۸ - گشایش امور و وسعت روزی انسان از راهی که گمان نمی‌برد: **(ومن يتق الله يجعل له مخرجاً * و یرزقه من حیث لا یحتسب)**^۱، **(ومن يتق الله يجعل له مخرجاً * و یرزقه من حیث لا یحتسب)**^۲. حضرت علی (علیه السلام) در شرح این آیه کریمه تقوا را مایه گشایش و نجات از فتنه‌ها و نورانی‌تی در تاریکی‌ها معرفی کرده است: «واعلموا أنه من يتق الله يجعل له مخرجاً من الفتن ونوراً من الظلم»^۳ و در بدرقه قهرمان دیار ربذه فرمود:

ای ابوذر! ... اگر آسمان‌ها و زمین‌ها نسبت به کسی به هم بسته شوند ولی او تقوا پیشه کند، خداوند برای وی گشایشی ایجاد می‌کند؛ یا اباذر! ... و لو أنّ السّماوات والأرضین کانتا علی عبدٍ رتقاً ثمّ اتقى الله لَجَعَلَ اللهُ له منهما مخرجاً^۴.

در بیانی دیگر آثار تقوا را این‌گونه بر شمرده است: آن کس که تقوا پیشه کند مشکلات هر چند که به او روی آورده باشد از وی دور می‌گردد. تلخی‌ها برایش شیرین می‌شود. امواج انباشته و متراکم بلاها و تنگناها برایش گشوده می‌شود، سختی‌ها و مشکلات برای وی آسان می‌گردد. باران کرامت، بعد از باز ایستادن، بر او می‌بارد. رحمت رویگردان شده به او روی آورد. چشمه‌های نعمت پس از فرونشستن بر او جاری شود. باران

۱ - هرکس که تقوای الهی را پیشه خود سازد خداوند کار را برای او آسان می‌گرداند (سوره طلاق، آیه ۴).

۲ - کسی که تقوای الهی را پیشه خود سازد خداوند راه خارج شدن از مشکلات را برای او قرار می‌دهد و از جایی که گمان ندارد به او روزی می‌دهد (سوره طلاق، آیات ۲ و ۳).

۳ - نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳، بند ۱۱.

۴ - همان، خطبه ۱۳۰، بند ۳.

برکت پس از کم شدن به فراوانی بر او ببارد؛ فمن أخذ بالتَّقوي عَزَبَتْ عنه الشَّدائد بعد دُنُوها، و اَحْلَوْلَتْ له الأُمور بعد مَرارتها، و انْفَرَجَتْ عنه الأُمواجُ بعد تراكُمها، و أسَهَلت له الصُّعابُ بعد إنصابها، و هَطَلت عليه الكرامةُ بعد قُحُوطها، و تَحَدَّبَتْ عليه الرَّحمةُ بعد نفورها، و تَفَجَّرت عليه النِّعمُ بعد نُضوبها و وَبَلت عليه البركةُ بعد إرذاذها^۱.

البته انسان متقی باید وظایف خود را برابر مجاری طبیعی و عادی طی کند، لیکن اعتماد و اتکای او به غیب بیشتر از شهادت باشد و توجه داشته باشد که خداوند به شخص متقی از راه‌هایی که امیدوار نیست، روزی می‌رساند.

۹ – بینش صحیح در تشخیص حق و باطل، پوشش سیئات، غفران گناهان و اجر عظیم الهی: **(إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَاناً وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ)**^۲، **(وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَمِنْ ثَمَرَاتِهِ أُتْرِقَ نَقْرَةً وَمِمَّا أُوتِيَ مُنْجًى مِنْ أَلْسِنَةٍ حَطْبًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ مَا نَبَّأَ بِالْحَقِّ وَجَعَلَ ثَمَرَاتِهِ أَشْجَاراً تَسْفَحُونَ)**^۳. قدرت کامل در تشخیص نهایی حق از باطل با درس و بحث عادی حاصل نمی‌شود؛ زیرا انسان در بسیاری از موارد دچار اشتباه می‌شود و در مواردی که در تمییز حق و باطل اشتباه نمی‌کند در تشخیص اهمّ و مهم گرفتار خطا می‌گردد، ولی کسی که با چراغ تقوا حرکت می‌کند به تناسب تقوایی که دارد در تشخیص حق از باطل و تمییز اهمّ از مهم از ارتکاب خطا و اشتباه نجات می‌یابد.

۱ – نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸، بند ۱۰ – ۸.

۲ – اگر تقوای الهی پیشه کنید برای شما فرقان (راه تشخیص حق از باطل) قرار می‌دهد، گناهانتان را می‌پوشاند و شما را می‌آموزد (سوره انفال، آیه ۲۹).

۳ – هر کس تقوای الهی را پیشه خود سازد، گناهانش را می‌پوشاند و اجرش را بزرگ می‌گرداند (سوره طلاق، آیه ۵).

۱۰ - کرامت انسان نزد خدا: **(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ)**^۱. حضرت علي (عليه السلام) فرمود: هیچ کرامتی همانند تقوا نیست؛ «و لا کرم کالتقوي»^۲.

اگر تقوا، سبب کرامت است، وجود و عدم، حدوث و بقا، شدت و ضعف و سایر شؤون آن نیز تابع تقوا خواهد بود. ممکن نیست کرامت به درجه عالی برسد ولی درجه تقوا ضعیف باشد؛ زیرا لازمه اش آن است که آن مقدار زاید، بر محور تقوا نباشد و بدون سبب حاصل شده باشد.

۱۱ - نایل شدن انسان متقی و اعمال او به خدا: **(لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لِحُومَهَا وَلَا دِمَائِهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ)**^۳. تقوا، وصفی است که همیشه همراه صاحب خود خواهد بود. بنابر این، اگر تقوا به خدا می‌رسد، متقی نیز به خدا می‌رسد و از این کمال بهره‌مند می‌گردد.

۱۲ - بهترین توشه. انسان مسافری است که از عالم خاک حرکت خویش را آغاز کرده و تا لقاء الله پیش می‌رود: **(يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَاqِيهِ)**^۴. هر مسافری برای سفر خویش مادی باشد یا معنوی نیاز به زاد و توشه دارد. زاد و توشه هر مسافری باید متناسب با همان سفر باشد. از اینرو توشه‌ای که برای سفر طولانی، سفر خارجی، سفر زمستانی، سفر خانوادگی، سفر سیاسی و... لازم است با توشه‌ای که برای سفر کوتاه، سفر داخلی، سفر تابستانی، سفر

۱ - گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست (سوره حجرات، آیه ۱۳).

۲ - نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳.

۳ - گوشت و خون آن [قربانی] به خدا نمی‌رسد، لیکن تقوای شما به او می‌رسد (سوره حج، آیه ۳۷). به گفته امین الاسلام طبرسی، در جاهلیت مرسوم بود که بعد از نحر شتر، خون آن را به دیوار کعبه می‌مالیدند تا به خدا برسد و مسلمانان نیز مایل بودند چنین کاری را انجام دهند که این آیه نازل شد (جوامع الجامع، ج ۲، ص ۸۵، ذیل آیه).

۴ - ای انسان! تو با تلاش و رنج فراوان به سوی پروردگارت در حرکت هستی و او را ملاقات خواهی کرد (سوره انشقاق، آیه ۶).

انفرادي، سفر عادي و... لازم است، تفاوت دارد. سفر آخرت و سير الي الله سفري است که توشه‌اي غير از توشه سفرهاي مادي دنيايي نياز دارد. از اين جهت قرآن کریم توصیه کرده است [براي اين سفر] توشه برگيريد [و بدانيد که] تنها توشه آن تقواست؛ **(وتزودوا فإن خير الزاد التقوي)**^۱. اميرمؤمنان، حضرت علي (عليه السلام) که از هر فرصتي براي توصيه به تقوا بهره‌برداري مي‌کرد هنگام بازگشت از نبرد صفين با قبرستان متروکه‌اي در بيرون شهر کوفه مواجه شد، ايستاد و با کلماتي عاطفي، احساسات برانگيز و موعظه آميز به سخن گفتن با مردگان پرداخت و خطاب به آنان گفت:

اگر از ما پيرسيد نزد شما چه خبرهاي تازه‌اي وجود دارد؟ خواهيم گفت: پس از شما در خانه‌هايتان سگنا گزیدند، همسران شما را به ازدواج خود درآوردند و اموالتان تقسيم گرديد. حال شما بگوئيد چه خبر تازه‌اي داريد؟

به طور طبيعي پاسخي از جانب خاك نشينان قبرستان به گوش اطرافيان اميرمؤمنان (عليه السلام) نرسيد. از اين جهت آن حضرت رو به اصحابش کرد و فرمود:

اگر به آنها اجازه سخن گفتن داده ميشد به شما خبر مي‌دادند که تنها توشه تقواست؛ أما لو أذن لهم في الكلام لأخبروكم أنّ «خير الزاد التقوي»^۲.

در بيان ديگر تقوا را سلاح و ساز و برگ مرگ معرفي کرده است؛ «رحم الله امرأ (عبداً)... والتقوي عُدّة وفاته»^۳ و چون دنيا محل جمع آوري توشه آخرت است: «فإنّ الدنيا لم تخلق لكم دار مقام، بل خلقت لكم مجازاً لتزودوا منها الأعمال إلي دار

۱ - سورة بقره، آية ۱۹۷.

۲ - نهج البلاغه، حکمت ۱۳۰.

۳ - همان، خطبة ۷۶.

القرار»^۱، فرمود:

هیچ خیری در توشه‌های دنیا نیست مگر توشه تقوا؛ «لا خیر فی شیء من أزوادها إلاّ التّقوی»^۲.

نیز توصیه کرده است:

[تلاش کنید تا] با توشه تقوا کمر خویش را ببندید و پشت گرم به آن باشید؛ و استظهروا بزاد التّقوی^۳.

همچنین فرمود:

شما را توصیه می‌کنم به تقوا که توشه‌ای به مقصد رساننده و پناهگاهی نجات دهنده است؛ أوصیکم عباد الله بتقوی الله الّتی هی الزّاد وبها المعاد: زادٌ مُبْلِغٌ ومَعَادٌ مُنْجِجٌ.

تذکر: کلمه «خیر» که اصل آن «أخیر» بوده، اسم تفضیل است و به معنای بهتر و برتر می‌آید. بنابر این، لازم می‌آید که معنای صریح آیه کریمه **(إِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى)** چنین باشد: بهترین و برترین توشه، تقواست. معنای ضمنی این کلام چنین است: توشه‌های متعدد و فراوانی وجود دارد که بهترین آن تقواست، در حالی که معنای صحیح آیه چیز دیگری است. توضیح این که وزن «أفعل» و سایر اوزان تفضیل همیشه برای تفضیل و برتری نیست، بلکه گاهی برای تعیین نیز می‌آید. مثلاً قرآن کریم می‌فرماید: **(وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ)**^۴. کلمه

۱ - دنیا، خانه اقامت برای شما نیست، بلکه برای این خلق شد که در آن گذر کنید و از آن، توشه اعمال برای خانه قیامت بگیرید (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۲، بند ۸).

۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۱۱، بند ۸.

۳ - همان، خطبه ۲۰۴.

۴ - همان، خطبه ۱۱۴، بند ۵.

۵ - بعضی از اولوا الارحام در کتاب خدا [درباره میراث] نسبت به بعضی دیگر سزاوارتر و برترند (سوره انفال، آیه ۷۵).

«أولي» اسم تفضیل است و در فارسی به «سزاوارتر» و «شایسته‌تر» معنا می‌شود. با این ترتیب، معنای آیه چنین است: هر چند که همه اولوا الارحام انسان نسبت به ارث و سایر امور او سزاوار و شایسته‌اند، لیکن برخی نسبت به برخی دیگر شایسته‌تر هستند. در حالی که در ارث و مانند آن با وجود طبقه اول نوبت به طبقات بعد نمی‌رسد و به تعبیر فقهی طبقه اول حاجب و مانع طبقه دوم و طبقه دوم مانع طبقه سوم است. بدین ترتیب کلمه «أولي» در آیه مزبور برای تعیین است، نه تفضیل. نمونه دیگر آیه کریمه (الله **أعلم حیث یجعل رسالته**)^۱ است که معنایش این است: تنها خدا می‌داند که رسالتش را در کجا قرار دهد، نه این که دیگران هم می‌دانند ولی خدا دانایتر است.

با توجه به آنچه گذشت روشن می‌شود که کلمه «خیر» در آیه محل بحث اگر چه از لحاظ صیغه، اسم تفضیل است ولی معنای تعیینی دارد، نه تفضیلی. در نتیجه معنای آیه چنین است: تنها توشه قیامت تقواست. کلام امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) نیز مؤید همین معناست؛ زیرا می‌فرماید: هیچ خیری در توشه‌های دنیا نیست، مگر توشه تقوا؛ «لا خیر فی شیء من أزوادها إلا التقوی». بنابر این، بحث «به» و «بهتر» مطرح نیست، بلکه تنها توشه مطرح است. ۱۳ - پشتوانه قبولی اعمال: **(إِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ)**^۲. خداوند سبحان گاهی نیز تصریح کرده که اگر يك عمل نيك همراه با تقوا و ایمان باشد و موجب ثواب گردد، بهتر از مسایل و علوم دنیوی است؛ **(و لو أَنَّهُمْ ءَامَنُوا وَاتَّقُوا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا یَعْلَمُونَ)**^۳. اعمال افراد همانند سگه‌ها و اسکناس‌هایی است که در دست مردم است و تقوا همانند پشتوانه این سگه‌ها و اسکناس‌هاست که در

۱ - سوره انعام، آیه ۱۲۴.

۲ - خداوند [عمل صالح را] فقط از پروا‌پیشگان می‌پذیرد (سوره مائده، آیه ۲۷).

۳ - سوره بقره، آیه ۱۰۳.

خزانه دولت و در اختیار بانک مركزي يك كشور است و بدون آن پشتوانه، اين سگه‌ها و اسكناس‌ها ارزشي ندارد.

بدین ترتیب تقوا مایه قبولی اعمال است و بدون آن هیچ عملی مورد قبول واقع نمی‌شود، چنان که حصر **(إِنَّمَا)** در آیه شریفه مفید همین معناست. سرّش آن است که عملی مورد قبول واقع می‌شود که رنگ خدایی به خود بگیرد و خصوصیت وجه الهی پیدا کند: **(كُلٌّ مِّنْ عَلَيْهَا فَاِنْ * وَيَبْقِي وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ)** ^۱، **(مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ)** ^۲. عملی که رنگ خدایی پیدا نکند و خصوصیت وجه الهی به خود نگیرد هرگز نمی‌تواند در صحنه قیامت حضور پیدا کند؛ زیرا فانی می‌شود. در نتیجه چیزی در آنجا به عنوان عمل این شخص وجود ندارد تا مورد قبول واقع شود. از این جهت امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) فرمود:

هرکس جامه تقوا بر قلب خویش بپوشاند، در کار خیر از اقران خود سبقت گیرد و اعمالش پیروز [و پسندیده] گردد؛ فمن أشعر التقوي قلبه برزّ مهله وفاز عمله ^۳. نیز فرمود:

هیچ عملی آن‌گاه که از پشتوانه تقوا برخوردار باشد، کم نخواهد بود؛ زیرا مورد قبول خدای بزرگ قرار می‌گیرد. چگونه می‌توان مقبول خدای بزرگ را کم دانست؟؛ لایقلّ عمل مع التّقوي وکیف یقلّ ما یتقبّل ^۴؟

۱ - آنچه بر روی آن (زمین) است، فانی شدنی است و [تنها] وجه با جلال و اکرام پرورگارت باقی می‌ماند (سوره الرحمن، آیات ۲۶ و ۲۷).

۲ - آنچه نزد شماست، فنا می‌پذیرد و آنچه نزد خداست باقی می‌ماند (سوره نحل، آیه ۹۶).

۳ - نهج البلاغه، خطبه ۱۳۲، بند ۷.

۴ - همان، حکمت ۹۵.

تذکر الف: تقوا در متن عمل موجب صحت و ثواب آن عمل است و عمل فاقد تقوا مانند عمل فاقد اخلاص هرگز مقبول خداوند نخواهد بود.

ب: اگر عملی همراه با تقوا، یعنی واجد همه شرایط صحت بود و عامل آن در خارج از محدوده عمل مفروض، مرتکب گناه شده بود، بی تقوایی عامل، مانع قبول اصل عمل مفروض نمی‌شود.

ج: قبول کامل، متوقف بر جمع بین تقوای متن عمل و تقوای تام عامل خواهد بود و آیه **(إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ)**^۱ ناظر به کمال قبول است.

۱۴ - دستگیره محکم الهی. حضرت علی (علیه السلام) فرمود: به تقوای الهی چنگ زنید که ریسمان آن، دستگیره‌ای محکم دارد و پناهگاه آن مطمئن و دور از آسیب است؛ فاعتصموا بتقوی الله فإن لها حبلاً وثيقاً عروته ومَعْقِلاً مَنيعاً ذروته^۲.

۱۵ - موجب استحقاق حق بر خدا. حضرت علی (علیه السلام) پس از توصیه به تقوا فرمود:

تقوا، حق خدا بر شماست و موجب می‌شود که شما حقی بر خدا پیدا کنید. هم از خدا استعانت جویید تا شما را در تقوا پیشگی کمک کند و هم از تقوا استعانت بجویید تا بر خدا حقی پیدا کنید؛ زیرا تقوا، امروز حرز و سپر (در برابر گناه) و فردا راه بهشت است. راه آن آشکار است و رونده آن سود فراوان می‌برد، امانت‌دار آن، یعنی خدا حافظ آن است؛ عباد الله! أوصیکم بتقوی الله فإنها حق الله علیکم والموجبة علی الله حقکم وأن تستعینوا علیها بالله

۱ - سوره مائده، آیه ۲۷.

۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰، بند ۳.

وتستعينوا بها علي الله فإنَّ التَّقوي في اليَوْمِ الحِرْز والجُنَّة و في غِدِّ الطَّرِيقِ إِلَى الجَنَّة، مَسْلُكُهَا واضِحٌ و سَالِكُهَا رَابِحٌ و مَسْتَوْدَعُهَا حَافِظٌ^١.

تذکر: خدای سبحان هرگز مقهور هیچ قانونی نمی‌گردد و هیچ کس بر او حق پیدا نمی‌کند، لیکن خدای سبحان بر خودش لازم کرده که در مقابل طاعت، پاداش عنایت کند و در حقیقت خود او رحمت، عطوفت و... را بر خویش واجب کرده است: **(کتاب ربکم علی نفسه الرَّحْمَة)**^٢. بنابر این، منظور حضرت علی (علیه السلام) از جمله «والموجبة علي الله حقكم» و «تستعينوا عليها بالله» این نیست که تقوا خود به خود موجب حقی بر خدا می‌گردد به طوری که چیزی از ناحیه غیر خدا حاکم بر خداوند شود، بلکه منظور آن است که خداوند بر خود لازم کرده که اگر کسی تقوا پیشه کرد یا عملی را از روی تقوا به جا آورد چه مقدار پاداش را به او بدهد و چه اندازه حق را برای او قایل شود. بازگشت چنین حکومتی به این است که اسمی از اسمای حسنی الهی بر اسم دیگر حکومت کند. حضرت علی (علیه السلام) توصیه می‌کند از این حقی که خدا برایتان در نظر گرفته، استفاده کنید.

١٦ - درمان دردهای درونی. حضرت علی (علیه السلام) پس از سفارش به پرهیزکاری فرمود:

تقوای الهی دواي درد دل‌های شما، بینایی کوری دل‌هایتان، شفای امراض جسم‌هایتان، زایل کننده فساد سینه‌های شما، پاک کننده آلودگی جان‌هایتان، روشنی بخش تاریکی دیدگان شما، ایمنی بخش ناراحتی‌ها و اضطراب‌هایتان و روشنگر

١ - نهج البلاغه، خطبة ١٩١، بند ٥.

٢ - پروردگار شما رحمت را بر خودش نوشته است (سوره انعام، آیه ٥٤).

تاریکی‌ها و تیرگی‌های شماست؛ فإني أوصيكم بتقوي الله... فإن تقوي الله دواء داء قلوبكم وبصر عمي أفئدتكم وشفاء مرض أجسادكم (أجسامكم) وصلاح فساد صدوركم و طهور دنس أنفسكم و جلاء عشا (غشا) أبصاركم و أمن فزع جأشكم و ضياء سواد ظلمتكم^۱.

۱۷ - مایه عزت. حضرت علی (علیه السلام) فرمود: هیچ عزتی عزیزتر از تقوا نیست؛ «لا عزَّ أعزُّ من التقوي»^۲.

۱۸ - ملازم صحت و سلامت بدن؛ «ألا وإن من صحة البدن تقوي القلب»^۳. رعایت بهداشت محصول پرهیزگاری است چنان که رعایت آن زمینه پیدایش تقوای دل را فراهم می‌کند.

۱۹ - کلید حل هر مشکل و آزادی از هر بردگی. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

فإن تقوي الله مفتاح سدادٍ وذخيرة معادٍ وعِثْقٌ من كلِّ مَلَكَةٍ ونجاةٌ من كلِّ هَلَكَةٍ بها يَنجَحُ الطَّالِبُ ويَنجُو الهَارِبُ وثنال الرغائب؛ تقوای الهی کلید صلاح، قول و فعل سدید و متقن، ذخیره روز رستاخیز، آزادی از بند هر بندگی و سلطه و نجات از دام هرگونه هلاکتی است. طالب خیر به کمک تقوا به مقصود رسد و گریزان از شر به وسیله آن رهایی یابد و با آن، خواسته‌ها دست یافتنی است.

۲۰ - مرکب راهوار انسان به سوی بهشت. علی (علیه السلام) فرمود: «ألا وإن التقوي

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸، بند ۴.

۲ - همان، حکمت ۳۷۱.

۳ - همان، حکمت ۳۸۸.

۴ - همان، خطبه ۲۳۰.

مطایا ذلُّ حُمِلَ عليها أهلها وأعطوا أزمَّتْها فأوردتْهم الجنة»^۱. در مقابل، خطاها و معاصي عنان اختیار از کف انسان می‌رباید و سوار خود را در آتش می‌افکند؛ «ألا وإنَّ الخطايا خيلٌ شمس حُمِلَ عليها أهلها وخلصت لُجمها فتقحمت بهم في النار»^۲ به سبب این تقابل، در بیانی دیگر از علی (علیه السلام) تقوا مانع فرورفتن در شبهات؛ «حزته التقوي عن تقحُّم الشبهات»^۳ و بازدارنده انسان از ارتکاب محرمات الهی معرفی شده است: «إنَّ تقوي الله حمت أولياء الله محارمه»^۴.

۲۱ - ابزار غلبه بر نفس سرکش و وسیله رام کردن آن. علی (علیه السلام) فرمود: «وإنما هي نفسی أروضها بالتقوي»^۵. به وسیله تقوا می‌توان چنگال سلطه خطاها بر جان را کوتاه و خویشتن را از نیش گناه آزاد کرد؛ «ألا وبالتقوي تقطع حمة الخطايا»^۶.

۲۲ - پناهگاه مستحکم. علی (علیه السلام) فرمود: «اعلموا عباد الله أنَّ التقوي دارٌ حصنٍ عزيز، والفجور دار حصنٍ ذلیل لا یمنع أهله و لا یحرز من لجا إلیه»^۷؛ بندگان خدا بدانید که

۱ - آگاه باشید تقوا، مرکبهای راهواری است که صاحبانشان بر آنها سوارند و لگامشان به دست آنان است تا این که آنها را وارد بهشت کند (نهج البلاغه، خطبه ۱۶، بند ۵).

۲ - آگاه باشید که خطاها و گناهان اسبهای چموش و لگام گسیخته‌ای است که صاحبانشان بر آنها سوارند تا ایشان را وارد جهنم کند (همان).

۳ - همان.

۴ - همان، خطبه ۱۱۴، بند ۶.

۵ - این، نفس من است که با تقوا ریاضتش می‌دهم (همان، نامه ۴۵، بند ۱۰ «نامه آن حضرت به عثمان بن حنیف»).

۶ - همان، خطبه ۱۵۷، بند ۵.

۷ - همان. عزت، حالتی است که مانع مغلوب شدن انسان می‌گردد. از این جهت زمین سخت و غیر قابل نفوذ را «أرض عزاز» می‌گویند؛ حالتی مانعاً للإنسان من أن یغلب. من قولهم: أرض عزاز، أي صلبة (مفردات، «عز»). بنابر این «دار حصن عزیز» به معنای خانه محکم و غیرقابل نفوذ است.

تقوا دژي محکم، استوار و نفوذ ناپذیر است. در مقابل، بی‌تقوایی خانه‌ای سست، بی‌اساس و بی‌بنیاد است که نمی‌تواند پناه جویان خود را حفظ کند.

استعاذه و پناه بردن به حریم امن الهی از شرّ شیاطین انسی و جنّی هنگام تلاوت قرآن و غیر آن یکی از آداب و دستورهای دینی است: **(فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ)**^۱، **(قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ...)**^۲، **(قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ...)**^۳. از عارف کامل، مرحوم میرزا آقا جواد ملکی تبریزی نقل شده که در توصیه‌های اخلاقی خود می‌فرمود: اگر کسی در کنار پناهگاهی مستحکم باشد و مورد حملهٔ درنده‌ای قرار گیرد و پیوسته بگوید: از شرّ این درنده به این پناهگاه پناه می‌برم، هرگز نجات پیدا نمی‌کند، بلکه باید اقدام عملی بکند و وارد پناهگاه بشود تا محفوظ بماند.

اگر چه استعاذهٔ قولی مفید و لازم است، لیکن لازم‌تر، مفیدتر و مهم‌تر از آن استعاذهٔ عملی است، که آن، عبارت از پناه بردن به حصن حصین تقواست.

حضرت علی (علیه السلام) در جواب بهانه‌جویی‌های طاغوت شام در مَثَم کردن آن حضرت به دخالت در قتل عثمان نوشت:

دربارهٔ [سرنوشت و آینده‌ی] خویش از خدا بترس و مهار و رهبری خود را به شیطان مسپار و با او منازعه کن؛ فَاتَّقِ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ وَنَازِعِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ^۴.

۱ - هنگامی که خواستی قرآن بخوانی از شیطان رانده شده به خدا پناه ببر (سورهٔ نحل، آیهٔ ۹۸).

۲ - سورهٔ فلق، آیهٔ ۱ به بعد.

۳ - سورهٔ ناس، آیهٔ ۱ به بعد.

۴ - نهج البلاغه، نامهٔ ۵۵.

بنابر این، اگر کسی در دژ مستحکم تقوا پناه بگیرد، از شرّ شیاطین انسی و جنّی و از شرّ هوای نفس که همه این شرور به صورت گناه جلوه و خودنمایی می‌کند محفوظ می‌ماند. وگرنه افسار او در دست شیطان است که به هر سو بخواهد، او را می‌برد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از توصیه به تقوا فرمود:
بندگان خدا! پروای از خدا اولیای او را از ارتکاب حرام‌های الهی بازداشته، ترس از او را در قلبشان عین کرده است به گونه‌ای که شب‌هایشان را به بیداری [و شب زنده‌داری] و روزهایشان را به تشنگی [و روزه‌داری] می‌گذرانند. پس راحتی را در خستگی و سیرابی را در تشنگی می‌جویند و مرگ را نزدیک می‌بینند. از این جهت مبادرت به عمل کرده، آرزوها را دروغ می‌انگارند و اجل را در نظر می‌گیرند؛ عباد الله! إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مُحَارَمَهُ وَأَلْزَمَتُ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ حَتَّى أَسْهَرَتْ لِيَالِيَهُمْ وَأَظْمَأَتْ هَوَاجِرَهُمْ فَأَخَذُوا الرِّاحَةَ بِالنُّصَبِ وَالرَّيَّ بِالظَّمِّ وَاسْتَقْرَبُوا الْأَجَلَ فَبَادَرُوا الْعَمَلَ وَكَذَّبُوا الْأَمَلَ فَلَا حَظَّوْا الْأَجَلَ.^۱

۲۳ - منتهای رضایت الهی و خواسته او از بندگان. علی (علیه السلام) فرمود: «و أوصاكم بالتَّقوي وجعلها منتهي رضاه وحاجته من خلقه»^۲.

۲۴ - نگهدارنده انسان. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «من اتَّقَى اللَّهَ يُتَّقَى»^۳؛ کسی که تقوا پیشه کند در امان است. هم از شرّ نفس، و هم از شرّ فتنه جویان و شیاطین انسی و جنّی در امان است؛ زیرا در بسیاری از مواقع بر اثر هیبتی که

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۱۴، بند ۶.

۲ - شما را سفارش به پروا پیشگی کرده و آن را نهایت رضای خویش و خواسته خود از مخلوقات قرار داده است (همان، خطبه ۱۸۳، بند ۱۰).

۳ - بحار، ج ۶۸، ص ۱۸۲.

شیاطین از انسان متقی احساس می‌کنند به فکر شرّ رساندن به او نمی‌افتند و در مواردی که به فکر توطئه و شر رساندن می‌افتند، خداوند توطئه آنان را خنثی می‌کند. با توجه به این آثار و سایر آثار است که علی (علیه السلام) در توصیه‌های خود فرمود:

تلاش کنید این رشته ارتباطی بین خودتان و خدایتان را حفظ کنید هر چند که به صورتی بسیار باریک باشد. بین خود و خدا پرده دری نکنید، بلکه بکوشید پرده‌ای هر چند نازک میان خودتان و او برقرار کنید؛ اَتَقِ اللّٰهَ بَعْضَ التَّقِي وَ اِنْ قَلَّ وَ اجْعَلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللّٰهِ سِتْرًا وَ اِنْ رَقَّ^۱.

حاصل آن‌که:

الف) تقوا در حکمت نظری غیر از تقوا در حکمت عملی است، چنان‌که تقوای عقل نظری غیر از تقوای عقل عملی است.

ب) تقوای عرفان و حکمت و کلام جدای از هم است چنان‌که تقوای عارفان نسبت به یکدیگر و تقوای حکیمان در قیاس با هم و تقوای متکلمان در سنجش با هم متفاوت است؛ زیرا تقوا، جهان بینی خاص متقی را تفسیر می‌کند. مثلاً کسی که قایل به عینیت صفات خداوند با ذات اوست می‌کوشد این سپر معرفتی را آنچنان نگه دارد که هرگز کثرت به حریم صفت و ذات خدا راه نیابد ولی کسی که قایل به زیادت صفت بر ذات واجب است از تفوه به عینیت می‌پرهیزد و از تفکر در آن باره تحرّز دارد و همچنین صاحبان آرای معرفتی دیگر در معارف توحیدی.

ج) تقوای جبریان و قدریان با تقوای قایلان به منزله متوسط بین جبر و قدر (تفویض) تفاوت دارد؛ زیرا پیروان اهل بیت عصمت (علیهم السلام) و راهیان صراط مستقیم که بین جبر و تفویض رسم شده است می‌کوشند هم‌اره این سپر معرفتی را به گونه‌ای

نگه دارند که در عین استناد همه اشیا به خداوند هرگز سیئه و شرّ به خداوند برنگردد و بین «من الله» و «من عند الله» بودن فرق بگذارند که خداوند فرمود: **(... قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا * مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ)** .

د) تقوای معارف توحیدی ویژگی خود را دارد به گونه‌ای که هیچ‌گونه کثرتی بر اثر سپر تقوا به مقام وحدت سرایت نمی‌کند و هیچ نوع حلول، اتحاد، تجسم و سایر اوصاف سلبي به مقام کمال و صفات ثبوتی خدا راه نمی‌یابد. تقوای مسایل وحی، نبوت، رسالت، ولایت، خلافت، عصمت و مانند آن نیز اثر مخصوص خود را دارد به گونه‌ای که هیچ‌گونه سهو، نسیان و عصیان در حریم وحی یابی انبیای الهی و سایر معصومان علوی و ولوی راه پیدا نمی‌کند؛ زیرا معرفت تنزیهی معصومان، وقایه و سپر مرصوص اعتقادی است و مانع اصابت توهم سهو و تخیل نسیان به منصب عصمت در مقام دریافت حکم خدا و ابلاغ و اجرای آن خواهد بود. البته نمودار تقوای معرفتی در مسایل معاد برحسب بینش‌های متفاوت، گونه‌گون است.

ه) هر موجودی در حدّ هستی خود از آن جهت که آیت خدا و بیانگر ضمیر غیبی است «کلمة الله» محسوب می‌گردد، لیکن آیات برتر خدا به صورت ویژه‌ای از این نام برخوردارند، مانند حضرت مسیح که از وی به عنوان کلمه خدا یاد شده است: **(إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ)** . حقیقت تقوا نیز از کلمات برجسته الهی است. از این رو متقیانی که از این مَلَکة طرفی بستند و آثار وجودی آن در هویت آنان متبلور شده است، در حدّ خود کلمه تقوا خواهند بود و خداوند درباره

۱ - بگو: همه از نزد خداست. پس این گروه را چه شده که هیچ سخنی را درک نمی‌کنند؟ آنچه از نیکی و پسندیده به تو می‌رسد از خداست و آنچه از ناپسندی به تو می‌رسد از خود توست (نساء، آیات ۷۹ - ۷۸) .

۲ - همانا مسیح بن مریم، فرستاده خدا و کلمه اوست (سوره نساء، آیه ۱۷۱) .

فضیلت مدارانی که از این کمال وجودی بهره‌مَلکه‌ای برده‌اند چنین یاد می‌کند: **(وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى)**^۱. البتّه اهل بیت عصمت (علیهم السلام) بارزترین مصداق آن هستند. از این جهت خودِ انسان متّقی حصنِ نجات بوده و از اتّقیای ناب به عنوان حصون یاد می‌شود؛ زیرا تقوا که حصن الهی است: «التَّقْوَى حِصْنٌ حَصِينٌ لِمَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ»^۲ ملکه‌آنان شده است.

و) همان‌طور که تقوا ریاست صفات اخلاقی را برعهده دارد و سایر فضایل نفسانی مرئوس آن هستند، متّقیان نیز سمت سیادت معنوی جامعه متدین را برعهده دارند چنان‌که حضرت رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود: «الْمُتَّقُونَ سَادَةٌ، وَالْفُقَهَاءُ قَادَةٌ وَالْجُلُوسُ إِلَيْهِمْ عِبَادَةٌ»^۳.

ز) تقوا در بین فضایل اخلاقی همانند برخی از اصول ارزشی در حدّ خود یکتا و یگانه است به طوری که نه نظیر دارد، نه بدیل و نه خلیف. لذا در صورت زوال یا ضعف و بیماری تقوا، هیچ وصف دیگری عدیل یا بدیل یا جانشین وی نخواهد بود. چنان‌که رئیس متّقیان، حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) فرمود:

التَّقْوَى لَاعِوُضَ عَنْهُ وَلَا خَلْفَ فِيهِ^۴؛ تقوا، عوض، جانشین و جایگزین ندارد.

و چون تقوای کامل با متّقی متحد است انسان پرهیزکار کامل و جامع نه مثیل دارد و نه خلیف و اگر با فقدان مرد با تقوا متّقی دیگر ظهور کرد آن دیگری در حدّ خود اصیل است، نه نایب و بدیل، هر چند از او به عنوان خلیف یاد شود.

۱ - سوره فتح، آیه ۲۶.

۲ - تقوا، پناهگاهی مستحکم است برای کسی که به آن پناه ببرد (شرح غرر الحکم، ج ۲، ص ۲، ش ۱۵۵۸).

۳ - متّقیان سرور و فقیهان رهبرند و نشستن با آنان عبادت است (امالی طوسی، ص ۲۲۵، ج ۳۹۲).

۴ - شرح غرر الحکم، ج ۲، ص ۱۵۳، ش ۲۱۵۴.

ح) جهادِ فضیلت و رذیلت بیانگر تضادّ دوجانبهٔ آنهاست. لذا فرشته فرار می‌کند از اهریمنانی که محرّفات دست‌نوشتهٔ خود را وحی الهی اعلام می‌کنند، چنان که: دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند *** آدمیزاده نگه دار که قرآن ببرد^۱

از این رو امیر متقیان، حضرت علی (علیه السلام) فرمود: حرامّ علی کلّ قلبٍ متولّیه بالدنیا أن یسکنه التّقوی^۲؛ دل شیدای دنیا از مسکن تقوا شدن محروم است.

ط) گرچه تقوا از فضایل اخلاقی است، لیکن به پشتوانهٔ معرفتی نیاز دارد. لذا انسان متقی هم از شبهه‌های علمی در امان است و هم از شهوت‌های عملی نجات می‌یابد. رسول گرامی اسلام (صلي الله عليه و آله و سلم) هنگام قرائت کریمهٔ آیه **(ومن یتق الله يجعل له مخرجاً)**^۳ فرمود:

من شبهات الدنیا ومن غمرات الموت وشدائد یوم القیامة^۴؛ پرهیزگاری باعث می‌شود، خداوند برای انسان پرهیزکار راه خلاص از شبهه‌های دنیا و نجات از دشواری‌های مرگ و سختی‌های قیامت قرار دهد.

نیز فرموده است: تمام التّقوی أن تتعلّم ما جهلت وتعمل بما علمت^۵؛ تمامیت پرهیزگاری مرهون جامعیت انسان متقی در علم و عمل است.

۱ - این شعر از سعدي است، لیکن حافظ مصرع دوم آن را این‌گونه تضمین کرده است: زاهد ار رندي حافظ نکند فهم چه شد؟ *** دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند (دیوان حافظ، غزل ۱۹۳)

۲ - شرح غرر الحکم، ج ۳، ص ۴۰۵، ش ۴۹۰۴.

۳ - کسی که تقواپیشه کند، خداوند برای او راه خروج از مشکل قرار می‌دهد (سورهٔ طلاق، آیه ۲).

۴ - مجمع البیان، ج ۱۰ - ۹، ص ۶۰.

۵ - میزان الحکمة، ج ۱۰، ص ۶۴۶، ح ۲۲۱۷۹.

يعني پرهيزگار كامل هر چه را كه بايد بداند فرا مي‌گيرد و هر چه را كه بايد عمل كند انجام مي‌دهد، چنين انسان وارسته‌اي از شبهه علمي و شهوت عملي نجات يافته است.

* * *

۱۷	حکمت زیارت
۱۷	فلسفه زیارت
۱۹	شخصیتهای تاریخساز
۲۳	معنای زیارت
۲۴	زیارت در روایات
۳۱	زیارت در فقه
۳۶	مثنوی عشق
۳۷	زیارت مأثور و غیرمأثور
۳۹	مراحل اثبات کمال
۴۰	عوامل شناخت مراحل سه‌گانه
۴۰	کمک عقل در تشخیص مصداق
۴۲	زیارت با معرفت
۵۵	دعوت‌نامه کمال
۵۹	تولی و تبرّی
۶۰	لزوم همراهی تولی و تبرّی با یکدیگر
۶۲	محبت دوستان ائمه (علیهم السلام)
۶۳	جلوه‌های حبّ و بغض
۶۴	پیشینه سلام در قرآن
۶۶	مراحل تولی و تبرّی در زیارت جامعه
۶۸	رنج سفر
۶۹	شدّ رحال
۷۷	اعتدال در ثناگویی
۸۰	زیارت جامعه و توهم غلو
۸۴	منشور امامت
۸۴	زیارت جامعه هم‌سنگ دعای جوشن کبیر
۸۷	سند زیارت جامعه
۸۹	السلام علیکم
۸۹	آسان‌ترین ابزار تکریم
۹۱	تحیت در عصر جاهلیت
۹۲	سلام، تحیتی الهی
۹۴	سلام بر پیشوایان نور
۹۵	معنای حیات ائمه (علیهم السلام)
۱۰۰	اشارات
۱۰۰	۱ - مظاهر اسم مبارک «سلام»
۱۰۰	۲ - وسیله ترفیع درجات
۱۰۲	۳ - تحکیم بخش پیوندهای اجتماعی
۱۰۴	۴ - افشای سلام
۱۰۶	۵ - سلام در ابتدای برخورد

۱۰۶.....	۶ - چند نکته
۱۰۸.....	یا أهل بیت النبوة
۱۰۹.....	مراد از بیت نبوت
۱۱۲.....	اشارات
۱۱۲.....	۱ - خطاب با حرف ندای بعید
۱۱۲.....	۲ - زمینه کمالات
۱۱۴.....	و موضع الرسالة
۱۱۵.....	معنای جایگاه رسالت
۱۱۷.....	اشاره
۱۱۷.....	فرق رسول و نبی
۱۲۶.....	و مختلف الملائكة
۱۲۶.....	میزبانان ملائک
۱۳۱.....	اشارات
۱۳۱.....	۱ - أشكال نزول فرشتگان
۱۳۳.....	۲ - اهداف نزول فرشتگان
۱۳۶.....	۳ - برتر از فرشتگان
۱۳۸.....	و مهبط الوحي
۱۳۹.....	امتیاز انبیا بر دیگران
۱۴۰.....	اشکال وحي
۱۴۲.....	شب قدر و نزول بی‌مانند فرشتگان
۱۴۴.....	اشارات
۱۴۴.....	۱ - انواع وحي در قرآن کریم
۱۴۵.....	۲ - ارتباط کیفیت و کمیت وحي با مقام نبی
۱۴۶.....	۳ - نزول جبرئیل (علیه السلام)
۱۴۸.....	۴ - وحي و تعلیم انسان کامل
۱۵۰.....	۵ - ضرورت واسطه در نزول وحي
۱۵۴.....	۶ - عصمت اخلاقی حیا
۱۵۹.....	و معدن الرّحمة
۱۶۰.....	سرچشمه‌های رحمت
۱۶۱.....	اجر رسالت
۱۶۳.....	اشارات
۱۶۳.....	۱ - رغبت طرفینی
۱۶۵.....	۲ - اقسام رحمت
۱۶۸.....	۳ - راه برخورداری از رحمت ویژه
۱۷۰.....	۴ - قیامت، جلوه‌گاه رحمت ویژه
۱۷۳.....	۵ - منشأهای اختصاصی رحمت
۱۷۴.....	۶ - هماهنگی قرآن و عترت
۱۷۴.....	۷ - منشأ استقلالی و تبعی رحمت
۱۷۵.....	و خزان العلم

۱۷۶	گنجینه های علم
۱۷۹	اشارات
۱۷۹	۱ - ریشه های علوم
۱۸۰	۲ - تقیه در معارف
۱۸۸	و منتهی الحلم
۱۸۹	همراهی علم و حلم
۱۹۲	نمونه ای شگفت‌انگیز
۱۹۵	حلم و وقت‌شناسی
۲۰۱	و أصول الكرم
۲۰۲	سفره داران کرامت
۲۰۳	اشارات
۲۰۳	۱ - معنای کَرَم
۲۰۵	۲ - مکارم اخلاق
۲۰۶	و قادة الأمم
۲۰۸	رهبران الهی جامعه
۲۰۹	گستره رهبری امامان (علیهم السلام)
۲۱۲	نمونه‌هایی از رهبری امامان (علیهم السلام)
۲۱۵	قیادت اعمال
۲۱۶	امیر الحاج
۲۱۸	اشارات
۲۱۸	۱ - معنای سوق
۲۲۰	۲ - ترسیم قیادت امتهای گذشته
۲۲۴	و أولیاء النعم
۲۲۸	ولی نعمتهای نظام هستی
۲۳۲	و عناصر الأبرار؛ و دعائم الأخیار
۲۳۵	ائمّه (علیهم السلام) ریشه نیکان
۲۳۶	ستون اخیار
۲۴۰	اشارات
۲۴۰	۱ - برخی از مصادیق برّ
۲۴۰	۲ - برخی از مصادیق خیر
۲۴۶	و ساسة العباد
۲۴۷	نیاز جامعه به حکومت
۲۵۱	شرط اصلی سیاستمدار
۲۵۲	سیاستمداران بندگان
۲۵۳	اشارات
۲۵۳	۱ - هدف صالحان و طالحان از حکومت
۲۵۵	۲ - اصول سیاست اسلام
۲۵۷	۳ - تجلی توحید در سیاست
۲۶۰	۴ - آتش بس يكطرفه

۲۶۳	و أركان البلاد.....
۲۶۳	پایه های آرامش زمین.....
۲۶۷	علماء، أركان زمین.....
۲۶۸	و أبواب الإيمان.....
۲۶۹	معنای ابواب ایمان بودن ائمه (علیهم السلام).....
۲۷۴	اشارات.....
۲۷۴	۱ - معیار استعمال حقیقی و مجازی.....
۲۷۵	۲ - عقد علمی و عقیده قلبی.....
۲۷۶	۳ - جایگاه ایمان.....
۲۷۷	۴ - آثار ایمان.....
۲۷۸	۵ - حقیقت ایمان.....
۲۹۸	و أمناء الرّحمن.....
۲۹۹	ائمه (علیهم السلام) امنای الهی.....
۳۰۱	اشارات.....
۳۰۱	۱ - جایگاه امانت در اسلام.....
۳۰۳	۲ - حق بین المللی.....
۳۰۵	۳ - محدوده امانت.....
۳۰۷	۴ - رحمت فراگیر و رحمت خاص.....
۳۰۸	۵ - معنای عرش.....
۳۱۰	و سلالة النّبیین و صفوة المرسلین و عترة خيرة ربّ العالمین.....
۳۱۵	خلاصه فضایل انسان های کامل.....
۳۱۹	عشق و ارادت قلبی، لازمه امامت.....
۳۲۳	اشارات.....
۳۲۳	۱ - معنای عترت.....
۳۲۴	۲ - نکاتی چند.....
۳۲۶	و رحمة الله و برکاته.....
۳۲۸	اشاره.....
۳۲۸	پاسخ نیکوتر به نیکی.....
۳۳۰	السلام علی ائمة الهدی.....
۳۳۱	امامان نور و ظلمت.....
۳۳۳	امامت در علم کلام.....
۳۳۳	اقسام هدایت.....
۳۳۵	دروازه های هدایت.....
۳۳۵	خودستایی در سخنان ائمه (علیهم السلام).....
۳۳۷	اشارات.....
۳۳۷	۱ - امامت، قله بی نظیر برتری.....
۳۴۲	۲ - شرایط و ویژگی های امام.....
۳۴۲	یک: عصمت.....
۳۴۶	دو: افضلیت.....

۳۴۸.....	۳ - تعیین امام.....
۳۴۹.....	اهل سنت و راه‌های انتخاب امام.....
۳۵۱.....	ادله انتخاب امام به وسیله مردم.....
۳۵۳.....	مغالطه‌های گمراه کننده.....
۳۶۶.....	انتخاب امام (علیه‌السلام) در نظر شیعه.....
۳۶۶.....	توضیح استدلال:.....
۳۷۶.....	و مصابیح الدّجی.....
۳۷۷.....	پیشوایان نور.....
۳۷۸.....	شرط بهره‌مندی از نور هدایت.....
۳۸۰.....	یگانگی قرآن و عترت.....
۳۸۱.....	یک نور در چهارده چراغ.....
۳۸۳.....	و أعلام الثّقی.....
۳۸۴.....	نشانه‌های تقوا.....
۳۸۸.....	اشارات.....
۳۸۸.....	۱ - حقیقت تقوا.....
۳۸۹.....	۲ - ضرورت تقوا.....
۳۹۲.....	۳ - دایره تقوا.....
۳۹۴.....	۴ - جایگاه تقوا.....
۳۹۵.....	۵ - مراتب در تقوا.....
۳۹۶.....	۶ - تقوای منفی و مثبت.....
۳۹۸.....	۷ - اهمیت تقوا.....
۳۹۹.....	۸ - تقوا، معرفت و عمل صالح.....
۴۰۲.....	۹ - آثار تقوا.....